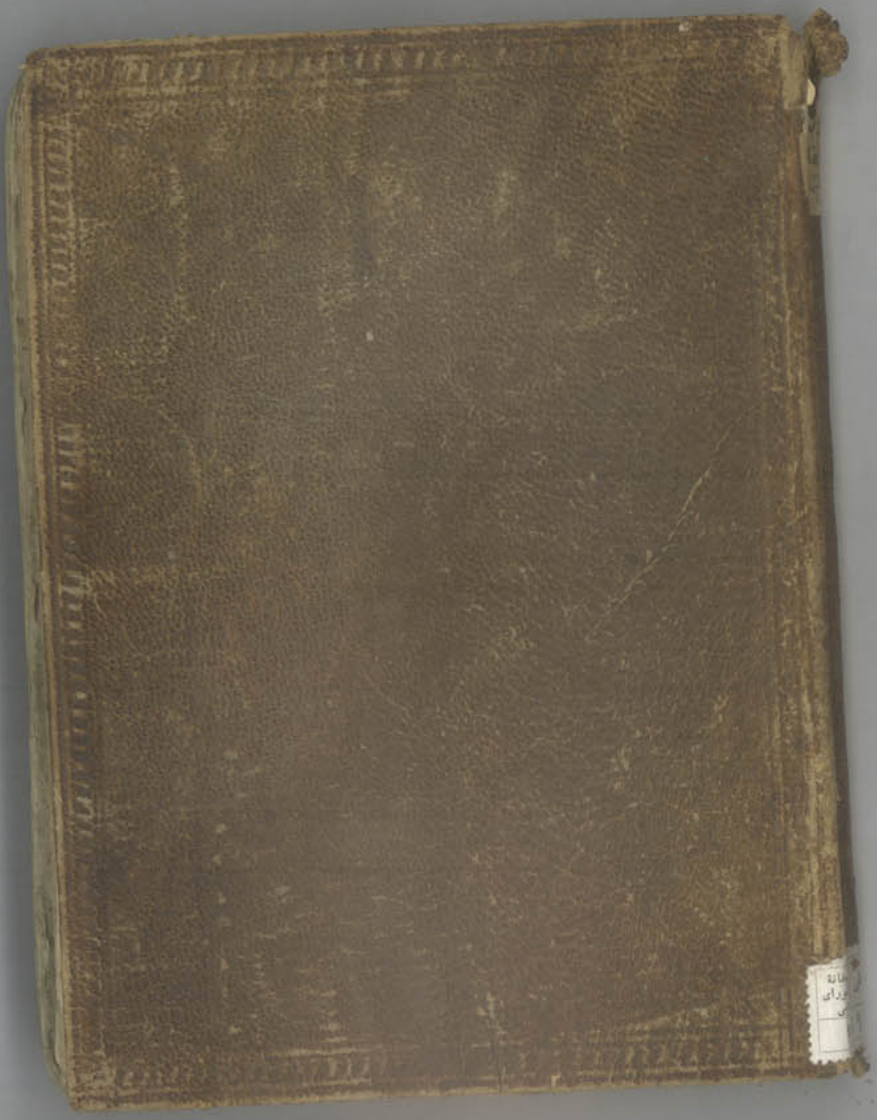

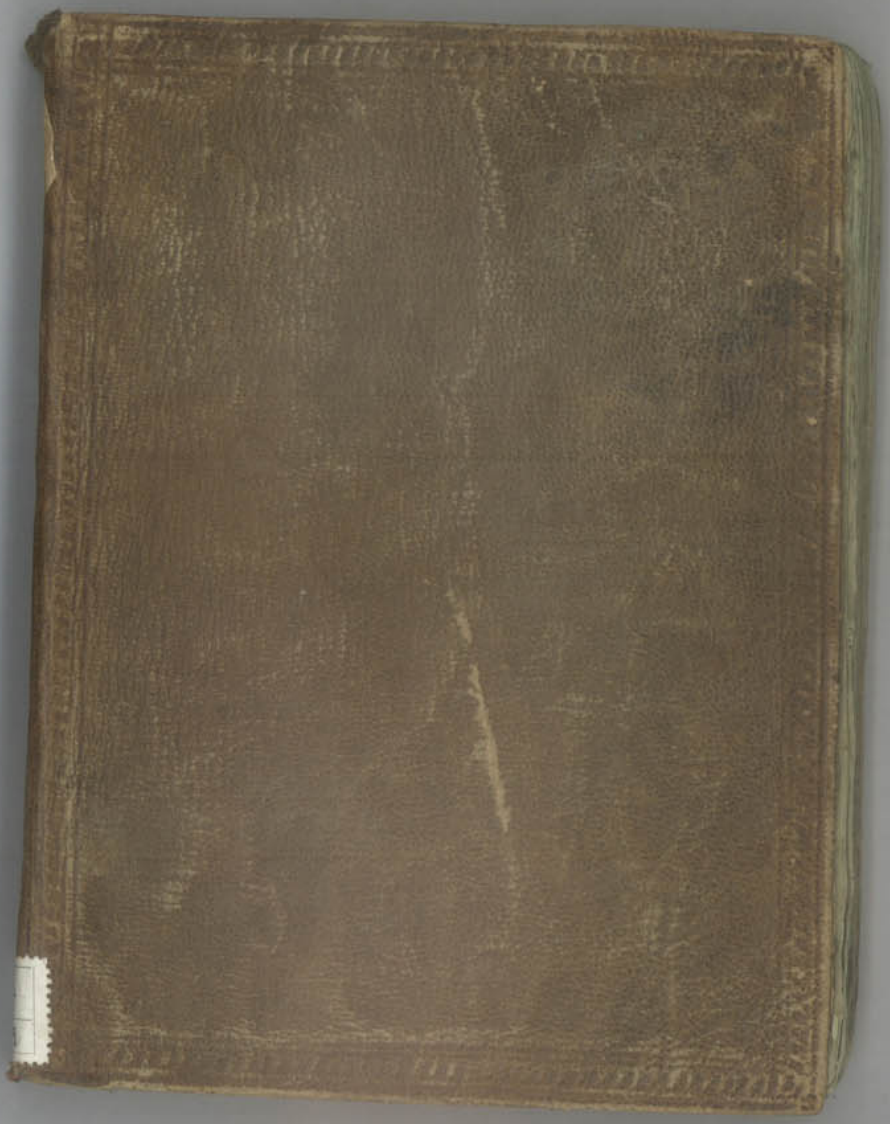

بسم الله الرحمن الرحیم
قد انتقلت بالارث
والهبة والاجازة الفانی ابن
عبد الله الموسوی
بازدید شد
۱۳۸۷

کفایة
در بیان نافلهای مخصوصه
دیگر غیر از نوافل یومیه

کفایة
در بیان وقتهای نمازهای یومیه
و وقت فضیلة و وقت اجزاء

کفایة
در احکام نماز که متعلق بمدرک
نمودن انهاست در اوقات انها
و تقدم انها بر غیر انها و بر نافله

کفایة
در بیان عدم لزوم تدقیقات
و عدم رجوع بعلامات

کفایة
در بیان مباح بودن مکان

کفایة
در بیان احکام مسجد

کفایة
در بیان مکانهای که در لباس
و بدن نماز گذار معفو است

مقصد ششم
کفایة
در بیان مواقع اذان و فضیلة
انها و مواقع سقوط انها

امر هشتم دوم در بیان هیئة و کیفیة نماز یومیه است و در ان سه کفایة است

مقصد دوم در بیان وقتهای نمازهای یومیه است و در ان چهار کفایة است

کفایة
در بیان تاکید محافظة نمودن
بر وقت فضیلة مگر در مواقع چند

کفایة
در بیان وقت نافلهای یومیه
و تجویز نمودن تقدیم انها بر وقت

مقصد سیم
در بیان قبله است در تنگنا
سه کفایة است

کفایة
در بیان معنی قبله و تعیین جهة
ان و بیان علامات

کفایة
در بیان گذاردن نماز در بیت خانه
کعبه باید داخل نمود و چنانچه ندید تحصیل
جهة قبله و سایر احکام انرا

مقصد چهارم
در بیان مکان نماز و در انرا
چهار کفایة است

کفایة
در بیان طاهر بودن مکان و مساوی
بودن مرد و زن و قرار در مکان
و نماز در کشتی

کفایة
در بیان اماکن مستحبه و
مکروهه نماز

مقصد پنجم
در بیان لباس نماز گذار
و در انرا چهار کفایة است

کفایة
در بیان وجوب لباس و حد ستر انرا
و نماز عاری و عورة و شروط لباس
و احکام ان

کفایة
در بیان عدم جواز نماز در پوست مردار
و اجزاء غیر ماکول اللحم و در حریر و اطلاء

کفایة
در بیان لباس مکروه و مستحب

مقصد ششم
در بیان اذان و اقامه و در انرا سه کفایة است

کفایة
در بیان فصول و کیفیة و ترتیب
و بعضی احکام انها

کفایة
در بیان سایر احکام و شروط
مؤذن و فضیلة اذان گفتن

کفایة
در بیان کیفیة نماز بطریق
اجمال و کیفیة بنا نمودن در احکام انرا

کفایة
در بیان نیة و تکبیرة الاحرام
و احکام و مواقع ان

کفایة
در بیان قراءة حمد و سوره و تسبیح
و احکام متعلقه بانها

کفایة
در بیان مستحبات قراءة و مستحب نمودن
سورهای مخصوصه در مواقع مخصوصه

کفایة
در بیان رکوع و وجبات و مستحبات
و احکام ان

کفایة
در بیان سجود و وجبات و احکام انرا و مستحبات
و انچه مسجده بر انرا جایز است یا جایز نیست

کفایة
در بیان مستحبات سجود

کفایة
در بیان قنوت و موقع انرا

کفایة
در بیان تشهد و احکام و واجبات و مستحبات انرا

کفایة
در بیان سلام و کیفیة و احکام
و مستحبات و مواقع انرا

کفایة
در بیان تعقیب نماز
و تکبیرات دو عید

کفایة
در بیان سجده شکر و موقع
و کیفیة و ثواب انرا

امر هشتم در بیان قصر و اتمام و در انرا هشت کفایة است

کفایة
در بیان انکه شرط سفر مرخص
معینست و بیان مقدار مسافة
و سایر احکام متعلقه بان

کفایة
در بیان شرط مسافة
و سایر احکام که متعلق بان است

کفایة
در بیان شرط سفر متعلق بعمل
ایکه نماید و احکام که متعلق بان است

کفایة
در بیان شرط بیرون رفتن بحد
ترخص و احکام متعلقه بان

کفایة
در بیان معنی حضر شدن مسافر
و احکام که متعلق بان است

کفایة
در بیان معنی قصد و مواضع مخیر و
معذور بودن بان و سایر احکام
متعلقه بانها

کفایة
در بیان قصر بسبب خوف
و احکام که متعلق بانست

امر هشتم در بیان نماز
جماعة و در ان هفت کفایة است

کفایة
در بیان استحباب جماعة و وجوب
و فضیلة و مواقع و سایر احکام انرا

کفایة
در بیان شروط امام جماعة
و سایر احکام متعلقه بانها

کفایة
در بیان مکروه بودن امامة بعضی
و مقدم داشتن بعضی غیر بعضی و سایر احکام انها

کفایة
در بیان کیفیة جماعة و شروط
و ادب و احکام انها

کفایة
در بیان نیة اقتدا و منافیه نمودن
بامام و احکام که متعلق بانهاست

کفایة
در بیان انکه در اگر امام بادراک رکوع است و تمام نمودن نماز بعد از امام
و سایر امور که مرتبط بانهاست

فهرس آنچه در این کتاب می باشد

فن اول که در بیان عبادت است و مشتمل بر چند قسم است و قسم اول در بیان ازالهٔ نجاسات و رفع احداث است و در آن سه ارشاد است ارشاد اول در بیان احکام آب است و در آن سه کفایه است

کفایه در بیان آب مطلق و آب مضاف

کفایه در بیان احکام آب جاری و آب چاه و آب باران و آب حمام

کفایه در بیان حکم آب قلیل و آب قلیل غسالهٔ

کفایه در بیان حکم آب قلیل

کفایه در بیان غسالهٔ غسل و وضو

کفایه در بیان غسالهٔ حمام

کفایه در بیان آب سؤر

کفایه در بیان آب مشتبه و معین محصور و غیر محصور

کفایه در بیان تطهیر نمودن آب قلیل نجس

کفایه در بیان تطهیر نمودن آب چاه و مقدار کشیدن آب محصور

کفایه در بیان حکم بالوعه

ارشاد دویم در بیان علم نجاسات و کیفیت ازالهٔ نمودن آنها از مواضع آنها و در آن سه کفایه است

کفایه در بیان نجاسهٔ بول و غایط و منی و خون و منعلق بآنها

کفایه در بیان نجاسهٔ میته و آنچه منعلق بآن است

کفایه در بیان نجاسهٔ سگ و خوک و کافر و آنچه منعلق بآنها است

کفایه در بیان نجاسهٔ خمر و فقاع و عرق جنابهٔ حرام و عرق شتر جلال و هر چیزی که مشتبه بنجاسات شود و سایر مکروهات

کفایه در بیان کیفیت ازالهٔ طاهر نمودن جامدات و مایعات و طاهر شدن حقه نجاسات و تحقق اصابهٔ نجاسه و ازالهٔ آن و ذکر بعضی از مستحبات آن

کفایه در بیان آداب خلاء رفتن

کفایه در بیان ازالهٔ کثافاتی که غیر از نجاسات است

ارشاد سیم در بیان نجاسات معنویه و احداث است و در آن شانزده کفایه است

کفایه در بیان بول و فضلهٔ و رجیع و خلب و زبل و غیر آنها که حلال گوشت باشد و در آن سه کفایه است

کفایه در بیان حدثهای اصغر که موجب وضو است و حدثهای اکبر که موجب غسل است و بعضی از محرمات مستحبات

کفایه در بیان خون حیض و اقسام و احکام آن

کفایه در بیان خون استحاضه و احکام آن

کفایه در بیان احکام و صاحبان حدث اکبر و اصغر

کفایه در بیان آنکه نمازها واجب و غیر واجب اند و لغو و نافله و از برای غیر مشروط بآنها و اجتماع اسباب آنها و کافی بودن آنها از وضو و نبودن آنها

کفایه در بیان وقت غسلها و تدخل آنها

کفایه در بیان کیفیت وضو و اقسام و احکام آن

کفایه در بیان معنی نیت و تحقیق آن است خفیه در آن

کفایه در بیان جمع تقرب و بیان آنکه غیر از اراده تقرب دیگر نیتی مطلوب نمی باشد

کفایه در بیان مستحبات وضو و ذکر ادعیه آن

کفایه در بیان کیفیت غسل و بعضی از احکام آن

کفایه در بیان مستحبات غسل و ذکر بعضی از ادعیه آن

کفایه در بیان کیفیت تیمم و آنچه تیمم بآن نموده میشود و ذکر بعضی از مستحبات و مکروهات

کفایه در بیان آنکه تیمم از برای چیزی است که وضو و غسل از برای آن است و فرق تیمم قبل از تنگ شدن وقت با تنگ شدن وقت

قسم دوم در بیان ادعیه و در آن ارشاد است ارشاد اول در بیان که قبل از نماز باید دانست و در آن سه کفایه مقصد است

کفایه در بیان شروط صحت نماز و صحت آن

کفایه در بیان نمازهای واجب و مستحب و بیان فضیلت آن

کفایه در بیان نوافل است و تعداد و فضیلت آن

کفایة
در بیان سایر مستحبات
و آداب جماعة

ارشاد پنجم در بیان خللها و نقصانهائی که در نماز بهم رسد
و در آن سه مطلب است مطلب اول در بیان آنچه منافی
و باطل نماینده نماز است و در آن سه کفایة است

کفایة
در بیان عدم جواز باطل نمودن نماز
و ذکر بعضی از منافیات لنمی

کفایة
در بیان باقی منافیات
دیگر و امور متعلقه بآن

کفایة
در بیان مکروهات نماز و معنی
قبول و صحة لنمی

مطلب دوم در بیان شک و سهو که در نماز واقع میشود و در آن پنج کفایة است

کفایة
در بیان علم و ظن و شک و سهو و فرق
شک و سهو در نماز و سهو و عدد رکعات

کفایة
در بیان شک در عدد رکعات
و وجوب نماز احتیاط

کفایة
در بیان موجبات سجده سهو و کیفیة آن
و کیفیة نماز احتیاط و احکام متعلقه بآنها

کفایة
در بیان شک کثیر
و حکم و امور متعلقه بآن

کفایة
در بیان شک سهو در رباعیه در نافله
و شک بعد از نماز و امور متعلقه بآنها

مطلب سیم در بیان فوت
نماز و قضاء آن و در آن سه کفایة است

کفایة
در بیان شروط وجوب قضا و تناسب
که قضاء را بود و ظاهر که قضا بر نماز

کفایة
در بیان قضاء نمازها
و قضاء نوافل و فضیلة و کیفیة آن

کفایة
در بیان وجوب ترتیب در قضا و جمع شدن
نماز حاضره با فایته و نافله با فریضه و قضاء نماز مسافر
و قضاء نماز مفقوده که علم بفوت آن نداشته

ارشاد ششم در بیان سایر نمازهای واجب و در آن چهار مطلب است مطلب اول
در بیان نماز جمعه و در آن چهار کفایة است

کفایة
در کیفیة نماز جمعه و احکام آن
و کیفیة خطبه و بیان اوقات آن

کفایة
در بیان شروط وجوب نماز
جمعه و امور متعلقه بآن

کفایة
در بیان شروط صحة و شروط
مکلفین بنماز جمعه و امور متعلقه بآنها

مطلب دوم در بیان نماز عیدین و در آن
سه کفایة است

کفایة
در بیان سنن و وجوب روز جمعه و آداب
و مستحبات روز جمعه

کفایة
در بیان شروط وجوب صحة و مکلفان
نماز عید و بیان خطبه و سایر احکام آنها

کفایة
در بیان کیفیة نماز عید و
امور متعلقه بآن

کفایة
در بیان مستحبات و مکروهات
نماز عید و امور متعلقه بآنها

مطلب سیم در بیان نمازایات و نماز طواف و نماز تذر و استیجار و در آن
سه کفایة است

کفایة
در بیان وجوب و سبب و وقت
نمازایات و اجتماع آن با فریضه و نافله

کفایة
در بیان کیفیة نمازایات
فرادی و بجماعة و آداب آن

کفایة
در بیان نماز طواف و نذر
و عهد و نماز استیجار

مطلب چهارم در بیان نماز اموات و سایر احکام که متعلق
باموات است و در آن سه مقصد است مقصد اول در بیان احکام عیادة
و توبه و وصیة و حالة احتضار و در آن چهار کفایة است

کفایة
در بیان اداب بیمار و ثواب
و طبابة آن

کفایة
در بیان عیادة و آداب و ثواب
آن

کفایة
در بیان وجوب وصیة
و کیفیة آن

کفایة
در بیان حال احتضار و آداب
آن و حکم حال اشتباه

مقصد دوم در بیان غسل و حنوط و کفن
و نماز و در آن سه کفایة است

کفایة
در بیان کیفیة غسل و احکام
آنها

کفایة
در بیان وجوب حنوط و کفن و کیفیة
و احکام آنها

کفایة
در بیان وجوب غسل و بیان غسل بنده
و بیان آنکه کدام است باید غسل داد
و سایر امور متعلقه بآنها

مقصد سیم در بیان احکام دفن و قبر و نقل اموات و تعزیه و مدت
و زیارة قبور و نوشتن
صحیفه و بعضی از احکام
اموال و وصیها است
و در آن نه کفایة است

کفایة
در بیان مستحبات حنوط و کفن
و نوشتن و شستن آن

کفایة
در بیان وجوب نماز و آنکه نماز او میگذارند
و آنکه نماز میکند و ولی و طبقات آن
و امور متعلقه بآن

کفایة
در بیان سایر کیفیات نماز و
احکام و مستحبات و صحیح شدن دو نماز
و امور متعلقه بآنها

کفایة
در بیان وجوب دفن و کیفیة آن و کیفیة
قبر و شایعة و تلقین و شستن
قبر و آداب و امور متعلقه بآنها

کفایة
در بیان مکروهات و مستحبات
قبر و حرمة نبش و نقل
اموات و امور متعلقه بآنها

کفایة
در بیان تعزیه و ثواب و کیفیة و آداب
آن و ذکر کفاره بعضی از امور محرمه
در آن و سایر امور متعلقه بآنها

کفایة
در بیان هدیه فرستادن از برای میت
و نماز هدیه و زیارة قبور و امور که بآن میگذارند و کیفیة
آن
متعلقه بآنها

کفایة
در بیان نوشتن صحیفه

کفایة
در بیان بیرون کردن حقوق که بر میت است
و اجرا وصیة او و ذکر ولی و احکام آنها

القسم الثالث در بیان روزه و احکام آن است و در آن پنج ارشاد است الارشاد الاول در بیان روزه
ماه رمضان و شروط و کیفیة روزه و سایر احکام متعلقه بآن است و در آن بیان کفایة است

کفایة
در بیان معنی روزه و اقسام آن و
فضیلة آن و فضیلة روزه رمضان

کفایة
در بیان شروط وجوب صحة
روزه ماه رمضان و سایر روزه

کفایة
در بیان کیفیة روزه ماه رمضان
و سایر روزه‌ها و ذکر بعضی از آنها

کفایة
در بیان طول ماه رمضان و کیفیة علم آن
و حکم آنکه علم نداشته و ذکر بعضی از آنها
و مکروهات متعلقه

کفایة
در بیان کیفیة روزه دو ماه
و وقت نیت و احکام آن
و سایر امور متعلقه

کفایة
در بیان نیت و احکام آن

کفایة
در بیان چیزهائی که قضا و جبران
صوم آنها در روزه واجب است

کفایة
در بیان آداب کل روزه و بعضی از مستحبات
دیگر و آداب افطار و سحور

کفایة
در بیان روزه و قضا و تناسب
در روزه و کیفیت آنها و کفاره افطار
افطار در روزه مستحب و سایر امور متعلقه بآنها

کفایة
در بیان کفاره افطار یک روز از رمضان
و موجب قضا روزه
و از روزه نذر و عهد و اعتکاف
و سایر امور متعلقه بآن است

کفایة
در بیان روزه‌های حرام و
مکروه و مباح

کفایة
در بیان روزه‌های مستحبی
باوقات مخصوصه

کفایة
در بیان روزه‌های واجب

کفایة
در بیان روزه‌های مستحبی
و مکروه و مواضع
آنها است

کفایة
در بیان فضیلة و علو مرتبه دعا و ترجیح
عنوان اوقات و احوال و کیفیة شریفه
از برای آن

کفایة
در بیان فضیلة تلاوة قرآن
و آداب آن

کفایة
در بیان تدبر عنوان در قراءة
و آداب آن و سه کلمه آن
و سایر آداب و موضع عجله و حکم آن

الارشاد الثانی
در بیان روزه‌های کفاره و سایر کفاره‌های
و بیان معنی ولی و طبقات آن و معنی
دیگر و احکام متعلقه بآن و در آن
چهار کفایة است

کفایة
در بیان آنکه روزه قضاء
میت بر ولی است
و حکم آنکه روزه قضا
قضا آنکه و قضاء روزه میت و حکم
قضاء روزه که تا رمضان دیگر بعمل نیاید
و حکم آنکه عاجز از روزه نذر است شد
و مستحب بودن تتابع در آن و حکم ترتیب
در قضاء روزه و امور متعلقه بآنها

کفایة
در بیان روزه‌های کفاره
و شروط کفاره و حکم آن

کفایة
در بیان معنی عجز از آن
و کردن بنده

کفایة
در بیان شروط کفاره و حکم آن
و تتابع در روزه آن و قطع نمودن تتابع
بجهة عذر و حکم عاجز از روزه دو ماه
متعلقه بآنها

کفایة
در بیان شروط کفاره که در آن روزه
میباشد و چهار کسی که در آن روزه نمیباشد
و بیان کفاره ملوک و امور متعلقه بآنها

کفایة
در بیان روزه اعتکاف و خصوصیات آن
و احکام
و امور متعلقه بآنها

کفایة
در بیان کیفیة اطعام و پر شدن فقیر و قدر و حد آنها و عجز از آنها
و سایر امور متعلقه بآنها است

الارشاد الثالث
در بیان روزه اعتکاف و خصوصیات آن و احکام
متعلقه بآن و در آن چهار کفایة است

کفایة

کفایة
در بیان معنی اعتکاف
و شروط و امور متعلقه بآن

کفایة
در بیان روزه اعتکاف
و آداب آن و کفاره آن است

الارشاد الرابع
در بیان روزه‌های مستحبی و مکروه و حرام و احکام متعلقه
و در آن چهار کفایة است

کفایة
در بیان روزه‌های مستحبی
و مکروه و مواضع
آنها است

کفایة
در بیان روزه‌های واجب

الارشاد الخامس
در بیان فضیلة دعا و تلاوة قرآن
و آداب آنها است

کفایة
در بیان کیفیة و شروط
دعا و آداب آنها

کفایة
در بیان یک نوع دیگر از آداب
دعا است

القسم الرابع
در بیان عبادات که متعلق بسال
بندگان میباشد و در آن دو ارشاد است
الارشاد الاول در بیان زکوة است
و در آن سه مقصد است المقصد الاول در بیان زکوة مال است
و در آن چهار کفایة است

کفایة
در بیان اقسام زکوة و بیان چیزهائی
که در آنها زکوة بر سبیل وجوب است
ترک آن است

کفایة
در بیان شروط کسی که زکوة بر او واجب
میگردد و زکوة مال طفل و مجنون و سایر امور متعلقه بآنها

کفایة
در بیان فضیلة زکوة و عقوبة

کفایة
در بیان شروط وجوب زکوة و زکوة
و نقره و حد نصاب آنها است

کفایة
در بیان شروط وجوب زکوة شتر و گاو و
گوسفند و نصاب هر یک از آنها است

کفایة
در بیان گوسفند که در زکوة شتر و گوسفند شده و جائز
دلوان قیمت و نگاه داشتن جنس آنها و امور متعلقه بآنها

کفایة
در بیان شروط وجوب زکوة و وقت
و وجوب نمودن آنها و زکوة
و خواص نصاب آنها و نذر که کند زکوة آنها را بچه
گرفته و لم یدفعه

کفایة
در بیان وقت تعلق وجوب زکوة و دلوان آنها
قبل از وقت و تعلق آن بعین و امور متعلقه
بآنها است

کفایة المقصد الثانی
در بیان مصرف و مستحقین زکوة و شروط
و احکام آنها است و در آن چهار کفایة است

بسم الله والحمد لله والصلوة على رسول الله وآله آل الله وبعد نگارنده این اوراق الفاظ المفتاق جعفر بن
امیر سعی بعرض اهل اطاعة و وفاق میرساند که چون احیاء امر دین و اقامهٔ شریعة سید المرسلین و نشر
نمون علوم ائمهٔ طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین و انفاذ و هدایهٔ عوام و ارشاد و کفالهٔ ایتام آل محمد صلوات الله علیهم
بر هر کس که از نور مشکوة و شعهٔ علوم و افاضات ائمه سادات هدایة خود بصیر و مستنیر و بر امر هدایة و کفالهٔ
توانا و قدیر بوده باشد بحکم بداهة عقل و صراحة نقل لازم و واجب و وسیلهٔ نجاة و سعادة هر یک
از نشر نمایند و تابع شونده میباشد و از اینجاست که خداوند تبارک و تعالی امر بآن نموده و فرموده است که ولتکن
منکم امة یدعون الی الخیر و یامرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و اولئک هم المفلحون و جناب علی بن موسی الرضا علیه السلام فرموده اند که رحمت فرستد خداوند بر بندهٔ که احیا نماید
امر ما را پس عرض نموده شد که چگونه احیا نماید امر شما را پس فرمودند که تعلیم بگیرد علوم ما را و تعلیم نماید آنها را
بمردمان و جناب امام محمد باقر علیه السلام فرموده اند که تعلیم بگیرید علم را از حاملین علم که مراد خود آنجنابانند
و تعلیم نمایید آنرا به برادران خود بهمان نحو که علما و حاملین تعلیم نموده اند شما را و جناب امام حسن عسکری
علیه السلام فرموده اند که هر کس که کفالهٔ نماید و متوجه بشود از برای یتیمی را که منقطع ساخته است او را از ما محنة
ما بسبب پنهان شدن و غیبة فرمودن ما پس اعانة نماید او را از علوم ما آنچنان علومی که رسیده است از ما
بسوی او تا اینکه ارشاد و هدایة نماید او را با مور دین و شریعة او هر آینه میفرماید خداوند عز و جل مر او را که ای
بندهٔ کریمی که مواساة نمودهٔ من اولی میباشم بکرم نمودن از تو بگردانید و قرار دهید از برای او ملئکه من در بهشت
بعدد هر حرفی که تعلیم نموده است او را هزار هزار قصر و منظم نمایید بالای قصرها آنچه لایق و مناسب آنها است از
سایر نعمتها و ایضا فرموده اند که شدیدتر و بدتر از یتیمی که جدا شده است از پدر و مادر خود یتیمی است که منقطع شده است
از امام خود و قدرت نداشته بر رسیدن بخدمت او و نمیداند که چگونه است حکم او در آنچه مبتلی میشود بآن از احکام شرایع
دین خود پس هر کس که بوده باشد از شیعهٔ ما عالم بعلوم ما و بوده باشد در حجر او یتیمی که جاهل باشد بشریعة ما و منقطع

شده باشد

شده باشد از مشاهدهٔ ما و ارشاد نماید او را و تعلیم نماید باو شریعة ما را هر آینه بوده است با ما در مرتبه رفیع اعلی
و نامیدن شیعیانی که جاهل بامور دین و علوم آنجنابان میباشند باسم ایتام و مساکین آل محمد صلوات الله
علیهم بسبب آنکه آنجنابان آباء روحانی شیعیان میباشند و واجب گردانیدن کفالهٔ ایتام آل محمد بر هر کس
که قدرة بر کفالهٔ توانسته باشد در احادیث متواتره وارد شده است علاوه بر وجوب کفالهٔ مذکوره آنکه
خاطر خیر ذخایر حضرت افلاک رفعة ملایک منقبة خورشید طلعت ناهید منزلت نواب مستطاب سپهر
جناب مالک رقاب مشتری انتساب کیوان نواب اشرف اقدس ارفع اعلی زیبنده مقام شاهی
دارندهٔ زمام ماه تا ماهی طرازندهٔ سرادق عدل و امان برازندهٔ تارک ظل الرحمن السلطان بن
السلطان بن السلطان [illegible] نامدار سپهر اقتدار شاهزاده محمد تقی میرزا وفقه الله لطاعاته
و اوقفه الله علی مرضاته همیشه و علی الدوام تعلق بترویج وسایل دینیه و تحصیل مآرب و مسایل شرعیه
و نشر آیات علوم امنائیه عهد و بدایه بنیاد یتیمان ایتام و مساکین آل کرامه در این خصوص عنایتی
تام و همتی و عزیمتی بالکلام داده و بنیاد عمارت و عقاید خود و رعایا را بر علوم شریعة گذارده و دست
توسل را بذیل اطاعة و حبل ولایة اهل بیت عصمت و طهارة سلام الله علیهم زده و خود را نیز از جملهٔ
ایتام آل که لازم الاکرام و الاجلال است گردانیده است و در انعام بر طلبهٔ علوم دینیه و اکرام در تربیه
آنجنابان که وسیلهٔ توسل است کوتاهی نفرموده و تعظیم و اعانة ایشان غیر خود لازم شمرده و تا هیچ
تغافل و تهاون در این امر جایز ندانسته و این حقیر سراپا تقصیر نیز از خوان احسان او با امکان همنشین و بهره دار
و از خرمن امتنان او خوشه چین و برخوردار میباشم و بوسطهٔ همت و امر و عزیمت آن جناب بلند تا سابق
بر این اقدام بر تحریر نمودن کتابی که مشتمل بر اصول و فروع دین باشد نموده و باجابة المضطرین نامیده و یک جلد
از آنکه در بیان قسم اصول است بانجام رسیده و قدری از جلد دوم در صفحات تحریر ایضا اتمام یافته
و از آنجا که فارسی و نثر آنکه بر هندلال تمام بوده بطول و الی الآن بتعطیل انجامیده و در این اوقات خواهش فرمودند

وفصول آنکه بلفظ کفایة نوشته میشود ان شاء الله تعالی و از خداوند کریم اولی بالکرم و الاکرام امید است که این
خواهش و این اقدام را حق نمودن باسلاس و از جملهٔ کفالة الایتام و ذخیرة یوم القیام گردانیده و اجر و ثوابی
که در اخبار مذکوره بزبان امناء و سفرهٔ خود بر آنکه موعود و مترتب فرموده است باین حقیر مفتاق و آنجناب
که مکرم آفاق است عطا و زیاده فرماید انه بذلک اولی نعم المامول و نعم المولی القسم الاول
در بیان عبادات است و احکامی که متعلق بآنها است و آنکه مشتمل بر چند قسم است القسم الاول در بیان
علم احکام آب است که سبب و وسیله طاهر گردیدن نفس و بدن و ثیاب و مقدمه قابل و لایق گردیدن مر اشتغال
یافتن بنماز است و در آنکه چند کفایة است کفایة ۱ بدانکه آب بر دو قسم است مطلق و مضاف
اما آب مطلق پس عبارت است از چیزی که بقول مطلق و گفتن بی قید انرا آب گویند و در فهماندن معنی و
مسمای آنکه محتاج بقید و اضافه نباشند هر چند که بعضی از اوقات بجهة فهماندن قسمی و جدا نمودن نوعی را
از آنکه انرا مقید و مضاف بکان یا منبع آنکه مثلا بنامند از قبیل انکه بگویند آب باران و آب حوض
و آب چاه و چشمه یا انکه مقید بوصفی بنمایند که خارج از حقیقة آنکه باشد یا انکه دخل باشد و لکن انرا از حقیقة
آب بیرون نکرده باشد از قبیل آب گل آلود و آب شور مثلا که گل و شور را نیز از حقیقة آب بیرون
نکرده اند و انرا آب ایضا میگویند چونکه قید نمودن بامثال این قیود و این اضافات نه بجهة فهماندن
حقیقة معنی و مسمای آن است چرا که حقیقة معنی و مسمای آنکه بگفتن آب بدون قید فهمیده میشود بلکه
بجهة فهماندن قسمی و جدا نمودن نوعی از آب است و اما آب مضاف پس عبارت است از چیزی که بقول مطلق
و بدون قید انرا آب نگویند بلکه با قید و اضافه آنکه را آب گویند و قید و اضافه را بجهة فهماندن معنی و
مسمای آنکه مر آورند حتی اینکه حقیقة معنی و مسمای آنکه فهمیده میشود مگر بوسطهٔ قید و اضافه خواه آنکه
حقیقی باشد که حاصل شده باشد از خلط و مزج نمودن چیزی را با آب بطوری که آب را از حقیقة و خاصیة
خود بیرون کرده باشد از قبیل آب گوشت یا انکه حاصل شده باشد از رطوبات که از اجسام رطبه گرفته
باشند از قبیل آب غوره و آب انار یا انکه حاصل شده باشد از مصاحبة آب با چیزی دیگر و کسب کردن

که در تحریر آن اقتصار نمودند کرفتار محض و خالی از ذکر دلایل نمود چونکه ثمرهٔ علم و نتیجهٔ همان اطلاع یافتن بر کیفیة اعمال
و عمل نمودن بمقتضای آن است و در ذکر دلایل و بیان کیفیة استنباط احکام از آنها با آنکه موجب طول و تطویل است
مزید فایدهٔ نمی باشد خصوصا از برای عوام که استنباط و استخراج احکام را از ادله در وسع و طاقت و طریقهٔ تکلیف ایشان نمی باشد
بلکه تکلیف ایشان اولا اطلاع و اطمینان یافتن بر علم و عدالة مجتهد و مستنبط است و ثانیا تبعیة و تقلید نمودن
اوست و چنانکه آیات کتابیه و احادیث امناء ابوابیه که اقوال خدا و رسول و ائمه علیهم السلام است از برای
مجتهدین و مستنبطین حجة و مستمسک میباشد در نزد خداوند تبارک و تعالی همچنان اقوال و فتاوی ایشان که تفسیر
قول خدا و رسول و ائمه علیهم السلام است از برای مقلدین و تابعین ایشان حجة و مستمسک در نزد خداوند جل
و علا میباشد و بهمان نهج که ایشان تبعیة و تقلید خدا و رسول و ائمه علیهم السلام نمودند و از ایشان تعلیم گرفتند
بهمان نهج عوام نیز تبعیة و تقلید ایشان مینمایند و از ایشان تعلم میکنند و ذکر ادله و بیان طریقهٔ
استنباط امر بسیار غیر مهم و زاید بر قدر حاجة و کفایة است و مع ذلک تحریر آن بجهة لازم بودن هدایة عوام و ارشاد
و کفالهٔ ایتام و اداء شکر و تقاضی حق نعمت و تلافی از تقصیر ایام که شاید در خدمت اشرف ارفع واقع شده
باشد اقدام بر تحریر و نگارش این خواهش لازم و واجب دیده و بکفایة الایتام فی معرفة الاحکام نامیده
و متفاوت بر قسمی گردانیده شد بجهة آنکه عمل باوضاع الهیه که مسمی بعلم فروع دین است و در زمان حکما و سلف انرا ناموس الهی و ناموس
اکبر و در زمان محدثین انرا علم شریعة و در نزد متاخرین انرا علم فقاهة نامیده اند با آن است که قرار داد آنکه بجهة منتفع شدن
و تکمیل یافتن نفس عامل بخصوصه و تقرب یافتن او بخداوند تبارک و تعالی است و این تقرب عبادات است که صحة آنها موقوف است بر خلوص
و نیة تقرب و بدون آنکه منعقد و صحیح نمیگردد و یا انکه قرار داد آنکه بجهة بهره بردن و تکمیل یافتن عامل است با هر کس که مشارک او است
در معیشت بمشارکتی خاصه و این فن معاملات و محاورات و ایقاعات است و یا انکه قرار داد آنکه بجهة انتفاع بردن و منتظم شدن امر
عامل است با هر کس که مشارک او است در معیشت بمشارکتی عامه و این فن موارث و حدود و سیاسات است پس قرار داد این
کتاب بر سه فن شده و در هر قسمی ابوابی چند و در هر بابی فصولی چند ذکر نموده ابواب آنکه بلفظ ارشاد
و در هر فنی اقسامی چند

وفصول

[illegible]

طهارات [illegible] در بیان [illegible]

الارشاد الاول

در بیان

آب خاصیتی دارد از آن چیز بطریق تصعید و تقطیر یا غیر آن چنان خاصیتی که باعث اثر آب بطریق اطلاق و بدان
قید نکنند مثل قلیا و سایر عرقهای دیگر کفایة چنانکه آب باعتبار مطلق و مقید بعون هر دو قسمت
آب مطلق و آب مضاف همچنان باعتبار وزن و مقدار بر دو قسم است یکی کثیر و دیگری قلیل و کثیر آبی است
که بقدر کر یا بیشتر از کر باشد و قلیل آبی است که کمتر از کر باشد و از برای معرفت کر دو میزان است یکی بحسب وزن
و دیگری بحسب مساحت و هر دو میزان را اکثر از اصحاب معمول میدارند اما میزان وزنی پس کر عبارت است
از آبی که بوزن یکهزار و دویست رطل باشد باتفاق فتاوی اصحاب و روایات و اصح چنانکه مشهور و معمول
اکثر است آن است که مراد از رطل رطل عراقی است که وزن آن بنابر مشهور و قول اکثر این ایضا یکصد و بیست
درهم شرعی است و هر ده درهم هفت مثقال شرعی است که مثقال آن بیست دینار میباشد و هر یک مثقال شرعی
سه ربع مثقال صیرفی است پس هر رطلی نود و یک مثقال شرعی است که شصت و هشت مثقال و ربع
مثقال صیرفی است پس مقدار کر که یکهزار و دویست رطل عراقی است بحساب مثقال صیرفی هشتاد و
یکهزار و نه صد مثقال است که بسنگ و وزن تبریز هشت عباسی یکصد و بیست و هشت من الا
بیست مثقال میشود چونکه هر عباسی عبارت است از بیست بیستی و هر بیستی عبارت است از چهار مثقال
و بیست چهار مثقال هشتاد مثقال است و هشت هشتاد مثقال شش صد و چهل مثقال است پس مجموع
هشتاد و یکهزار و نه صد مثقال یکصد و بیست و هشت من الا بیست مثقال بوزن مذکور میشود و سایر
عیارها و سنگهای دیگر را بمقایسه آن میتوان معلوم نمود و اما میزان مساحت پس در آن بحسب فتاوی
و روایات هر دو اختلاف است و مشهور آن است که عبارت است از آبی که هر یک از طول و عرض و عمق
مکان آن سه شبر و نیم بعمل باشد که حاصل آن بعد از ضرب و تکسیر چهل و دو شبر و هفت ثمن شبر است
و اختیار حقیر چنانکه اختیار قمیین و جمعی دیگر از متاخرین است آن است که هر یک از طول و عرض و عمق
سه شبر بعمل باشد که حاصل آن بعد از ضرب بیست و هفت شبر میشود چنانکه گفته اند این قول و رابع
قسم از میزان مساحتی توافق با میزان وزنی دارد والله اعلم کفایة یکی از احکام

آب مطلق

آب مطلق و آب مضاف آن است که جمیع آن هر دو بحسب خلقت در اصل تکوین پاک و طاهر و جایز
الاستعمال است و مادام که نجاستی یا نجسی باصل و منبع آنها یا بحکم آنها بر نخورد و ملاقات ننماید
بر اصل طهارت و پاکی و جواز استعمال خود باقی میباشند اما اگر نجاستی یا نجسی با آنها برخورد و ملاقات
نماید پس آنکه مضاف است خلافی نیست در مابین اصحاب که محض ملاقات نجس میشود خواه آنکه کثیر و
بقدر کر باشد یا نباشد و خواه تغیر یابد یا نیابد و خواه آنکه آن نجسی که با آن برخورده است عین نجاست یا
متنجس بنجاست باشد و خواه آنکه مستهلک شود یا نشود و اما آب مطلق پس یا کثیر و بقدر کر است یا قلیل
و کثیر از کر است اگر کثیر و بقدر کر است پس محض ملاقات نجس نمیشود و بر طهارت خود باقی است بلکه اگر نجسی
که با آن ملاقات نموده است عین نجاست باشد و مع ذلک از کثرت بمرتبه باشد که بسبب کثرت غلبه
رنگ یا بو یا طعم آب سه متغیر و متحول نحو باقی بغیر خود نباید پس در این صورت بالاتفاق نجس میشود اما
اگر تغیر در اوصاف ثلثه مذکوره از جانب خود آب و بدون ملاقات و استیلاء نجاست باشد یا بسبب مجاورة
و قرب آن بنجاست باشد نه ملاقات و استیلاء یا بسبب ملاقات و استیلاء نجاست باشد لکن تغیر آن بغیر تغیرات
مذکوره باشد از قبیل حرارة و برودة و رقة و غلظة و نرمی و زبری یا آنکه تغیر آن بتغیرات ثلثه مذکوره باشد
لکن نه بسبب استیلاء عین نجاست بلکه بسبب استیلاء متنجس بنجاست باشد مثل تغیر یافتن رنگ آن
بسبب استیلاء شیره نجس مثلا بر آن پس در هیچیک از این صورتها نجس نمیشود و بر طهارت اصلیه خود
باقی است بدون خلافی مگر در صورة اخیره که شیخ در آن خلاف نموده و قائل بنجاست آن شده است
و شاذ است بیا طهارة آن در دو صورة آخر مشروط است بآنکه از آب مطلق بعون بیرون رود
و ملحق بمضاف نگردد و الا نجس میشود چنانکه در حکم مضاف نموده شد و بدانکه اشهر و اقوی آن است
که تغیر که سبب نجس شدن آب میشود آن تغیر است که محسوس باشد یعنی اگر رنگ است چشم آنرا ببیند
و اگر بو است مشامه آنرا ببوید و اگر طعم است ذائقه آنرا بچشد پس اگر محسوس نباشد و تقدیری
محض باشد مثل وقتی که نجاست مسلوبة الصفات باشد یعنی هیچیک از رنگ و بو و طعم را نداشته باشد

در این صفات موافق با آب باشد ولکن از کثرة بمرتبه باشد که اگر فرضا و تقدیرا مسلوبة الصفات
نمیشود و یکی از رنگ یا بو یا طعم را بطریق فرض و تقدیر میدهد هر آینه موجب تغیر دلون آب
میشود پس آب بسبب ملاقات و استیلاء چنین نجاستی بر آن نجس نمیشود مگر اینکه غلبه
و کثرة آن بمرتبه باشد که آب در آن مستهلک گردد یا از اطلاق خود بیرون رود و مضاف گردد
پس بعد نجس شدن آن در این دو صورة خلافی نیست و اما اگر محسوس نباشد ولکن محسوس
نبعون آن بسبب وجود مانعی از احساس باشد مثل آنکه کثرة و غلبه نجاست بمرتبه باشد
که تغیر در یکی از اوصاف ثلثه مذکوره آب در نفس الامر بهم رسیده باشد ولکن بجهة توافق
در مشی صفة آب با صفة نجاسة و مانع بعون آن توافق از احساس نمودن و امتیاز
دلون تغیر آن محسوس و ممتاز نگردد از قبیل آبی که جسم طاهر رنگ دار مثل بقم در آن
ریخته باشند و آب سوسرخ رنگ نموده باشد بنحوی که از اطلاق خود بیرون نرفته و مضاف
نگردیده باشد بعد از آنکه آن قدر خون در آن ریخته شود که یقین حاصل شود که اگر سرخی
آب که از بقم است مانع نمیشود هر آینه تغیر و سرخ رنگی آن از ریختن خون ظاهر و محسوس
میگردید پس این قسم از تغیر تغیر تقدیری نیست و ملحق بتغیر محسوسی است و اقوی و اشهر
بلکه اتفاقی متاخرین نجس شدن آن است و الا لازم می آید که آبی که متغیر بنجاسة شده
باشد و در پشت پرده و حجاب باشد و آن حجاب مانع از احساس نمودن تغیر آن بعمل باشد
نجس نباشد با آنکه بالتسلیم و بالبداهة نجس است کفایة آب جاری عبارت است
از آبی که میجوشد و بیرون می آید از موضعی از زمین که آن موضع را عین و چشمه گویند چنانکه خود آن
آب را نیز گویند خواه آنکه جوشیدن آن از یک موضع بطریق فوران و قوة باشد یا آنکه از جمیع مواضع بطور
نشر و ترشح باشد و خواه آنکه بعد از نزول منبع خود باید یا در روی زمین مثل آب نهر و یا در زیر زمین
مثل آب قناة و خواه نباید بلکه در نزول منبع خود مجتمع گردد مثل آب چاه و در جمیع این اقسام اگر آنچه

از منبع

از منبع بیرون آمده است بتنهائی بقدر کر است پس در کثیر بودن آن و جاری بودن احکام آب کثیر بر آن
خفائی و گفتگوئی نمی باشد و اگر بتنهائی بقدر کر نباشد و ماده متصله مستعده که با آنچه بیرون آمده است
جمیعا بقدر کر باشد ایضا نزد ایشان پس در قلیل بودن آن و جاری نبودن احکام قلیل که بعد از این مذکور خواهد شد
انشاء الله تعالی بر آن ایضا خفائی و گفتگوئی نمی باشد اما اگر ماده متصله مستعده دائمه نبود که با آنچه بیرون
آمده است جمیعا در نزد اهل عرف و عادة بقدر کر نمیشود پس اصح آن است که چنین آبی بسبب اتصال
و امتزاج و تداخل یافتن آنچه خارج است با آنچه داخل و پنهان در ماده است در حقیقة و در نزد شرع
آب واحد است و دو آب نمی یابند و کثیر است و قلة از برای آن منصور نمیشود و احکام سابقه
آب کثیر بر آن جاری میباشد چنانکه در غیر آب چاه مشهور بلکه اجماعی جمیع علماء مگر علامه رحمه الله
در آب چاه مشهور بلکه اجماعی متاخرین میباشد و مثل این قسم از آب جاری است آب باران در حال
تقاطر و باریدن آن از آسمان بشرطی که تقاطر و باریدن آن بطریق استمرار و توالی و تداخل اجزاء آن
باشد بنحوی که موجب حاصل شدن علم عادی بزیادة و افزوده شدن آن بعین کثیر بودن آن با آنچه در آب است بشود
نظیر شرط دانستن دوام منبع را در آب جاری و مثل آن است ایضا هر آب قلیلی که اتصال و امتزاج
داشته باشد با ماده که با آن بقدر کر بعمل باشد مثل انهار قلیلی که در حمام و حوضهای کوچکی است که در اطراف
خزانه که ماده آنها است قرار داده میشود و اتصال و امتزاج با ماده که بتنهائی یا با آنها بقدر کر میباشد
دارد و مشهور مابین اصحاب در هر یک از آب بار آن و آب حمام ایضا همین است که ذکر نموده شد
خلاصه آنچه مستفاد از کلام ائمه هدی است صلوات الله علیهم آنست که تمام اقسام این آبهای مذکور
در حقیقة آب واحد است و دو آب نیست و بقدر کر و کثیر است و احکام سابقه آب کثیر بر آنها
جاری میشود و در واحد بودن آنها با ماده خودشان اتحاد مکان یا تساوی سطوح شرط نمی باشد
بلکه محض اتصال و تداخل و تمازج بنحوی که اجزاء آنها غیر متمایزه باشد کافی است والله اعلم

کفایه وامّا آب قلیل و کثیر اگر بس حکم آن است که در صورة تغیر یافتن از صفات ثلثه از جهة مجاورة و قرب آنکه نجاسة بهر نحو تغیر کرده باشد نجس میشود و بر طهارة اصلیه خود باقی است بدون خلافی و در صورة تغیر یافتن آنکه در یکی از اوصاف ثلثه معهوده و بسبب اتصال و استیلاء نجاسة بر آنکه نجس شدن آنکه از ضروریات است و امّا در صورة محض ملاقات و بدون تغیر و در غیر حال استهلاک و ازاله نمودن نجاسة آن پس بمحض اتصال و مجرد ملاقات آنکه با نجس خواه آنکه آنکه نجس عین نجاسة یا متنجس بنجاسة باشد نجس میشود چنانکه مشهور بلکه اجماع اصحاب است و اعتماد بر خلاف مخالف غریب باشد یا اقوی آن است که اگر نجسی که آنرا ملاقات نموده است بخصوص خونی باشد که از شدة قلة و حقارة منظور نباید و ظاهر و هویدا نباشد پس در این صورت نجس نمیشود چنانکه مختار شیخ و محقق علیهما الرحمه است بسبب ورود حدیث صحیح در این باب بلکه سرایت دادن این حکم را بسایر نجاسات دیگر غیر از خون چنانکه در متن شیخ است در مبسوط بدلیل لزوم حرج و تعسر احتراز نمودن از چنین نجاستی که از شدة قلة و حقارة ناپیدا و غیر هویدا باشد ایضا قوی است و احادیث بخصوص دلالة بر این مطلب دارد والله اعلم و لکن باید دانست شیخ که مراد از ملاقات نه محض رسیدن آب و نجاسة است بیکدیگر بلکه مراد عروض و تداخل و تمازج آنها است در یکدیگر و از اینجاست که نجس نشدن با ملاقات و خشک بودن هر دو محقق و ثابت عند الکل است چرا که رطوبتی که موجب سرایت و تداخل در یکدیگر باشد در هیچکدام نمیباشد و بنا بر این هرگاه که یک حصه از آب قلیل ملاقات بنجاسة بنماید و یقین حاصل باشد که حصه دیگر از آنکه ملاقات بعض مذکور نموده است پس آنکه حصه غیر ملاقی نجس نمیشود و بر طهارة اصلیه خود باقی است مثل آنکه یک حصه از آب یا قطره که منحدر است و میریزد ملاقات بنماید با نجاسة و بسبب فوقیة و قوة انحدار آنکه یقین حاصل است که هیچ جزء از نجاسة سرایت و تداخل در آنکه حصه دیگر که در آفتابه است نکرده است پس آنچه در آفتابه است نجس نمیشود و بر طهارة اصلیه خود باقی است چنانکه نجس شدن ماء تحت جامد از آب

قلیل

قلیل و از مایعات و مضاف است جامده دیگر که یقین حاصل است که با وجود طوبة نجاسة بظاهر آنها رسیده است سرایت در باطن و ماء تحت آنها ننموده است فتوا بکل است با آنکه خلاف حکم آب قلیل و آب مضاف است و چنانکه نجس شدن همان قدر ملاقی بنجاسة از آب کثیر جامد و باقی نماندن بر طهارة ایضا فتوای جمیع است سوای علامه رحمه الله با آنکه حکم آب کثیر حال میعان و غیر جمود عدم نجاسة بمحض ملاقات است بالاتفاق کما هو الهادی کفایه وامّا حکم آب قلیل در حال ازاله و ازاله نمودن چیزی را آب که آنرا بعد از انفصال ازاله کوند پس یا غسالة النجاسة و خبث است و یا غسالة حدث و یا غسالة حمام امّا غسالة خبث یعنی آبی که نجاسة شده است بنجاستی از نجاسات صوریه حقیقیه مثل بول و غایط و خون و امثال آنها پس حکم آن آنست که اگر تغیر در اوصاف ثلثه معهوده آن حاصل نشده است یا آنکه بعد از انفصال بنجاستی دیگر برخورده و ملاقات ننموده است پس بالاتفاق نجس است و اگر تغیر نیافته و بنجاستی دیگر هم برنخورده است پس اگر غسالة استنجا است یعنی آبی است که بآن ازاله نموده شده است بخصوص بول و غایط از مخرج طبیعی آنها پس در طهارة آنکه خلافی نیست و اجماع اصحاب است و اقوی و اظهر چنانکه آنهم است بلکه بعضی اجماع ایضا دانسته اند آن است که طهارة آن طهارة حقیقیه و واقعیه است مثل طهارة ماء قبل از غسالة کردن دست نه آنکه طهارتی است که بطریق عفو و رخصة مطلق است یا بخصوص رخصة مباشرة و کردن نماز در ثوب و بدنی که آنرا ملاقات ننموده است چنانکه بعض دیگر فهمیده اند و مخفی نماند که چهار شرط دیگر غیر از چهار شرط طهارة که اشاره بآنها شد در طهارة آب استنجا شرط دانسته اند یکی آنکه بول و غایط صاحب نجاست دیگر مثل خون مثلا نباشد و یکی دیگر آنکه اجزاء ممتازه از بول و غایط بآب غسالة نباشد و یکی دیگر آنکه ریختن آب مقدم بر مالیدن دست باشد و یکی دیگر آنکه وزن غسالة زیاده بر وزنی که قبل از غسالة شدن دست نشود و بجمیع این چهار شرط ضعیف و بلا دلیل و ساقط از درجه اعتبار و قانون فقاهة و طریقه تحصیل است و امّا غسالة غیر استنجا یعنی آبی است که شسته شده است بآن سایر نجاسات دیگر غیر نجاسة استنجا پس در طهارة و نجاسة آنکه در مابین اصحاب خلاف عظیم است بعضی

طاهر دانسته اند آنرا مطلقا و در جمیع حالات مثل غسالة استنجا بدون فرقی از قبیل شیخ در مبسوط و شهید در ذکری و ظاهر کلام صدوق در فقیه و منقول از کلام شیخ مجلسی در بعضی از فواید و تحقیقات آنکه و از کلام محقق اردبیلی و محدث الاسترابادی و از جماعتی از متقدمین و جمعی از متاخرین نجس دانسته اند آنرا مطلقا و بعضی شرط دانسته اند در طهارة آنکه ورود آب بر نجاسة و بعضی حکم آنرا حکم محل قبل از غسالة دانسته اند و بعضی دیگر حکم محل بعد از غسالة دانسته اند و بعضی این حکم را مخصوص در تطهیر ثیاب و نجوت دانسته اند و در مثل ظروف و اوانی قایل بطهارة مطلقا شده اند و اقوی و اظهر از کلام ائمه هدی صلوات الله علیهم قول اول است والله اعلم این کلام در طاهر بودن غسالهای نجاسات خبثیه استنجائیه و غیر آنکه و امّا مطهر بودن آنها بعد از قول بطهارة پس در آنکه خلاف است و اقوی و اظهر چنانکه مشهور مابین اصحاب است مطهر بودن آنها است بالنسبه بازاله خبث و امّا بالنسبه برفع حدث یعنی وضو گرفتن و غسل نمودن بآنها پس اقوی آن است که جایز نیست چنانکه مشهور است و اجماع بر دوم ایضا نقل نموده شده است کفایه و امّا غسالة حدث یعنی آبی که استعمال میشود در وضو و غسل که اسباب رفع حدث شده و زیاد میآید و منفصل میگردد از بدن پس غسالة وضو که سبب رفع حدثی است که آنرا حدث اصغر گویند طاهر و مطهر است و استعمال نمودن آنرا ثانیا در رفع حدث و ازاله خبث بجایز و اجماعی است بلکه وضو ساختن بغسالة وضوء انبیاء و اولیاء و مؤمنین در شریعة مستحب است و قایل شدن باستحباب اجتناب نمودن از استعمال آب وضو چنانکه نقل شده است در دروس از شیخ مفید رحمه الله و جهر زندالله و احدی از اصحاب قایل بآن نشده است یا آنکه منقول از ابی حنیفه نجاسة آن است و امّا غسالة غسل که سبب رفع حدثی است که آنرا حدث اکبر گویند یعنی غسلهای واجب از قبیل غسل جنابة و حیض و نفاس پس طهارة و مطهریة آنکه بالنسبة بازاله خبث اجماعی و بدون خلاف است و امّا مطهریة آن بالنسبة برفع حدث یعنی جایز بودن وضو ساختن و غسل نمودن بآن پس در آنکه خلاف است و اقوی و اظهر چنانکه اشهر مابین متاخرین است جواز آن است لکن بطریق کراهة که آنهم سبب توهم خالی نبودن بدن است غالبا از نجاسة عینیه خبثیه نه آنکه بمحض آن است که غسالة حدث اکبر است پس اگر خالی

بودن

بودن بدن از نجاسة یقینی باشد هرآینه کراهة هم نداشت و بدانکه این گفتگو در غسالة است که معتدبه و منفصل از بدن و قلیل باشد امّا قطراتی که غیر معتدبها است و منفصل میشود از بدن یا آنکه تحویل میرباید از جزو از بدن بجزو دیگر از آنکه و همچنین آبی که بر دست میشود از آنکه بجهة غسل و از آن فضاله میگویند و همچنین آب کثیر که در آن غسل نموده میشود پس در هیچیک از اینها گفتگوئی و خلافی نمیباشد و بر مطهریة خود باقی میباشند بلی همین که آب قلیل شد پس هر نحو که به بدن برسد و از آنکه جدا گردد خواه آنکه غسل در آن بطریق غسل ارتماسی یا بآن بطریق غسل ترتیبی باشد از بدن خلاف غسالة دانسته اند و محل بحث قرار داده اند و امّا غسالهای غسلهای مستحبی پس بدون خلاف استعمال نمودن آنها جایز است مطلقا و بدون کراهة مگر آنکه بعضی استفاده نموده اند از عبارة مقنعه آنکه مذهب مفید رحمه الله کراهة استعمال نمودن تمام غسالها است حتی غسالة دست شستن از برای خوردن طعام و مطلوب است بدلیل و الله یهدی من یشاء الی سواء السبیل کفایه و امّا غسالة حمام یعنی آبی که شسته میشود بآن زمین حمام و جمیع نموده میشود در جایی سرشته یا گشوده بنا بر اختلاف عادات بلاد پس در مابین اصحاب رضوان الله علیهم در حکم آن اختلاف شده است پس بعضی گفته اند که جایز نیست تطهیر بآن و بعضی گفته اند که جایز نیست استعمال آنکه بهیچ وجه و ادعای اجماع نموده اند و بعضی گفته اند که جایز نیست غسل نمودن بآن مگر اینکه دانسته شود خالی بودن آنکه از نجاسة و بعضی گفته اند که نجس است مادام که علم بخالی بودن آنکه از نجاسة حاصل نشود و سبب این خلاف اختلاف یافتن افهام ایشان است در معانی روایاتی که در این باب وارد شده است بعد از مختلف بودن آنها و حال آنکه معانی آنها مخفی نیست و اختلافی در آنها نمیباشد چونکه بعضی از آنها که عدم جواز غسل بآن یا عدم استعمال یا طهارة نجاسة را میفهماند بنا بر اختلاف انظار و افهام پس مورد آنها بخصوص آبی است که جمع میشود در چاه و آنکه همان آبی است که بآن شسته میشود کثافات و نجاساتی که غالبا در اطراف و اکناف زمین حمام است و غسالة حمام عبارت از آنکه میباشد و از این روایات فهمیده میشود چنانکه از قراین دیگر نیز فهمیده شده است آنکه در آن زمانها که زمان صدور این احادیث است چاه غسالة را در جوف حمام بنا میکردند

وهمچنین استفاده میشود که ظاهر در صورتی که مستند بقراین و اسباب عادیه باشد باید که از آنچه بدلیل و موجب علم از
خواه آنکه اصل طهارت باشد یا غیر آن چونکه چنین ظاهر بیست تر و فاصر تر از ظاهر بیست که مستفاد از الفاظ روایات میگردد
و آنچه مشهور میباشد پس حکم غسالة که بصفت مذکوره باشد البته نجاست است و اما اگر غیر این باشد بعلم قرائنی و غیر
بعون نجاست در آن نباشد یا آنکه به بودن نجاست حاصل باشد پس یقینا بر اصل طهارت باقی خواهد بود
چنانکه هرگاه که بسببی غیر از سبب قرائن و عادات علم به بودن نجاست در آن حاصل شود یقینا حکم آن
نجاست خواهد بود و از اینجا معلوم شد که اختلاف اوضاع حمامها و اختلاف سیرة مردمان در بلادها و اختلاف طبایع
ایشان در نظافت و کثافت و در کارها و عملها موجب خلاف حکم آبهای حمامات و آبهای که در چاه و خزانه
و زمین حمامات است میشود پس در هر کجا که ظاهر عادة و واسیر تها بقصد و ملاقات نمودن آنها را نجاست
میفهماند هر آینه نجس است و حکم ظاهر مقدم بر حکم اصل است والله یحکم اصل ظاهر است و بعضی دیگر
از روایات که طهارة را میفهماند پس مورد بعضی از آنها آبی است که استاده است در اطراف
و اکناف زمین حمام از غیر اینکه حمام بآن سنته شود و مورد بعضی دیگر از آنها آبی است که در حوضی است که مردمان
که در آن غسل میکنند و مورد بعضی دیگر از آنها آبی است که از غسالة شستن بدن مردمان است
و جمع میشود در موضعی که غیر جاری است که در آن غسالة حمام جمع میشود و معلوم است که هیچ یک از آنها
غسالة حمام بمعنی که معروف است و بیان شد غیر باشند و سببی از برای نجس بودن آنها چنانکه
از برای نجس بودن غسالة بعد نیست و حکم آنها بمقتضای اصل طهارت طهارت و مطهریت است
پس مرجع جمیع این روایات که وارده شده است در این باب بدو حکم که نجاست و طهارت است بیشتر نمیباشد
و مورد و محل هر یک از آنها غیر از دیگری است و اختلافی در روایات و تنافی در معانی آنها نباشد و اسحق بن در الطیانی
کفایت و اما آب قلیلی که استعمال کرده شده در ازالة خبث و در رفع حدث شده است پس آن سوار آب سؤر گویند و آن
آبی است که مباشرة و ملاقات نموده است از اجسام حیوانی خواه آنکه آن جسم جزو مردمان حیوان باشد یا غیر آن و خواه آنکه
آن حیوان آدمی باشد یا غیر آن از حیوانات دیگر و حکم آن سؤر چنانکه مستفاد از اخبار و مشهور بین الاصحاب است

آن است

آن است که سؤر را حکمی مخصوصه نمیباشد بلکه حکم آن حکم آب طهارة و نجاست حکم آن حال ملاقی و مباشر آن است بغیر آن
مباشر آن نجس است بنجاست عینیه و اصلیه مثل سگ و خوک و کافر و بعارضیه مثل حیوان جلال یا مثل اعضاء
آدمی یا حیوانی که نجس شده باشد بنجاستی از نجاسات پس آن نجس خواهد بود و الا بمقتضای اصل طهارة طاهر
میباشد چنانکه سابقا در حکم آب قلیل نوشته شد مگر اینکه حیوانی که غیر ماکول اللحم است یعنی گوشت آن حلال و خورده
نمیشود استعمال نمودن سؤر آن مکروه است خصوصا در وضو و غسل و آب میدن چونکه در آبی که در این سه قسم
استعمال میشود زیادتی نظافت و پاکیزگی در شرع و عقل مطلوب است و در مثل اسب و قاطر و الاغ که گوشت آنها
بطریق کراهت حلال است و تفاوت در کراهت آنها شده و ضعف میباشد کراهت سؤر آنها اخف و کمتر است و کراهت آن
بالنسبه بیکدیگر ایضا شده و ضعف را دانستن سؤر طیور و پرندها از این قاعده استثنا شده است
و کراهتی در سؤر آنها نمیباشد هر چند که غیر ماکول اللحم باشند مگر مخصوص مرغی که مردار خوار است
پس سؤر آن مکروه است و همچنین سؤر مرغ خانگی که مالوف و معتاد آن جا جنابت نکردن از نجاسات است
با آنکه حلال گوشت و از جمله طیور است مکروه است و این حکم و خصوصیت با کراهت در طیور مادامی است
که در منقار آنها نجاست دیده نشود و الا سؤر آنها نجس است چنانکه هویدا و معلوم است و همچنین
سؤر آدمی با آنکه غیر ماکول اللحم است استثنا شده است بالاجماع و هیچ کراهتی در آن نمیباشد بلکه استعمال
نمودن سؤر مؤمن بقصد تبرک و تبرک و حصول شفا و بطریق خوردن و مالیدن و وضو ساختن و غیر
آنها از مندوبات و مستحبات مسلمه است مگر آنکه انسانی باشد که باجتناب نکردن از نجاسات
مظنون و متهم بعدم باشد از قبیل حایض و نفساء و جنب و غیر آنها از اطفال و اشخاصی که ظاهر
حالت و عادات ایشان اجتناب نکردن از نجاسات است پس استعمال نمودن سؤر ایشان نیز
مکروه است و بحسب اختلاف حال ایشان در ضعف و شدة اجتناب ضعف حکم کراهت سؤر ایشان در ضعف
و شدة مختلف میباشد و موضع تامل که این احکام را از برای سؤر ذکر شده مخصوص باب غسل نمیباشد
بلکه در سایر مشروبات و مطعومات بلکه ملابس و مساکن ایضا جاری است و تفاوت آن است
بلکه در سایر مشروبات و مطعومات بلکه ملابس و مساکن ایضا جاری است و تفاوت آن است

که در آب و سایر مضافات و مایعات چونکه انفکاک اجزاء آنها از یکدیگر ممکن نیست حکم نجاست با کراهت
در همه اجزاء آنها جاری است و در جامدات و چیزهایی که انفکاک اجزاء در آنها ممکن و مقصود باشد حکم
کراهت مخصوص بموضع ملاقات و مباشرة است کفایة و اما آب مشتبه پس آن عبارت است
از دو آب که یکی از آنها طاهر و مباح و مطلق و جایز الاستعمال است و دیگری نجس یا مغصوب یا مضاف
و باین سبب غیر جایز الاستعمال است و بیکدیگر مشتبه شده اند بنحوی که علم حاصل نباشد که کدام کدام است خواه آنکه
اشتباه و عدم علم با متیاز ابتداء باشد یا آنکه بعد از حصول موانع استعمال باشد پس آب مشتبه یا طاهر است که
و مشتبه بنجس شده است و یا مباح است که مشتبه بمغصوب شده است و یا مطلق است که مشتبه بمضاف
گردیده است اما آبی که طاهر است و مشتبه بنجس شده است پس حکم آن بالاتفاق اجتناب نمودن از هر دو است
و استعمال نمودن هیچ یک بهیچ وجه جایز نیست و حکم هر دو اندر الاثرین نجاست است چونکه در حدیث که ماخذ این
حکم است امر بریختن هر دو آب و امر به تیمم نموده است و الاثرین این اثر تا کنایه از حکم نجاست و نسبت اند و لکن با وجود
این حکم نجاست آن دو مطلقا و بنحوی که ملاقی هر یک از آن دو بوجه انفراد نجس باشند ذکر نکرده اند مگر علامه رحمه الله
که در منتهی قایل بنجاست آن دو مطلقا شده است و حکم بنجاست ملاقی هر یک از آنها بطور انفراد نموده است
و اظهر و اقوی قول اوست و ایضا چونکه اکثر این امر بریختن را کنایه از حکم نجاست فهمیده اند بریختن سؤر بطریق
رخصت دانسته اند نه وجوب و مذهب شیخین مطلقا و ظاهر صدوقین بشرط ارله تیمم واجب دانسته
ریختن است و قول اکثر اقوی و اظهر است و بدانکه ورود حدیث مذکور که ماخذ حکم مذکور است در ظرف
و در خصوص آب مطلق است که در آب نجس و مغصوب شده است ایضا و لکن اصحاب با رضوان الله علیهم این حکم را بیشتر
از دو ظرف مادام که از حد محصور بیرون نرود و بآب غیر ظرف مثل دو غدیر یا دو حوض و آب مشتبه بمغصوب و مشتبه
بمضاف و بغیر وضو از سایر استعمالات مثل غسل و تطهیر ثیاب و آب میدن سرایه دلیل نهاده اند و مخصوص
بموضع ورود حدیث ندانسته اند و سرایه دلیل بجمیع مذکور است بلا خلاف و اتفاقی ایشان است
و بنابراین هرگاه که اشتباه در بیشتر از دو آب مادام که از حد حصر بیرون نرود واقع شود حکم مجموع آنها
ایضا نجاست است خواه آنکه اشتباه در مابین آنها ابتداء و یک مرتبه باشد چنانکه بلا خلاف و اتفاقی است

یا آنکه

یا آنکه بطریق ترتیب و تراخی باشد مثل آنکه اولا دو آب بیکدیگر مشتبه کردند و بعد از آن آب دیگر بآن دو
مشتبه شود چنانکه علامه رحمه الله ایضا در منتهی فرموده است و اقوی است این حکم آب مشتبه است در صورتی
که محصور باشد و اما آب مشتبه که غیر محصور باشد پس بالاتفاق اشتباه آن موجب نجاست نمیشود و جمع
بر اصل طهارة فقهی باقی میباشند بجهة ورود احادیث و جواز نمودن از لزوم عسر و حرج در دین و بدانکه
مراد از غیر محصور بنابر آنچه اصحاب فرموده اند آنست که مراد از محصور افرادی است که معین و متمیز
و مشخص باشد بطوری که حصر و تعداد آنها را بتوان نمود و غیر محصور آن است که بر خلاف آن باشد
و این کلام مجمل و دور از تحقیق بجهة آنکه سبب و ماخذ مختلف است در اتباع حکم محصور یا غیر محصور
بنابر آنچه استفاده نموده اند از آیات و احادیث آن التزام نمودن طریقه تعسر است با عدم لزوم عسر و حرج
در امر دین در قسم محصور و اجتناب نمودن از طریقه عسر و حرج است در قسم غیر محصور و لازم نیست
که در هر وقت که افراد معدود و معین و مشخص باشد عسر و حرج در آنجا نباشد یا آنکه هر وقت که افراد غیر
معدود و غیر مشخص باشد عسر و حرج در آنجا باشد مثلا هرگاه که در بازار یک دکان یا دو یا بیشتر تا بآن
قدر و عدد که افراد آن معدود و مشخص و معین است باشد و متاعی که در آنها است ایضا محصور و معدود
و متمیز الاشخاص باشد و مشتبه بنجس یا بحرام بگردد و لکن هر روزه همین متاع در همین دکان بخصوصه
آورده شود و در غیر آن یافت نشود باید که بنابر قول ایشان آن متاع واجب الاجتناب باشد بجهة
تمیز و تشخص افراد آن من حیث الشخص و حال آنکه عسر و حرجی که لازم می آید در وجوب اجتناب نمودن
از غیر محصور و سبب و ماخذ شده بود از برای رخصت و جواز استعمال نمودن آن در اینجا ایضا لازم می آید
بجهة طول زمان و عدم تشخص و استعمال در آن دم هرگاه که هر یک مذکور باشد یعنی در تمام بازار آن متاع غیر مشخصه
و غیر محصوره مشتبه باشد و لکن در یک روز یا دو روز است و بحسب زمان محصور و معین است پس
بنابر قول ایشان باید که آن متاع جایز التناول و مرخص الاستعمال باشد چونکه متمیز و متعین من حیث الافراد است
و حال آنکه بطریقه تقوی که با عدم لزوم عسر و حرج سبب و ماخذ شده بود از برای عدم جواز استعمال و عدم تناول

محصور بر یک منوع شود و مرد و مالک مانند و مستند حکم ایشان است در محصور و غیر محصور پس باید که میزان معنی
محصور مراعات نمودن طریقه تقوی بالازم ساختن عسر و حرج و میزان معنی غیر محصور للازم آمدن عسر و حرج
دانست و محصور بودن را بالنسبة بافراد و زمان و مکان هر سه باید دانست و غیر محصور بودن سوا ایضا بالنسبة
بهر سه باید دانست والسلام علیکم و رحمة الله تعالی تمثیلی باید نمود والله اعلم کفایة واما آب
مشتبه بمغصوب و مشتبه بمضاف پس حکم آبی که مشتبه بمغصوب شده باشد از قرار دادن قاعده محصور
و غیر محصور معلوم میشود که حکم آب مشتبه بنجس است و در قسم محصور استعمال و تصرف در هیچکدام جایز نیست
و هر دو مغصوب و حرام میباشند و در قسم غیر محصور استعمال و تصرف در هر جمیع جایز و مباح است و هیچکدام
مغصوب و حرام نمیباشند چنانکه تصریح جمعی از اصحاب است با عدم خلافی در آن واما آب مشتبه بمضاف
پس در قسم غیر محصور ایضا هیچکدام را نباید که مضاف دانست و استعمال جمیع جایز است واما در قسم
محصور از حکم آن اجتناب بمنوع لازم جمیع است پس چونکه آب مضاف من جمیع الوجوه واجب
الاجتناب نیست بلکه بخصوص استعمال منوع آن است در تطهیر که عبارت از رفع حدث و ازاله خبث
و حکم داخل شدن در نماز با مصاحبه و استعمال آن نیز مطلق غیر مغصوب جایز است و مثل آب مغصوب
و نجس نیست که دخل شدن در نماز با مصاحبه و استعمال آنها ممنوع و حرام باشد و بوضو ساختن هر دو آب
اشتباهی که بجهة آن منع از استعمال منوعه شده بود ایضا رفع میشود و یقین حاصل میشود بانکه
در ضمن این دو وضو طهارة بآب مطلق حاصل شده است پس حکم آن آن است که هر دو آب تطهیر نماید
و نماز میکند چنانکه اصحاب رضوان الله علیهم فرموده اند بدون خلافی و اقتصار نمودن بر تطهیر کردن
حاصل باعدمها بسبب رفع نشدن اشتباه جایز نیست و چونکه تکلیف وضو ساختن هر دو آب
پس در وقت هر یک از دو وضو جزم باینکه این وضو است که مکلف بآن است حاصل است و تردید
در نیة نمیباشد باانکه وجوب جزم در نیة در وقتی است که ممکن باشد نه در غیر آن و اگر یکی از این دو آب
بیفتد و منحصر گردد در دیگری پس حکم آن چنانکه اصحاب ایضا فرموده اند آن است که جمع نماید مابین

وضو و تیمم

وضو و تیمم چونکه اشتباه شده است در تکلیف که آیا باید واجد آب مطلق است پس تکلیف وضو ساختن است
یا انکه فاقد آب مطلق است پس تکلیف تیمم نمودن است و در جمع نمودن هر دو رفع اشتباه میشود بلی از برای
حکم فرمودن ایشان بوجوب مقدم داشتن وضو و جهت واضح نمیباشد و مخفی نماناد که از قواعد
اصحاب در این مسایل و امثال آن معلوم میشود که سعی نمودن در تحصیل حق و رفع اشتباه و حصول براءة
ذمه مادام که منجر بعسر و حرج نشود بهر وسیله که باشد لازم و واجب است چنانکه در بسیار از این مواضع بخصوص
منصوص است مثل نماز کردن در دو ثوب مشتبه بنجس و سعی نمودن در طلب آب در حال فقدان و نماز
کردن بجهات متعدده در حال اشتباه قبله و امثال آنها و بدانکه اگر اصابه نجاسة بدن بوهم باشد بلا شک
پس در عدم اعتبار آن خلافی نیست واما اگر مستند بظن باشد پس در معتبر بودن آن مطلقا یا بشرط
انکه ظنی باشد که مستند بسبب شرعی باشد یا معتبر نبودن آن مطلقا خلاف است و از قاعده که سابقا
اشاره بآن شد که ظواهر حالات و قرائن عادت مادام که منجر بعسر و حرج و بخلاف طریقه تقوی نشود
حجة و مقدم بر دلیل و موجب علم شرعی و مقدم بر اصل است معلوم میشود که ظنی که مستند بقرائن
و ظواهر باشد در اینجا حجة و مستند و معتبر است و حکم فرمودن شارع بوجوب اجتناب منوع از آب
مشتبه بنجس ایضا بسبب عمل فرمودن بموجب قرائن و ظواهر است چونکه بودن هر یک از دو آب آبی نجس
و واجب الاجتناب ظاهر است چنانکه بودن هر یک از آنها آب طاهر و جایز الاستعمال ایضا ظاهر است
لکن چونکه حکم فرمودن بظاهر طهارة خلاف طریقه تقوی در دین است ظاهر طهارة متروک شده است
و بظاهر نجاسة آنها باانکه منجر بعسر و حرج نمیشود عمل فرموده شده است و در غیر محصور چونکه بظاهر نجاسة
منجر بعسر و حرج میشده است متروک شده است و بظاهر طهارة عمل منوع شده است والله اعلم
کفایة سابقا دانسته شد که آب بسبب تغیر یافتن آن بنجاسة نجس میشود خواه کثیر باشد و خواه
یا قلیل و خواه مطلق باشد یا مضاف و بعض ملاقات ایضا نجس میشود هر گاه که قلیل یا مضاف باشد
و دانسته شد ایضا که مطهر و پاک کننده آب بعینه ازاله نماینده خبائث و نجاسة را از آب ایضا خود آب است

دانسته باید و دانسته میشود که طریق تطهیر نمودن آب نجس بنا بر آنچه از احادیث استفاده میشود آن است که آب نجس
متعدد یکی گردد با آبی که نجس نباشد و محض ملاقات منوعه با نجس ایضا نجس نشود تا انکه بسبب اتحاد یافتن
و یکی شدن با آب طاهر از شخصیه و حکم خود که نجاسة است و تابع رسم و شخصیت آن است بیرون رود و شخصیه
و حکم آن آب طاهر موجود داده و آبی که طاهر است و محض ملاقات با نجس نجس نمیشود آن آبی است که بقدر
کر و کثیر و غیر متغیر بنجاسة باشد پس باید که آب نجس خواه کثیر و خواه قلیل و خواه مطلق و خواه مضاف باجزاء
ایضا داخل و ممتزج و متحد گردند تا انکه طاهر مستهلک و در صورتی که نجس شدن آب نجس بسبب تغیر باشد باید که
تغیر آن بعد از متحد گردیدن مرتفع و زایل شده باشد یا انکه در حال متحد گردیدن زایل میشود که اگر تغیر آن بعد
از متحد گردیدن باقی باشد تمام آن آب نجس است و باید که تا نایا آب کثیر دیگر متحد سازند تا وقتی که مستهلک
تغیر آن للاقل در حال تمازج و حصول اتحاد زایل گردد و از اینجا معلوم میشود که متحد ساختن آب قلیل با آب قلیل
یا با مضاف که بمحض ملاقات با نجس نجس میشوند کفایة در تطهیر نمیکند خواه انکه آن آب قلیل و مضاف طاهر باشند
یا نجس و خواه انکه بعد از تمازج و اتحاد همگی آنها بقدر کر برسند یا بیشتر یا کمتر باشند و غایب شدن جمیع یا انکه
مثل ساختن آب قلیل نجس با آبی که با قلیل نجس هر دو بقدر کر برسند کافی است در تطهیر خواه انکه آن
آب طاهر باشد یا نجس ضعیف و مردود است بلی اگر آب کثیر باشد که ملاقات نجاستی که از متغیر
نساخته باشد نموده باشد و معلوم نباشد که آیا ملاقات منوعه آن با نجاسة قبل از رسیدن بحد کر یا بعد است
یا در آن پس این آب بجهة تمسک زدن باصل طهارة بالاجماع و بدون خلاف طاهر است و از اینجا که
دانسته شد که شرط در حصول طهارة همان محض تداخل و تمازج و متحد شدن دو آب است نه غیر آن معلوم میشود
که محض اتصال یافتن دو آب بیکدیگر بدون تداخل و تمازج که موجب متحد شدن هر دو است چنانکه بعضی کافی
دانسته اند در تطهیر کفایة نمیکند و محض اتصال موجب صدق منوعه و وحدة عرفیه بر آن دو نمیگردد و معلوم
میشود ایضا که با وجود تداخل و تمازجی که موجب متحد شدن آنها است دیگر تساوی سطوح یا اتحاد مکان
آنها شرط نمیباشد و لزوم تداخل و قابل شدن باینکه باید که آب کر و کثیر را دفعة و بدون تدریج

الا بنجس

و آب نجس بریزند چنانکه مشهور مابین متاخرین است قولی است بلا دلیل و شهرت مابین ایشان حجة و دلیل
نمیباشد بلکه ریختن و تداخل و تمازج تدریجی چنانکه شهید در دکری بطریق تصریح و محقق در معتبر
و شیخ در مبسوط بطریق اطلاق اختیار فرموده اند رحمهم الله کافی است و معلوم میشود ایضا که هر گاه یک حصه
از آب باشد که قبل از تغیر یافتن آن بنجاسة متحد بعم است با حصه دیگر که بقدر کر و کثیر است مثل یک حصه
از آب جاری و هر آبی که باقی مانده از آن حصه نجس متغیر بقدر کر و کثیر باشد هر آینه زوال تغیر آن حصه
متغیر کافی است در حصول طهارة آن بجهة متحد بعم آن با حصه دیگر که بقدر کر است نه بجهة انکه جهة
و سبب تطهیر یافتن امثال این آبهای مذکوره محض زوال تغیر است چونکه زوال تغیر آن و بلی نمیباشد و قایل شدن
باینکه زوال تغیر از آبی که بنجاسة لازم بسبب تغیر باشد کافی است در حصول تطهیر آن چنانکه منقول
از یحیی بن سعید و محقق علامه است رحمهما الله در نهایة ضعیف است و مخفی نماناد که کلمات اصحاب
رضوان الله علیهم در این مسئله تطهیر منوعه آب نجس بسیار مختلف و مضطرب است و سبب آن
نبودن نص است با تشابه و تعارض قواعد و اصول والله هو الدلیل یهدی من یشاء الی سواء السبیل
کفایة که آب جاری که ماده مستعده دارد آب کثیر و بقدر کر است
و محض ملاقات با نجاسة نجس میشود بلکه نجس شدن آن در صورتی است که با وجود ملاقات متغیر شده باشد
پس در صورتی که آب جاری که ماده مستعده دارد بسبب تغیر یافتن آن بنجاسة نجس میشود که تغیر آن
زایل شدن تغیر آن است چونکه قبل از تغیر با ماده مستعده خود که کثیر و بقدر کر و طاهر است متحد و ممتازج
بعم است و دیگر احتیاج بمتحد و ممتازج گردانیدن آن را با آبی دیگر نمیباشد و از ازاله تغیر در طهارة
آن کافی است خواه انکه بنفسه و از جانب خود زایل شود یا بفعل انکه نجس بوسطه انکه کشیدن آب آن
باشد تا وقتی که تغیر آن زایل گردد یا بوسطه علاجی دیگر غیر از کشیدن باشد و اما در صورتی که محض ملاقات با نجاسة نجس
نمیشود و لکن چونکه مضامین بعضی از روایات که اکثر آنها ضعیف و متشابه و مختلف است دلالة
بعم است بر کشیدن مقدار ماء مخصوصه از آب چاه بسبب ریختن یا افتادن بعضی از نجاسات مخصوصه

ومضامین آنها بنابر اقوی واظهر چنانکه اشهر مابین متاخرین است محمول است بر استحبابی که مبنی
وعمده آن زوال نفرة طباع وحصول پاکیزگی ونظافة است پس اینمقدار را که مخصوص بجاست
مخصوصه وارد شده بعضی که منصوص یا مشهور بین الاصحاب است وکر منعم علیه که مشهور است
آن است که یک دلو از آب باید کشید بجهة مردن کنجشک وهر پرنده که در جثه بقدر آن باشد
مادام که بقدر کبوتر نرسد خواه آنکه ماکول اللحم باشد یا نباشد ودر رعیت موش مخصوص است وهمچنین
از برای ریختن بول سیر خواره در دو سال که وقت شیر خوردن اوست ودر فقد الرضیع منصوص است
وسه دلو باید کشید از برای مردن موش صحرائی که بادکرده باشد واز هم نپاشیده باشد ودر همچنین
مطلقین منصوص است وهمچنین از برای مردن مار ومعقرب ودر غدیر چلپاسه وضایع است
از نقص وبیخ دلو باید کشید از جهة افتادن فضله مرغ خانگی وضایع است از نقص اینها واز این
سبب است که در بیان قید منصوص است انتهی الجلال تا آنکه بجهة نجاست لازم باشد وهفت دلو از برای
مردن طیر ودر موش وفقد الرضیع منصوص است ومراد از آن کبوتر است واینچه از پرنده بزرگتر
باشد یا کوچکتر [illegible] وهمچنین از برای مردن موش یا اگر کردن لنز چنانکه منصوص است یا از هم
پاشیدن لنز چنانکه در روایت منصوص است وهمچنین [illegible] در روایت ایضا منصوص است
ومرد از صبی پسر است که هنوز آب او بسرحد که جهة ضایع است که نسبت [illegible] نرسیده باشد.
وهمچنین از برای [illegible] جنب یا ضایع بودن بدن او از نجاست غلیظه ودر نصوص منصوص است
وهمچنین از برای افتادن سگ یا مردن لنز زنده ودر صحیح منصوص است وده دلو از برای
افتادن عذرة آدمی که خشک باشد یعنی از هم نپاشیده باشد چنانکه منصوص است یا آنکه تر نباشد
چنانکه مشهور است وهمچنین از برای ریختن خون قلیل مثل خون ذبح کردن مرغ وامثال آن
ودر روایت محمد بن جعفر که نقص آن است دلاء یسیرة کوکلو یعنی چند دلو قلیلی است دلو وسی دلو
از برای ریختن آب باراني که مخلوط شده باشد به بول وعذره انسان وفضلات سگ ودر روایت

مجهوله

مجهوله منصوص است وچهل دلو از برای مردن هر یک از دواب خرگوش وگوسفند وخنزیر وسگ وگربه
ودر روایت منصوص است وهمچنین از برای ریختن بول مرد ودر روایت ایضا منصوص است ومراد از مرد
پسر بزرگ که حد بلوغ رسیده باشد وپنجاه دلو از برای ریختن خون بسیار مثل خون ذبح گوسفند مثلا
غیر از خون حیض ونفاس واستحاضه ودر صحیح بخصوص ذبح گوسفند منصوص است لکن از سی دلو تا چهل
دلو هر دو وهمچنین از برای افتادن عذرة انسان که تر باشد ودر نقص قید از هم پاشیدگی دارد یا نخیر
وخون مابین پنجاه وچهل ومقدار دلو از برای مردن انسان ودر موش منصوص است خواه کبیر باشد یا صغیر
مرد باشد یا زن مسلم باشد یا کافر ومقدار یک کر باید کشید از برای مردن سگ واللغ ومادة کاو وفاطر
ودر روایت اللغ وفاطر واللغ وسه مذکور است وجمیع آب را باید کشید از برای مردن شتر کبیر باشد یا صغیر
نر باشد یا ماده واز برای مردن گاو نر وبز نخیر حرم قدر که باشد ودر صحیح منصوص است وهمچنین از برای
ریختن هر مسکر وفقاع وضایع است از نقص مخصوص مگر آنکه در بعضی از روایات چونکه انها را حرام میده اند
از این جهة داخل حرمت منصوص است باشند واز اینجا است که بعضی بعضی را انها داخل کرده اند وهمچنین
از برای ریختن منی وخون حیض ونفاس واستحاضه وضایع است از نقص واگر کشیدن جمیع آب بجهة بسیاری
آن ممکن نباشد بجهة آنکه حمل تراکم نباشد یعنی آنکه چهار مرد بایستند ودو از آنها مشغول بکشیدن باشند
باین طریق که یک [illegible] ودر سر چاه بکشد ودیگر در قعر چاه ودلو را آب پاک جنانکه جمعی از اصحاب گفته اند
یا اینکه هر دو در سر چاه باهم بکشند چنانکه متعارف است وچونکه مانده شوند بنشینند وراحت نمایند
ودو دیگر مشغول کشیدن شوند در یک روز کامل خواه آنکه روز تابستان باشد یا زمستان وبدانکه اصحاب
در لازم بودن آنکه آب کشیدن باید دلو باشد یا آنکه غیر آن ایضا جایز است خلاف معلوم نه ودر صورتی
که دلو باشد تصریح منعم نه باینکه هر دلو که بعمل باشد کافی است بجهة تحدید نشدن آن از جانب
شارع وحال آنکه در فقه الرضوی تعیین انرا بدلو بحجر که وزن آب آن چهل رطل میباشد فرموده اند
واین کتاب هر چند که در نزد اکثر اصحاب معتمد نمیباشد لکن آنچه مفهوم میشود از سیره بعضی مثل مجلسی رحمه الله

خصوصا در بحار الانوار وغیر او اعتماد شود بر آن است این است مقداری که بخصوص نجاسات مخصوصه از جانب
شارع بطریق نقص یا شهرة قرار داده شده است وبنابر مختار عمل آنها بر استحباب نیز بر وفق تطبیق شده است
بر وجوب شرطی ونه تقدیری فتح استحباب تقدیری وما در افتادن نجاستی که غیر از منصوصات باشد وغیر غیر است
پس بنابر مختار هیچ کثیری لازم نیست تا آنکه بقدری که زوال نفرة وحصول نظافة بعمل آید بکنند واما
بنابر قول آنکه آب چاه بمحض ملاقات وبدون تغیر نجس میشود پس نظر بر منصوصات مذکوره بهمان
مقدرات مزبوره است ودر غیر منصوصات بعضی کشیدن جمیع را واجب دانسته اند اگر ممکن باشد والله
عمل تراویح را فرموده اند وبعضی کشیدن چهل دلو وسی دلو وبیست دلو هم فرموده اند والله اعلم وباید
دانسته شود که جابر که این احکام مذکوره بر آن جاری میشود عبارت است از آنچه در زمان شارع از آب چاه
مرتا میده اند نه آنکه در این زمانها ودر عرف عجم از آب چاه گویند یا آنکه خارج از معمور جایی که در زمان
شارع بعمل آمده باشد وظاهر آن است که آنچه را در زمان شارع چاه مینامیدند عبارت از
موضعی که فی الجمله ضیق وتنگ وعمیق باشد واز احفر منعم باشند تا بحد در آمدن آب وآب
آن در همان نزد منبع آن جمع شود وتقدیر وتجاوز بغیر موضع خود نیابد چنانکه معلوم است پس
اگر بقدر نباید مثل آب قناة یا آنکه عمیق نباشد ودر روی زمین باشد هر چند که بقدر نباید مثل
بعضی از چشمها یا آنکه بسیار وسیع باشد بحدی که از کاو چاه وامثال آن بگذرد وهر آینه احکام مذکوره
بر آن جاری نخواهد بود والله اعلم کفایت سابقا ومکرر معلوم شد که سبب نجس شدن
مطلق آب وهمچنین آب چاه بخصوصه یا تغیر است بنجاسة یا بملاقات نجاست مر نجاسة
وبغیر از این دو سبب از قبیل مجاورة وقرب آن بنجاسة نجس نمیشود پس بنابر این مجاورة
وتقارب چاه آب با چاه بالوعه که در اکثر بلاد در خانها ساختن وقرار دادن آن بجا جاها
متعارف است بجهة ریختن فضلات آب چاه در آن وآب نجس وسایر نجاسات ایضا در آن
ریخته نمیشود موجب نجس شدن آب چاه نمیشود ولکن چنانکه مشهور بین الاصحاب است واجب

وسه فایده

وسه فایده بیان از روایات است مستحب است که در زمین صلب وسخت فیما بین چاه وبالوعه که نجس است
پنج ذرع بذراع دست که هم ذراع آن دو شبر است فاصله باشد خواه آنکه قرار چاه مساوی باشد با قرار بالوعه
یا بالاتر یا پست تر باشد وهمچنین در زمین رخوه وسست اگر که قرار چاه بالاتر از قرار بالوعه باشد
واگر که مساوی یا پست تر باشد پس هفت ذرع باید که فاصله باشد وجمعی از متاخرین فوقیه در جهة
مثل فوقیه در قرار دانسته اند بغیر آنکه اگر آنکه چاه در جهة شمال که فوق است ومجرای آنها از آن جهة است
بعمل باشد وبالوعه در جهة جنوب که تحت است بعمل باشد پس در زمین رخوه وسست باقاد یر قرار هر دو
پنج ذرع ایضا کافی است ودر مهم همین روایة که مستند ایشان است چنین است که اگر بالوعه در جهة
شمال وچاه در جهة جنوب باشد پس لا اقل باید که دوازده ذرع فاصله باشد واگر هر دو در جهة
شمال باشند پس هفت ذرع باید که فاصله باشد وچونکه هر دو بتفصیل مستند دارد وصل حکم
هم بالاتفاق مستحب است پس هر دو خوب است والحمد لله رب العالمین الاشارة الثانی
در بیان علم نجاسات وعلم بکیفیة ازاله مفسده آنها که مضمون آن آنها که مضمون ان الله یحب التوابین ویحب
المتطهرین فی نفسها محبوب ومطلوب است ومع ذلک مقدمه وتهیه داخل شدن در نماز است
که بر بندگان مفروض ومکتوب است ودر آن چند کفایة است کفایة بدانکه نجاسات
بر دو قسم است قسمی که عینی وصورتی دارد ومحسوس است وآنها را خبائث ونجاسات
عینیه گویند مثل بول وغائط وامثال آنها وقسمی که عینی وصورتی ندارد ومحسوس نمیباشد
بلکه امری است معنوی وآنها را احداث ونجاسات معنویه گویند مثل حالة شخص جنب یا بول وغائط کننده که حالتی است که
[illegible] وآنها را احداث گویند ودوم را حدث اکبر گویند اما قسم اول از نجاسات
که صورتی دارد محسوس است پس [illegible] بول وغائط هر حیوانی است که [illegible] ماکول اللحم [illegible] باشد وماکول اللحم [illegible] باشد وحرام
[illegible] وخوردن نباتات [illegible] نفس سایله در [illegible] حیوانی که جاری میشود وبقوة بجهد

در وقت بریدن رگ محل جمع شدن خون است نه آنها

و پاره کردن در وقت بریدن

و در بر نده اختلافی است و اقوی آن است که بول و غایط پرنده هر چند که ماکول اللحم نباشد

طاهر است و نجس نیست چنانکه مذهب ابن ابی عقیل و صدوق و شیخ در مبسوط و مجلسی در بحار است

و صاحب مدارک و صاحب مفاتیح و بعضی دیگر رحمهم الله تعالی است و هر حیوانی که حلال گوشت

مر باشد بول و غایط آنی طاهر است و نجس نیست لکن اگر حیوانی باشد که حلال بودن گوشت آنی

بطریق کراهت است مثل اسب و قاطر و الاغ پس طاهر بودن بول و غایط آن نیز بطریق کراهت است

و تابع گوشت آن است و اما نجاست منی و خونی است که هر دو از حیوانی باشد که خون جهنده در شته باشد

سوای خونی که بعد از ذبح و ریختن بقدر معتاد در شکم و در رگها و در میان گوشت حلال گوشت باقی ماند

پس آن خون طاهر و حلال است مگر اینکه یقین شود که آنچه در شکم است از همان خون ریخته و بیرون آمده است

که داخل در شکم شده است یا آنکه یقین شود که مانع از ریختن و بیرون آمدن در شته است و بسبب آنچه

باید بیرون آید و بیرون بیاید بجهت وجود مانع نریخته است و بیرون نیامده است پس چنین خونی البته نجس خواهد بود

بلکه در صورتی که بیرون نیامدن و نریختن آن بسبب مانع باشد گوشت آنی حیوان نیز نجس است و قابلیت

طاهر شدن ندارد چرا که جدا نمودن و تمیز دادن آن خونی که باید بریزد و نجس است از آن خونی که باقی مرماند

و طاهر است ممکن نیست و اینکه دیگر متحد و یکی مر باشند و مجموع بارک و گوشت آمیخته و بهم بسته اند بنحوی که

جدا نمودن گوشت از آنها ایضا ممکن نیست پس جمیع گوشت و آنها نجس مر باشند و قابلیت طاهر شدن

ندارند و اما منی و خون حیوانی که خون جهنده ندارد مثل ماهی و امثال آنی پس بالاجماع طاهر است

و منی و خونی که شک در آنها عموم بشود که آیا از قسم نجس یا از قسم طاهر است حکم آنها ایضا طهارة است

و همچنین هر چیزی که شک عموم نمود در آن که آیا منی یا خون یا غیر منی و خون است ایضا حکم آن طهارة

و حلیت

وحلیت است مثل نقطه طاهر خونی که در میان زرده تخم مرغ یا قطره که در تنه مرغ دیده میشود و اجماعیست

که شیخ ادعا فرموده است از فرقه امامیه بر نجس نبودن علقه بعد از آنکه مسماة در تنه بشود و شامل ماء نجس فیه

نمی باشد چونکه آن نقطه سرخ که در تخم است آن علقه نباشد چنانکه بعضی گفته اند معلوم و مسلم نیست چنانکه

معلوم و مسلم نیست که سرخی که در شیر است خون باشد نهایة آنچه معلوم است آن است که چیز سرخ روانی است

و لکن هر چیز سرخ روان خون است معلوم و مسلم نمی باشد و بعد از تسلیم اینکه آنچه در تخم و در شیر است

خون خواهد بود بعد مشکوک است که آیا از قسم خونی است که نجس است یا از غیر آن است پس حکم آن

ایضا طهارة و حلیت است بدلیل آنکه همه چیزها طاهر و حلال است تا وقتی که از جانب شارع حکم

نجاست یا حرمت صادر گردد و علم مکلف مجمل و موضع حکم حاصل آید چنانکه خود شارع نیز در صحیحه

عبد الله ابن سنان که متلقی بقبول و بعمل است بیان فرموده اند والله اعلم کفایه نجاست

نجاسات میته است یعنی مردار از هر حیوانی که خون جهنده در شته باشد خواه آنکه آدمی باشد یا غیر آن

بر بری و صحرائی باشد چنانکه اتفاقی است یا بحری و آبی باشد چنانکه اختیار جمعی از سادات رحمهم الله است

و آنکه آدمی است نجاست آن تا وقتی است که از اغسال نداده باشند خواه آنکه بعد از سرد شدن آن

باشد چنانکه اتفاقی است یا در اول مردن و باقی بودن حرارة و گرمی روح باشد چنانکه اقوی و اظهر است

و اجماع نیز بر آن نقل عموم شده است بلی تعدی نمودن نجاست مطلق مردار مسلم است به بودن رطوبة

فیما بین آنها و ملاقی آنها مثل سایر نجاسات دیگر و قول علامه رحمه الله بنجاست مخصوص مردار

با وجود یبوسة و خشک بودن ضعیف است و مثل خود مردار است هر چیزی که از آن جدا شده

بشرطی که معتد به باشد و روح حیوان در آن حلول نموده باشد و اما آنچه از جهة حقارة معتد به نیست

مثل اندک پرهای ریزه آنکه در اصل خلقة روح در آن حلول ننموده است مثل مور و پشم و کرک و پر

و استخوان و ناخن و شاخ و نیش و سم و نخ و شیر و پنیر و آنچه از اجزای گوشت بنا بر آنکه حیوان

علف خورده باشد پس نجس نمی باشند مگر اینکه از حیوانی که نجس العین است بوده باشند چنانکه عن قریب

بیجک از اینها از مردار

مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی بلی آنچه مثل مو و پشم که کنده نشود نه اینکه بریده شود آنها را باید شست

تا آنکه فی الجمله رطوبتی که در ریشه آنها است زایل عموم شود و خلاف نمودن ابن ادریس رحمه الله در طاهر بودن

آنچه کنده نشود ضعیف است و در طاهر بودن تمیم چنانکه اصحاب فرموده اند و مستند ایشان حدیث است شرط

دانسته شده است اینکه پوست غلیظ سوابق باشد و اما نجس دانستن بعضی از متاخرین شیر را بخصوصیه

بسبب ملاقات عموم آن مردار سوی با رطوبة پس مخالف احادیث و شهرة ما بین القدما و اجماعیست

که شیخ در خلاف نقل فرموده اند و ملاقات عموم آن با مردار مادام که با آن عموم است بحکم احادیث معصومین

مثل معفو بودن آب استنجا و آب غسالة و مذی و ودی که از مرمنی و بول و غیره و حدیثی که بآن تمسک زده اند

با وجود ضعف سند و دلالة آن موافق مذهب عامه است و ورود آن بطریق تقیه است بلی اگر بعد از جدا شدن

از مردار تا ملاقات مردار نباید نجس میشود و در طاهر بودن مشک و پوست آن که از نافه گوسفند اگر

که جدا بشود در حال حیوة آهو خلاف غیر باشد و اگر که جدا بشود بعد از مردن آن پس در طاهر بودن مشک

ایضا خلاف نیست و در پوست و استخوان آن خلاف است و اقوی و اظهر طهارة آن است و اما اجزائی

که جدا عموم میشود از حیوان زنده پس آنچه معتد به است و روح بعد از جدا شدن از آن نیز بیرون میرود

مردار و نجس است بدون خلافی و آنچه معتد به نیست مثل پوست که از لب و ریشه ها و غیره که از پهلو یا خون

جدا میشود و امثال آنها یا آنچه روح از آن بیرون رفته است و متصل بحیوان است و جدا نشده است

یا آنکه بعد از بیرون رفتن روح جدا شود پس اقوی طهارة آنها است و اما مردار از حیوانی که خون

جهنده ندارد پس بالاجماع طاهر است و خلاف شیخ و ابن حمزه در طاهر بودن مردار عقرب و وزغ

ضعیف است و ریختن آبی که آن مردار آن دو در آن افتاده باشد چنانکه مضمون بعضی از احادیث است

بجهة نظافة و توهم مستقیة آنها است نه نجاسة و بدانکه مشهور ما بین اصحاب بلکه اجماعی است

آن است که پوست مردار بدباغی عموم طاهر میشود و نجاسة خود باقی است و باید دانسته شود

که مراد از میته و مردار حیوانی است که روح آن بغیر طریق ذبح شرعی بیرون آمده باشد خواه آنکه از حیوانی

باشد که در شرع قابل ذبح و تزکیه نباشد یعنی مذبوح لکن نیز میته و مردار است یا آنکه قابل باشد و از حیوانات

قسمیست که قابل بالاجماع ذبح و تزکیه نیست یعنی آنکه مذبوح و مذکی آن مردار و میته است مثل آدمی و هر حیوانی

که نجس العین است و قسمیست که بالاجماع قابل ذبح و تزکیه است و آن هر حیوانی است که حلال

گوشت باشد و قسمیست که در قابل بودن آن هر ذبح و تزکیه خلاف است و آن حیوانی است

که سوای دو قسم مذکور است یعنی نه آدمی و نه نجس العین و نه حلال گوشت است مثل سوسمار و سباع

و حشرات و مراد از موسوخات حیواناتی است که خداوند انها را مسخ فرموده است و آنها بنا بر

آنچه در حدیث صحیح است فیل است و کرک و خرگوش و خفاش و میمون و خنزیر و مار و موش و سوسمار

و موش و عقرب و زنبور و در حدیث دیگر طاوس است ایضا و لکن مضمون روایات و کلمات

اصحاب ایضا آن است که موسوخات اصل بیشتر از سه روز باقی نماندند و هلاک شدند و اینها

که مذکور شد هر یک صورة و مثال آنها خلق فرموده و نهی از خوردن آنها عموم است و مراد

از سباع درنده است و آن هر حیوانی است که به نیش یا چنگال خود میدرد و مراد از حشرات هر حیوانی است

که مسکن در زیر زمین میکند مثل مار و عقرب و موش و امثال آنها اما موسوخات پس هر کس که قایل

بنجاسة عینیة آنها شده است تجویز ذبح و قبح و تزکیه بر آنها ننموده است و هر کس که نشده است

خلاف در آنها ایضا عموم نموده اند و اما سباع پس مذهب جمیع اصحاب سوای شهید ثانی رحمه الله واقع

شدن ذبح است بر آنها و اما حشرات پس در آن ایضا خلاف است و اقوی آن است که جمیع آنها

قابل ذبح و تزکیه میباشند و بعد از ذبح هیچکدام میته و مردار و نجس نیستند هر چند که گوشت

آنها حلال و خوردنی نباشد والله اعلم و در طاهر بودن پوست آنها و باغی عموم و شرط نیست

و شرط دانستن شیخ و بعضی دیگر ضعیف است والله اعلم کفایه ششم از نجاسات

حیوانات سه گانه اند یعنی سگ و خوک و کافر و مراد از سگ و خوک در این مقام سگ و خوکی است

که بر بری و صحرائی باشند و اما سگ و خوک آبی پس طاهر اند و نجس نمی باشند و مراد از کافر

بالاتفاق جمیع اصحاب سوای ابن ادریس

هر کسی است که انکار دین یا انکار چیزی شود که ثبوت آن از ضروریات در دین اسلام باشد
خواه آنکه ملّت و طریقه اصلیه آن کفر و انکار منکر باشد که او را کافر ملّی گویند یا آنکه ملّت
و طریقه اصلیه آن اسلام باشد بعد از اسلام بسوی کفر برگشته باشد که او را کافر مرتد گویند
و خواه آنکه اهل کتاب باشد یعنی دینی و کتابی از جانب خداوند داشته است و در وقت
آمدن دین اسلام بر دین و کتاب خود باقی مانده و اسلام را انکار نموده است و او را کافر
کتابی گویند مثل یهود و نصاری و مجوس یا آنکه غیر اهل کتاب باشد و او را کافر حربی
گویند مثل سایر فرقهای دیگر از کفار که قبل از اسلام ایضا دین و کتابی سوای جانب خداوند
قبول نکردند و خواه آنکه کفر و انکار آن بالنسبه بجمیع شعار و طریقه اسلام باشد مثل همین
طائفهای مذکوره یا آنکه بالنسبه به بعضی از ضروریات اسلام باشد و در بعضی منکر
شود مثل کفر خوارج و نواصب و غلاة و مجسمه که کفر آنها در نزد اصحاب
اتفاقی و بدون خلاف است هر چند که سایر شعار و ضروریات دیگر اسلام را بر خود بسته باشند
خلاصه آن است که معنی کافر انکار نمودن آن چیزی است که ثبوت آن از ضروریات و بدیهیات
دین اسلام باشد مثل انکار وجود یا وحدة خداوند تبارک و تعالی و انکار عدل و قدرة
و علم و حیوة او و انکار نبوة و امامة و معاد و امثال اینها که از ضروریات اصول دین
اسلام است و مثل انکار وجوب نماز و روزه و حج و خمس و زکوة و انکار حرمة خمر و زنا
و لواط و امثال اینها که از ضروریات فروع دین اسلام است و بعضی که ابن جنید و ابن
ابی عقیل شک نموده اند و قایل بطهارة اهل کتاب شده اند و باسایر اصحاب مخالفت نموده اند
که احادیث بر سبیل تقیه است و مراد از خوارج و کسانیند که خروج نمودند بر امام حق و اول آنها طائفه می باشند
که خروج نمودند بر جناب امیر صلوات الله علیه در جنگ صفین و در احادیث آنها باسم مارقین نامیده شده اند
اجماع نمودند اهل دین

و ایشان

و ایشان فرقهای متعدده می باشند که عقیده جمیع ایشان بر سبّ شیخین از عثمان و از جناب امیر علیه السلام
و مقدم میدانند این را بر جمیع طاعات و حلال میدانند بوسطه این مناکحات خود و مراد از نواصب
کسانی می باشند که نصب عداوة و محاربه نمودند با اهل بیت عصمة سلام الله علیهم و مراد از غلاة
طائفه می باشند که الوهیة را در حق جناب امیر اعتقاد نموده اند یا آنکه او را افضل از پیغمبر میدانند و میگویند که
او نیز پیغمبر مبعوث شده بود که مردمان را دعوة نماید بسوی علی پس دعوة نمود
و مراد از مجسمه طائفه می باشند که عقیده ایشان این است که خداوند جسم است مثل
سایر جسمها و در کفر و نجاست این چهار فرقه بالاتفاق از مسلمین می باشند خلافی در این
اصحاب نیست و اما سایر فرقهای دیگر که مخالف مذهب اثنا عشریه می باشند مثل خلاف در طهارة و نجاست آنها
نموده اند و بعضی از اصحاب مثل سید مرتضی و ابن ادریس از اسلام قایلند باینکه هر کس که مخالف و منکر
امر امامة باشد پس آن از جملة نواصب می باشد و در این باب احادیث ایضا وارد شده است
و بنا بر این طائفه عامه و مخالفین مر امامة کافر و نجس می باشند و این است جونکه اعتقاد
بامامة نیز مثل نبوة از جملة ضروریات دین اسلام است و جحود و منکر آن مثل منکر نبوة کافر است
و تمام مسئله را در احیاء المصطفین بیان نموده ایم و تمسک زدن اکثر از اصحاب باخبار و
حضرات ائمه اطهار و سایر صحابه کبار با ایشان که آنها از اعظم ادله بر طهارة آنها دانسته اند
و از این سبب است که قایل شده اند باینکه امامة از اصول مذهب است نه از اصول دین و ضعیف است
بسیار از باب ضرورة و لزوم عسر و حرج بعضی و تقیه است چنانکه در معاشرة با صبیر و خارجی گفته است
نجاست آنها اتفاقی است و اکل مهم مادام که ضرورة باشد و در اجتناب با آنکه سر و ادرار آنها ایضا
نموده اند از ایشان عسر و حرج لازم آید حکم بطهارة میشود و الا نجس خواهند بود و اقوی آن است چنانکه مقتضای
و بدانکه جمیع اجزاء هر یک از سگ و خوک و کافر نجس است خواه آنکه اجزاء متصله باشد
مثل موی و پشم و ناخن یا منفصله باشد مثل لعاب و عرق و سایر رطوبات دیگر از آنها
کافر و نجس است و مذهب صدوق
احادیث و مذهب ابن ادریس طهارت
و صدوق و ابن ادریس ایضا
و از اجماع ایضا
نموده اند

و قایل شدن سید رحمه الله بطهارة بعضی اجزائی که روح حیوانی در آن حلول نموده است مثل موی و پشم
و امثال آنها در نهایة ضعف است و همچنین قایل شدن شیخ رحمه الله بواجب نبودن شستن موضع
دندان سگ شکار از او قایل شدن صدوق رحمه الله باکتفاء نمودن بپاشیدن آب بر عضو
که ملاقات نموده است با سگ شکاری یا وجود رطوبة ایضا در غایة ضعف است و اگر حیوانی تولد نماید
از سگ و خنزیر یا از آنها و حیوان طاهر مثل گوسفند پس اگر در صورة و در رسم ملحق بیکی از آنها باشد
حکم آن در طهارة و نجاست حکم همان حیوانی است که در رسم و صورة ملحق بآن است و اگر ملحق بهیچ
کدام نشود پس حکم آن طهارة است و بدانکه مشهور بلکه اجماعی اصحاب است که طفلی که پدر و مادر
او هر دو کافر باشند حکم آن کفر و نجاست است بطریق تبعیة مادام که مسلم او را اسیر ننماید و الا
بتبعیة مسلم طاهر و مسلم است چنانکه در صورتی که یکی از پدر و مادر او مسلم باشند یا بشوند
در طهارة و اسلام تابع آن می باشد والله اعلم

و اما نجاسات خمر است
و آن هر چیزی است که مسکر و مایع بالاصالة باشد و مراد از مسکر آن چیزی است که از شان و
خاصیة طبیعة آن مست گردانیدن و ازاله نمودن عقل باشد هر چند که قلیل از آن چیز یا در مزاج بعضی
از اشخاص این تاثیر و این خاصیة را ندهد و مراد از مایع بالاصالة آن است که اصل وضع و بنا و
آن بر میعان و جاری بودن باشد هر چند که از آنها نیاخنگ بنایند و خمر را بنا بر آنچه در احادیث
معتبره تصریح بآن شده است از پنج چیز گرفته میشود از انگور و از انار و از عسل و از موز و از
بتع و از عسل و آنرا بتع گویند و از جو و آنرا مزر گویند و از خرما و آنرا نبیذ
گویند و در روایة دیگر است که از گندم نیز گرفته میشود خلاصه از هر چیز که گرفته شود و مسکر
و مایع بالاصالة باشد آن خمر است و نجس بودن آن مشهور بلکه اجماعی اصحاب است هر چند
که صدوق و ابن ابی عقیل و جمعی مخالفت نموده اند و قایل بطهارة آن شده اند چنانکه طاهر
بودن هر مسکر که بالاصالة مایع نباشد مثل بنگ ایضا اجماعی و بدون خلاف است هر چند که نابیا

از مایع

و از مایع وجاری نباشد و جسم از نجاسات مستثنی است و آن
اگر مایع وجاری نباشد و جسم است بالاجماع و بدون خلاف قطعی بحکم نجاست و ملحق بخمر است هر چند که مسکر
نباشد و آن شرابی است که از جو گرفته میشود و مثل سایر مسکرات اسکار را نداشته
و لکن خاصیة خاصی دارد و در این زمانها هر چیز را که فقاع نامند نجس است هر چند که معلوم
نباشد که از چه چیز گرفته شده است یا آنکه معلوم باشد که از غیر جو گرفته شده است و اما عصیر
عنبی یعنی آب انگور بعد از آنکه بوسطه آتش بغلیان و جوش در آید پس در صورة مسکر بودن آن خمر است
و نجس بودن آن معلوم است و کفشگر در آن نمی باشد خواه در صورتی که مسکر نباشد اگر از اصحاب
قایل بنجاست آن ایضا شده اند و لکن اقوی چنانکه حکم جمعی از متاخرین و مذهب ابن ابی عقیل است
طهارة آن است بجهة بعضی دلیل بر نجاست آن در این صورة و اما آب مویز و آب خرما پس با وجود
عدم اسکار آنها کفشگر در طهارة آن عزیز باشد و جمیع از اطاهر میدانند و نجاسات عرق
جنبی است که جنابة او از حرام باشد خواه آنکه عرق باشد که در حال جنابة آمده باشد یا بعد از آن
و مراد از جنابة حرام جنابتی است که حرمة آن ذاتی باشد مثل جنابة از زنا و لواط و جنابتی که
عارضی باشد مثل جنابة از مجامعة با حلال خود در حال حیض یا در ماه رمضان مثلا و نجس است
از نجاسات عرق شتر جلال است یعنی شتری که عذرة انسان بخورد و از آن نمو نماید و نجاست این هر دو عرق
مشهور بلکه اجماعی متقدمین و متقضای احادیث معتبره است و از برای مخالفة نمودن اکثر متاخرین و
حکم نمودن بطهارة آنها و جهر نمیباشد با آنکه طهارة دویم موافق مذهب عامه است ایضا و مخصوص
گردانیدن حکم نجاست عرق جلال بعرق شتر بخصوصه فتوای اکثر از متقدمین است و بعضی از آنها چنانکه
نقل شده است این حکم را بجمیع حیوانی که جلال باشد داده اند و مخصوص شتر ندانسته اند
و در یکی از دو حدیثی که ماخذ این حکم است نیز جمیع جلالات است پس اطلاق تعمیم دادن بهتر است والله اعلم
سیزدهم از نجاسات هر چیزی است که مستند بیکی از این نجاسات دوازده گانه مذکوره نباشد
و مخصوص باشد یعنی معدود و معین بحسب افراد و زمان و مکان باشد و در اجتناب نمودن از آنچه

عسر وحرج در دین لازم نیاید چنانکه سابقا در بیان حکم آب مستعمل بنجس و نسبت شد این است تمام
نجاسات که اجتناب نمودن از آنها بنحوی که عین قریب مذکور خواهد شد واجب است و اما لازم و واجب است
و غیر از اینها دیگر چیزی نجس نمی باشد ولکن مستحب است که اجتناب نمودن بشود از چیزی که خصوص
اجتناب نمودن موش در دریا و خرگوش و وزغ و سوسمار و سگ و خوک آبی و بول اسب و قاطر
و الاغ وحشی باشد و شیر دختر و قی و کثافاتی که از جراحات و دمامیل بیرون می آید و سوء مردار
خوار و سور هر انسانی که متهم و غیر مأمون است بر نجاسات است و آب انکور بعد از جوش و غلیان
و قبل از رسیدن بثلث و آهن که قسمی از آن را آهن و قسم دیگر را فولاد گویند و گل در راه گذرها
بعد از سه روز از منقطع شدن بارانی که و امثال اینها از چیزهائی که در خصوص اجتناب نمودن از آنها یا
حدیثی که بحد حجیت نرسیده است وارد شده باشد یا بنحوی از اصحاب قابل نجاست آمده باشد
چونکه نظافت و پاکیزگی التزام نمودن طریقه نظافت و پاکیزگی و تقوی مادام که منجر بعسر و حرج نشود
طریقه ایست کمحمود و مستحسن است والحمد لله کفایة بدانکه ازاله نمودن نجاسات
مذکوره فی نفسها و بخود خود آنها لازم و واجب نیست بلکه وجوب ازاله نمودن آنها از لباس
و بدن بجهة نماز و طواف و مس نمودن خط قرآن است و از موضع پیشانی بجهة سجده
در نماز است و از ماکولات و مشروبات بجهة خوردن و آشامیدن آنها است و از ظروف
بجهة استعمال نمودن آنها است در اکل و شرب و از مساجد و مصاحف شریفه و فرش
و لقافه آنها و از قبور و ضرایح مقدسه و پوشش آنها بجهة احترام و زینت و تعظیم نمودن
شعائر الله و دور کردن از آنها نه و استخفاف است بحق خداوند است و بدان ایضا که کلمات
و فتاوی اصحاب رضوان الله علیهم در کیفیة ازاله نمودن نجاسات در نهایة اختلاف و در غایة اضطراب است
و آنچه این حقیر از کلمات و احادیث ائمه هدی صلوات الله علیهم استفاده نموده ام بنحوی که در نزد خداوند تبارک
و تعالی حجة و دلیل باشد آن است که کیفیة ازاله نمودن نجاسات مذکوره از چیزهائی که ملاقی

وعارض

وعارض آنها گردیده است بنحوی که در طرف گردانیدن عین آن نجاسات است بهر نحو و بهر قسم که بعلم باشد
و علم حاصل شود بانکه عین آنها از بین رفته شده است و حالة معروض و محل آنها مثل حالة قبل از عارض
شدن آن نجاسات گردیده است خواه آنکه ازاله مذکوره بوسطه آب بعمل باشد چنانکه اختیار اکثر این است
یا بآب و بغیر آب از مضافات و مایعات و جامدات و بمحض ازاله شدن خبث بدون وسطه چیزی از
آب یا غیر آن بنحوی چنانکه اختیار اقلین است و خواه آنکه در صورتی که بوسطه آب باشد بشستن
یک مرتبه باشد چنانکه فتوای جمیع است در شستن بآب جاری در جمیع نجاسات و فتوای اکثرین است در شستن
بآب کر چند که جاری نباشد و در جمیع نجاسات ایضا و در شستن جمیع آنها در غیر ازاله بول از خصوص لباس و بدن
و شستن جمیع آنها با آنکه بشستن دو مرتبه باشد چنانکه فتوای اکثرین است در ازاله خصوص بول
از خصوص لباس و بدن یا بشستن بخصوص آب قلیل یا آنکه بشستن سه مرتبه یا بیشتر باشد
تا حدی که ازاله عین نجاسة بیقین شود چنانکه اتفاق کل است در صورتی که یک مرتبه و دو مرتبه
ازاله نشود و خواه آنکه در صورتی که دو مرتبه یا بیشتر است آن دو مرتبه از یکدیگر منفصل و محسوس
باشد چنانکه اختیار بعضی است یا آنکه اما قلیل مقدار بمقدار دو مرتبه باشد هر چند که مرتبه دوم از مرتبه
اول منفصل و محسوس نباشد چنانکه اختیار بعضی دیگر است و خواه آنکه در صورتی که بدو مرتبه
باشد ایضا در مابین آن دو مرتبه فشردن یا کوبیدنی باشد چنانکه اختیار اکثرین است در شستن بآب قلیل
لباس و امثال آن از چیزهائی که نجاست در آن نفوذ میکند و بیرون آوردن آن بدون فشردن
یا کوبیدن متعسر است یا آنکه نباشد چنانکه اختیار جمیع است در شستن بآب قلیل
مثل بدن و ظروف و سایر چیزهائی که نجاست در آن نفوذ نمیکند خلاصه آن است که کیفیة و معیار
و میزان ازاله نجاسات همان حاصل شدن علم است بشخص مستیقن الخلقة در فهم و ادراک بتمام
شدن عین نجاسة بهر قسم و بهر نحو و بهر وسیله و واسطه که بعلم باشد و بخصوص بوسطه آب و در دو مرتبه
الموضوع و ملاقی آن

لزوم ندارد یا معلوم است که بوسطه آب بهتر و آسان تر و اقرب بیقین و نظافة و پاکیزگی است
و محبوب ترین طریقها بسوی خداوند در امر دین طریقه سمحه سهله است خصوصا در مثل بدن و لباس
که حاصل شدن علم بزوال نجاسة از آنها بغیر وسطه آب متعذر یا متعسر است و بدانکه آنچه للازم است قلیل
ازاله نمودن عین نجاسات است و اما ازاله نمودن رنگ و بو از آنها پس بالاتفاق لازم نمی باشد
و کیفیة ازاله نمودن نجاسات از ظروفی که ثابت است در مکانی و تحویل و نقل نمودن آنها متعارف
نمی باشد آن است که آب سه دو مرتبه یا بیشتر تا حدی که بیقین بازاله حاصل شود در آنها
بریزند و هر مرتبه آب را از آن بیرون آورند هر چند که بوسطه خرقه یا کهنه که پاک و طاهر است بعمل آید
و در ظرفی که سگ از آنچه در آنها است آشامیده باشد یا آنکه خوک از آن لیسیده باشد یا آنکه خمر یا مسکرات
دیگر در آن ریخته باشد یا آنکه موشی در آن مرده باشد مبالغه باید نمود بنحوی که قول بنفوذ ظرف و سخاک
بعید باشد و بعد از دو مرتبه یا بیشتر تا هفت مرتبه بآب باید شست و در ازاله نمودن بول
رضیع باتفاق جمیع اکتفا بریختن یک مرتبه آب بنحوی که نفوذ نماید تا جائی که بول نفوذ نموده است
بدون فشردن میشود و مراد از رضیع پسر شیرخواره است در دو سال که بغیر از شیر چیزی
دیگر باختیار و بمیل طبیعی خود نخورد و اما دختر شیرخوار یا پسر شیرخوار بعد از دو سال یا شیرخواری
که با شیر غذای دیگر را بخورد پس حکم بول آنها حکم سایر نجاسات مذکوره است و ازاله تا بحد
یقین باید نمود و هر موضعی که مشتبه بشود بموضع که نجس شده است آن موضع مشتبه و مادام
بالاتفاق با یک نجس دانست و آن را باید که شست چنانکه سابقا در باب آب مستعمل
و در تعداد نجاسات ایضا ذکر شد و بدانکه باید که ازاله و تطهیر آب باید پس بالاتفاق
در چند موضع ازاله و تطهیر بغیر آب بالاتفاق اصلی است و مخرج غایط بخصوص در وقتی
انکه غایط بقدری متجاوز از موضع معتاد خود نکرده باشد ازاله و تطهیر آن بسنگ و کلوخ و خرقه و غیره
بخصوص در وقتی که

واجر

واجر وجوب و بشتی از خاک و امثال آنها از هر چیزی که طاهر باشد و غایط را از موضع مذکور
قلع و ازاله نماید جایز است و اتفاق بطهارت خواهد شد انکه مسح نماید در مثل کفش و پا باید
تا حدی که قلع و ازاله عین نجاسة نماید و اما ازاله رنگ و بو پس چنانکه سابقا دانسته شد
لازم نباشد بلکه در این مقام ازاله اجزاء صغیره که معلوم است که سنگ و جوب و امثال آنها
نمی شود ایضا لازم نمی باشد و اقوی آن است که سنگی که مشتبه بطهور میباشد بجای سنگ اکتفا نمایند و اما اگر چیزی سنگ
بنحو خلاف انکه گریس یا آنکه از سفیده زرد چه در قلع و ازاله نماید پس جایز
نیست و تطهیر بعمل نمی آید و ازاله نمودن باستخوان و سرگین و ماکولات حرام بالاتفاق
و همچنین هر چیزی که محترم باشد و در استعمال نمودن آن در این مقام استخفاف و اهانة لازم آید
مثل کاغذ و چوبی که در آن نقش قرآن یا اسم خداوند یا ائمه صلوات الله علیهم نقش نموده باشند و لکن
آنها باید و جوه حرمة اگر استعمال نماید اقوی آن است که طهارة و ازاله بعمل می آید هر چند که فعل حرامی نموده باشد
و همچنین باطن قدم و خبث که نقش و نگه و عصا و امثال آنها در صورتی که نجس باشند ازاله
نجاسة از آنها بوسطه راه رفتن یا مسح کردن و مالیدن بزمین تا حدی که ازاله عین نجاسة بشود
میشود و اتفاق است خواه آنکه زمین خشک باشد یا تر بلکه خواه آنکه طاهر باشد یا نجس
و همچنین اتفاق نموده اند بر آنکه زمین و بوریا و حصیر در صورتی که ببول نجس شده باشند تطهیر و ازاله
نجاسة بول از آنها بوسطه تابیدن آفتاب بتنهائی یا با وزیدن باد نمیشود که ازاله عین نجاسة را از آنها
نماید میشود و مشهور آنها را طاهر و قرار میدهند نه اینکه چنانکه راوندی و جمعی دیگر فرموده اند محض
جایز بودن نماز کردن بر آنها باشد و اگر این ملحق نموده اند به بول هر نجاسة را که مثل بول باشد یا آنکه
تابش آفتاب ازاله آن ممکن باشد و بزمین و بوریا و حصیر هر چیزی که قابل نقل و تحویل نباشد

مثل درو دیوار و بخره و میوه مردار هست و امثال اینها و اقوی جنانکه دانسته آن هست
که بودن باد تنها و پیشش با فروختن آتش بخود که ازاله عین را نماید تطهیر بعمل میآید
و محقق نیز ایضا که با انکه اکثرین محض ازاله را کافی در تطهیر دانسته اند اتفاق نموده اند با قلین
بر اینکه محض ازاله عین نجاسات از اعضاء حیوانات کفایت در تطهیر آنها نماید خواه انکه از نظر
غایب شوند یا نشوند و همچنین و اما در اعضاء آدمی پس در اعضاء باطنی لذیذ مثل داخل دهن و سوراخ
دماغ و داخل فرج ایضا اتفاق نموده اند بر انکه محض ازاله کافی هست در تطهیر آنها و اما در عضو
ظاهر از لذیذ بنا بر قول اکثرین انکه بواطن مادام که عین نجاسته در آنها هست نجس میباشند چنانکه
رای اکثرین هست و اما بنا بر رای بعضی که حکم نجاسته مطلقا از بر بواطن مطلقا حکم نجاسته
قرار نداده اند حتی اینکه اگر چیز ملاقات عین نجاستی که در آنها هست بنماید نجس میشود پس حاجت بتطهیر
نیست و اما این اتفاقات با اگر چه مادیر که ناظر آنها هست با عدم یقین نمودن شارع است و از برای
ازاله و تطهیر دلیل مذهب اقلین هست با انکه از انجا که صدوق و سید مرتضی و ابن ابی عقیل
اکثرین فرموده اند هر چیز که مشتبه شود بچیز دیگر که یقینا نجس شده باشد پس آن چیز مشتبه را مادام
که محصور باشد بالاتفاق باید که نجس دانست و از انجا باید شست و تطهیر نمود چنانکه سابقا در باب
آب مشتبه بنجس در تعدد نجاسات ایضا دانسته شد و هر موضعی که نجس شده باشد و همان موضع و جزء
از ما بقی ازاله و جدا نماید پس در طهارة باقی مانده از مواضع و اجزاء نجاسته بآنها نرسیده است خلافی
و کفشکوفی نمیباشد چه در اصل ماء جاری باشد و بسبب جمود اجزاء لذیذ از یکدیگر جدا و منفصل بتوان نمود و بعد از لذیذ
جامد شده باشد و بسبب جمود اجزاء لذیذ از یکدیگر منفصل و جدا شده باشد مثل روغن باشد و جامد
که بعد از جمود نجاسته بآن برسد پس همان جزء که نجاسته بآن رسیده است قلع و ازاله نموده میشود

و باقی دیگر طاهر هست

و باقی دیگر طاهر هست و اما اگر جسم مایع باشد که اصابه نجاسته بآن در حال میعان شده باشد و مجموع
نجس گردیده باشد لذیذ مایع آب باشد طاهر شدن لذیذ بجمود آب ممکن و اتفاقی هست خصوصا بنجس
که سابقا در نجاسته آب دانسته شد و اما اگر غیر آب باشد پس مشهور آن هست که قابل تطهیر نمیباشد
و علامه رحمه در یکی از دو قول خود حکم فرموده است بطاهر شدن جمیع مایعاتی که نجس شده باشد بوسطه
ممزوج نمودن آنها را با آب مطلق کثیر و هر چند که از وصف مضاف بودن بیرون نرود و آب مطلق نگردد
با انکه تمام آب کثیر را ایضا مضاف گردانند و از اطلاق بیرون نماید و در قول دیگر حکم فرموده است بطاهر
شدن خصوص روغن بوسطه ریختن آن را در آب کثیر و بر هم زدن لذیذ تا وقتی که ممزوج و مخلوط
تمام اجزاء لذیذ با آب کثیر ممزوج و مخلوط گردد و بعد از لذیذ بر روی آب جمع و جامد گردد و هر دو قول
اقوی است و در صورتی که مایع نجس چیزی را رنگ نماید و بعد آن چیز را بشویند تا انکه عین نجاسته
از لذیذ زایل شود و رنگ لذیذ باقی بماند پس شک در طهارة لذیذ نمیباشد اینها طریقه ازاله نمودن نجاسات
از چیزهائی که بسبب ملاقات نمودن با نجاسته نجس شده اند و اما زایل شدن نجاسات از خود آن نجاسات و زایل شدن
بوسطه متبدل شدن صورة و خاصیة و اسم انها هست بصورة و خاصیة و اسم چیزی که طاهر باشد از قبیل اینکه عذره یا مردار
متبدل و تحیل بخاک یا نمک گردد و نطفه منی انسان شود و انکه سگ و مردار در نمک زار نمک شود یا اینکه هر یک
از اینها بوسطه سوخته خاکستر یا زغال یا دود گردد و بنا بر اینکه سگ و خنزیر کافر مسلم گردد و این نوع از تبدل را
استحاله گویند و از قبیل اینکه خمر سرکه گردد خواه انکه خود بخود یا بوسطه علاج و انداختن چیزی در آن و خواه انکه
لذیذ چیزی که در آن انداخته شده است مستهلک شود یا انکه عین لذیذ باقی باشد پس بعد از منقلب شدن خمر سرکه خود خمر
بجسم دیگر و انجه در آن انداخته اند و ظرف لذیذ همگی طاهر میشوند و از قبیل اینکه گل نجس شود و منقلب
با جر و بخزف گردد چنانکه مشهور اصحاب است و تاریخ ادعای اجماع بر آن نموده است هر چند که از ازمنه متاخرین قابل شده اند و محقق و علامه در منتهی توقف
و این نوع را انقلاب گویند و ظاهر آن هست که طاهر شدن گل نجس بوسطه بجس بسبب ازاله شدن
نجاسته است از لذیذ بوسطه افروختن آتش چنانکه در طهارة طاهر شدن خمیر آن نجس شده باشد بوسطه
پخته باشند

و مخصوص اوراق و اوسنده هست که شیخ در مستبصار مضمون آنها فتوی داده است چنانکه مشهور
خلاف آن هست بجهة دو حدیث دیگر که مضمون یکی از آنها فروختن آن هست بکسی که میته را حلال میداند
و مضمون دیگری منع خون و نفروختن آن هست و از قبیل اینکه خون حیوانی که خون لذیذ جهنده و نجس هست
منتقل بشکم حیوانی که خون لذیذ جهنده و نجس نیست بشود و خون لذیذ گردد و این نوع را انتقال گویند
و طاهر شدن میوه آب انگور بنا بر قول بنجاسته لذیذ بعد از شیره شدن که از انقلاب گویند یا از باب
استحاله یا انقلاب هست خلاصه آن هست که چونکه حکم نجاسته و طهارة تابع صورة و خاصیة و اسم هست
پس مادام که صورة و خاصیة و اسم نجاسات هست حکم آنها نجاسته هست و مادام که هر چیزهائی
که طاهر هست حکم آنها طهارة هست و از اینجا معلوم میشود که معلول شدن چیز نجس و عرق شدن لذیذ
موجب طهارة لذیذ نمیگردد و چونکه صورة و خاصیة و اسم متبدل نشده است بلکه معنی عرق همان چیز نجس است
که تصفیه یافته است و صعود نموده است و از این سبب است که بعضی قایل بنجاسته و در روغن ایضا
در روایتی که در این امر نموده شده است
شده اند و طهارة روغن در حدیث بسوزانیدن روغن نجس در زیر سهان مؤید بلکه مستند خود دانسته است
با انکه این قول مشار الیه در خلاف اجماع است و بعد انکه تحقق اصابه نجاسته با ازاله لذیذ
موقوف است بر حصول علم و یقین بر آن و بوهم و شک ثابت نمیشود و اما ظن که عبارت است از اعتقاد
که از وهم و شک بالاتر است و بمرتبه علم و یقین نرسیده است پس ابو الصلاح انرا مطلقا حجة و ملحق
بعلم دانسته و ابن البراج انرا مطلقا غیر معتبر و ملحق بوهم و شک نموده و مشهور مابین متاخرین معتبر بودن
آن هست هر گاه که مستند بشهادة عدلین باشد و در نزد بعضی بشهادة یک نفر عدل و در نزد بعضی دیگر باخبار
بنمودن مالک و صاحب ید هر چند که فاسق باشد و در نزد بعضی باخبار یک قبل از استعمال بنمودن غیر باشد
و اما بعد از استعمال چونکه اخبار بنجاسته یا طهارة غیر معتبر است پس خبر یک عدل کفایت نمیکند چه جایز انکه
فاسق باشد و از انجائی که سابقا دانسته شد که قراین عادات و ظواهر حالات مادام که میسر
بعسر و حرج و بخلاف طریقه تقوی نشود حجة و دلیل و علم شرعی هست معلوم میشود که ظنی

که مستند

که مستند بقراین و ظواهر باشد و میسر بعسر و حرج و خلاف تقوی نگردد در اثبات هر یک از اصابه یا ازاله نجاسته
حجة و قایم مقام علم هست هر چند که قراین و ظواهر از مقوله شهادة و اخبار یک دو کر شده نباشد و ایضا
مثل مظنه بنجاسته لباس کسی که عادة و حالة او بی مبالاتی و اجتناب نمودن از نجاسات است با طهارة
لباس کسی که عادة و حالة او بی مبالاتی و اجتناب نمودن از نجاسات است الزام نمودن طریقه تقوی هست خلاف انکه ظاهر
انکه مستند بقراین و ظواهر هست و شهادة و اخبار یک دو کر شده باشد میسر بعسر و حرج و یا
بخلاف طریقه تقوی گردد پس حجة نیست و ملحق بوهم و شک است مثل اینکه دو نفر یا یک نفر عادل شهادة
بدهند یا انکه مالک یا فاسقی که هر دو در اخبار خود خالی از غرض باشند اخبار بنمایند یا انکه عادة و حالة
شخص که بی مبالات است دلالة نماید بر اینکه لباسی که مدتها پوشیده و استعمال شده است قبل
از استعمال اصابه نجاسته بآن شده است یا بر اینکه لباسی که یقینا نجس بوده است و انیکه میخواهد
که با آن نماز بکند و در طهارة نمودن از اعیان با مباشرة خودش یا غیر در حضور خودش متقی و عسری
نمیباشد ازاله نجاسته از آن نموده است پس چنین ظنی حجة نیست با انکه مستند بقراین
و ظواهر است چونکه در مثال اول مستلزم عسر و حرج حکم کردن بنجاسته لباس است
و در مثال دوم مستلزم ترک نمودن طریقه تقوی است با عدم لزوم عسر و حرج
که جمعی از اصحاب فرموده اند که مستحب است مبالغه نمودن در ازاله نجاسات بشستن دو نوبه
و سه مرتبه و مباشرة نمودن بنفس خود در شستن لباس نماز و فشردن در بول رضیع و ازاله
نمودن خونی که کمتر از درهم هست و ازاله نمودن بول اسب و قاطر و الاغ و شتر و گوسفند
و سرگین انها و فضله مرغ خانگی و سوسمار و مردار خوار و حایض متهم و هر کسی که پرهیز از نجاسات
نمینماید و سوسمار و موش و زغ و روباه و خرگوش و حشرات و موذیات و شیر و خنزیر

وخونی که بعد از ریختن در زیر باقی مانده است مدکوت و شکم مذبوح و قی و قیح و مذی و ودی
وگل شاه راه بعد از سه روز از منقطع شدن باران و آهن و اگر از اینها بخصوص در احادیث
منصوص است و همچنین بمقتضای احادیث و فتاوی اصحاب مستحب است پاشیدن
آب بر چیزی که ملاقات نمودن آن با نجاست شک منعم بشود یا آنکه ملاقات نماید یک
وخوک و کافر را یا بیوسته یا هر چیز مکروهی را از اینها که اماکن و مواضع مکروهه
که بخواهد در آن بنشیند یا نماز کند مثل معبد یهود و نصاری و مربط خیل و خوابگاه گاو
و گوسفند و شتر و امثال آنها پس پاشیدن آب بر جمیع اینها مستحب است و اگر
قابل شده است بمستحب بودن مالیدن جه بخاک بدنی را که ملاقات نموده باشد با نجس یا بیوسته
و در حدیث مصافحه نمودن با مجوسی مخصوص مخصوص است والله اعلم کفایت آداب خلا
رفتن در بول و غایط کردن آن است که اختیار نمودن بشود موضعی که مناسب این عمل بوده باشد یعنی موضعی
که از تر شح نمودن نجاست و نمایان بودن بدن ایمن باشد و واجب است پوشیدن عورة را که عبارت
از قبل و دبر و خصیتین از نامحرم و لذا هر کسی است که ممیز باشد و وطی نمودن با آن در شرع
حلال نباشد و مستحب است پوشیدن از ناف تا زانو بلکه تا نصف ساق و پوشیدن سر و چیزی مثل
عبا و مثل آنرا بر سر کشیدن و اجتناب نمودن از کنار رهگذرها و لب چاهها و راه کاروان
و از زیر درخت بار دهنده و در خانها و اطراف مساجد و حریم آنها که عبارت است از چهل ذراع
بذراع دست از چهار جانب آنها و از مکانهای که نزول قوافل و مترددین و از میان مقابر
قبرستان و عمل نماید با آنچه واجب یا مستحب است در آن حال و ترک نماید آنچه حرام یا مکروه است
و واجب است پوشیدن عورة را از نامحرم چنانکه جهت و در جمیع حالات نیز واجب است و مراد از عورة

چنانکه

چنانکه مشهور است قبل و دبر و خصیتان است و مراد از نامحرم هر کسی است که ممیز باشد و نکاح و وطی نمودن
با آن در شرع جایز و حلال نباشد و بهتر آن است که بپوشد از ناف تا زانو و تا نصف ساق بهتر است
و همچنین واجب است شستن مخرج بول را با آب چونکه ازاله نمودن نجاست از چنین موضع بغیر از آب
ممکن نیست و مدشستن لذیذ زایل شدن عین نجاست است خواه آنکه بیک مرتبه یا دو مرتبه یا سه مرتبه
باشد چنانکه سابقا دانسته شد و همچنین واجب است شستن مخرج غایط را با آب هرگاه که تعدی
و تجاوز از موضع معتاد خود منعم باشد با آنکه نجاستی غیر از غایط مثل خون از آن موضع بیرون آمده باشد
و اگر نجاست غایط باشد و تعدی از موضع معتاد نکرده باشد پس اختیار دارد ما بین ازاله نمودن آنرا
بآب یا مسح نمودن بسنگ و کلوخ و امثال آنها چنانکه سابقا دانسته شد و حرام است نشستن
رو بقبله یا پشت بآن چنانکه مشهور اصحاب است خواه در حال تخلی یا در حال استنجا و خواه در صحرا
و بنیانها یا در خانها و بنیانها و مستحب است اختیار نمودن موضع مناسب در این عمل را و پنهان
داشتن تمام بدن را و پوشیدن سر و کردن خود و تاخیر انداختن کشف از عورة را تا رسیدن بموضع
و مقدم داشتن پای چپ خود در وقت داخل شدن در موضع و در بیابان باشد و مقدم داشتن
و در وقت نشستن و مقدم داشتن پای راست را در وقت بیرون آمدن از موضع یا بر خواستن
از مجلس و جمع نماید ما بین مسح نمودن بسنگ و شستن با آب اگر که متعین باشد یا آنکه اختیار
نماید شستن با آب و اختیار نماید عدد طاق را و ابتدا نماید بشستن مقعد بعد از آن خصیتین
و بهتر آنست از بول بهر نحو که مطمئن بشود بباقی نماندن بول در مخرج لذیذ و بهتر آن است که دو مرتبه یا سه مرتبه
مسح نماید ما بین مقعد و خصیتین و ما بین خصیتین تا سر ذکر و در ربیابان است بکوید بسم الله و بالله اللهم انی اعوذ بک من الخبیث
و در نزد داخل شدن با قرار کرفتن اگر در ربیابان است بکوید بسم الله و بالله اللهم انی اعوذ بک من الخبیث
اگر در موضع بنیان است یاد در وقت

المخبث الرجس النجس الشیطان الرجیم و در وقت کشف نمودن عورة بسم الله و در وقت عمل و فعل
الحمد لله الذی اطعمنی طیبا فی عافیة و اخرج منی خبیثا فی عافیة و در وقت عسر خروج اللهم کما اطعمتنیه
طیبا فی عافیة فاخرجه عنی خبیثا فی عافیة و در وقت نظر نمودن بسوراخ پنجه فارغ شدن اللهم
ارزقنی الحلال و جنبنی الحرام و در وقت نظر نمودن استبرا نمودن اللهم حصن فرجی و عفه
واستر عورتی و حرمنی علی النار و در وقت نظر نمودن بسوی آب بسم الله و بالله و الحمد لله
الذی جعل الماء طهورا و لم یجعله نجسا و در وقت مشغول شدن با زاله و شستن اللهم اذهب
عنی القذر و الاذی و اجعلنی من المتطهرین و در وقت فارغ شدن الحمد لله الذی
عافانی من البلاء و اماط عنی الاذی و در وقت برخاستن الحمد لله الذی اذاقنی طعمه
و ابقی فی جسدی منفعته و اخرج عنی اذاه و مشقته و در وقت بیرون آمدن بسم الله
و بالله الحمد لله الذی عافانی من الخبیث المخبث و اماط عنی الاذی و غیر از اینها ایضا
دعاهای مختلف دیگر میباشد و مطلوب آن است که اینکس جمله و دعا یاد در ذکر خدا باشد و مقصود
معانی اینها است و اگر بلفظ عجمی بگوید نیز خوب و نیکو است و مکروه است خواندن و بول و غایط
نمودن بر لب نهرها و سرچاهها و آب و در راه گذرها و مواضعی که موجب طعن و لعن است مثل
در خانها و اطراف مساجد و حریم آنها که عبارت است از چهل ذراع بذراع دست از چهار جانب آنها
و در زیر درخت که میوه دهنده یا ثمر دارنده باشد و در مواضعی که منازل قافلها و مترددین است و بر قبر
و در میان قبرستان و مقابله نمودن عورتین سوی ماه و آفتاب و رو نمودن در حال بول یا پشت نمودن
در حال غایط بباد و بول نمودن در زمین صلب و سخت و در سوراخ حیوانات و در آب جاری
یا ایستاده و در حال ایستادن مگر در قبر که پوزه کشیده باشد و بول بهوا پرتاب کردن و خوردن و آشامیدن در لذیذ

حال

حال و سواک نمودن و تکلم کردن مگر بذکر خدا یا خواندن آیة الکرسی یا حکایة نمودن اذان یا ذکر کردن
سلام یا جواب دادن کسی که تحیه عطسه را بنماید یا از جهة حاجة و ضرورة و استهزاء نمودن بکسی
است و بدست چپ و حال آنکه در لذیذ انگشتر باشد که بر لذیذ اسم خدا یا یکی از انبیا و ائمه علیهم السلام
یا قرآن نقش نموده باشند بر آنکه نجاست بآن نرسد و الا حرام خواهد بود و ساحت نمودن در بعضی
از اخبار چنانکه فتوای بعض از اصحاب است مکروه است ایضا که نگین لذیذ سنگ زمزم باشد و
در بعضی از نسخه‌های حدیث بدل زمزم زقرد است و صواب آن است چونکه
سنگ زمزم که نگین انگشتر باشد معروف و مسموع نشده است و بهتر آن است که انگشتر بطریق مذکور باشد و همچنین
با قرآن در این حال تا باید بکرانیکه حمل نمودن از اظهار از خوف تلف شدن آنها و مصاحبت با
و موجب عسر و حرج باشد و احادیث بسیار
در خصوص انگشتر داشتن حضرات ائمه صلوات الله علیهم در دست راست در حال
تخلی وارد شده است والله اعلم کفایت مستحب است ازاله نمودن کثافاتی که غیر از نجاست است
و عارض بدن یا لباس انسان مرشح یا آنکه از خود آنها بهم میرسد و آنها را نقشت و اقذار گویند در وقت
ازاله نمودن آنها زیاده بر نظافت و پاکیزگی که در شریعت مطلوب و مستحسن است پاک شدن بدن از فضول
و حاصل شدن فرح و سرور دل و نیکو شدن هیئة انسانیه است پس چرک و شپش که در موی خصوصا
در وقتی که بلند شود مرشح بهم میرسد ازاله آنرا بشستن باید نمود خصوصا بسدر و خطمی و بشانه زدن و روغن
مالیدن بتخصیص روغن بنفشه و زیبق و زیتون و روغن کنجد تازه و ازاله آنچه در سوراخ و پیرامون
گوش است و از خارج یا از جوف دماغ در لذیذ جمیع میشود بمسح نمودن با انگشت یا چوبی که بر هر یک
از آنها کهنه پیچیده شود و بعد از بیرون آمدن از حمام بلا فاصله و قبل از آنکه باد و نسیم بآن برخورد
و سخت گردد بهتر و آسان تر است و آنچه از جوف دماغ نزول مینماید و در سوراخ دماغ نمایان در وقت

خواب و حبس شدن روح بخار میعقد میگردد و بسبب او جزء لطیف در اطراف و جوانب او میرسد
بکاندن و استنشاق نمودن و مسح کردن با انگشت و آنچه بردندانها و اطراف زبان جمع میشود
بمضمضه کردن و مسواک نمودن بچوب اراک یا چوب دیگر یا بالبدن انگشت ابهام و وسطی
مسبحه و آنچه در ریش است بشانه زدن و شستن خصوصا صابون و آب گرم یا بسدر و آنچه
در بندهای انگشتان یا میان آنها یا در پشت و زیر ناخنها است بشستن و بیرون آوردن
و موی سر مردان سوبتر تراشیدن و موی دماغ را بکندن و مقراض نمودن و موی شارب و زیادتی
از ریش و موی در روی که خارج از حد ریش است بتراشیدن یا کندن و موی زیر بغل و ساخت
و سایر بدن سوبتر تراشیدن و نوره کشیدن و آنچه بلند میشود از ناخنها دست و پا برگرفتن
و مقراض کردن و پوست حشفه را و پوستی که مثل گذه در زنان میباشد ببریدن و ختنه نمودن
و بالاجماع در حق زنان مستحب است و بدون خلاف در حق مردان واجب است هر چند که پیر شده
باشند و مخاطب و مکلف بآن قبل از بلوغ ولی میباشد و در مردان شرط صحیح بودن طواف
و امامت نمودن ایشان است و ازاله نمودن سایر کثافات مذکوره و روغنی که مانع از رسیدن
آب و وضو یا غسل به بشره باشد نیز واجب است و از برای هر یک از اینها آدابی است
که در مواقع آنها مذکور است و در کتاب تحفة الملوک در باب تدبیر منزل مفصلا نیز ذکر نمودیم
والحمد لله رب العالمین **الارشاد الثالث** در بیان نجاسات معنویه است که همه
آنها را احداث و هر یک از آنها را حدث گویند و در بیان رفع آنها که آنرا طهارة گویند و در آن
چند کفایه است **کفایة** بدانکه حدث عبارت است از حالتی که عارض میشود مر مکلف و شب آن
و مانع میباشد از دخول شدن در نماز و طواف و امثال آنها از چیزها که طهارة شرط است در آنها و آن
ممنوع بودن

بر دو قسم است

بر دو قسم است حدث اصغر و حدث اکبر و حدث اصغر آن است که رفع آن بوضو ساختن میشود و حدث اکبر آن است که رفع آن
بغسل کردن میشود
مرتفع شدن وضو و سابق بر آنها اخواتی وضو گویند و باعتبار سبب شدن آنها مر وضو را
و باعتبار
اسباب موجب گویند یا غسل لاحق از آنها آنها را اسباب و موجبات وضو و غسل گویند
و اسباب حصول هر یک از حدث اصغر و اکبر شش چیز است که هر یک از آنها احدث نیز میباشد
اما شش چیز که سبب حصول حدث اصغر است اول بول است دوم غایط و سیم ریح است که هر یک از آنها
از مخرج طبیعی خلقه یا عادی که بجای طبیعی قرار گرفته باشد بیرون آید و اگر از غیر آن بیرون آید مثل
آنکه بول از مقعد و غایط و ریح از احلیل یا قبل زن یا آنکه هر سه از سوراخی که غیر طبیعی و عادی است
بیرون آید پس هیچکدام سبب حصول حدث و ناقض و موجب وضو نخواهند بود و اگر یقین به بیرون
آمدن ریح نباید پس اعتبار به شنیدن صدا یا بوئیدن بوی آن نمیباشد و اگر در بیرون آمدن آن
شک نباید پس اگر صدا را شنیده یا بوی را بوئیده است از احدث داند و الا احدث و موجب
وضو نخواهد بود چهارم خواب است بهر نحو که بعد باشد ایستاده یا نشسته یا دراز کشیده یا نحو
جمع نموده و بهر حالی از احوال که بعد باشد بالاجماع و خلاف صدوقین در گذشته یا در نحو که خود موجب غفلت باشد اگر ثابت باشد
خاموشی و بیهوشی و تحقق حالة خواب نشنیدن بگوش و ندیدن بچشم است هر گاه
که در نزد اینکس صدائی یا روشنائی که بواسطه آن بعد چیزی را به بیند ثابت باشد و اگر نباشد پس
اگر حالة خواب خود و بیخبر میداند که اگر بطریق فرض و تقدیر صدائی یا روشنائی مرتفع میگردید صدا را نیز
نمی شنید و چیزی را نمیدید پس خواب ثابت است و حدث حاصل شده است و اگر بیخبر میداند
که اگر صدا یا روشنائی مرتفع میگردید صدا را میشنید و چیزی را میدید پس در حالة خواب نیست
و حدث حاصل نشده است پنجم زوال و برطرف شدن عقل است بالاجماع و بدون خلاف خواه آنکه
موجب وضو

و بدانکه مذی که رطوبتی است که بیرون می آید از مخرج بول در حال ملاعبه و حصول شهوة و همچنین بوسیدن
با شهوة و مس نمودن باطن فرج زن و باطن دبر و احلیل و آمدن دیدی بدان یا نقطه و اندر رطوبتی است
که بعد از بول بیرون می آید و قی کردن و آمدن خون از دماغ یا استکراه طبع از هر سه و قرقره در شکم
و حقنه کردن و قهقهه در نماز و خواندن شعر باطل نه اگر جهاریت و غیبت و کذب و ظلم و بیرون
آمدن رطوبت مشتبهه بعد از بول و استبراء و آنچه موجب بطلان وضو است هر یک از اینها مر وضو را و احادیث وارد
شده است و بعضی از اصحاب بعضی از اینها را موجب وضو دانسته اند و فتوی بوجوب وضو داده اند
و قول ابن بابویه شاذ و ضعیف است و اکثرین بسبب ضعیف بودن آنها و معارضه داشتن قوی
از آنها با آنها و موافقه داشتن مضامین آنها با مذهب عامه صدور آنها را حمل بر تقیه نموده اند
و هیچیک از آنها را موجب وضو نه بطریق وجوب و نه استحباب ندانسته اند و بسیار از
اصحاب بسبب گرفتن طریقه تقوی و مسامحه نمودن در ادله مستحبات و مکروهات که کیفیة
و طریقه جمیع است آنها را موجب وضو بطریق استحباب دانسته اند و فتوی بمستحب بودن وضو
در نزد حصول هر یک از آنها داده اند والله اعلم **کفایة** حیض خونی است که در نزد همه کس
معروف است و اغلب زنان در هر ماهی یکمرتبه آنرا می بینند و در اغلب سیاه یا سرخ و غلیظ
و گرم است و از طرف چپ بیرون می آید و در وقت بیرون آمدن قوتی و اندکی سوزش دارد
و بالاتفاق قبل از رسیدن بحد بلوغ که بالاجماع نه سال است و بعد از رسیدن بحد یاس
که بنابر مشهور پنجاه سال و در قرشی شصت سال است نمیباشد و بالاتفاق اقل آن سه
روز است که متوالی باشد بنابر اصح و اکثر آن ده روز است مثل اقل طهر که عبارت است از زمان
نبودن حیض که آن نیز ده روز است و در آمدن خون حیض در ایام حمل خلاف است و ابن

بسبب عارض شدن جنون باشد یا بیهوشی یا سکر و مستی و خواه آنکه عروض آنها از روی فعل و اختیار آنکس
باشد یا بدون اختیار سیم استحاضه قلیله است مقدم بر سر ثوب بنابر اشهر و اظهر
و مثل ابن ابی عقیل حدث و ناقض بودن آنرا و وضو شاذ است و ضعیف است و معنی آن
و اما شش چیز که سبب حصول حدث اکبر است پس اول بیرون آمدن منی است از مرد یا زن در بیداری
یا در خواب بسبب مجامعة یا غیر آن و در هر حالی از احوال که بعد باشد و یقین عقد که آنچه بیرون آمده است
منی است و اگر شک نماید در آنکه آنچه بیرون آمده است منی است یا غیر آن پس آنچه جستن و شهوة و سستی
بدن با او است آنرا منی داند و آنچه اینها با آن نیست آنرا منی نداند مگر اینکه یقین نماید که مریض باشد
پس با وجود مرض بمحض بودن شهوة با آن آنرا منی داند و اگر از خواب بیدار شود و متذکر حالة احتلام
و خواب نباشد و در لکن حس یابد بدن خود منی را به بیند و ممکن باشد اینکه از خواب باشد و بخاطر نیاید
حاصل از غیر خود نیز بود پس در این صورت آن منی را از خود داند و موجب غسل است
دوم داخل شدن حشفه است یا بقدر آن از سر که حشفه از بریده باشند در قبل و دبر از زن و مرد
از موجبات چنانچه
و در این و در مرد بنابر مشهور و اجماع مقول و در هر یک از آنها در حق فاعل و مفعول زنده و مرده
دویم از اسباب حصول حدث اکبر حیض است و سیم نفاس است و چهارم استحاضه غیر قلیله است و پنجم
چهارم نفاس است پنجم استحاضه غیر قلیله است و ششم نفاس است
و قبل از غسل دادن آن و آنچه از مس نمودن مرده است بعد از سرد شدن
و قابل شده باشد و قوی و قابل شدن سید مرتضی مستحب بودن غسل در این ضعیف است
بدانکه شده باشد یا از مرده و مخالفه قرمودن در معتبر ضعیف است پس اینها دوازده سبب میباشد
از جمله حاصل شدن حدث که سبب حصول
و شش چیز دیگر از آنکه سبب حصول حدث اکبر است و رفع آنها بغسل نمودن مرتفع میشود و در حال یقین
آب و جایز نبودن استعمال آب در حال فقدان آب جایز نبودن استعمال آب در رفع تمام دوازده حدث به تیمم نمودن
و کیفیة هر یک از وضو و غسل و تیمم و احکام آنها با معافی حیض و نفاس و استحاضه و احکام آنها بترتیب بیان نموده

جنید موافقة با عامه معمول است و فرموده است که نمی باشد و بعضی دیگر فرموده اند که بعد از بهویدا شدن
حمل نمی باشد و قبل از آن نمی باشد و بعضی دیگر فرموده اند که بعد از گذشتن بیست روز از عادة
نمی باشد و قبل از آن می باشد و مستند این قول حدیث صحیح است و لکن اقوی و اظهر چنانکه اشهر
و مذهب اکثر است آن است که حیض با حمل جمع می شود و در جمیع اوقات حمل ممکن است هر چند
که قول سیم نیز قوة دارد بسبب قوة مستند آن هر چند که وضعه دارد و شبهه ندارد و اگر خون حیض
مشتبه بشود بخون بکارة پس بر پشت بخوابد و پای را بلند نماید و کهنه را داخل نماید و اندک زمانی صبر کند
بعد از آن مرفق و مدارا کهنه را بیرون آورد پس اگر خون در کهنه مدور و مطوق است البته و یقینا خون بکارة است
و الا چنانکه مذهب اکثر است حیض خواهد بود و اگر مشتبه بشود بخون جراحة پس بهمین مذکوره بخوابد
و انگشت وسطی خود داخل کند پس اگر خون از جانب چپ آمده است حیض خواهد بود و اگر از جانب راست
آمده است خون جراحة است و بدانکه زن حایض یا در اول مرتبه حیض است یا مکرر آمده است انکه در
اول مرتبه است آنرا مبتدئه گویند و انکه مکرر آمده است اگر در دو مرتبه للاقل بطریق توافق
در وقت یا عدد حاصل بود و دیده است آنرا در مرتبه سیم بالاجماع ذات عادة گویند و اگر در هر سه
دو مرتبه بطریق توافق و در وقت یا در عدد یا در هر دو ندیده است آنرا مضطربه و متحیره گویند
خواه انکه از اول الامر حیض باشد یا انکه در اول الاوقات عادة بود است و بعد بسبب فراموش شدن عادة
جنین شده باشد اما انکه ذات عادة است عادة خود را حیض قرار میدهد و بالاجماع بمحض دیدن خون
ترک نماز و روزه میکند و بر سایر مخلفات حیضیه اقدام می نماید هر چند که خون آن بصفة و علامة
خون حیض نباشد چونکه بنا بر مشهور با وجود عادة اعتبار صفة نمی باشد بنا بر مشهور و خلاف از زمانه
و ملبوط شاذ است پس اگر قبل از تمام شدن عادة خون او منقطع شد کهنه را با چوبی داخل نماید
اگر پاک بیرون آمد غسل می نماید و اگر آلوده بیرون آمد انتظار میکشد پاکی را تا تمام عادة
غسل نکند بالاجماع مگر انکه پاکی در اثنای عادة
دوم نشسته باشد پس چنانکه بعض فرموده اند

پس اگر در سر عادة پاک شد غسل میکند و اگر بعد از عادة آمدن خون نیز استمرار یافت صبر می نماید و انتظار میکشد
نماز و روزه را ترک میکند تا انکه پاک بشود یا بده روز برسد پس اگر قبل از ده یا در ده پاک شد
تمام را حیض قرار میدهد و اگر از ده نیز تجاوز نمود پس چنانکه مشهور است ایام عادة سابقه را
حیض قرار میدهد و انچه زیاد بر عادة و بر ده روز بعمل است همه را استحاضه میگیرد و نماز نیز
که بعد از عادة تا ده روز ترک نموده است قضا میکند و اما انکه ذات عادة نیست و مبتدئه
یا مضطربه است رجوع بصفة و علامة می نماید و انچه بصفة حیض است حیض میگیرد و انچه
بصفة استحاضه است استحاضه میگیرد بنوشته طی که ممکن باشد انچه بصفة حیض است کمتر
از سه روز و بیشتر از ده روز نباشد چونکه دانسته شد که اقل حیض سه و اکثر آن
ده روز است و کمتر از سه و بیشتر از ده ممکن نیست که حیض باشد و همچنین انچه بصفة حیض
نیست باید که بتنهائی یا با انچه پاکی کمتر از ده روز نباشد چونکه دانسته شد ایضا که اقل طهر
ده روز است و ممکن نیست انکه کمتر از ده روز باشد پس دو قسم که رجوع بصفة می نمایند
بمحض دیدن خون بنا بر مشهور مثل ذات عادة ترک عبادات را می نمایند و مکرر خلاف
لیکن معلوم شد انچه را ترک نموده اند قضا می نمایند و اگر رجوع نمودن آنها بعلامة و بصفة ممکن نباشد
باین نحو که انچه بصفة حیض است از سه کمتر یا از ده بیشتر باشد و انچه بصفة حیض نیست
بده نرسد پس در این صورت چنانکه مشهور است مبتدئه رجوع بعادة زنان و عشیره خود
یا با قران و هم سالان خود می نماید اگر که دانسته باشد و ذات عادة باشد و اگر نداند یا انکه
آنها نیز ذات عادة نیستند و مختلف و مضطربه اند پس مثل مضطربه عمل می نماید و عمل مضطربه

چنانکه مشهور است آن است که عمل بمضمون یکی از روایات سه گانه که در این باب وارد شده است
می نماید و آن این است که یا از هر ماه هفت هفت حیض میگیرد یا شش شش یا انکه از یک ماه ده روز
و از ماه دیگر سه روز میگیرد و مخیر است در مبتدئه بین سه را برده یا ده و بر سه و لکن مراعات
نمودن مزاج خود در کثرة و قلة حرارة در اختیار نمودن یکی از این سه قسم بهتر خواهد بود
بلکه بنا بر اختلاف از حیض هر ماه اراده روز چنانکه بعضی فرموده اند و روایات نیز دال بر آن است
و ده اکثر حیض است و قاعده مسلمه اصحاب این است که انچه ممکن است که حیض باشد حیض است
یا انکه هر ماه را سه روز که اقل و یقینا حیض است آنرا حیض گرفتن چنانکه رای محقق است ایضا
خوب و نیکو است مگر از برای مبتدئه در دفعه اول که باید حیض خود را ده روز قرار دهد بجهة
و بدون توقف در این خصوصیه و بجهة اتفاق نمودن جمیع بر انکه مبتدئه اگر خون او منقطع گردد
و بعد است که استبراء نماید بنحوی که سابقا ذکر شد پس اگر کهنه استبراء پاک بیرون آمد غسل
میکند و اگر آلوده بیرون آمد صبر می نماید تا وقت پاکی یا تمام شدن ده روز و این اتفاق هر چند
که مطلق مبتدئه است لیکن بلیکه مقصود اثبات آن در دفعه اول است چونکه معنی مبتدئه
ملحق بمضطربه است حکم مضطربه است و در مضطربه حکم استبراء را نفرموده اند والله
اعلم کثیر الفائده و اما نفاس و استحاضه پس نفاس در اصل لغة بمعنی زائیدن است و در
نزد شرع حیض و نزد امامیه بمعنی خونی است که با زائیدن می باشد چونکه یکی از معانی نفس خون است
این خون زائیدن را از نفس بمعنی خون گرفته اند و انرا نفاس نامیده اند پس نفاس خونی است که مثل حیض
غیر معروف است و بیرون می آید با زائیدن و بیرون آمدن جزو از طفل چنانکه مشهور بین اصحاب است
یا بعد از بیرون آمدن تمام آن چنانکه اتفاق ایشان است خواه انکه بدون فاصله باشد یا با فاصله

تا رسیدن بحد

تا رسیدن بحد اکثر آن پس انچه قبل از این می آید یعنی قبل از بیرون آمدن جزو از طفل بیاید
بالاتفاق نفاس نمی باشد بلکه هر خونی که قبل از زائیدن است اگر از جراحة نباشد استحاضه خواهد بود
یا حیض بشرطی که کمتر از سه روز که اقل آن است نباشد و مابین آن و نفاس نیز کمتر از ده روز که اقل
طهر است نباشد چونکه بنا بر اظهر و اشهر آن است که مابین حیض و نفاس ایضا باید که اقل طهر فاصله
باشد و مخصوص بمابین دو حیض نیست و بدانکه نفاس در صورة آمدن خون با زائیدن طفل
خواه انکه تام الخلقة یا ناقص الخلقة باشد بالاجماع متحقق میشود و همچنین با سقط مضغه و اندیشه
مضغه بنا بر مشهور بلکه اجماع ایضا و اما با انداختن علقه پس اگر شهادة و معرفة زنانی که اهل
خبره در این کار اند علم و یقین حاصل شود بانکه میدید شود و تکون او در بدن طفل
و مضغه است و اگر خونی که با آن می آید مثل خونی که با انداختن نطفه است بعینه متحقق نفاس
نمیگردد و اگر زن نزاید و هیچ خون نه بیند پس بالاتفاق امامیه نفاس نمی باشد و در
از عامه چونکه نفاس محض زائیدن دانسته اند چنانکه اشاره بآن شد نفاس نمی باشد و در شرع
و از برای اقل نفاس حدی نمی باشد بلکه اقل لغة همان وجود آن است هر چند که یک قطره و در یک
لحظه باشد پس اگر بعد از آن منقطع و پاک شود غسل میکند و اگر از این مثل اکثر حیض ده روز است
و اقوی و اشهر بلکه بالاجماع آن است که از ده نمیگذرد و روایاتی که در مشتبه و بیست و یک
و سی و چهل و پنجاه روز وارد شده است بنا بر تقیه است و اصحاب بانها عمل ننموده اند
مگر بعضی که بروایة مشتبه روز عمل نموده اند و شاذ و ضعیف است و اقوی چنانکه مذهب اکثر است
ایضا آن است که از ده روز کمتر هم نمی باشد خواه انکه زن در حیض خود مبتدئه و مضطربه باشد یا انکه
ذات عادة باشد مگر انکه ذات عادة در صورتی که خون او بعد از عادة استمرار بیابد

تا آنکه از ده بگذرد همان عادة خود را نفاس قرار میدهد و آنچه بعد از عادة و بعد از ده روز است
همه را استحاضه میگیرد مثل حایض و اما اگر از عادة تجاوز نماید و در ده منقطع گردد پس مجموع
ده را نفاس میگیرد بالاتفاق و چونکه جماعتی از متاخرین چنین فرموده اند که اکثر نفاس
از برای زنان عادة همان عادة اوست بشرطی که در ده منقطع نشود از کلام ایشان جمعی چنین
فهمیده اند که در کمتر بودن اکثر نفاس از ده روز خلاف مشهور نیست و چنین است خلاصه آن است که
مبتدیه و مضطربه ده روز را نفاس قرار میدهند و ذات عادة بعد از عادة خود صبر و انتظار
مینماید تا ده روز پس اگر در ده منقطع شد همه را نفاس میگیرد و اگر تجاوز نمود همان عادة خود را
نفاس میگیرد و مابقی را استحاضه میداند و هر یک از اینها هر وقت که قطع خون ایشان
قبل از ده روز منقطع شد باید که استبراء بنمود که دانسته شد بنماید پس اگر پاک است غسل کند
و اگر پاک نیست صبر نماید تا پاک شود یا آنکه ده روز تمام شود و اگر زنی دو طفل که از توام گویند بزاید
و در مابین آنها بقدر یک روز فاصله باشد و خون با هر دو بیاید پس اول نفاس او از اول
میگیرد و آخر آن که ده روز است از آخر حساب مینماید که مجموع مثلا بازده روز میشود و چونکه
دانسته شد که اقل نفاس همان و حد آن است و اکثر آن ده روز است پس اگر از ابتداء یک
لحظه دید و دیگر تا تمام ده روز ندید نفاس او همان یک لحظه است و در روز ده نیز دید
همه ده روز نفاس است هر چند که در مابین پاک بعمل است چونکه اگر حکم به بودن نفاس
در ایام پاکی نشود با آنکه حکم به بودن نفاس در اول و آخر شده است لازم می آید که دو نفاس
و در مابین آنها باشد اقل طهر که ده روز است فاصله نباشد و دانسته شد که مابین دو حیض و مابین
دو نفاس و مابین حیض و نفاس باید که اقل طهر فاصله باشد والله اعلم کفایة

واما استحاضه

واما استحاضه پس هر خونی را که زن می بیند و نه حیض و نه نفاس و نه از جراحت است پس آن خون را
استحاضه گویند و آن خونی است فاسد و بخلاف خلقة و از عروق مرض و آفتی است که در رحم بهم میرسد
با آنکه از رگی که در پایین رحم است و آنرا عاذل گویند بیرون می آید و در اغلب بارد و رقیق و زرد
و با فتور و بدون قوة است بر عکس خون حیض و مشهور آن است که استحاضه بر سه قسم است قلیله
و متوسط و کثیره قلیله آن است که خون در تمام ظاهر و باطن پنبه که گذاردن آن در زیر خرقه و کهنه متعارف است
رسوخ نکرده و ظهور پیدا و ظاهر نشده است و متوسط آن است که در تمام ظاهر و باطن پنبه فرو رفته
و ظاهر شده است و سرایت بخرقه بعد از آن نکرده است و کثیره آن است که از پنبه گذشته و سرایت
بخرقه و بکهنه نموده است اما آنکه قلیله است پس موجب وضوء است نه غسل و لکن از برای هر نماز
یک وضو باید بگیرد اگر که قبل از هر نماز بیاید و آنکه متوسطه است زیاده بر وضوء مذکور در هر شبانه
روز موجب یک غسل است از برای نماز صبح اگر که قبل از آن و در ظرف روز سابق آمده باشد و زنی
که در شب نافله گذارد است جمع مینماید بهمان یک غسل مابین نافله شب و نماز صبح و آنکه کثیره است
زیاده بر وضوء و غسل مذکور موجب دو غسل دیگر است یکی از برای نماز ظهر و عصر که بطریق استحباب یا رفق
جمع مینماید مابین آن دو و اگر که بعد از نماز صبح غسل آن تا وقت نماز ظهر آمده باشد و یکی دیگر
از برای نماز مغرب و عشا که جمع مینماید مابین آن دو و ایضا اگر که بعد از ظهر و عصر غسل آنها تا وقت
نماز مغرب نیز آمده باشد و اگر قبل از نماز غسل از برای آن منعم است و در وقت نماز نیز آمد دیگر غسل نمیباید کرد
و بهمان غسل که کرده است اکتفا مینماید و قول مخالف شاذ است و ابن ابی عقیل و ابن جنید جمعی دیگر فرق
مابین متوسط و کثیره نگذارده اند و هر دو را یک غسل دانسته اند و اقوی مذهب مشهور و اگر است
چنانکه ذکر شد و بعضی در کثیره با هر غسل یک وضو دانسته اند نه با هر نمازی و بعضی هیچ وضو ندانسته اند
و اقوی چنانکه ذکر شد ایضا قول مشهور است و بدانکه مشهور از اصحاب ایضا آن است که واجب است

که در هر وقت نماز پنبه و خرقه را بدل نماید و ظاهر فرج خود را نیز بشوید چونکه دلیلی بر معفو بودن این
خون نیامده است و ایضا مشهور آن است که کسی که سلس البول دارد یا مبطون است در هیچ
وقتی از برای نماز گذاردن از بیرون آمدن بول و غایط خالی نمیباشد حکم آنها حکم صاحب استحاضه
قلیله است و باید که از برای هر نماز یک وضو بسازند بجهة معفو نبودن نجاسة آنها و حدث
آنها و واجب بودن رفع آن و در مبسوط حکم صاحب سلس را بخصوص حکم سایر مردمان صحیح دانسته
و یک وضو از برای تمام نمازها اکتفا فرموده و در منتهی فرموده است که جمع نماید مابین هر دو نماز
یک وضو و از برای نماز صبح نیز یک وضو بگیرد و در مبسوط هیچ نفرموده اند و اقوی قول مشهور است
مادام که منجر بعسر و حرج نشود والله اعلم کفایة احکام صاحب استحاضه اعم از قلیله و اکثر
و حایض و نفساء خواندن سوره های سجده چهارگانه که سجده آنها واجب است و آنها را یاس سب
سوره های عزیمه میگویند حتی خواندن بسم الله بقصد یکی از آنها و سوره های عزیمه اکثر بر است و حرم
و آنچه و آنرا و همچنین حرام است بر آنها درنگ نمودن در مسجدها و گذاشتن چیزی در آنها
هر چند که خود داخل نشوند و گذاشتن در مسجد الحرام که درنگ است و مسجد پیغمبر صلوات الله علیه
که در مدینه است و اگر در یکی از این دو محتلم گردد پس بنا بر اظهر و اشهر واجب است که تیمم نماید
و بیرون آید و قول باستحباب تیمم با آنکه شاذ است ضعیف است و همچنین جایز نیست حایض و نفساء
داخل شدن در روزه واجب نه مستحب و آنکه آن واجب روزه ماه رمضان باشد یا قضاء آن یا
سایر صوم خط قرآن بهر طریق که باشد و خلاف صدوق در روزه رمضان شاذ و مستند او
اخبار آنها چنانکه مشهور بین اصحاب است و خلاف صدوق در روزه رمضان و جهت
صدوق و سید مرتضی و خلاف صدوق در روزه غیر رمضان و جهت
و تردد فرموده در منتهی در روزه غیر رمضان و جهت
جایز کردن در روزه مکفات مگر اینکه از حایض در این باب جهة ظهور و بدواة آن است و از این است
و خالی بودن احادیث و کلام منتظر بین و صحیح نیست طلاق دادن حایض و نفساء با وجود دخل و حضور و بودن و جایز نیست
بالاتفاق
از برای شوهر آنها مجامعة نمودن با آنها در قبل بعلم کامل و بجبر و بطور عمد پس اگر مجامعة نماید
باید که تعزیر و تادیب نموده شود بچهار یک حد زانی که بیست و هیچ تازیانه است و هر یک از شوهر و آقا
کفاره را

کفاره را نیز بدهد بهر طریق و جوب بنا بر اقوی و اظهر چنانکه مذهب اکثر از متقدمین و مشهور مابین ایشان است و نقل
اجماع نیز بر آن شده است از چهار فاضل که بمنزله چهار حدیث صحیح است و احادیثی که مخالف است
و مستمسک اکثر از متاخرین است در حکم فرمودن ایشان باستحباب بر سبیل تقیه است و کفاره آن یک دینار
و غیر کنیز یک دینار است در ثلث اول و نصف دینار در ثلث وسط و ربع دینار در ثلث آخر
و دینار عبارت از یک مثقال شرعی از طلاء خالص بالاجماع که مسکوک باشد بنا بر اصح چنانکه مذهب
جمعی است و جمعی دیگر غیر مسکوک را نیز دانسته اند و در مجزی بودن قیمت خلاف است اقوی
جایز بودن آن است هر چند که اصح عدم جواز است بجهة عدم نقل و مصرف آن مصرف
در نزد اصحاب مصرف زکوة است و تعدد در آنچه شرط نیست و بر زن کفاره نمیباشد هر چند
که بدون اکراه باشد بلکه همان گناه تنها دارد و در تعدد تصدق نمودن بر ده فقیر است بقدر
و تا مجامعة نموده باستحاضه پس بعد از غسل نمودن و وضو ساختن
سیر شدن آنها و مکروه است از برای هر یک از جنب و حایض و نفساء حمل نمودن و بر داشتن قرآن و مس
نمودن حواشی و مابین سطرهای آن و خواندن غیر سوره های عزایم و گذاشتن و عبور نمودن در مسجدها
غیر مسجد مذکور و خضاب نمودن بحنا یا غیر آن بدست یا پا بر پا سوی یا غیر آن چنانکه مکروه است از برای
خضاب بستن که جنب نشود و مکروه است استمتاع بردن از حایض و نفساء در مابین ناف و زانو
و وطی نمودن در قبل آنها بعد از پاک شدن و پیش از غسل نمودن آنها بنا بر اظهر و صدوق حرام دانسته است
و مکروه است از برای جنب اکل و شرب نمودن و موجب برص و مورث فقر است مگر اینکه مضمضه
یا استنشاق نماید یا وضو بسازد و همچنین خوابیدن مگر اینکه با وضو باشد و مشهور مابین اصحاب
آن است که مستحب است از برای حایض و نفساء آنکه در اوقات نمازهای واجبی وضو بسازند و موجب
و در مصلی خوابد و غیر آن در روز بقبله بنشینند و بقدر نماز ذکر خداوند تبارک و تعالی بنمایند از قبیل
تسبیح و تهلیل و تحمید و تکبیر گفتن و صلوات فرستادن و استغفار نمودن و امثال اینها و صدوق رحمه الله

این عمل را واجب دانسته است کفایة سابقا دانسته شد که رفع حدث اصغر و اکبر بوضو و غسل
و تیمم میشود و انکه وضو و غسل و تیمم را طهارت میگویند و انکه صاحب حدث اصغر و اکبر منع نموده شده است
از مشغول شدن و بعمل آوردن نماز و روزه و طواف و امثال آنها از چیزهائیکه ذکر نموده دانسته شد ایضا از مجموع
آنها معلوم میشود که طهارت که عبارتست از وضو و غسل و تیمم شرط میباشند از برای صحیح بودن نماز و روزه
و طواف و امثال آنها و صحة و جواز آنها مشروط و موقوف است بر حصول طهارات پس هر وقت
که مشروطات مذکوره واجب باشند تحصیل نمودن طهارات به تبعیة وجوب مشروطات نیز واجب
میگردد و هر وقت که مشروطات مستحب باشند طهارات بحکم تبعیة نیز مستحب میگردند چنانکه معروف
و مشهور بین اصحاب است همچنین از طهارات لفظ وجوب خصوص از جانب شرع لزوم و وجوب ندارند
مگر اینکه مکلف بواسطه از جانب خود و بوسیله نذر یا عهد یا یمین یکی از انها را لفظ وجوب خصوص بر
نفس خود لازم و واجب گرداند پس در این صورت وجوب آنها از جانب شرع نیز لفظ وجوب خصوص
میشود و جمعی از متاخرین که غسل جنابة را بخصوص و همچنین بعضی که غسل مس میت را نیز واجب
لفظ دانسته اند دلیل ایشان ضعیف است و اما غسل دلون میت که بنا بر مشهور واجب است از جانب شارع
بر زنده که از اهل بدهند و سید مرتضی رحمه الله مستحب دانسته است با انکه در حق خود میت که صاحب
حدث است شرط از برای هیچ عملی در این دار که دار تکلیف است نمیباشد پس معلوم میشود که
بالنسبة بدار تکلیف باید که لفظ وجوب خصوص واجب باشد و اما بالنسبة بدار آخرت پس چنانکه از جانب شارع
منصوص است واجب للغیر و بجهة آن است که پاک شود از کثافة مرضها و علتها بیماری و از نجاسة
و حدث جنابتی که حاصل شده است از برای او بسبب بیرون آمدن همان نطفه که از آن خلق شده است
در حال مردن از او تا انکه باطهارة و نظافة ملاقات و مباشرة نماید با ملائکه که متوجه امور اویند
و با اهل آخرة که همگی اهل تقوی و تقدس و طهارت و نظافتند و او را شفیع نموده بر خداوند خود
بطریق طهارة و نظافة تا انکه در حق او شفاعة نموده شفیع و او از برای دیگران نیز شفاعة نماید

پس وجوب

پس وجوب طهارات همگی للغیر است و بجهة نفس خود و بخود خود واجب نمیباشند و بجهة غیر آنچه
مذکور و دانسته شد نیز واجب نمیباشند و اما استحباب آنها پس چنانکه به تبعیة مستحب بودن
مشروطات مستحب میباشند همچنین لفظ وجوب خصوص و بجهة غیر مشروطات نیز استحباب
دارند بلکه بدون حاصل شدن حدث نیز مستحب میباشند اما استحباب آنها لفظ وجوب خصوص
از غیر اینکه شرط در عملی باشند پس اتفاق اصحاب است که در هر وقت که حدثی که موجب آنها است حاصل شده
مستحب است که وضو و غسل یا تیمم بعمل آورده شود و همیشه با طهارة بودن مستحب و ممدوح است و اما
مستحب بودن آنها از چیزهائیکه مشروط صحة آنها مشروط بطهارات نمیباشند پس هر یک از وضو و غسل
و تیمم در وقت حاصل شدن حدثی که موجب آنها است مستحب میباشند از برای مشغول شدن بتمام اعمال
حج غیر از طواف که صحة آن مشروط بطهارة است و از برای داخل شدن در مسجدها و از برای مهیا شدن
از برای نماز واجبی پیش از داخل شدن وقت آن و از برای قراءة قرآن و نوشتن آن و طلب نمودن
حاجة و خوابیدن و جماع نمودن با زن حامله و داخل شدن بر اهل و عیال در وقت آمدن از سفر و نماز
کذاردن بر جنازه و داخل شدن او را در قبر و از برای اکل و شرب نمودن جنب و خوابیدن و جماع نمودن
او و غسل دلون او میت را و جماع نمودن غسل دهنده میت قبل از غسل نمودن او و مشغول شدن
حایض و نفساء در اوقات نماز بذکر خدا چنانکه سابقا نیز دانسته شد و اما مستحب بودن آنها با حاصل شدن
حدثی که موجب انها است پس باتفاق اصحاب مستحب است تجدید نمودن وضو و چنانکه مضمون
حدیث است وضو بر وضو نور بر نور است و کسی که تجدید بنماید وضوء خود را از غیر اینکه حدثی صادر
شده باشد تجدید میفرماید خداوند توبة او را از غیر اینکه استغفار نماید و معنی تجدید دو مرتبه نمودن
وضو است بشرطی که نماز یا غیر آن از اعمالی که طهارة در آنها مطلوب است بعمل آید یا انکه زمان
معتد به از وضوء اول گذشته باشد و اما پی در پی و متوالی مشغول وضو بودن پس خلاف معروف
از طریقه شریعه است و اما تجدید نمودن غسل پس ظاهر از معتبر و صریح از منتهی و از شهیدین است
چنانکه

تو است که منتهی است ایضا و حدیثی که مرویست از جناب امام جعفر صادق علیه السلام که الطهر علی
الطهر نور تامل غسل هم نیز میباشد چونکه معنی طهر همان طهارت است که اسم است
از برای وضو و غسل و تیمم هر سه و از اینجا معلوم میشود که تجدید در تیمم نیز مستحب می باشد
چنانکه اصحاب نیز فرموده اند لکن شهرة استحباب تجدید آن و غسل مثل شهرة استحباب
تجدید وضو نمیباشد و همچنین بالاتفاق با نبودن حدث مستحب است غسل نمودن در روز جمعه
و اول لیل طلوع فجر است و آخر لیل وقت زوال و ظهر است و بعد از لیل تا روز شنبه قضا میباشد
و در فقه اقضا تا تمام هفته است و وقت اداء لیل بنا بر مشهور نزد اصحاب عمل بآن نموده و مشهور ایضا مستحب بودن
مقدم داشتن او است در روز پنجشنبه از برای کسی که مظنه فوت لیل در روز جمعه داشته باشد
و اگر در روز جمعه نیز ممکن شد مستحب است ایضا و همچنین مستحب است غسل نمودن در روز عید
فطر و عید اضحی و وقت لیل نیز از طلوع فجر است تا زوال و در شب عید فطر و روز ترویه و شب
و عرفه که هشتم و نهم ذی الحجه است و روز غدیر که هشتم ذی الحجه است و وقت لیل نیز مثل روز است
بر مشهور بیست و چهارم ذی الحجه است و برای عمل مباهله چنانکه از حدیث صحیح ابی بصیر وقت استحباب
و روز مولود که هفدهم ربیع الاول است و روز دحو الارض که بیست و پنجم ذی القعده است
و روز مبعث که بیست و هفتم رجب است و در شب نصف از رجب و در اول رجب
و وسط لیل و آخر لیل چنانکه مضمون روایتی است که در اقبال است و در روز نوروز که
بنا بر معروف و مشهور روز تحویل یافتن آفتاب است در برج حمل و در شب نصف از
شعبان و در شب اول از رمضان و شب نصف از لیل و هفدهم و نوزدهم و بیست و
یکم و بیست و سیم و در لیل و غسل است یکی در اول شب و یکی در آخر شب و در بیست و چهارم
و در سایر شبهای طاق از لیل و در جمیع شبهای ماه آخر چنانکه در روایتی است که در اقبال است و لذا در
تمام غسلها این بیان نزد غروب آفتاب بهتر است و از برای قضاء نمودن نماز خوف

وکسوف

و کسوف با استیعاب قرص و تعمد ترک لیل بنا بر مشهور و بعضی از برای اداء لیل ایضا بنا بر قول بعضی
و بعضی واجب دانسته اند و از برای احرام و جمعه واجب دانسته اند و از برای داخل شدن در مکه و حرم و مسجد الحرام و مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله
و مدینه و کعبه و زیارة لیل و از برای طواف و حلق و ذبح و رمی نمودن جمرات و زیارة بعضی ائمه معصومین
علیهم السلام و استسقاء و استخاره و توبة نمودن از گناهان کبیره و مس نمودن میت بعد از غسل
دلون لیل و رفتن بسر کسی که از ابدار کشیده اند و دیدن او و بعضی بعد از سه روز فرموده اند و بعضی
واجب دانسته اند و وجه لیل چنانکه منصوص است بودن لیل بمنزله توبه است و از برای مولود و بعضی واجب
و زغه و وجه لیل چنانکه منصوص است بودن لیل بمنزله توبه است و از برای مولود و بعضی واجب
دانسته اند و استحباب همگی مشهور و اجماعی است و صریح احادیث است و بعضی غسلها دیگر هم هست
که مشهور و معتمد نیست و ماخذ آنها از احادیث ایضا معلوم نیست و لکن چونکه اصل غسل
عمل خیر است و قول اصحاب هر چند که قلیل باشند در امور مستحبه و مکروهه کفایة از دلیل و ماخذ میکند
قابل شدن بمستحب بودن آنها عیب ندارد با انکه البته آنها که ذکر نموده اند بماخذ و دلیل هم
لیل خورده اند از انجمله ابن جنید فرموده است که مستحب است غسل از برای هر مشهدی
یا مکان شریفی یا شب و روز یکه شریف باشد و در وقت ظاهر شدن آثار در آسمان
و در نزد هر فعلی و عملی که تقرب جسته شود بآن بخداوند تبارک و تعالی و شیخ در تهذیب
فرموده است که از برای میتی که جنب باشد و از امقدم بر غسل میت بدارند و در رجاء
عیص مذکور است و ابن زهره فرموده است از برای نماز شکر و مفید از برای کسی که رجحه نموده
بر او آبی که نجاسة لیل غالب باشد و از برای بردارنده تربة جناب امام حسین علیه السلام
و بعضی از برای شک نمودن در حدث یا یقین طهارة والله اعلم کفایة هر غسلی که در قبل از آن است
که در صورة فقدان آب تیمم

داخل شدن زمان بعمل آورده میشود و آنچه از برای مکان است قبل از دخول شدن در آن
باشد و همچنین هر غسلی که از برای فعل و عمل است مگر غسل توبه و ویدن کشتن و زغه که
بمنزلهٔ توبه است و دیدن دار کشیده که این سه بعد از وقوع عمل است و هر غسلی که از برای فعلی است
و بعمل آورده بشود پس مادام که صاحب آن نخوابد یا آنکه شب آن و روز آن بگذرد یک روز و یک شب بگذرد بر همان
غسل از برای آن عمل کفایت میشود و اگر خوابید یا آنکه یک روز و یک شب گذشت و عمل را نکرده
غسل را اعاده نماید و اگر جمع بشود و همگی حدث اصغر باشند پس از برای رفع همگی آنها
یک وضو کافی است بدون خلاف و گفتگوئی خواه آنکه وضو واجب باشد یا مستحب بلکه
تعدد وضو بتعدد حدث معروف از طریقهٔ شرع نشده است خواه آنکه آن حدث متعدده
از یک نوع باشد مثل اینکه چند مرتبه بی پی دبر و بدون وضو بول نموده باشد یا آنکه از دو نوع
باشد مثل اینکه بول و غایط را هر دو نموده باشد و خواه آنکه در وضو قصد رفع همگی آنها را
نماید یا اینکه قصد یکی از آنها را یا قصد مطلق رفع حدث از غیر تعیین نماید بلکه اقوی در نزد جعفر
آن است که قصد رفع حدث مطلقا لازم نیست و قصد محض عمل وضو یا قصد تقرب کفایت
در رفع حدث نمی نماید چونکه وضع وضو در شریعت از برای همین رفع حدث شده است نه غیر آن
و وضوئی که غیر رافع حدث باشد در شریعت نمی باشد و اما وضوئی که از برای ذکر نمودن اوست و سابقا گذشت
حدث اصغری که رفع لذت بوضو میشود نموده است و مباح نشدن نماز او بسبب وجود حدث حیض است
که اگر است و رفع لذت باید که بغسل بشود و اما وضوء تجدیدی پس رفع بر رفع را حاصل نموده است
نه اینکه رفع حدث نموده است و حدیث نور علی نور که سابقا ذکر شد صریح در این مطلب است
و اگر حدثها متعدده همگی اکبر باشند و غسل واجب باشد و حدثها از یک نوع باشند

مثل جنابة

مثل جنابة متعددة بی در پی و بدون فاصلهٔ غسل مثلا پس از برای رفع همه آنها یک غسل
کافی است و خلافی و گفتگوئی ایضا در آن نمی باشد و تعدد غسل بتعدد آنها ایضا معروف
از طریقهٔ شرع نشده است و اگر از دو نوع باشند مثل جنابة و حیض مثلا و در یک غسل نیة
و قصد رفع همگی آنها را نماید پس ظاهر آن است که در کافی بودن از برای رفع همهٔ آنها ایضا
خلاف نمی باشد و اگر قصد رفع یکی از آنها نماید و لذت یکی حدث جنابة باشد پس مشهور کافی
بودن از جمیع است ایضا و ابن ادریس ادعای اجماع بر آن نموده است و اگر قصد رفع غیر جنابة
نماید و از دیگری غافل باشد یا آنکه قصد رفع نشدن آنرا قصد نماید پس در کافی بودن آن
از غسل جنابة خلاف است و اقوی و اظهر آن است که کافی است ایضا و اتفاق نموده در کافی بودن غسل
کفایة میکند چنانکه در وضو دانسته شد اینها در غسلهای واجب است و اگر غسلها همگی غسل
مستحب باشند یا آنکه بعض واجب و بعض دیگر مستحب باشد پس در کافی بودن یکی از آنها
از دیگری نیز خلاف است بعض کافی دانسته اند و بعض ندانسته اند و بعض اگر نیة جمیع را داده کافی
دانسته و اگر نداده ندانسته اند و بعض واجب را کافی از مستحب دانسته اند نه عکس آن و اقوی
و اصح آن است که کفایة از جمیع در مترتب شدن ثمره و ثواب بر نفس غسل نمی نماید و الله اعلم و اگر در ترتب
اصغر با حدث اکبر جمع شود مثل اینکه بول نموده و جنب یا حایض گردیده باشد
پس در اینکه وضو کفایة از غسل نمیکند گفتگوئی نیست و اما کافی بودن غسل

از وضو پس غسل جنابة بالاتفاق کفایة از وضو نمی نماید بلکه وضو ساختن
با آن تا بیست مشهور و موافق مذهب عامه است و قائل شدن شیخ در تهذیب باستحباب آن
اگر ثابت باشد شاذ است و در کافی بودن غسلهای دیگر غیر از غسل جنابة از وضو خواه آنکه
غسلها واجبی باشد یا مستحبی خلاف است اظهر از احادیث چنانکه را سید مرتضی
و ابن جنید و جمعی از متاخرین است کافی بودن آنها است و وضو مثل غسل جنابة
لکن مستحب است عدم وضو و وضوی با آنها مستحب است و اشهر بین الاصحاب کافی بودن
آنها است از وضو و واجب است وضو ساختن با آنها و چون بر وقول اتفاق دارند است
هر غسل که آیا واجب است یا مستحب است خلاف است اظهر از اخبار وجوب تقدیم
و اشهر از اصحاب استحباب آن است و ادعای اجماع نیز بر آن شده است و علی ای التقدیر
وضو ساختن واجب یا مستحب است و هیچ دخلی در صحة و فضیلة غسل ندارد
بدون خلاف و اگر تقدیم ترک شده باشد یا آنکه هر آینه بعد از غسل بطریق
وجوب یا استحباب بعمل باید آورد و در صورة عمد یا قائل شدن بوجوب گناه کرده است
و با استحباب ثواب و الله اعلم

الارشاد الرابع در بیان مقدمه

وضو غسل و تیمم و احکام متعلق بآنها است و در آن چند کفایة است

کفایة

وضو عبارت است از شستن روی و دست و مسح نمودن
بر سر و بر دو پای با نیة تقرب بخداوند و حد روی از طرف طول و عرض آن قدر است که انگشت
ابهام و وسطی بر آن احاطه نماید و دوران و احاطه دو انگشت
است داخل در آن از استخوان مو سر تا آخر ذقن آمده است و پیشانی را گرفته است و آنرا اغم گویند یا انگشت او بلند بر روی
و اصلع گویند یا اینکه مو سر او بسیار پایین آمده است و پیشانی را گرفته است و آنرا اغم گویند یا انگشت او بلند بر روی
کوتاه است یا آنکه روی او بالنسبه بسر کوتاه است هر یک از اینها مجموع بحد متوسط اکتفا نمی نماید و واجب است رسانیدن
آب

آب را در زیر موهائی که در روی میباشد مثل مو ریش و شارب و ابرو و غیر آنها خواه آنکه کثیف
باشد چنانکه اجماعی است یا آنکه خفیف باشد چنانکه اظهر و اشهر است بلکه چنانکه مستفاد از احادیث است تعمق نمودن در شستن ادبر
و تخلیل نمودن مو بر آن و رسانیدن آب بآن در زیر آنها از بدعتهای عامه است و قائل شدن جمعی از متاخرین باینکه
هر موئی که میانهای آن ظاهر باشد از میانهای مو واجب است شستن آنرا و ادعای نمودن اجماع بر آن و آنرا
غیر موی خفیف دانسته پس هیچ دلیلی و اجماعی بر آن نموده است و نشده است و واجب است ابتدا نمودن
از بالای رو چنانکه مشهور و سید و ابن ادریس واجب دانسته اند و حد دست از مرفق است تا سر انگشتان
و مرفق چنانکه مستفاد از شرع و از عرف است قدر زائد از استخوان ذراع است باقدری از استخوان آخر عضد
و در شستن باید که ابتدا بمرفق نمود چنانکه مشهور است و سید و ابن ادریس ایضا واجب دانسته اند
که با یکدیگر اجماع یافته اند نه آنکه محل فصل و موقع وصل آن دو باشد چنانکه مستفاد از لغة است
و از اینجا است که وجوب شستن قدر زائد از استخوان عضد اجماعی اصحاب شده است و وجوب شستن آن
بالاصالة است نه من باب المقدمه پس اگر کسی دست او را از نفس مفصل جدا کرده باشند واجب است که قدر زائد
از استخوان عضد را بشوید و اگر از بالای مفصل جدا کرده باشند پس چنانکه اجماعی است واجب نیست و واجب است
ابتدا نمودن از مرفق چنانکه در رو واجب است ابتدا نمودن از بالا و هر دو مشهور است و سید
و ابن ادریس همچنانکه امر را واجب ندانسته اند و واجب است رسانیدن آب را به پوست دست بالاتفاق
و اگر کوشتی زیاده با انگشتی یا دستی دیگر در سمت مرفق باشد واجب است شستن آن و اگر در بالای مرفق
باشد واجب نیست مگر اینکه با دست اصلی فرق نداشته باشد و با یکدیگر مشتبه باشند پس در این صورة
واجب است که هر دو شسته شود و حد مسح سر مسح نمودن بیش سر است در موضع بالای پیشانی که آنرا
ناصیه گویند به پوست آن با موی مخصوص بآن با انگشتان یا بکف دست است بمقدار سه انگشت
از طرف طول و عرض یا کمتر تا بحدی که عرف آنرا مسح گویند و مسمای مسح بعمل آید و حد مسح دو پا مسح
نمودن است از سر انگشتان تا کعبین پای راست را بدست راست و پای چپ را بدست
چپ بنام کف دست یا بقدر آن که در عرف ایضا آنرا مسح گویند و مسمای مسح نیز بعمل آید و کعب

منقل

منقل به تیمم نمودن بر سبیل تخییر چنانکه جمع دانسته اند نیز شود مگر اینکه عمل جبیره ممکن نباشد بر جبیره و حرج کردن یا آنکه جبیره باشد پس تیمم نمودن لازم و متعین است و بالاتفاق و بدون خلاف واجب است در وضو ترتیب بعضی از اعضا نمودن شستن رو بعد از اندر دست است بعد از اندر دست چپ بعد از اندر مسح سر بعد از اندر مسح پای و در واجب بودن ترتیب میانه پا بر راست و چپ خلافی است مشهور و آن است که مستحب است و قوی و اظهر تفصیل است بعضی واجب بودن مقدم داشتن پای راست است بر پای چپ ۹۳ واگر باهم مسح نماید پس ترتیب ساقط است چنانکه اختیار جمعی از متاخرین و مضمون روایتی است که در احتجاج مرویست از جناب صاحب العصر صلوات الله علیه و بالاتفاق ایضا واجب است در وضو موالات بعضی عمل آوردن اعمال وضو را پی در پی و بدون تفریق موالات را بهمان پی در پی و بدون تاخیر قرار دادن و خشک شدن سابق اعتبار نکرده اند و اقوی اظهر این قول است و بنا بر این قول در صورتی که تاخیر بدون عذر باشد و بسبب تاخیر بعضی تمام انچه را که شسته است خشک نشده باشد در جواز بودن تاخیر یا مبطل بودن لزم وضو خلاف است اظهر و اقوی عدم و عدم بطلان است و اگر تاخیر بسبب عذر باشد و تمام انچه را که شسته است بسبب تاخیر خشک شده باشد پس بالاتفاق وضو او باطل است و باید اعاده نماید و اگر خشک نشده باشد چنانکه در صورتی که انچه را که شسته است خشک شده باشد ولکن نه بسبب تاخیر بلکه بجهة قلة آب و شدة حرارة باشد بالاتفاق عیب ندارد و بالاتفاق ایضا واجب است اینکه هر کس متوجه اعمال وضو خود بنفس خود شود و متوجه شدن غیر جایز نیست مگر در حال اضطرار پس بالاتفاق جایز و واجب است و تجویز فرمودن ابن جنید بکراهت در حال اختیار باکراهت شاذ است و بالاتفاق ایضا واجب است اینکه آب وضو مباح و طاهر و مطلق باشد و وضو گرفتن باب عصب و نجس و مضاف جایز نیست و تجویز فرمودن صدوق رحمه الله بکلاب شاذ و ضعیف است و اما مباح بودن مکان و لباس و کفش و ظرفی که در اندر آب وضو است و امثال اینها از چیزهائی که خارج است از اعمال چهار کانه وضو است پس هیچ دخلی در صحیح بودن وضو ندارد و اگر شک نماید در عمل آوردن یکی از اعمال وضو با غسل و هنوز فارغ و منصرف از اندر نشده باشد پس بر میگردد و اندر مشکوک را

بنا انچه بعد از آن است بجهة وجوب ترتیب اعمال وضو اندر نظر اگر عضو باشد خشک نشده باشد و الا بجهة وجوب موالاة وضو را لازم نمیکرد و اگر انچه موضع شده است اعتنا نمیکند و در وضو فضل او بالاجماع صحیح است چنانکه اگر یقین داشته باشد در طهارة و شک نماید در حدث ایضا بالاجماع طهارة او صحیح است و اعتنا بشک نمیکند اما اگر یقین داشته باشد در حدث و شک نماید در طهارة یا آنکه حدث و طهارت را هر دو یقین داشته و شک نماید در متاخر از آنها پس نظر باید نمود و اگر یقین نماید ترک نمودن عضو را از اعضاء پس البته باید که عود نماید و آن عضو را و سعد و بالفعل اندر بشود خواه اینکه فارغ شده باشد یا نشده باشد بشرطی که سابق بر آن خشک نشده باشد و الا وضو را از سر میگیرد و اگر نماز کرده است اعاده میکند والله المستعان کفایة

و اما نیت که بالاتفاق در وضو و در سایر عبادات عینیه که مقصود از آنها تکمیل نفس نفس مکلف است بالاتفاق واجب و شرط صحت عبادات دانسته شده است پس بدانکه نام اعمال آدمی بلکه هر صاحب شعوری اثر و ثمره ارادهٔ نفس اوست و منبعث از اراده میگردد و اراده اثر و ثمره اوست بجهة و خاصیت و ثمره منبعث از علم میگردد پس علم بجهة و خاصیت عمل باعث و داعی و موجب اراده است و اراده باعث و داعی و موجب عمل است و داعی اولی و بعید از عمل علم و علم باعث اولی و داعی بعید از برای عمل است فلهذا ماعث و داعی قریب از برای عمل است و معنی ارادهٔ همان قصد و توجه و رغبت و میل نمودن نفس است بسمت عمل و حرکت دادن آن است قوتهای عملیه را از جهات اظهار و ابراز و ایجاد نمودن عمل و نیت عبارت است از همین قصد و توجه پس نیت همان باعث و داعی قریب از برای عمل است که اثر اراده گویند و اما انچه بعد از تحقق نیت و اراده در نفس اسکس حاصل میشود در اخاطر خطور میکند با همان اراده است که بجهة و تقویة یافته است و از اهمیة گویند پس نور علی نور و روز بالای روز است و یا تذکر و شعور بهمان اراده است

بدون انکه

بدون انکه در آن تقویة و تجدید بهمان اراده یا تذکر و خطور خطوره است که مطلقا حاصل باعث و داعی است و هیچ عملی بی سابق اراده نیست و بالاتفاق ایضا مخالف آن نیست بعضی از مردم و هیچ دخلی در نیت ندارد یعنی است که غیر عمل اول پس این مبطل نیت و عمل اول است خواه انکه اراده ندارند و اگر اراده حاصل است و دیگر بدون اثر و فایده است مسلمانان بنا بر اینکه اراده اول علم بلذة و خاصیة خواهد رساند و اراده و باعث و داعی بر عمل است و اراده نمودن بر فعل و عمل بعد از تحقق این اراده و شروع نمودن بحرکة و رفتن بجانب بگر با همین اراده تجدید و تقویة میشود و واجب تعجیل و سرعة نمودن او میگردد پس این همه است و معین بر سعی و عمل او میگردد و باید که مرتبه که من بخانه بگر میروم و حکم او میخورم پس این تذکر فضول و تعطیل عمل است و بی خاطر میگردد که چون که از سفر آمده و بزیارت او میروم یا تمریض شده و بعیادة او میروم پس این خطور است که لغو و بی فایده است و باعث هیچ عملی نیست چونکه باعث بر عمل رفتن همان اراده است که باعث علم و خاصیت و ثمره است و آن است که قوتها عملیه را بحرکة آورده و جوارح را مشغول بعمل رفتن نموده است و غیر آن نیست که فرض و حکم این باشد و یا اینکه علم بخاصیة و ثمره و ثواب اخروی زیارت مصافحه و عیادة مریض بهم رسید و از این علم اراده و رغبة بزیارت و عیادة در او بهم رسید و اراده او را بحرکة در آورد و بر رفتن مشغول ساخت و همین است تحقق این اراده و تاثیر او است و خاصیت و ثمره او است چون که اراده اولی یا بالکلیه زایل گردانید یا آنکه بالمنقض شده و بهر دو نیز اگر اراده و یک داعی شد پس عمل بسبب اراده اولی است که اولا اثر کرده و ثمره و خاصیة و ثمره و اول است و اما اگر عمل عبادات و نیت انها را قیاس و تطبیق بر این مثال نماید پس اگر اینکس اولا علم بثمره و خاصیة و ثواب اخروی که از برای عبادت بهم رسانیده باشد بواسطه تصدیق نمودن او مر رسول را یا بواسطه نقل خبر بطریق اجمال و آن علم باعث و داعی اراده و توجه و رغبة نفس او گردد بسمت عبادات و لذا اراده باعث و داعی بر از و ایجاد و مشغول شدن بعبادات گردد پس این اراده که ناشی از علم مذکور شده است و موجب اشتغال بعمل گردیده است نیت در عبادات است

وبعد از آن اگر همین اراده تجدید و تقویه یافت و موجب تجدید و ساعة فوق بعد از آن شد
معنی همه است و مطلوب است و اگر همین اراده را تذکر نمود و بآن شاعر شد دون حصول تجدید
و تقویت پس این تذکر فضول و تحصیل حاصل و تذکر همان حالتی است که او را دارد است و اگر خطره در دل
او خطور نماید که این عمل را که میکنم موجب معرفت و صلاحیت من در میان مردمان میشود هر آینه خطور
این خطره در تحقق عمل بی ثمره و بلا فایده است چونکه محرک و عمل همان اراده اولی است که از علم بخاصیت
عبادة ناشی شده است و اگر [illegible] علم بلذة و خاصیت دنیویه عمل عبادت که رباء
و شهرة و معروفیت است بهم رسید و لذت عمل باعث و داعی شد از برای اراده نمودن عبادة و اراده
باعث و داعی شد از برای مشغول شدن عبادة بصورة [illegible] بعد از تحقق و تاثیر این اراده بخاطر گذرانید که نماز
مثلا برای ثمرة اخروی و رضای خداوند میکنم پس عمل نماز و از اراده دو تو شده است و خطور خطره که بعد از تحقق
بی ثمره و بلا فایده است پس دانسته شد که مادام که علم بثمره و خاصیت عمل بهم نرسد اراده نمودن عمل
بهم نمیرسد و تا اراده پیدا نشود مشغول شدن بعمل متحقق نمیگردد و عمل بدون اراده ممتنع و اراده
بدون علم محال است و دانسته شد ایضا که نیتی که واجب و شرط در صحت عبادات دانسته شده است اراده
آن نیة قربة بقرب یافتن بخداوند است که غیر آن چونکه آنچه غیر آن است یا هیچ ثمره و خاصیتی نیست
پس محال است که اراده عمل نماید چونکه دانسته شد که اراده تابع علم بخاصیت و ثمره عمل است و بدون اراده محال است
که عمل بیاورد و با ثمره و خاصیت دنیویه نفسانی است مثل ریا و شهرة و ریاست و لذات عادة
و تبعیة دیگران پس [illegible] عملی که خاصیت لذت اینها باشد عبادة و بندگی و خدا پرستی نیست بلکه مخالفة خدا
و بندگی نفس و مخلوق پرستی است و ای خورشید روشن و هویدا باشد که هر عملی که از اعبادة قرار دهد
البته که نیة قربة در آن واجب است و شرط در صحت و تحقق آن است و فرق در مابین عبادت و معاملات
ایضا واضح گردید که عبادات آن است که وضع آن بجهة تقرب یافتن بخداوند و تکمیل یافتن
نفوس مکلفین است

نفوس مکلفین است و اراده و نیة تقرب شرط در صحت و تحقق آن است و معاملات
آن است که وضع آن بجهة ثمرات و مصالح نفسانیه دنیویه و انتظام یافتن امور معیشت است
و نیة تقرب شرط در صحت و تحقق آنها نمیباشد بلی اگر معاملات با نیة تقرب بعمل آورده شود
هر آینه بواسطه نیة نه بحسب وضع آنها ملحق بعبادات میگردد و عبادة میشود و دانسته شد ایضا
که شرط دانستن مقارنه نمودن [illegible] معنی نداشد چونکه دانسته شد که نیة همان اراده است که داعی و موجب
عمل است و مادام که مقارن بالذات نباشد محال است که عمل واقع شود مگر اینکه مراد ایشان از این شرط دانستن
این باشد که اراده که قبل از عمل است از نیة نمیماند بلکه اراده که مقرون است با عمل از نیة میگویند لکن
بلکه قائلها بسته امة حکمت [illegible] از او واجب دانسته اند و تفسیر نموده اند از اینکه
نیتی که منافی نیة اول باشد نکند ایضا معنی و موقع ندارد بجهة آنکه نیة همان داعی است که موجب
عمل است و نیة منافی اگر که نیة است و داعی عملی است که منافی است پس باید که عمل منافی بعمل آید
و بعمل آمدن لذت موجب بطلان عبادة گردد نه محض نیة و اگر که داعی عمل منافی نیت معلوم است
که نه نیة است بلکه خطره است که خطور نموده است و لغو و بدون ثمره است مثلا اگر در حال وضو
ساختن نیة بول نمودن نماید و بول نکند و وضو بسازد پس از وضو ساختن و بول نکردن او
معلوم میشود که آنچه را اراده نامیده است خطره بوده است نه نیة و الا باید که وضو نمود
و مشغول بول کردن نشود و علی هذا القیاس خطرهای دیگر است که در مابین سایر عبادات واقع میشود
و هو المستعان و معلوم میشود ایضا که معنی قربة و تقرب که واجب و شرط در صحت عبادات است
همان رضا جوئی و طالب بودن و خوشنود خداوند تبارک و تعالی است خواه آنکه محض همان رضا
و خوشنودی او در نظر و در اراده باشد یا غیر آن که منجر و مؤدی برضا و خوشنودی او گردد مثل اجل بودن خداوند
از برای عبادة یا اشتغال امر او یا شکر نعمت او یا تعظیم [illegible] و اجلال او یا طلب قرب او یا فرار

از بعد او یا طمع در ثواب او خور او یا خوف از عقاب او [illegible] یا طمع در رزق و [illegible] دنیوی او یا خوف
از منع و فقر دنیوی او یا صدر امر او [illegible] یا متابعة رسول او یا رضای رسول او یا کامیابی یافتن
نفس خود و امثال اینها از چیزهائی که بالاخره منجر برضا و خوشنودی خداوند میگردد و در همگی اینها رضا
و خوشنودی خداوند مرتب [illegible] رضا و خوشنودی او بخود و کمال بندگان است و خود از همه کس در همه چیز
مستغنی و بی نیاز است و هیچ گونه نقصان و حاجت ندارد بلی از این نیتها و ثمرها و غایتها بعضی بحسب مرتبه
بلندتر از بعض است چنانکه جناب امیر صلوات الله علیه که صاحب و طالب مرتبه اعلی بعد از اعلی
بودند فرمودند که بندگی نمودم تو را از جهة خوف از جهنم تو و نه از جهة طمع در بهشت تو بلکه یافتم
تو را که اهل و لایق بندگی نمودن هستی پس بندگی تو نمودم و چنانکه جناب امام جعفر صادق علیه السلام
فرمودند که بندگان بر سه قسمند قسمی هستند که بندگی خدا را بجهة خوف از عذاب او میکنند و این
نوع از بندگی بندگی عبید و مملوکان است و قسم دیگر هستند که بجهة طمع در ثواب او میکنند و این نوع بندگی
بندگی نمودن تاجران و طلب کنندگان منفعت است و قسم دیگر هستند که بجهة آنکه او اهل بندگی است
بندگی میکنند و این نوع عبادة احرار و بندگی نمودن کاملان و از ادگان است و الحال واضح میشود
که ختم شدن هر نیة و اراده که در نظر شرع راجح باشد و بالاخره موجب رضای خداوند باشد به نیة
تقرب ضرر ندارد بلکه دو عبادة است که اگر قبیل ضم شدن نیة بتردید و خنکی نشود و ضو و نیة حصول
ارادة اطمینان در رفتن بمکان سایه دار [illegible] یا آفتاب دار [illegible]
بنیة نماز و امثال اینها چونکه همگی اینها خداوند نیز راضی و خوشنود است و بنا بر دین خود و غیر
و [illegible] و راحت بندگان گذارده است و عسر و حرج را از امر دین و عبادة خود برداشته است و از اینجا
معلوم میشود که غیر از نیة و اراده قربة و تقرب دیگر نیتی مطلوب و واجب و شرط نیست
[illegible] دلیلی نه از شرع و نه از عقل دلالة بر وجوب یا استحباب یا شرط بودن ماسوای قربة

نعوم است

نعوم است از قبیل نیة رفع [illegible] در نمود و نیة تعیین صدقها و تعیین عملها و نیة
وجوب و استحباب آنها و [illegible] آنها و عدد رکعات در نماز و تعیین نماز ظهر و عصر
و امثال اینها از چیزهائی که در این زمانها شایع و متعارف شده است و قبل از اینها و در کلام
متقدمین و کلام خدا و رسول و ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین نبوده است مگر اینکه همان
تجدید و تقویة نیة باشد که از اهمه گویند چنانکه دانسته شد و الا تمام این تعیینها از لوازم اراده است
که تابع علم حصول علم بثمرات و خاصیات عمل است و تمام آنها [illegible] از لوازم لذت علم است و اولا
حاصل شده است و احتیاج بتذکر و تخطره نمودن آنها ثانیا نمی باشد و گفتگو نمودن در وجوب این
تعیینها موقوف و مترتب بر آن است که معنی نیة همان خطور نمودن بخاطر باشد و دانسته شد
که خطور بخاطر هیچ دخلی در معنی نیة ندارد و مثمر هیچ ثمره نیست و لغو و بی فایده است و از اینجا
معلوم میشود که هرگاه [illegible] که دو عمل باشد که صورة آنها یکی باشد مثل نماز فلهذا [illegible] و فریضه
صبح [illegible] و مثل دو نماز که یکی اداء باشد و دیگری قضا هر چند که در بادی رای بنظر
می آید که در صورة مذکوره تعیین نمودن امر یک از آنها که ابتدا بآن نموده واجب است چونکه فی نفسه
و در صورة متعین نیست و باید که تعیین آن به نیة بعد و الا مهمل و مجمل در مابین هر دو می باشد و هیچ
کدام منعقد و صحیح نمیگردد لکن بعد از تامل نمودن در اینکه معنی نیة
همان اراده است که ناشی شده است از حصول علم بثمرات و خاصیة عمل معلوم میشود که مادام
که تعیین در اراده بهم نرسد محال است که مشغول بیکی از آنها گردد و بهر کدام که مشغول شد است
اراده و نیة همان را دانسته است نه غیر آن و ابهام و اجمال و اشتراک [illegible] مشغول شدن بعمل محال است و معنی ندارد
بوجوب این تعیین در این صورة ایضا مترتب بر آن است که معنی نیة همان خطور در خاطر باشد
هر چند که قائلین بآن [illegible] از اشخاص هستند که معنی نیة را داعی و باعث دانسته اند نه خطور در خاطر
و چنین پنداشته اند که قائل شدن بوجوب تعیین در صورة مذکوره از فروع معنی نیة را خطره پنداشته اند و اشتباه نموده اند

واما بیرکا که عمل یکی باشد و نه دو ولکن مشتمل بر حکم و حیث [illegible] اداء و قضا [illegible]
مثل روزه رمضان که مشتمل بر رمضان [illegible] نماز [illegible] نزدیک طلوع و آفتاب که مشتبه
باداء و قضا کردن [illegible] و بالیدن بعین [illegible] لازم نیست و نیز شعور و دلیلی بر این دلالت
نمود خواه آنکه معنی نیت همان دعا و باعث است باشد یا آنکه خطور بخاطر باشد بلکه در این صورة
ایضا همان نیت تقرب طلبی است و مراد از حدیث انما الاعمال بالنیات که معنی لازم این است
که اعمال بی نیات است آن است که مرد و ظهور و وجود اعمال بسته بنیات و ارادات است و دلیل
بر مطلبی است که تحقیق و تدقیق نمودن نه اینکه بدون نیت بر دو وجود عمل [illegible] و [illegible] و حساب
یکی لا آنها بسته بنیت است یا اینکه دلیل [illegible] ذکر [illegible] بعد از ظهور و بر فرد و موقوف
بودن لازم نیت اگر نیت نیکو است و از علم بحق بهم رسیده است و نجاحیت عمل که قربة [illegible] ثواب [illegible] است
بهم رسیده [illegible] است لازم عمل در حساب محسوب [illegible] و صالحات و مقبولات است و اگر نیت
نیکو نیست و از علم باطل و نجاحیت عمل که [illegible] مخلوق و [illegible] است و نیز [illegible] است که خداوند
باکار خبایث بهم رسیده است لازم عمل در حساب محسوب از شرور و سیئات و فاسدات
و مردود است چونکه در نزد جمیع محقق است که عمل به نیت ریا مثل [illegible] بر و ریا باید و لکن فاسد
و مردود است و اما قول که نسبت داده شده است [illegible] مرتضی رحمه الله تعالی که فرموده است که اگر
قصد وقوع عمل عبادات بقصد و نیت تقرب نباشد بلکه به نیت ریا باشد پس حکم بصحت عمل
و ساقط شدن عقاب [illegible] مشهور و خلاف [illegible] منقاد از آیات و اخبار است والله اعلم
معنی اجزاء و قبول پس خلاف [illegible]
کفایت نیت مستحبات و علو این است که قبل از تسمیه مسواک نماید یعنی دندانها بمالد
بجوب

بجوب یا کهنه و لا اقل با انگشتان نمود و بهتر از آن بچوبی است که تر باشد و بهتر از آن بچوب اراک است
که معروف است چنانکه در اول [illegible] بعد از وضو مسواک نماید و مضمضه کند و مختص نامار
که مسواک نمودن در جمیع حالات مستحب است حتی اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده اند که جبرئیل و مکرر
جبرئیل همیشه و مکرر امر و صیه می نمود بمسواک کردن حتی اینکه ترسیدم که خداوند آنها را بر من بر دو لکن
استحباب لازم تاکید دائم در وقت وضو و نماز و خواندن قرآن و زرد شدن دندانها و مستحبات رو بقبله نشستن
و گذاردن ظرف آب سه در وضو که سر لازم باز باشد در طرف راست و بردن شستن آب را بدست راست
و شستن دو دست را از حد بند که انبر از بند کوتند یک مرتبه بعد از خواب و بول و دو مرتبه بعد از
غایط و اگر بعد از هر حمله باشد اکتفا بهمان دو مرتبه که بیشتر است مرتبه و مستحب است مضمضه نمودن
یعنی گردانیدن آب را در دهن و استنشاق کردن یعنی کشیدن آب سه در دماغ هر یک دو مرتبه
خواه آنکه بسه کف آب باشد که حد افضل آن است یا بیک کف باشد که حد اقل آن است و مستحب است
که مستحب است که هر یک از اعضاء وضو که شسته است دو مرتبه بشوید و سه مرتبه حرام و بدعة است
و بعض مبطل وضو دانسته اند از جهة حرمة آن و از جهة لازم داشتن آن مسح نمودن بغیر آب و وضو و اقوی
عدم بطلان است و بعد دو انکار در مسح نیست بالاجماع و واجب دانستن این سه در دو مرتبه مبطل قابل
شدن شافعی است باستحباب سه مرتبه و لکن اگر مکرر نماید بانکه قصد شرعیه اندیشه باشد ضرر
ندارد و عمل لغو است و الا حرام و بدعة است و ظاهر آن است که مراد شیخین از قایل شدن ایشان
بحرمة تکرار در مسح با قصد مذکور باشد و بنا بر حرمة موجب بطلان وضو نیست چنانکه صریح بعض است
و بعض بلا خلاف دانسته اند و مستحب است که مرد در ریختن آب بر دست ابتدا به ظاهر و پشت ذراع نماید
و از بالا و زیر آن در هر دو ریختن چنانکه اشهر و اظهر است یا در ریختن اول
چنانکه رای بعض است و اما بر اجماع نیز بر آن شده است و بنا بر این قول در ریختن دوم مرد و
بباطن بیرون و زیر بظاهر و مستحب است خواندن دعا مانی که وارد شده است و بر آن [illegible] اعمال
بسم الله در اول آن و

آب در زیر آنها [illegible] و مستحب است
و همچنین

بعدم استحباب لازم شدن و
دو مرتبه و الاتیان که بعض
قایل بحرمة و بعض قایل

وکفایت بسم الله الی آخر و در حدیث است که کسی که ذکر نماید اسم خداوند [illegible] وضو خویش
پس گویا که غسل کرده است و در حدیث دیگر است که هر گاه بسم الله گفتی ظاهر بشود تمام جسد تو
هر گاه تکلفی ظاهر نمی شود [illegible] مکرر آن قدر که آب بآن رسیده است پس در وقت گذاردن
دست در آب بگوید بسم الله و بالله اللهم اجعلنی من التوابین و اجعلنی من المتطهرین
و در نزد دو [illegible] دست بسم الله و بالله و الحمد لله الذی جعل الماء طهورا و لم یجعله نجسا و در وقت
شستن روی اللهم بیض وجهی یوم تسود الوجوه و لا تسود وجهی یوم تبیض الوجوه
و در وقت شستن دست راست اللهم اعطنی کتابی بیمینی و الخلد فی الجنان بیساری
و حاسبنی حسابا یسیرا و در وقت شستن دست چپ اللهم لا تعطنی کتابی بشمالی
و لا تجعلها مغلولة الی عنقی و اعوذ بک من مقطعات النیران و در وقت مسح سر اللهم
غشنی برحمتک و برکاتک و در وقت مسح پا اللهم ثبتنی علی الصراط یوم تزل
الاقدام و اجعل سعیی فیما یرضیک عنی یا ذا الجلال و الاکرام و بعد از فارغ شدن بگوید
الحمد لله رب العالمین و مستحب است [illegible] یعنی اتمام نمودن وضو یک مدی از آب
و مدی [illegible] یک صاع است که صاع [illegible] یک صاع تبریز و صاع نیکشش رطل است بر طلهای
مدینه و [illegible] رطل بغدادی پس مد یک رطل و نیم است بر رطل مدنی چنانکه احادیث
و [illegible] رطل [illegible] رطل عراقی یکصد و سی درهم است بنا بر اشهر و اگر درهم شش
دانق است باتفاق خاصه و عامه و نقل اهل لغة و دانق هشت دانه از جو است بدون خلاف و وزن
صاع تقریبا یک من تبریز است [illegible] پس وزن مد تقریبا چهار یک تبریز است
و مکروه است استعانة جستن بغیر در وضو مثل ریختن آب و مکروه است خشک نمودن آب وضو را بدستمال
و وارد شده است که اگر خشک نماید سر حسنه دارد و اگر نماید یک حسنه دارد و مکروه است وضو ساختن

بآبی که در ظروف

بآبی که در ظروف است و باقیات گرم شده است و همچنین غسل نمودن بآن و سایر حالات مکروه است
و مکروه است و شوخ ساختن بآبی که رنگ و طعم آن تغییر نموده باشد و بشوره [illegible] که [illegible] و [illegible]
دیگر که [illegible] آنها [illegible] شود و اما [illegible] غسل عبارت است از شستن تمام
ظاهر بدن با نیت قربة بنحوی که در وضو دانسته شد و کیفیت شستن باطراف ترتیب است که اصل و افضل
در کیفیت غسل است و از افضل ترتیبی گویند و بغیر ترتیب است و از افضل ارتماسی گویند اما آنکه
بطریق ترتیب است پس چنانکه اتفاقی است باید که اقلا سر و گردن را بشوید بعد از آن طرف راست و بعد از آن طرف چپ
از اصل کردن تا سر انگشتان و عورتین را با دو طرف نیز بشوید بطریق تنصیف بالیمن و طرف یا
بالیمن طرف که بخواهد و ترتیبی مابین اجزاء اعضاء سه گانه و همچنین موالات در مابین آنها نمی باشد
و ظاهر آن است که بدون خلاف است و قایل شدن بعض از متاخرین بواجب نبودن ترتیب در مابین
طرف راست و چپ و لو بهم نمودن آنکه صدوق و ابن جنید قایل بآن شده اند و ضعیف
و بلا اصل است و اما آنکه بدون ترتیب است پس بغوطه رفتن در آب و رسیدن آب است بجمیع
اجزاء بدن در یک مرتبه و اندک تفاوت تا خیر که در وقت فرو رفتن در مابین اعضاء اتفاق
مرا فتد یا بسبب دست مالیدن و رسانیدن آب بر موی بر اشکال آن یا آنکه طریق ترتیب باشد عیب و اشکالی ندارد
و بدون خلاف است و اما بطریق ارتماس و بدون ترتیب پس در آن خلاف است و اقوی و اصح
عدم جواز است و باید که در آب فرو رفتن و اما بیرون نبودن از آب در وقت فرو رفتن در آن پس
دلیلی بر وجوب آن نیست و قایل شدن بعض در قسم ارتماسی بترتیب حکمی و [illegible] شدن
قصد ترتیب کلا بر است بدون دلیل و اگر بعد از بیرون آمدن از آب معلوم شد که آب ببعض
از اعضاء او نرسیده است پس بعض حکم باعاده غسل نموده اند و بعض اکتفا بشستن همان عضو
نموده اند و بعض بشستن آن و ما بعد آن و بعض بشرط طول نکشیدن زمان و اقوی و اصح قول اول است
مطلقا

وغسل جمعه واجب و مستحبی ممکن بیک نوع است و واجب است مباح و مطلق و ظاهر بعون الله و موجب
شدن افعال غسل بنفس خود مگر در حال ترتیب غسل و وضو و واجب است چنانکه
واجب است از آنکه بعون نماز بردن اول و بالاتفاق واجب است رفع بعون مانع و حایل
و رسانیدن آب بر بدن است و حکم صاحب ذخیره همان حکم است که در وضو مذکور شد و چنانکه
در اثنای اگر بعون است واجب نیست شستن موی و اما بعد اجماع ترتیب شده است و اگر در اثنای غسل جنابه
و قبل از فارغ شدن حدث اصغر صادر گردد پس جمهور اعاده غسل را واجب دانسته اند مثل وقتی
که بعد از وقوع بعون جمعه دیگر حکم باتمام بعون غسل بعون نماز با وجوب وضو بعد از آن و جمعه دیگر
بدون وجوب وضو و اصح و اقوی قول اول است بجهت صریح عبارة فقه الرضوی و حدیثی دیگر که هر دو مفید
بقوت منقول است و اعتراض نماز نوع در استبعاد فرموده است که هر حدیثی که معارض ندارد عمل نمودن بعون
لازم است علیه است هر چند که قول دوم نزدیک است و اما سایر غسلهای دیگر و جبیره و مستحبی پس بنابر ساریه دانستن
آنها و اما جنابه در بعون وضو با آنها بر اینه همین اقوال در آنها جاری است و اما بنابر لازم دانستن آنها وضو بعون
بعون در آنها قول دوم است و اگر [illegible] مستحبه مبنی باشد [illegible] پس اگر استبراء از منی و بول هر دو
[illegible] چیز را و نیست و اگر استبراء از منی بول کردن بعون است و استبراء از بول نکرده است
پس بدون غلاف واجب است که وضو بسازد و غسل او صحیح است و اگر استبراء از منی با ممکن بعون بول نکرده است
واجب است که غسل را اعاده نماید و اگر استبراء از بول بعون و از منی بسبب عدم امکان نکرده است پس اقوی چنانکه
آنکه غسل او صحیح است ایضا و وضو ندارد و در صاحب حکم باعاده غسل یا وضو بنحو نماز که قبل
از بیرون آمدن آنچه بعون شده است صحیح است و اعاده ندارد [illegible] بسبب بیرون آمدن تر مشتبه
آمدن آنچه ناقض تازه و موجب منقلی است از برای غسل یا وضو هر چند که از محل اصلی خود منتقل شده
بمحلی دیگر نشده است بجهة آنکه وجوب غسل یا وضو موقوف است به بیرون آمدن منی یا بول بخارج جسد

حتی اینکه

حتی اینکه اگر کسی معالجه نماید بول و منی خود بعد از حرکت بعون از مواضع اصلی خود تا حین نماید اگر از آن
که بخارج جسد بیرون آید [illegible] بعضی است [illegible] غسل و وضو نمی باشند تا وقتی که بخارج جسد
بیرون آیند و اظهر قایل شدن ببطلان غسل اول و وضو و واجب بعون اعاده [illegible] که قبل از بیرون
آمدن رطوبة مشتبهه بیمار شده است [illegible] بعضی قول بعون [illegible] از ادله از برای
این قول دلیل مرسوم و لکن اصحاب [illegible] نماز بعد از بیرون آمدن تر واقع شده است [illegible]
اعلم کفایت مستحبات غسل [illegible] که اگر غسل از برای حدث جنابت است که از دو طریق انزال
منی واقع شده است پس چنانکه اظهر و اشهر است مستحب است که بول نماید اگر ممکن شد و بعد از آن استبراء از
بول بنحو که سابقا در آداب خلا رفتن ذکر شد نیز نماید تا آنکه مخفی نماند غسل او از شستن در وقت
بیرون آمدن تر مشتبه بمنی بعد از انزال و جمع واجب نیست [illegible] و دست و پا در حق مرد و در حق زن
همچنانکه از بول بعون و استبراء کردن از برای او مستحب [illegible] بول در او خلاف
دانند و بر فرضی که رطوبة مشتبهه بعد از غسل از او بیرون آید [illegible] چنانکه مخصوص است
از بقیه منی مرد است نه از او و بعض قایل باستحباب [illegible] بول یا استبراء و بعض باستحباب بول [illegible]
هر دو در حق زن نیز قایل شده اند و کیفیت استبراء بعون او را بمالیدن با کشتان از طرف [illegible]
فرج قرار داده اند و چون که از جانب شرع هیچ دلیل بر آن نیست بلکه چنانکه ذکر شد [illegible]
پس اولی اعراض بعون از آن و از احکام آن است و اما استبراء بعون حایض پس چنانکه سابقا
با کیفیت لازم دانسته شد واجب است و دخل بمستحبات غسل ندارد و مستحب است بنیت تلفظ
در وقت غسل و شستن دو کف را سه مرتبه تا زندین و تا مرفقین بهتر است و مضمضه و استنشاق
بعون سه مرتبه و یک مرتبه نیز کافی است و مالیدن دست به بدن و حرکت دادن حایل و مانع و رسیدن
آب بزیر آنها و بزیر موی یا آنکه بدون مالیدن و رسانیدن میرسد و الا چنانکه دانسته شد واجب است
و مستحب است شستن موی و خواندن دعاهای که در نزد [illegible] غسل بعون وارد شده است

الجمعة و غسل جمعه بگوید اللهم طهر قلبی و تقبل سعیی و اجعل ما عندک خیرا الی اللهم
اجعلنی من التوابین و اجعلنی من المتطهرین و در غسل جمعه بگوید اللهم طهر قلبی
من کل آفة تخفی دینی و تبطل عملی یا اللهم اجعلنی من التوابین و اجعلنی من المتطهرین
مستحب است غسل بعون بیک صاع که مقدار آن چنانکه در وضو دانسته شد تقریبا یک من نیز است
و اگر مرد و زن با هم غسل نمایند پس به پنج مد که یک من و یک چهار یک است نیز است و جمعی
زیاد بعون اند در مستحبات غسل موالات را و شستن هر عضوی را سه مرتبه و ابن جنید مخصوص
بعون دانسته و ظاهر کلام او و دلیل او وجوب است و زیاد بعون است از برای آنکه فرمود در آب
و غسل استاسی میکند سه مرتبه فرو رفتن سر و در هر مرتبه تخلیل بعون موی و مالیدن سایر
جسد و دلیل او معلوم نیست و نکته هست در غسل مثل وضو ایضا استعانه جستن بغیر
مثل زنی بن آب و غسل بعون با آبی که در ظرف و است در آفتاب گرم شده است و با آبی که رنگ یا بوی
آن تغییر یافته است و تقیید رحمها زیاد فرموده است غسل بعون در آب ایستاده خواه آنکه قلیل
باشد یا کثیر و مکروه است با آبهای مستعمل و سؤرهایی که در باب سؤر کراهة آنها دانسته شد
و مخفی نماند که بغیر این مستحبات مذکوره از خصایص غسل جنابه است و اعاده نیز که در آنها
وارد شده است و آنها نیز غسل جنابه است و الحمد لله تعالی کفایت و اما تیمم
[illegible] ضبط اربع گویند در مقابل هر یک از وضو و غسل که انواع طهارة مائیه
[illegible] گویند پس عبارت است از زدن دو کف دست را با هم بر خاک و مسح بعون بیشانی را با آن
[illegible] هر یک از دو کف [illegible] دیگری با نیت قربة بنحو که در وضو دانسته شد و مدکف
[illegible] که انزا از زند گویند تا سر انگشتان و مدبیشانی همان قدر سطح از رو است که مابین
[illegible] و اصل دماغ و تابین دو جبین است واقع شده است و بالاجماع واجب است در آن

ترتیب

ترتیب یعنی بعد از زدن دست بر خاک مسح بنماید پیشانی را بعد از آنکه [illegible] را بعد از آن است
کف چپ را و واجب است ایضا موالات و یعنی در آوردن افعال آن را پی در پی و واجب است زدن
دو کف را با هم و بجمع آنچه و مسح بعون تمام پیشانی را بجمع آنچه و با هم ایضا [illegible] بعون در مسح [illegible]
از بالا در مسح دو کف از حد بند چنانکه مشهور بین اصحاب است و واجب است طاهر و مباح بودن خاک
و مباشرة بعون بنفس خود و اما طاهر بعون مواضع تیمم که پیشانی و دو کف است پس [illegible] واجب دانسته
و بعض قایل [illegible] دانسته اند و بعض در نجاستی که سرایت میکند واجب دانسته اند و نیز وجوب [illegible] هیچ دلیلی
نیست و اصح آن است که مسح بعون بر جبین که عبارت از حد فرض پیشانی که گذشته [illegible] است بطلان
پیشانی [illegible] واجب نیست و لکن مستحب است و اما مسح بعون بر تمام دو دست تا مرفق [illegible]
پس از مذهب عامه است و احادیث که دال بر آنها است بر سبیل تقیه است چنانکه [illegible] بعون [illegible]
و جبین ایضا بر سبیل تقیه باشد و مشهور آن است که جبین و خاک واجب نیست و اقوی و اصح چنانکه
مذهب جمعی است وجوب آن است و مشهور ایضا آن است که زدن کف بر خاک یک مرتبه است اگر
که تیمم بدل از وضو باشد و دو مرتبه است یکی از برای مسح پیشانی و دیگر از برای مسح دو کف اگر که
تیمم بدل از غسل باشد و سید و مفید و ابن ابی عقیل و [illegible] در تیمم بدل از [illegible] دو مرتبه
بیشتر واجب دانسته اند و دو مرتبه را در هر دو مستحب دانسته اند و اقوی این قول است و اما قولی که
از ابن بابویه منقول است که سه زدن است یکی برای دو کف برای مسح پیشانی و یکی بکف چپ برای مسح کف
راست و یکی دیگر بکف راست برای مسح کف چپ پس [illegible] و موافق با عامه است و خاکی که با آن
تیمم مرسوم باید که خاک خالص باشد خاکی که بسنگ و نیز و امثال آن مخلوط است بنحوی که از اسم خاک
بعون بیرون نرفته باشد و خشت پخته داخل در خاک است و اگر خاک ممکن نشود پس [illegible] تیمم باید
و چنانکه [illegible] واجب است مقدم داشتن از آن غبار [illegible] ممکن نشود پس بغبار که در مثل فرش
و لباس و پالان و جل حیوان است و از خاک هم در آنها بهم رسیده است و بیرون آمدن از آنها بمحض زدن
[illegible]

دست کاه است [illegible] از آنها نباشد [illegible] لازم نمی‌باشد و اگر غبار ممکن نشود پس بکل بالاتفاق
و در خلاف و اگر اصل ممکن نشود تکلیف و نماز ساقط است بسبب فقدان طهارة اختیاریه
و اضطراریه که شرط در صحت نماز است مثال [illegible] است و حال اختیار و اضطرار ساقط است چنانکه
[illegible] است و وضو ساختن [illegible] اصل ممنوع به برف با آنکه هیچ جریان در او ممکن نباشد
و [illegible] ممنوع و مالیدن [illegible] چنانکه رای شیخین و ابن حمزه است یا تیمم ممنوع بآن چنانکه
[illegible] است و ساقط شدن تکلیف و نماز ضعیف است و احادیثی که بآن تمسک فرموده‌اند
[illegible] و ضعیف است جایز نیست تیمم نمودن بغیر مذکورات مثل اشنان و آرد
و نمک [illegible] بعد از پختن آنها و سایر معدنیات و تجویز فرمودن ابن ابی عقیل
[illegible] نادر و ضعیف است و اما بگچ و نوره پس قبل از پختن آنها چنانکه رای کثیر است
جایز است و داخل در خاک است و این از پس جایز نداشته و شیخ در حال اضطرار تجویز نموده است
و اما بعد از پختن پس چنانکه رای کثیر است ایضا جایز نیست و بعضی تجویز نموده‌اند و اما تیمم بشوره زار
و ریگ پس چنانکه مشهور است و ادعای اجماع نیز مراد شده است جایز است لکن مکروه است و مکروه است
ایضا تیمم نمودن بخاک راه گذر و مشکوک است که از خاک بلند یا زمین پاک کفایت و بدانکه شرط
در جواز تیمم و مشروع نمودن و بدل شدن آن از وضو و غسل نیافتن آب است یا جایز نبودن استعمال آن اما نیافتن
[illegible] و یا بسبب نبودن آن بقدر کفایه تمام افعال وضو یا غسل
هر چند که بقدر بعضی از آنها باشد چونکه وضو و غسل تبعیض می‌پذیرد لکن از آنجا که موالات در غسل واجب و شرط نیست
پس اگر بقدر شستن بعضی از اعضاء آب داشته باشد و امید اینکه تا آخر وقت نماز همان قدر آب خواهد یافت که باقی
اعضاء دیگر را بشوید نه جمیع آنرا نیز داشته باشد پس واجب است که آنقدر استعمال نماید و بعض اعضاء را بشوید
چنانکه بقدر نهایت اقتدار و امکان است و با سبب ممکن نبودن رسیدن بآب بجهت عجز از حرکت و نبودن معین هر چند
که با اجرت قادر باشد یا بجهت بودن آنکه در چاه بر کنار بدون دلو و ریسمان هر چند که بخریدن دلو و ریسمان قادر باشد و وصول بآن ممکن نیست

یاد محلی

یاد محل و مکانی که رفتن بسوی آب موجب خوف [illegible] نفس یا مال یا بیم نفس خواه آنکه خوف بالاصل
دیگر [illegible] نفس و مال و عرض او محترم و واجب الحفظ است [illegible] آنکه آن چیز را بجای که آب است باشد
یا در محل و منزل اینکس بعد از رفتن او بسمت آب [illegible] خوف سببی در نشسته باشد از قبیل
شنیدن خبر و دیدن آثار یا اینکه محض خوف و جبنی باشد [illegible] از ضعف نفس است و یا
قصور زمان و تنگی وقت است بنحوی که بعد از تحصیل و استعمال [illegible] نماز را بر چند که بعد از یک گرد
درک نکند چنانکه اشهر مابین اصحاب است و قول دیگر آن است که [illegible] باید و [illegible]
وقت تنگ باشد و موجب قضا شدن عبادة کرده [illegible] هر چند که تنگی وقت تیمم باید
جمله عذر شرعی [illegible] محل کلام است و دلیل بر لزوم دلالة [illegible] است
و نماز کند قضاء آنرا نماز را باید نماید [illegible] باطل بودن [illegible]
[illegible] جایز نبودن استعمال آن پس یا بجهت حاصل شدن عسر و حرج است در استعمال [illegible]
سرما که در عادة متحمل لذت نتوان شد یا بجهت وجود مرضی که استعمال آن موجب ضرر و زیادتی و طول شدن [illegible]
[illegible] مکرر و یا بجهت حصول مرضی از استعمال آن هر چند که با علم ممکن نبودن استعمال [illegible]
[illegible] است و شیخان در صورة تعدد جمع بوجوب [illegible] هر چند که خوف ضرر و تلف
چنانکه اشهر و اصح است و [illegible] و ضعیف است و یا بجهت [illegible] و قطع کردن [illegible]
[illegible] و واجب نبودن [illegible] آب است و یا بجهت خوف از تشنگی [illegible] و استعمال آنها
[illegible] و اگر آب ممکن نشود مگر بخریدن پس بالاجماع واجب است خریدن
هر چند که قیمت آن زیاد بر مثل یا اضعاف مضاعف باشد مادام که در آن وقت یا بعد از آن موجب ضرر
و حرج نگردد چنانکه مشهور اصحاب است و آنچه خاص در این تکلیف [illegible] متفاوت می‌باشد و واجب نبودن
دادن مال بجهت تحصیل آب و واجب نبودن [illegible] تحصیل آب بجهت خوف بر مال از جهت ادله نقلیه و اجماعات است
نه غیر آن و مگر آب بالوباشد و خوف از تشنگی بجهت [illegible] نقله [illegible] که محرم است [illegible] بالاجماع

[illegible] و اگر [illegible] باشد و آب کفایت از برای ازاله
نجاست و وضو یا غسل بود [illegible] بالاجماع [illegible] نجاست را بآن از آله مرتفع باید و از برای وضو یا غسل
تیمم میکند و اگر اینکس [illegible] باشد چنانکه در غسل [illegible] غیر ضایع است بنابر رای اکثرین
که وضو با آنها لازم است و آب بقدر یکی از آنها باشد همان را بعمل می‌آورد و از برای دیگری تیمم میکند
و اگر جمع [illegible] است و آب بقدر یکی از آنها باشد همان را بعمل می‌آورد و از برای دیگری تیمم میکند
پس از آن آب مال یکی از آنها است هر آنچه همان یکی که مالک است مخصوص و متعلق باستعمال آن است
و اگر [illegible] مشترک [illegible] پس در اینکه اختیار دارد که بهر کدام و اگذارد کلامی و گفتگوی
نیست و لکن [illegible] است [illegible] اول آن است که [illegible] و مشهور آن است که اختیار [illegible] بالاولویة است
بعد از آن انفاق [illegible] بر اینکه محدث بحدث اصغر تیمم میکند و بعد از آن بالقرعة بآب مخصوص
بجنب [illegible] باید [illegible] خلاف است و احادیث متعارض است و لکن اکثر و اقوای از آنها دلالت
بر مخصوص کردن [illegible] و اقوی [illegible] است و اظهر مابین اصحاب ایضا همین است
و هر کس که تیمم بدل از غسل نموده بعد از آن حدث اصغر از او صادر شد پس مشهور مابین
اصحاب [illegible] که تا با تیمم بدل از غسل می‌باید بدل از وضو [illegible] که آب هم بقدر وضو است باشد و وضو میکرد
و [illegible] که تیمم بدل از وضو میکند و اگر آب بقدر وضو نیست باشد وضو میکرد
و از احادیث [illegible] هیچ استفاده نشده است و کلام سید قوی و متین است لکن کثرة و شهرة و ادعای اجماع
در مقابل او نیست و الله اعلم کفایت [illegible] چونکه تیمم بدل از وضو و غسل است در وقت فقدان
آب یا [illegible] بعد از آن [illegible] بعد از آن [illegible] و مباح میکرد بسبب آن [illegible] شرط خواهد بود
انواع [illegible] عبادتی که وضو و غسل شرط در آنها [illegible] باشد و واجب است از برای هر چیز که آن دو را
آن واجب [illegible] باشند و مستحب است از برای هر چیز که آنها دو از برای آن مستحب باشند چنانکه
[illegible] در باب وجوب و استحباب و شرطیة طهارات سابقا مذکور و روشن شده مگر اینکه وضو و غسل

قبل از دخول

[illegible] وجوب و استحباب [illegible] و استحباب [illegible]
[illegible] قبل از داخل شدن وقت [illegible] مستحب [illegible] مشروع
نمی‌باشد بالاجماع و تیمم [illegible] قبل از داخل شدن وقت جایز است
[illegible] و موجب فساد تیمم [illegible] آن دو [illegible] ناقض
و زیاده بر آنها یافتن آب بخصوص ناقض و موجب فساد تیمم است بالاتفاق هر چند که بعد از یافتن
و ملاحظه [illegible] و امکان استعمال نماید آن را [illegible] استعمال آن ممکن نشود و بالاتفاق
ایضا مگر از این جنبه و از معتبر [illegible] است تیمم نمودن از برای خواب و از برای [illegible] و موجب بودن
آب و جایز بودن استعمال [illegible] بالاجماع تیمم نمودن پیش از داخل شدن وقت عبادتی که [illegible]
صحیح نیست [illegible] وقت [illegible] است و اما در حال توسعه و [illegible] وقت [illegible] جایز
و صحت آن خلاف است و مشهور از قدما آنکه نقل اجماع ایضا بر آن شده است [illegible] جایز نیست مگر
باینکه شدن وقت [illegible] و جمع کثیر از قدما معتقد آنند که جایز است مطلقا و [illegible] و جمع کثیر [illegible]
از متاخرین تقیید داده‌اند و فرموده‌اند که اگر امید یافتن آب و زوال عذر می‌باشد جایز نیست [illegible]
[illegible] و اگر نمی‌باشد جایز است و اقوی و اصح این قول اخیر است [illegible] و [illegible]
چنانکه [illegible] اینکه مشهور طلب نمودن [illegible] که [illegible] واجب [illegible]
[illegible] که مراد ایشان [illegible] تاخیر [illegible] بالامید یافتن و زوال عذر [illegible]
[illegible] مطلقا در صورتی که [illegible] آب [illegible] واجب [illegible]
[illegible] و لکن باید دانست [illegible] که واجب تاخیر در صورة [illegible] مابین است که خوف فوت شدن نماز [illegible]
[illegible] و الاموجب [illegible] و تجویز [illegible] جایز بلکه لازم [illegible] چنانکه یکی از دلیلهای قولی که [illegible]
[illegible] میکرد
تقدیم و تعجیل از [illegible] لازم [illegible] و [illegible] است [illegible] معنی امید مظنه [illegible]
نماز است با طهارة باشد و اگر خوف فوت [illegible] بالامید معارضه نشود پس امید درک [illegible] طرف [illegible]
[illegible] بالاجماع
[illegible] که نماز [illegible] که تیمم صحیح شرعی منعقد شده است [illegible] است [illegible] و حال وجدان آب [illegible] اعاده نماز [illegible] و خواهد [illegible]
[illegible] که اعاده نماز [illegible] تیمم [illegible] است [illegible] و [illegible] لیلة [illegible] و [illegible] الاوقت

باقی باشد یا نباشد و در جمیع احوال و این لیه عقیل و ابن جنید واجب دانسته اند اعاده را با باقی بودن
وقت و بیخ اعادهٔ نماز را که با تیمم بعد از جنابت بطریق عمد یا نماز را که با تیمم و با لباس نجس کرده است
یا نماز جمعه را که بسبب حدث کردن و مانع بودن از دحام از بیرون آمدن و وضو ساختن با تیمم
نموده است و همگی اینها ضعیف است و اعاده نمودن در جمیع مستحب است و اما قول سید باعاده نمودن
نماز را که با تیمم نموده است پس وجهی ندارد الا اینکه مکرر بحسب حدیثی که دلیل بر اعادهٔ نماز جمعه است
که ذکر شد و دلالت بر مطلب او ندارد و اگر تیمم نمود و دخل در نماز شد و بعد از آن آب را یافت
پس در آن خلاف است جمعی از فرقه مقدمان و متاخرین فرموده اند که نماز را تمام میکند و بر نمیگردد و هر چند که دخول او
در نماز بعد از گفتن تکبیرة الاحرام باشد و جمعی دیگر فرموده اند که بر میگردد مادام که رکوع نکرده است
و اقوی قول اول است و برگشتن قبل از رکوع مستحب است والله اعلم القسم الثانی
در بیان علم بنماز و احکام آن است که متعلق بآن است و در آن چند ارشاد است الارشاد الاول
در بیان چیزهائی است که قبل از دخول شدن در نماز باید دانست از شرایط وجوب نماز و اعداد آن و اوقات
آن و قبله و لباس و مکان و در آن چند مقصد است المقصد الاول در بیان شرط وجوب نماز
و اعداد آن و در آن چند کفایة است کفایة شرط واجب شدن نماز اول اقل قابلیة
تکلیف است و خالی بودن از حیض و نفاس و ممکن رسیدن از تحصیل طهارة که وضو و غسل و تیمم است
و داخل شدن وقت آن و شرط صحت آن همین مذکور است با اسلام و اخذ نمودن احکام نماز از
شارع بطریق مشافهه یا اجتهاد یا تقلید و اتیان نمودن بسایر شرطهای دیگر که از برای آن
میباشد از قبیل قبله و لباس و مکان و امثال آنها که همگی در موضع خود شرح مذکور خواهد شد
انشاء الله تعالی و قابلیة تکلیف بحاصل شدن عقل و بلوغ است و مراد از عقل جبلة و حالتی است
که بسبب آن نماز میکرد انسان از حیوان و میفهمد امورات نظریه را که غایب از حواس است
و تدبیر میکند صناعات فکریه را که شبیه بزراعت است و طریقهٔ اناس است و مراد از بلوغ رسیدن بحد تکلیف

فرمودن خداوند است

فرمودن خداوند است و علامة شناختن آن در هر یک از مرد و زن بیرون آمدن منی است بالاتفاق خواه در خواب
و خواه در بیداری و خواه بمباشرة و خواه بغیر آن و جمعی گفته اند موی زهار که از اول موقوف بر رسیدن و مثل آن است
در موضع معهود و معروف است و بالاتفاق ایضا و در روئیدن موی زیر قولی است که قویتر است و اما
موی زیر بغل و لب پس اعتبار ندارد و بتمام نمودن پانزده سال در مرد بنابر مشهور و نه سال در زن بالاجماع
و بحیض و حمل آوردن بالاجماع و بداخل شدن در چهارده سال قولی است که در نهایة خود از ابن جنید و ظاهر
فقیه و کافی و بعض از قدما و مناسب با قواعد نحویه در نسبت دادن عمر بهفت و هفت و مخالف با عامه است
و اعتماد حضرت امین بر قول است و اما احادیثی که دلالة دارد بر شش و هشت و نه سال و رسیدن طول آن بیخ شعر
پس بنی آنها بالنسبة بعبادات وقت تعلیم و تمرین است و در معاملات مثل بلوغ و وصیت و ورود که مورد آنها است
از باب وضع و سبب گردانیدن شارع است نه اینکه اختلاف بلوغ باشد و صحیح است از برای ولی
تمرین و عادة دادن طفل بنماز و روزه در شش و هفت و هشت و نه تا زمان بلوغ بالنسبه بر آنکه معتاد
و قابلیة اطفال چنانکه ائمه صلوات الله علیهم اشاره باین معنی فرموده اند که امر میفرمایم اطفال خود را
بنماز کردن در وقتی که پنج ساله شدند و شما امر نمائید اطفال خود را بنماز در وقتی که هفت ساله شدند و نوعی
واضح آن است که عبادات طفل مادام که ممیز باشد و معنی تقرب را در نیت بفهمد صحیح و شرعی است و ثواب
مترتب میگردد این بیان معنی قابلیة تکلیف است و منتفی حیض و نفاس و تمکن از وضو و غسل و تیمم در احکام
آنها بقا بیان مفهوم شد و اما واجب بودن اخذ نمودن احکام نماز و سایر عبادات و شرط بودن آن در صحت آنها پس
در موضع خودش اصحاب بیان فرموده اند و در جلد اول از اجابة المضطرین جزیری مفصلا بیان مفهوم و اما
شرط بودن اسلام از برای صحت عبادات پس مشهور اصحاب است که کافر را مکلف و مخاطب بفروع میدانند
هر چند که بسبب ممکن نبودن نیة تقرب از ایشان اعمال و عبادات ایشان صحیح نیست و هر چند که بعد از قبول
نمودن ایشان اسلام را اقتضاء عبادات ایضا بر ایشان نمیباشد و اقوی و اصح در نزد حقیر چنانکه بعضی دانسته اند
آن است که کفار مکلف و مخاطب بفروع نیستند و اسلام شرط در وجوب عبادات ایشان است نه در صحت آنها و تحقیق
مادام که کافرند

ابن مطلب در موضع خودش نوشته ایم و اما حدیث که در اینجا ذکر شده و عیاش ابراهیم روایة نموده است
از اصحاب امام جعفر صادق علیه السلام که فرموده اند انما دعی الناس الی الایمان به فاذا امنوا بالله
و برسوله اقر بما جاء به من عند الله علیهم الفرائض یعنی این است که خداوند بندگان را بسوی ایمان
آوردن بخود پس هر وقت که ایمان آوردند بخدا و رسول او واجب میگردد بر ایشان واجبات و
فروع را که بعد از آن نازل شده اند چنانچه است [illegible] از برای آن خلاف
در دار دنیا یا در دار آخرت بعقاب کرم است [illegible] و عقابهای اعمال دیگر
در جنب آن معفو و منعدم است والله اعلم کفایة نماز بر دو قسم است واجب و مستحب
و معنی واجب آن است که بر کردن آن واجب و بر نکردن آن عقاب و عذاب است بعکس حرام که بر کردن
آن عقاب و عذاب و بر نکردن آن ثواب است و معنی مستحب آن است که غالبا از آن مندوب نیز گویند آن است
که بر کردن آن ثواب میباشد و بر نکردن آن عقاب و عذاب نمیباشد بعکس مکروه که بر کردن آن ثواب میباشد
و بر کردن آن عقاب و عذاب نمیباشد و اما نماز که بجهة مکان یا وقت یا غیر آنها مکروه میباشد پس آن
از قسم واجب و مستحب بیرون نیست و همین نماز واجب و مستحب است که بواسطه سببی که خارج از آن است
مکروه شده است و خود نماز از جهة ذات خود مکروه نمیباشد چنانکه از جهة ذات خود ایضا مباح
و حرام نمیباشد و نماز واجب هفت قسم است اول نماز شبانه روز که آنرا یومیه گویند دوم نماز جمعه که بعد از
تحقق شروط آن و صحیح بودن آن در روز جمعه بدل از نماز ظهر است سیم نماز عید فطر و عید قربان است
که آنرا عیدیه گویند چهارم نماز خسوف ماه و کسوف آفتاب و زلزله و امثال آن است از آیات و علامات
و آسمان که آنرا آیاتیه گویند پنجم نماز طواف خانه کعبه است که آنرا طوافیه گویند ششم نماز میت که
کنده میشود و آنرا نماز اموات گویند هفتم نماز نذر است که اینکس بر خود لازم کرده است بواسطه نذر یا عهد یا یمین
یا استیجار نمودن از غیر و آنرا التزامیه گویند اما نماز یومیه پس پنج نماز است در پنج وقت مجموع

هفده رکعت است

هفده رکعت است در حضر و نه رکعت از وقت ظهر و عصر و هفت بهمان رکعت است و در وقت
مغرب سه رکعت است و در وقت صبح دو رکعت است و در سفر هیچ یک دو رکعت است مگر مغرب که رکعت است
و این نماز است که بعد از معرفت خدا و نبوت و واجب بودن افضل اعمال و رکن اسلام و عظیم از فروع دین است
و آیات و اخبار در خصوص محافظت نمودن بر آن از حد حصر گذشته و در حدیث صحیح از جناب امام
جعفر صادق علیه السلام است که فرموده اند غیمتها از چیزی بعد از معرفت خداوند بهتر از نماز
و از جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله مرویست که فرموده اند که نماز ستون دین است و وقت که قبول
بشود قبول نموده میشود آنچه سوای آن است از عبادات و هر کاهیکه رد کرده شود رد نموده میشود
آنچه غیر از آن است از عبادات و ایضا فرموده اند که نسبت مابین مسلمان و کافر نسبت ما بین طریقه
مگر اینکه ترک نماید نماز را که واجب است از روی عمد و اختیار با اینکه نهاون و سستی نماید بآن تا آخر
وقت و در آخر وقت نیز ترک نماید و نکند و ایضا در مسجد نشسته بودند که داخل شد مردی و مشغول بنماز شد
و رکوع و سجود آنرا درست بجا نیاورد پس فرمودند که منقار زدنی است مثل منقار زدن کلاغ
بخدا سوگند که اگر بمیرد این مرد و باین نحو باشد نماز او هر آینه البته که بمیرد بر غیر دین من خلاصه
چونکه فضیلة و وجوب آن از ضروریات دین است پس حکم بکفر ترک نماینده او شده است مطلقا
چنانکه ظاهر این حدیث مذکور و غیر آن است و حکم به وجوب کشتن او نیز شده است [illegible]
توبه او و قبول کردن توبه او بالاتفاق اگر که مرد باشد و اسلام او اسلام اولی فطری باشد چنانکه در باب
حدود انشاء الله تعالی خواهد ذکر شد و مع ذلک ترک نمودن او بطریق انکار و حلال دانسته باشد
چنانکه مذهب اکثر است و بعضی مطلق ترک را سبب کفر و قتل دانسته اند هر چند که منکر و مستحل
نباشد کفایة و اما نماز مستحب پس صدر و عدد زیاده و چنانکه مضمون حدیث مشهور
نبوی است نماز نیکو و خوب قرار داده شده است پس هر کس که بخواهد بسیار نماید و هر کس که بخواهد کم نماید

و در حدیث مشهور قدسی هست ایضا که بدرستی که بنده تقرب نمیجوید بسوی من بنوافل مستحبات
تا وقتی و حد تیکه او را محبوب خود میگردانم و دوست میدارم او را تا آخر حدیث و لکن افضل و اقدم
از آنها که تاکید بلیغ در آنها وارد شده هست و ترک آنها نباید نمود نوافل یومیه روز هست که ترتیب
بر فرایض و نمازهای جبر یومیه هست و آنها را رواتب گویند و آنها مجموع هشت رکعت و چهار رکعت هست در حضر
که با فرایض بجاه و یک رکعت و در سفر هشت رکعت از آنها نافله نماز ظهر هست که قبل از آن هست و هشت رکعت
نافله عصر است قبل از آن ایضا و چهار رکعت نافله نماز مغرب هست که بعد از آن هست و دو رکعت بعد از نماز عشاء است
که آنرا وتیره گویند و نشسته باید گذارد و در حساب محسوب یک رکعت هست و ایستاده محسوب بلکه افضل است و هست
رکعت نافله شب هست و دو رکعت دیگر بعد از آن هست که آنرا شفع گویند و یک رکعت دیگر بعد از شفع هست که
آنرا وتر گویند و دو رکعت نافله نماز صبح هست که قبل از آن هست و در بعضی از احادیث که بسیار وسیله فرمودند
باندا ختن وتیره با بیست و نه باندا ختن چهار رکعت از نافله عصر را با بیست و هفت باندا ختن شش رکعت از نافله
یا دو رکعت از نافله مغرب باندا ختن را با کلیه نمی فرماند بلکه شدة و تاکید استحباب در باقی سو مرفرماند و از اینجا است
که در حدیث صحیح وارد شده هست که کمتر از چهل و چهار رکعت مکن بعنوان فریضه و از اینجا است ایضا که در حدیث
صحیح دیگر بعد از شمردن نوافل فرمودند که اینها همه تطوع هست و واجب نیست بدرستی که ترک فریضه و واجب
کافر است و ترک نمایند تطوع و نافله کافر نیست و لکن ترک آن معصیت هست بجهة آنکه مستحب است از برای انکس
که هر گاه عمل خیر بکند آنکه مداومت بر آنکه نماید و در سفر و حال قصر نمودن فرایض پس بالاتفاق نوافل ظهر و عصر ساقط میشود
و نوافل شب و صبح و مغرب بحال خود باقی هست و در باقی بودن دو رکعت وتیره در خلاف هست مشهور که اعتبار
اجماع ایضا بر آن شده هست سقوط آن هست و احادیث بر خلاف آنکه دلالت بر عدم سقوط دارد و شیخ در نهایة
و امالی نقل اجماع بر آن ایضا نموده هست و اقوی چنانکه شهیدین رحمهما الله فرموده اند عدم سقوط است و در مواضع
چهارگانه که در آنها مسافر مخیر هست در تمامیت و قصر و اتمام نوافل ظهر و عصر ایضا ساقط نمیباشد خواه آنکه
قصر را اختیار نماید یا اتمام را و بر استحباب خود باقی هست و اینان نمودن بنوافل مذکوره سبب میشود

از جمله

آنرا بر آنکه نماز نافله یا واجبی چنانکه در حدیث صحیح هست که بنده بلند نمیشود از برای او
از ثلث و نصف و ربع و خمس و بلند میشود از برای او مگر همان قدر از نماز او که اقبال بنموده هست
بر آن بدل نحو و این هست و جز این نیست که امر معصوم شده اند کان بنوافل تا آنکه تمام شود از برای ایشان
آنچه را که کم و ناقص نموده اند از فرایض و نمازهای واجب و اینکه نمازهای مستحبی تمام آنها هر دو رکعت بیک سلام است و در
یک رکعت از دو و زیاده بر دو رکعت سلام نمیباشد مگر در وتر که یک رکعت هست و متصل از دو رکعت شفع هست و مگر
نماز اعرابی که مشهور هست و دو رکعت هست بسلام و شیخ کتب مثل نماز صبح و ظهر و عصر هست و در هشت رکعت
لذیذ و سلام هست هر چهار رکعت بیک سلام و نمازهای مستحبی دیگر میباشد که سلام در آنها در زیاده بر دو رکعت است ایضا
و در مواضع آنها مذکور هست و لکن بسبب ضعف سند و عدم شهرة آنها اصحاب آنها را طرح نموده اند والله اعلم
کفایه و از جمله نمازهای مستحبی که تاکید در فضیلت و محافظت آنها نموده شده هست بیست رکعت نماز هست در روز
جمعه بزیاد نمودن چهار رکعت بر نافله ظهر و عصر مجموع را قبل از زوال بعمل آورد باین نحو که شش رکعت
در وقت بلند شدن آفتاب و شش رکعت در وقت چاشت و شش رکعت نزدیک بزوال و دو رکعت در نزد
زوال و از آنجمله نماز استسقاء هست یعنی طلب باران نمودن از خداوند و استحباب آنست در وقت کم شدن آبها و باران
و بعون آنمثل نماز عید در جمیع کیفیات اجماع است مگر آنکه در قنوت آن دعائی خوانده میشود که معنی آنست
طلب رحمة و وافر گردانیدن نعمة و عطا فرمودن باران باشد و مستحب است در آنمثل غسل نمودن و روزه گرفتن
مردمان سه روز و بیرون رفتن در روز سیم و قرار دادن روز سیم را روز شنبه و در وقت بصحرا و با برهنه و با رام
و وقار و تذلل و خشوع و بیرون بردن مردان و زنان پیر و اطفال و حیوانات را با خود و تفریق نمودن مابین
اطفال و مادران و وا رانیدن نمودن پیش نماز عباء خود و در وقتی که بعد از نماز در حال خطبه خوانده
بمنبر یا المیر و دعا بعد از آنمثل رو بر قبله نماید و صد مرتبه تکبیر بگوید بعد از آنمثل ملتفت بمردم شود بعد از آن طرف
راست خود و صد مرتبه تسبیح بگوید بعد از آن طرف چپ خود و صد مرتبه تهلیل بگوید بعد از آن رو
بمردمان نماید و صد مرتبه تحمید بگوید و در تمام اینها بلند نماید صدای خود را بعد از آن بلند نماید دو دست
و دعا کند و مردمان نیز دعا نمایند و بالاتفاق مستحب هست که اگر اجابة تاخیر افتد عمل را مکرر نماید
بعد از آن دو خطبه را بخواند

و از آنجمله هزار رکعت در ماه رمضان است و در هر شب بیست رکعت نماز هست [illegible] با آن [illegible]
بالاجماع و قول صدوق مستحب نمودن آنمثل هست و احادیث [illegible] هست بسبیل تخییر هست و طریق
نماز این هست که در هر یک از شبهای عشر اول و دوم بیست رکعت بگذارد هشت رکعت بعد از نماز مغرب
و دوازده بعد از عشا یا بعکس و در هر یک از شبهای عشر آخر سی رکعت بگذارد هشت بعد از نماز مغرب و باقی
دیگر بعد از عشا یا بعکس و در شبهای احیا که نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سیم هست در هر یک صد رکعت
زیاده بر بیست رکعت که در نوزدهم و بیست و یکم بیست و سیم و این تمام هزار رکعت هست چهار صد از آنمثل
در دو عشر اول و ششصد از آنمثل در عشر آخر و جایز هست بلکه بهتر هست چنانکه اکثر متقدمین هست و اخبار
اجماع نیز بر آنمثل شده هست انکه اقتصار نماید در هر یک از سه شب بر صد رکعت و هشتاد رکعت دیگر را قسمت نماید
بر چهار جمعه و در هر روز جمعه ده رکعت بگذارد و چهار رکعت بطریق نماز علی علیه السلام و چهار رکعت بطریق نماز
جعفر و دو رکعت بطریق نماز فاطمه علیها السلام و در شب جمعه آخر بیست رکعت بگذارد بطریق نماز علی علیه السلام
و در شب شنبه که عشاء جمعه محسوب هست بیست رکعت دیگر بطریق نماز فاطمه علیها السلام و اگر ماه ناقص
باشد پس سی رکعت چنانکه تصریح بعضی از است ساقط هست و هر یک از اینها که در شب فوت شود قضا و آن
در روز مستحب هست هر چند که بعد از بیرون رفتن ماه باشد و از آنجمله دو رکعت نماز شب عید فطر هست
که در رکعت اول بعد از حمد هزار مرتبه و در دوم صد مرتبه قل هو الله میخواند و در حدیث هست که هر کس که این نماز را
بکند و سؤال نمایند از خداوند چیزی سؤال که اینکه عطا میفرماید باو و از آنجمله نماز جعفر بن ابی طالب است
رضی الله عنه و فضیلت آن بسیار هست و در حدیث هست که هر وقت که این نماز را گذارد در آمرزیده میشود
از برای تو گناهانی که در ما بین آن و صادر شده هست اگر بتو اینی هر روز یکبار و الا هر دو روز یکبار و الا
باید هر جمعه یا در هر ماه یا در هر سال یکمرتبه بدرستی که آمرزیده میشود از برای تو گناهانی که در ما بین
واقع شده هست و ایضا فرمودند در حق کننده این که اگر بعدد باشد بر او گناه مثل ریگ بیابان عالج و کف دریا
هر آینه آمرزیده هست خداوند آن گناه را از برای او و بهتر اوقات کذاردن آن در روز جمعه در وقت چاشت هست
و آن چهار رکعت است بدو سلام و بعد بهتر آن هست که بعد از حمد در رکعت اول اذا زلزلت را بخواند

در دوم

و در دوم والعادیات و در سیم اذا جاء و در چهارم قل هو الله احد و در هر رکعتی بعد از حمد و سوره بنابر مشهور
پانزده مرتبه سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر را بگوید و در رکوع ده مرتبه و در سر از رکوع
بر دو سجده ده مرتبه و در سجده اول ده مرتبه و در سجده دوم ده مرتبه و در سر سجده ده مرتبه بگوید
که در هر رکعتی هفتاد و پنج مرتبه میشود و در مجموع چهار رکعت سیصد مرتبه میشود و در سجده آخر دعا
و بعد از فارغ شدن از نماز تسبیح و دعای [illegible] بخواند و در وقت ضرورت جایز است که
چهار رکعت را بدون تسبیح بگذارد و سیصد مرتبه تسبیح را بعد از فارغ شدن بخواند و جایز است محسوب داشتن
آنرا از نوافل یومیه و از نمازهای قضائی که بر انکس میباشد و از آنجمله نماز علی علیه السلام هست و آن چهار رکعت است
در هر رکعت حمد یکمرتبه و قل هو الله پنجاه مرتبه و از آنجمله نماز فاطمه علیها السلام هست و آن دو رکعت است در رکعت
اول حمد یکمرتبه و انا انزلناه صد مرتبه و در دوم حمد یکمرتبه و قل هو الله صد مرتبه و از آنجمله نماز رسول الله
و حسن و حسین علیهم الصلوة و السلام هست و نماز روز غدیر است و اول ذی الحجه و شب و روز مبعث و شب نصف
از شعبان و نماز غفیلة که در ساعة غفلة گذارده میشود و آن از ابتداء غروب آفتاب است تا رفتن سرخی
از طرف مغرب در ما بین نماز مغرب و عشا و نماز جدید و نماز زیارة معصومین و نماز اعرابی و نماز استخاره
و نماز حاجة و نماز شکر و نماز تحیة مسجد در وقت داخل شدن در آن و قبل از نشستن و نماز جدید میت در وقت دفن
و نماز طلب نمودن طعام و آب شدن زن و نماز شب زفاف و نماز اراده نمودن تزویج و نماز رفتن بسفر
و نماز عافیة و رفع خوف و نمازهای دیگر که اصحاب شکر الله سعیهم در مواضع مخصوصه ذکر آنها و ادای آنها را
فرموده اند و الحمد لله المقصد الثانی در بیان وقتهای نماز یومیه و احکامی که متعلق بآنها هست و در آن چند کفایه است
از اقتضاء گویند وقت نماز ظهر از زوال آفتاب است بالاتفاق تا وقت بجا آوردن آن لذیذ بالبدیه بحال نماز گذارد و باشد و منتقل شدن لذیذ از دایره نصف النهار و وسط آسمان
بسمت مغرب که معلوم میگردد بزیاد شدن سایه هر شاخصی که نصب نموده شده هست بر زمین بعد از کم شدن و ناقص
گردیدن آن و میل نمودن آن از سمت مغرب بسمت مشرق چنانکه در اکثر بلاد و اغلب اوقات هست یا بظاهر شدن
آن در جانب مشرق بعد از منعدم شدن آن چنانکه در بعضی از بلاد در بعضی از اوقات هست یا میل نمودن آفتاب بجانب راست

بنه وقت تا بعد از زمانی که از زمان ادای نماز ظهر و عصر و نوافل آنها گذشته باشد و بعد از آن که بعد از ادای نماز ظهر و عصر و نوافل آنها گذشته باشد و مقدمات زوال آفتاب

[illegible]

[illegible] کسی که مقابل [illegible] قبله او [illegible] شده و بعد از فراغ از نماز ظهر دیگر وقت مشترک مابین
ظهر و عصر است بحیثیتی که ظهر [illegible] باید دانست تا آنکه [illegible] بقدر [illegible] بجا آوردن نماز عصر بالنسبه
بحال نماز گذار ایضا باقی مانده باشد پس لمن وقت مخصوص [illegible] است و وقت نماز مغرب که مخصوص
بآن است اول غروب آفتاب است بالاتفاق ایضا تا وقت بجا آوردن آن بالنسبه بحال نماز گذار ایضا و معلوم
شدن غروب بر فقیه و زایل شدن سرخی است از طرف مشرق و گذشتن آن از بالای سر آنکس چنانکه ظاهر
و اشهر بلکه اتفاقی است و فایل شدن بمحض غایب شدن از نظر معلوم نیست مطروح است و بعد از فراغ
از نماز مغرب دیگر وقت مشترک مابین نماز مغرب و عشاء است و مهلت مغرب مقدم بر عشاء باید دانست
تا آنکه نصف شب بقدر بجا آوردن نماز عشاء بالنسبه بحال نماز گذار باقی مانده باشد چنانکه مشهور است
پس از وقت مخصوص بنماز عشاء میباشد و وقت نماز صبح طالع شدن فجر دوم است که بهن و کشیده میشود
بر افق و در اصبح صادق گویند مقابل صبح کاذب که روشنی است که بقدر یک نی از افق کشیده میشود
جهت تا وقت طلوع آفتاب بر افق مکان نماز گذار هر چند که خورشید دیده نشود و فجر دوم آن است که پهن
و کشیده میشود بر افق و آن اصبح صادق گویند مقابل صبح کاذب که روشنی اول است پیش از فجر
دوم و از افق بقدر یک نی بالاتر کشیده میشود و میان آسمان و بعد از آن اندک اندک پایان می آید
و پهن و مستطیل میشود تا آنکه متصل بافق دیگر گردد و فجر دوم و صبح صادق نامیده میشود چنانکه محقق
و منصوص است و وقت است که اول آن از دو وقت [illegible] است و اما [illegible]
و مظنون است و بدانکه اول و آخر وقتها [illegible] مذکوره
[illegible] پس وقت اول نماز ظهر که بنا بر ابتدا و زوال است تا اینکه بگردد سایه هر شاخصی
که حادث شده است بعد از زوال مثل و مساوی آن شاخص و بعد از لمن وقت آخر است تا وقت مخصوص عصر
و وقت اول نماز عصر فارغ شدن از نماز ظهر است و گذشتن وقت مخصوص آن است تا اینکه سایه شاخص دو مثل
شاخص گردد و بعد از لمن وقت آخر آن است تا غروب و وقت اول نماز مغرب غروب آفتاب است تا بر طرف شدن سرخی
و شفق از جانب مغرب و بعد از آن وقت آخر آن است تا وقت مخصوص عشاء و وقت اول نماز عشاء فارغ از نماز مغرب و گذشتن وقت
مخصوص مغرب است تا ثلث شب و بعد از آن تا نصف شب [illegible] و وقت اول نماز صبح طلوع فجر دوم است تا روشن
شدن [illegible] و بعد از آن تا طلوع آفتاب [illegible] و شمان اول وقت اول عشاء بر طرف شدن شفق و سرخی غربی است و آخر
وقت آخر آن است [illegible]

[illegible]

[illegible] دلیل آن [illegible] است [illegible] مغرب [illegible] آخر نماز
[illegible] بر طرف [illegible] و بعضی [illegible] دانسته اند و بعضی [illegible] را دو طلوع فجر دانسته اند
و دلیل متقدمین و قول اظهر محمول بر تقیه است [illegible] حالة اضطرار حمل نموده است [illegible] بر وقت اول
که وقت فضیلت است تاکید بلیغ [illegible] است [illegible] بر صادیقی که مستند شیخین است در قرار دادن آنرا از برای مختار
از آنجمله فرموده اند که نماز را در وقتی که بجا آورده بعد در اوقات لذیذ [illegible] و دلدار خوش بوی تر است
از شاخ [illegible] آتش [illegible] مورد در وقتی که [illegible] بعد از خوشی با طراوت و تازگی و خوش بوئی پس بر شما باد
بکردن وقت اول و نیز فرموده اند که هر آینه فضل وقت اول بر وقت آخر بهتر است از برای آنکس از مال و فرزند او
و نیز فرموده اند که اول وقت رضوان الله است و آخر وقت عفو الله و غفران الله است یعنی نماز در اول وقت موجب رضا و خوشنودی
خداوند است و در آخر وقت محتاج بعفو و آمرزیدن خداوند است و در حدیث نبوی است که فرمودند نمیرسد بشفاعت من
در فردای قیامت کسی که تاخیر بیندازد نماز را از وقت آن مراد وقت اول است پس تا ممکن باشد و عذر نباشد نماز را در مناسب ایام
[illegible] آنست که نماز از وقت اول تاخیر [illegible] مگر در مواقع چند [illegible] مثل تاخیر انداختن مستحاضه نماز
ظهر و مغرب سوم با خر وقت فضیلت تا اینکه جمع نماید مابین آنها با عصر و عشا بیک غسل چنانکه سابقا دانسته شد و تاخیر
انداختن روزه در نماز مغرب سوم تا بعد از افطار بجهة انتظار رفقاء یا منازعه و بی قراری رفیق او و تاخیر انداختن
کوچ کننده از عرفات نماز مغرب و عشاء را تا اینکه برسد بمشعر الحرام و در انجا بجا آورد و تاخیر انداختن صاحب
عذر که امید زوال عذر داده تا وقتی که عذر او زایل شود و نماز را بر وجه اکمل بجا آورد چنانکه در باب تیمم نزد [illegible] شد و جمعی واجب دانسته اند
و تاخیر انداختن کسی که بول و غایط دارد تا وقتی که خود را از آنها خالی نماید و تاخیر انداختن قضا کننده نماز
صاحب وقت و نماز حاضره را و جمعی نیز واجب دانسته اند و تاخیر انداختن منتظر پیش نماز تا آنکه نماز سوم بجا
گذارد و تاخیر انداختن نماز عشا تا بر طرف شدن شفق و سرخی غربی و شمان چنانکه دانسته شد واجب دانسته اند
و تاخیر انداختن امید دارنده درک نمودن نماز را با صفت کمال مثل استیفاء نمودن افعال نماز و فراغت خاطر و توجه
تام و ادراک نمودن فضیلت مکان شریف و امثال اینها که بعد از این در طی مباحث دانسته خواهد شد و مستحب است
تفریق نمودن و فاصله دادن مابین نماز ظهر و عصر و نماز مغرب و عشا و شهید رحمه الله اشعار فرموده است که معلوم بودن و بدیهی بودن

[illegible]

[illegible] دلیل آن [illegible] است [illegible] مغرب [illegible] آخر نماز
[illegible] بر طرف [illegible] و بعضی [illegible] دانسته اند و بعضی [illegible] را دو طلوع فجر دانسته اند
و دلیل متقدمین و قول اظهر محمول بر تقیه است [illegible] حالة اضطرار حمل نموده است [illegible] بر وقت اول
که وقت فضیلت است تاکید بلیغ [illegible] است [illegible] بر صادیقی که مستند شیخین است در قرار دادن آنرا از برای مختار
از آنجمله فرموده اند که نماز را در وقتی که بجا آورده بعد در اوقات لذیذ [illegible] و دلدار خوش بوی تر است
از شاخ [illegible] آتش [illegible] مورد در وقتی که [illegible] بعد از خوشی با طراوت و تازگی و خوش بوئی پس بر شما باد
بکردن وقت اول و نیز فرموده اند که هر آینه فضل وقت اول بر وقت آخر بهتر است از برای آنکس از مال و فرزند او
و نیز فرموده اند که اول وقت رضوان الله است و آخر وقت عفو الله و غفران الله است یعنی نماز در اول وقت موجب رضا و خوشنودی
خداوند است و در آخر وقت محتاج بعفو و آمرزیدن خداوند است و در حدیث نبوی است که فرمودند نمیرسد بشفاعت من
در فردای قیامت کسی که تاخیر بیندازد نماز را از وقت آن مراد وقت اول است پس تا ممکن باشد و عذر نباشد نماز را در مناسب ایام
[illegible] آنست که نماز از وقت اول تاخیر [illegible] مگر در مواقع چند [illegible] مثل تاخیر انداختن مستحاضه نماز
ظهر و مغرب سوم با خر وقت فضیلت تا اینکه جمع نماید مابین آنها با عصر و عشا بیک غسل چنانکه سابقا دانسته شد و تاخیر
انداختن روزه در نماز مغرب سوم تا بعد از افطار بجهة انتظار رفقاء یا منازعه و بی قراری رفیق او و تاخیر انداختن
کوچ کننده از عرفات نماز مغرب و عشاء را تا اینکه برسد بمشعر الحرام و در انجا بجا آورد و تاخیر انداختن صاحب
عذر که امید زوال عذر داده تا وقتی که عذر او زایل شود و نماز را بر وجه اکمل بجا آورد چنانکه در باب تیمم نزد [illegible] شد و جمعی واجب دانسته اند
و تاخیر انداختن کسی که بول و غایط دارد تا وقتی که خود را از آنها خالی نماید و تاخیر انداختن قضا کننده نماز
صاحب وقت و نماز حاضره را و جمعی نیز واجب دانسته اند و تاخیر انداختن منتظر پیش نماز تا آنکه نماز سوم بجا
گذارد و تاخیر انداختن نماز عشا تا بر طرف شدن شفق و سرخی غربی و شمان چنانکه دانسته شد واجب دانسته اند
و تاخیر انداختن امید دارنده درک نمودن نماز را با صفت کمال مثل استیفاء نمودن افعال نماز و فراغت خاطر و توجه
تام و ادراک نمودن فضیلت مکان شریف و امثال اینها که بعد از این در طی مباحث دانسته خواهد شد و مستحب است
تفریق نمودن و فاصله دادن مابین نماز ظهر و عصر و نماز مغرب و عشا و شهید رحمه الله اشعار فرموده است که معلوم بودن و بدیهی بودن

[illegible]

[illegible] مذهب امامیه مثل معلوم بودن جواز جمع نمودن مابین آنها است و مفید رحمه الله استثنا نموده است
ظهر و عصر روز جمعه و حمله تفریق آن است که مشغول بشود بنماز دوم بعد از گذشتن وقت فضیلت اول
چنانکه جمعی فرموده اند یا مشغول شدن بدوم بعد از گذاردن نافله چنانکه جمعی دیگر فرموده اند و این قول اظهر است
لکن اگر فارغ بشود از نافله مغرب و سرخی مغربی بر طرف نشده باشد انتظار بکشد بر طرف شدن آنرا
مگر اینکه بر طرف شدن آنرا در نماز درک نماید پس در این صورت انتظار نمیکشد کفایت وقت نافله
نماز ظهر از اول زوال آفتاب است تا اینکه برسد سایه هر شاخصی که از اول زوال بهم رسیده است بقدر
دو سبع شاخص و این دو سبع است که در احادیث و کلمات اصحاب تعبیر از آن بذراع [illegible] شده است
چونکه مراد از شاخص قامه انسان است که غالبا هفت شبر است بشبر خود صاحب قامه و یک ذراع که [illegible]
دو شبر است مابین دو سبع قامه انسان میباشد و دیوار مسجد رسول الله صلی الله علیه که آنرا شاخص قرار داده بودند
نیز بقدر یک قامه انسان بوده است و بدو قدم نیز تعبیر شده است چونکه هر قدم [illegible] یک پا [illegible] کسی بشبر
خود [illegible] یک شبر است و دو قدم که دو شبر است همان یک ذراع است و قامه نیز تعبیر شده است چونکه قامه
بالای سر رسول خدا صلی الله علیه و آله که غالبا در سفرها از آن سایه را معلوم میکردند نیز یک ذراع
بعد است و مفاد مجموع تعبیرات همان دو سبع شاخص است و وقت نافله نماز عصر تا بعد از فارغ
شدن از نماز ظهر است مقدم بر نماز عصر تا اینکه سایه شاخص مذکور برسد بدو ذراع که چهار قدم
و چهار شبر است و بعضی چهار سبع شاخص است و وقت نافله نماز مغرب بعد از نماز مغرب است
تا بر طرف شدن سرخی از طرف مغرب و وقت دو رکعت وتیره بعد از نماز عشاء است تا نصف شب
که آخر وقت نماز عشاء است ایضا و وقت نافله شب نصف شب است تا طلوع فجر دوم و مراد
و چنانکه مشهور است که چهار رکعت از لمن گذارده باشد و فجر دوم طلوع نماید باقی را بعد از فجر بجا آورد
و ادا است و اگر چهار رکعت نکرده است و وقت تنگ باشد پس اکتفا به رکعت شفع و وتر
مینماید و از برای او چنانکه در حدیث صحیح [illegible] نوشته میشود و مشهور آن است که نماز شب
[illegible] تمام

[illegible]

[illegible] مذهب امامیه مثل معلوم بودن جواز جمع نمودن مابین آنها است و مفید رحمه الله استثنا نموده است
ظهر و عصر روز جمعه و حمله تفریق آن است که مشغول بشود بنماز دوم بعد از گذشتن وقت فضیلت اول
چنانکه جمعی فرموده اند یا مشغول شدن بدوم بعد از گذاردن نافله چنانکه جمعی دیگر فرموده اند و این قول اظهر است
لکن اگر فارغ بشود از نافله مغرب و سرخی مغربی بر طرف نشده باشد انتظار بکشد بر طرف شدن آنرا
مگر اینکه بر طرف شدن آنرا در نماز درک نماید پس در این صورت انتظار نمیکشد کفایت وقت نافله
نماز ظهر از اول زوال آفتاب است تا اینکه برسد سایه هر شاخصی که از اول زوال بهم رسیده است بقدر
دو سبع شاخص و این دو سبع است که در احادیث و کلمات اصحاب تعبیر از آن بذراع [illegible] شده است
چونکه مراد از شاخص قامه انسان است که غالبا هفت شبر است بشبر خود صاحب قامه و یک ذراع که [illegible]
دو شبر است مابین دو سبع قامه انسان میباشد و دیوار مسجد رسول الله صلی الله علیه که آنرا شاخص قرار داده بودند
نیز بقدر یک قامه انسان بوده است و بدو قدم نیز تعبیر شده است چونکه هر قدم [illegible] یک پا [illegible] کسی بشبر
خود [illegible] یک شبر است و دو قدم که دو شبر است همان یک ذراع است و قامه نیز تعبیر شده است چونکه قامه
بالای سر رسول خدا صلی الله علیه و آله که غالبا در سفرها از آن سایه را معلوم میکردند نیز یک ذراع
بعد است و مفاد مجموع تعبیرات همان دو سبع شاخص است و وقت نافله نماز عصر تا بعد از فارغ
شدن از نماز ظهر است مقدم بر نماز عصر تا اینکه سایه شاخص مذکور برسد بدو ذراع که چهار قدم
و چهار شبر است و بعضی چهار سبع شاخص است و وقت نافله نماز مغرب بعد از نماز مغرب است
تا بر طرف شدن سرخی از طرف مغرب و وقت دو رکعت وتیره بعد از نماز عشاء است تا نصف شب
که آخر وقت نماز عشاء است ایضا و وقت نافله شب نصف شب است تا طلوع فجر دوم و مراد
و چنانکه مشهور است که چهار رکعت از لمن گذارده باشد و فجر دوم طلوع نماید باقی را بعد از فجر بجا آورد
و ادا است و اگر چهار رکعت نکرده است و وقت تنگ باشد پس اکتفا به رکعت شفع و وتر
مینماید و از برای او چنانکه در حدیث صحیح [illegible] نوشته میشود و مشهور آن است که نماز شب
[illegible] تمام

[illegible]

[illegible] مذهب امامیه مثل معلوم بودن جواز جمع نمودن مابین آنها است و مفید رحمه الله استثنا نموده است
ظهر و عصر روز جمعه و حمله تفریق آن است که مشغول بشود بنماز دوم بعد از گذشتن وقت فضیلت اول
چنانکه جمعی فرموده اند یا مشغول شدن بدوم بعد از گذاردن نافله چنانکه جمعی دیگر فرموده اند و این قول اظهر است
لکن اگر فارغ بشود از نافله مغرب و سرخی مغربی بر طرف نشده باشد انتظار بکشد بر طرف شدن آنرا
مگر اینکه بر طرف شدن آنرا در نماز درک نماید پس در این صورت انتظار نمیکشد کفایت وقت نافله
نماز ظهر از اول زوال آفتاب است تا اینکه برسد سایه هر شاخصی که از اول زوال بهم رسیده است بقدر
دو سبع شاخص و این دو سبع است که در احادیث و کلمات اصحاب تعبیر از آن بذراع [illegible] شده است
چونکه مراد از شاخص قامه انسان است که غالبا هفت شبر است بشبر خود صاحب قامه و یک ذراع که [illegible]
دو شبر است مابین دو سبع قامه انسان میباشد و دیوار مسجد رسول الله صلی الله علیه که آنرا شاخص قرار داده بودند
نیز بقدر یک قامه انسان بوده است و بدو قدم نیز تعبیر شده است چونکه هر قدم [illegible] یک پا [illegible] کسی بشبر
خود [illegible] یک شبر است و دو قدم که دو شبر است همان یک ذراع است و قامه نیز تعبیر شده است چونکه قامه
بالای سر رسول خدا صلی الله علیه و آله که غالبا در سفرها از آن سایه را معلوم میکردند نیز یک ذراع
بعد است و مفاد مجموع تعبیرات همان دو سبع شاخص است و وقت نافله نماز عصر تا بعد از فارغ
شدن از نماز ظهر است مقدم بر نماز عصر تا اینکه سایه شاخص مذکور برسد بدو ذراع که چهار قدم
و چهار شبر است و بعضی چهار سبع شاخص است و وقت نافله نماز مغرب بعد از نماز مغرب است
تا بر طرف شدن سرخی از طرف مغرب و وقت دو رکعت وتیره بعد از نماز عشاء است تا نصف شب
که آخر وقت نماز عشاء است ایضا و وقت نافله شب نصف شب است تا طلوع فجر دوم و مراد
و چنانکه مشهور است که چهار رکعت از لمن گذارده باشد و فجر دوم طلوع نماید باقی را بعد از فجر بجا آورد
و ادا است و اگر چهار رکعت نکرده است و وقت تنگ باشد پس اکتفا به رکعت شفع و وتر
مینماید و از برای او چنانکه در حدیث صحیح [illegible] نوشته میشود و مشهور آن است که نماز شب
[illegible] تمام

چنانکه از این است و ابن جنید فرموده است که صبر تا یقین حاصل شود و بنا بر مختار اگر بمظنه دخول
وقت دخول نماز شد و بعد از آن ظاهر شد که وقت داخل شده بوده است پس اگر تمام نماز را قبل
از وقت گذارده است هر آینه بالاجماع اعاده باید کرد و اگر قدری از آن در وقت برخورده است و جزء آخر
و سلام باشد پس چنانکه اظهر و اشهر است ایضا صحیح است و اعاده ندارد و سید
و جمعی اعاده را لازم دانسته اند و اما اگر از روی جهل یا نسیان بوقت داخل و علم بعدم دخول وقت
یا جهل بآن یا نسیان در آن مشغول نماز شد پس او هیچ قدر از آن بوقت برنخورد پس بالاتفاق
صحیح نیست و اعاده باید نمود یا آنکه قدری از آن بوقت برخورد پس مشهور اینجا صحیح نیست و اعاده
باید نمود چنانکه اتفاقی است در اول و مشهور است در دوم و اگر تمام آن در وقت واقع شده است
و با نسیان بوقت است پس اقوی چنانکه جمعی دانسته اند ایضا آن است که صحیح است و اعاده ندارد
و اما با جهل و عمد پس بعضی ایضا حکم بصحت نموده اند لکن محل کلام است که صحیح نیست چونکه
در صورت عمد و جهل بحکم نیت تقرب که شرط در صحت نماز است در حق او ممکن نیست و در صورت
جهل بدخول وقت شک دارد که در دخول آن و با وجود شک در وقت در شرع نهی نموده شده است
از دخول در نماز و نهی موجب فساد است پس اقوی عدم صحت است و باید که اعاده نماید
و کسی که درک نماید یک رکعت از نماز سهو در وقت پس بالاتفاق درک نموده است نماز را و جایز است که عملی رکعات
اداء است و خارج وقت را از برای درک نماینده یک رکعت در وقت بقدر گذاردن باقی نماز وقت
قرار داده است و قایل شدن بعضی بآنکه قضاء است و بعضی دیگر بآنکه مرکب است از قضا و اداء ضعیف است
و تحقق ادراک یک رکعت چنانکه معروف از اصحاب است بتمام نمودن سجده اخیر است و احتمال دادن
در ذکری یا درک رکوع بجهة فهم عرف و راز صواب است پس اگر بآخر وقت قبل از غروب
یا قبل از نصف شدن شب بمقدار پنج رکعت باقی مانده باشد واجب است که هر دو نماز سهو بعض ظهر و عصر
و مغرب و عشا را بجا آورد و اگر قبل از نصف شدن شب بمقدار چهار رکعت باقی باشد پس مشهور
چنین دانسته اند که نباید دو نماز سهو بکند و بلکه اکتفا بنماز عشا میکند چونکه مقدار چهار رکعت مخصوص
از آخر وقت

بعضی است

فضاء است مگر بر رای صدوق که تمام وقت را از اول تا آخر مشترک و در مابین دو نماز میداند و اقوی
بلکه اظهر آن است که بنا بر مختار اکثر مشهور که اول و آخر را مشترک میدانند و مخصوص میدانند
آنقدر که مغرب و عشا را جزو بجا آورد چونکه بسبب ادراک نمودن یک رکعت از عشا بعد از
در وقت بعد از سه رکعت مغرب بقدر سه رکعت دیگر از عشا بفرموده شارع زیاده بر تا وقت شده است
و مغرب در وقت مخصوص بعشا واقع نشده است با آنکه مخصوص بودن مقدار چهار رکعت بخصوص
نماز عشا محل کلام است و آنچه از احادیث استفاده شده است مختص بودن آخر وقت است بنماز عشا
اما مختص بودن بقدر چهار رکعت بخصوص پس محل کلام است و حکم مخصوص باخر وقت است و اما اول
وقت پس معروف از اصحاب و روایات وقت بهم رسیدن نماز واجب است که با درک یک رکعت از
نماز وجوب تعلق نمیگیرد مگر اینکه بقدر تمام رکعات وقت داخل شود و از ظاهر کلام سید و صدوق
و ابن جنید استفاده نموده اند که ایشان فرموده اند که در اول وقت بمقدار اکثر از نماز سبب تحقق وجوب
میگردد و شاید است و از اینجا معلوم میشود که زن حایض هر گاه که پاک شود در آخر وقت و بعد از غسل
و سایر مقدمات درک یک رکعت از نماز چهار آید نماز عصر را و لازم و واجب است و اگر نگذارد قضاء او را واجب
میباشد و هر گاه که نمودن به بلند در اول وقت و بمقدار چهار رکعت با سایر مقدمات از اول وقت نگذشته باشد
نماز و قضاء آن بر او لازم نیست بلکه اگر از وقت گذشته باشد قضاء لازم نماز از برای او مستحب است
و در روایت و بعد از او ظاهر آن است که همین بعضی است که دلیل سید و صدوق شده است و اگر نماز و مغرب سهو
فراموش نمود و مشغول بعصر و عشا شد و در اثنا و نماز بیاد آورد که ظهر یا مغرب نکرده است نیت را برمیگرداند بعد از اعتقاد
چنین میکند که همین نماز اول است و صحیح است بالاتفاق خواه آنکه در وقت که مخصوص بنماز اول است واقع
شده باشد یا در وقت مشترک مابین و اگر بعد از فارغ شدن بیاد آورد در وقت مخصوص باول بنماز واقع نشده باشد
پس صحیح است ایضا و نماز اول را بعد بجا آورد و اگر در وقت اول واقع شده است صحیح نیست و هر دو نماز را میگذارد
و بنا بر رای صدوق که تمام وقت را مشترک میداند صحیح است و نماز اول را میگذارد و در مثل ظهر و عصر که تفاوتی در وضع
و صورت ندارند هر چند که در وقت مخصوص عصر اگذارده باشد و بعد از فارغ شدن نیز بیاد آورد همان که گذارده است درست است

در حقیقت یکی دانسته اند و مراد از خانه کعبه اصل بنیان است فضاء بیت که در بالا و است تا آسمان و در زیر او است
تا ریشه زمین و از اینجا است که بالاتفاق صحیح است اگر کسی که در بام باشد که در بالا و است بلند باشد و رجا کرد
پایین تر از خانه باشد و مراد از جهة و سمت جهتی است که مشرق تا مغرب و از جنوب تا شمال میباشد
و مساوات و انحصار بالا و پایین او است ایضا و اهل جهتی که مقابل یا یکی از این جهات میباشد
در روی بجهة و سمت که عبور میکنند و اصحاب ما بشکر الله سعیهم از روی قواعد هیئة از برای اهل هر جهتی
علامتی و نشانه از کواکب قرار داده اند که بعد از مراعات نمودن آنها مظنه بمقابله با اصل خانه
و علم بمقابله با جهة آن حاصل میشود و از انجمله از برای اهل اقلیم که در جهة شمالی خانه کعبه قرار دارند
خواه مقابل و خواه در طرف مشرق و خواه در طرف ستاره جدی را که بخصوص ایضا مخصوص است
علامة قرار داده اند و اهل اوساط عراق که در مقابل خانه میباشند از برای در مابین دو ستاره
میانه اند و هر قدر که رو بسوی مشرق میرود از مابین رو بسوی شمال است و هر قدر که رو بسوی مغرب
میرود رو بسوی جنوب میرسد و چونکه محقق معلوم شد که قبله بعید بین جهات جهة است
نه خود آن و جهة نیز وسعة بسیاری دارد پس امر قبله بعید بین مثل قریب بخانه بسیار سهل است
و فی الجمله تفاوتی که در مابین علامات و حالات و حاصل میشود ضرر ندارد و از این سبب است
که بخصوص منصوص است و مذهب اصحاب ایضا بر آن است که مابین مغرب و مشرق قبله است
و از جمله علامات اهل عراق نیز قرار دادن مغرب است بر یسار و مشرق را بر طرف چپ و قبر
قبر اهل اسلام و محراب مساجد ایشان همگی در این باب حجة است و تدقیق و تعمق در امر قبله
نمودن هر چند که بخصوص نیامین و نیاسر باشد بدعة است چونکه غرض اگر مقابله نمودن
با اصل خانه است پس بالاتفاق اصل خانه قبله بعید بین نیست بلکه جهة آن قبله است و اگر مقابله
نمودن با جهة آن پس بالاتفاق ایضا جهة او سعة زیاد دارد و حاجة باین تدقیقات نیست

بانکه این تدقیقات غیر از مفاسد دیگر چیزی حاصل نمیشود و مکروه بودن تدقیقات مطلوب شرع و مربوط جهة قبله قرار بر روی رسول
و این سبب است که ائمه علیهم السلام بانکه بعلم بر بیت نشستند که در بلاد بعیده خانه کعبه سو مقابل خود
قرار دهند این عمل موافق نمودند و مثل سایر مسلمانان رو بر بیت نمایکذاردند و بهیچ وجه من
الوجوه در امر قبله تدقیق و سئول کسر و نه ابتداء از ایشان صدیقی و تدقیق و تاکید و ارد
نشده است بالانکه رکن اعظم دین و عمود البلوی است و اگر هم تدقیق و تاکید در لزوم بود باید
که مثل سایر امور مهمه کلمات بسیار در لزوم وارد شده باشد و بخصوص در حدیث ستاره جدی بعد از
آن هم ابتداء و من باب الارشاد نیست بلکه بعد از تجسس و سئول بوده است و با وجود آنکه بعد از سئول
ایضا اختلاف که مشعر بر سهو که امر است ایضا وارد شده است در یک جا فرمودند محمد بن
مسلم که عراقی و کوفی بود که یکذار جدی سو در پشت سر خود و در جای دیگر بشخص دیگر که ایضا عراقی بود
فرمودند که یکذار بر طرف راست خود و هرگاه که در راه مکه باشد پس انرا یکذار در مابین
دو شانه خود و معلوم است که تمام منازل راه مکه بر یک خط معتدل واقع نشده است و اختلاف
دارد چنانکه معلوم است که تمام اهل عراق جهة و سمت ایشان بیک سو آن نیست و اختلاف دارد بالانکه
در اصل حدیث قید سمت و بلاد عراق ندارد و اصحاب بجهة آنکه سایل عراقی بوده است حمل حدیث بر اهل
عراق نموده اند و در آن ایضا قید ارتفاع و انخفاض چنانکه بعض دیده اند لازم نباشد و این قید بعد از آنکه
بر اهل عراق باشد قید وسط عراق و غربی و شرقی آن ندارد و این قیود سو بعضی از اصحاب بجهة توافق
نمودن آنها با قواعد علم هیئة بدون دلیل از شرع بر رو آن گذارده اند و متعلق افتاده اند باینکه اگر مثل
این امور از اصل دین و از اسباب ارشاد امة بود هر آینه خود آن جنابان که علم هیئة را بطریق قطع و یقین
بر اتب بهتر و آسان تر میدانستند و ارشاد نمودن مردمان سو بآن در نزد ایشان اسهل بود از دیگران و بجهة
و باید که نمودند امامه و ارشاد ایشان در امر قبله که اعظم امر دین و اقوم نشانهای اسلام است
بود و اگر تمام دین در تبلیغ نمایند و اتمام دین سو باستدلال اشخاصی که در هیئة علم کامل نیستند
و انکار ایشان کلا بلکه همان جهة را قبله قرار دادن و در جهة توسعه اعتبار نمودن و بنای امر دین سو
بر مسامحه و وسعه گذاردن و عسر و حرج را از آن دور کردن عین معنی اتمام دین و تبلیغ امر رسالة است
و معنی جهة

و معنی جهة را هر صاحب دین اسلام میداند و قبله بانکه نمودن قبله نمودن و رجوع نمودن بسمت
بطریق نقصان ندارد و از این سبب است که تمام اهل اسلام اتفاق نموده اند که قبور و محاریب مسلمانان
در جهة قبله جهة است و اجتهاد در آن و بر خلاف آن جایز نیست و الله ولی التوفیق کفایه
در گذاردن نافله مطلقا و فریضه در حال اضطرار در جوف خانه جایز است بام آن خلافی نیست و جایز است
و قادر گذاردن فریضه در حال اختیار خلاف است و اقوی حرمت و عدم صحت آن است و در سوال یلیه
جایز است هر آینه در کیفیت آن ایضا خلاف است و اقوی چنانکه اشهر است ایضا آن است که اگر در جوف
خانه باشد نماز را میکذارد رو بر دیوار از آن که بخواهد و اگر بر پشت بام آن باشد قدر نزاع از لبه در پیش روی
خود میکذارد بنحوی که آن قدر حال ایستادن و رکوع و سجود کردن همگی قبله او باشد و نماز میکند و بعضی در هر دو جای
فرموده اند که بر پشت بخوابد و نماز را رو بر بیت المعمور که در آسمان است بکذارد و اشاره رکوع و سجود سو باشاره نمودن
بالاتفاق
بچشم بیاورد و این قول ضعیف است و واجب است سعی نمودن در تحصیل نمودن علم بقبله با وجود قدرة
و جایز نیست اعتماد نمودن بر مظنه با ممکن بودن علم و جایز نیست اعتماد نمودن بر مظنه ضعیف با ممکن بودن
ظن قوی و کسی که خود از جد و جهد و معرفة قبله عاجز باشد اعتماد بر خبر شخص عادل میکند بدون خلاف و همچنین اقوی است که
بر خبر فاسق هر چند که کافر باشد ایضا اعتماد میکند بشرطی که از خبر او مظنه برای او حاصل شود و اعدل و اعرف
از او نتواند یابد و بعد از عاجز شدن از علم و ظن هر دو
چنانکه از این ابی عقیل و صدوق و کلینی و علامه در مختلف و شهید در ذکری و محقق در معتبر و سیل
و صاحب مدارک و ظاهر از ایات و اخبار است و اگر بر هم زند که اگر چهار نماز بچهار سمت باید
و ضعیف است و اگر مستلزم عسر و حرج نباشد و الا مستحب هم نخواهد بود و اگر نماز بغیر جهة قبله نماید
از روی عمد یا جهل بآن با قدرة بر دانستن بر آن و تقصیر نمودن در تحصیل آن پس باید که نماز را اعاده نماید
خواه آنکه وقت باقی باشد یا نباشد بالاجماع و اقوی در دوم خواه آنکه وقت باقی باشد
یا نباشد و اگر از روی سهو و فراموشی باشد یا آنکه از روی مظنه باینکه آن جهة که نماز بآن گذارده است جهة قبله باشد

اصقوبت ایضا بعید است و سید مرتضی [illegible] در مکان از تمام نجات است
خواه آنکه [illegible] است و ابو الصلاح شرط
دانسته است غایر بودن [illegible] و دلیل او معلوم
[illegible] در پیش روی او یا آنکه
یا آنکه [illegible] در پیش روی او یا آنکه حایل در میانه نباشد
خواه آنکه [illegible] را امتناع نماید و خواه آنکه محرم باشد یا اجنبی باشد و ظاهر قول
دوم است و [illegible] باشد یا آنکه در مابین حایلی باشد یا آنکه ده ذرع فاصله باشد
یا آنکه [illegible] و تنگی وقت باشد پس منع بطریق حرمة یا کراهة مرتفع میگردد و نماز هر دو
بالاجماع صحیح است و اظهر آن است که مراد از حایل مثل دیوار و پرده است نه مثل تاریکی یا کور بودن
یا بودن حایل بنحوی که بهیچ وجه یکدیگر را نه بینند لزوم ندارد و اگر مکان وسعت هر دو نداشته باشد
[illegible] بودن و وقت نیز تنگ [illegible] و ضرورة دیگر [illegible] پس مستحب است اینکه مرد اولا
[illegible] از آن زن مگر اینکه مکان ملک زن باشد پس خود اولی باول است و بعض تصریح
فرموده اند که مستحب است که زن اذن بدهد مرد را در مقدم شدن و عیب ندارد و بدانکه مستفاد از بعض
احادیث آن است که این حکم مذکور در غیر مکه است و اما در مکه پس [illegible] بودن مرد زن بر مرد یا مرد و زن
بودن حایل در دوری ده ذرع
و واجب است در تمام نماز نیتی و اجنبی قرار گرفتن بر مکانی که قرار بر [illegible] باشد
بالاتفاق
و اینکه مضطرب نشود و از قبله نگرداند و جایز نیست در حال راه رفتن و سوار بودن با حرکة
کردن حیوان و اما در حال اضطرار مثل خوف و مرض و اذیة شدیده از گل و باران و امثال آنها و در نماز [illegible]
نافله پس در حال راه رفتن و [illegible] و سوار بودن همگی بالاجماع جایز است و در نماز واجبی تا ممکن باشد
استقبال بقبله هر چند که بتکبیرة الاحرام باشد بعمل آورد و همچنین اعمال رکوع و سجود سو در [illegible]
و در وقت عدم امکان بهر سمت که اتفاق افتد نماز میکند و رکوع و سجود سو باشاره بسر و چشم

بعمل آورد

بعمل می آورد و اما در زمانه پس [illegible] است قبله [illegible] نیست [illegible]
نیز با باوا اشاره بعمل [illegible] زمین داشته باشد
[illegible] با وجود قدرة مستحب است اینکه رکوع و سجود [illegible] و بر زمین [illegible] چنانکه [illegible]
قرار بگیرد و تمام نافله را با قرار بکند و در نماز گذاردن [illegible] و حال اختیار و قدرت [illegible] بودن [illegible]
از آن خلاف است و مذهب اکثر بر جواز آن است [illegible] و مستحب نمودن [illegible] و [illegible]
متاخرین است نشسته که جایز نیست والله اعلم [illegible] بالاتفاق مستحب است از برای
نماز گذار قرار دادن حایل و حجابی در مابین روی خود [illegible] و [illegible] نزدیک
شدن بدیوار و ستون و منصب نمودن چیزی بر زمین مثل نیزه و عصا و کلاه و [illegible] و [illegible]
بکشیدن خطی در زمین و مستحب است نزدیک بودن بآن بقدر خوابگاه گوسفند یا اسب و از اینجا است
که مکروه است مرور نمودن و گذشتن در پیش روی نماز گذار و مستحب است از برای مردان گذاردن نماز [illegible]
واجبی خود را در مساجد مگر نماز عیدین در غیر مکه که در صحرا افضل است و مسجد [illegible] فضیلت [illegible]
دارند و در مسجد الحرام و مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله هر رکعتی مقابل هزار رکعت [illegible] و در مسجد
کوفه مقابل یک حج است و در مسجد جامع و سایر بلاد مقابل یکصد رکعت است و در مسجد قبیله [illegible]
که از مسجد محله گویند مقابل بیست و پنج رکعت است و در مسجد بازار مقابل دوازده رکعت است و
در منزل خود همان یک رکعت است و اما نماز نافله پس گذاردن آنها را در منزل خود افضل است و اما
زن پس مسجد آنها همان منزل آنها است و نماز زن در حجره اش افضل از صفه است و در صفه افضل از صحن
خانه است و در صحن خانه افضل از بام خانه است و مکروه است نماز گذاردن در مابین قبرستان خصوصا اینکه قبر قبله خود باشد
مگر اینکه ده ذرع از چهار جانب دور باشد و اگر قبر معصوم باشد پس نماز نمودن روی [illegible] یا بر مابین
دیوار آن ضرر ندارد بدون فاصله مذکوره ضرر ندارد بلکه مستحب است و پشت بقبر نمودن جایز نیست
معصوم

ومکروهست گذاردن نماز در بیداء ذات الصلصل وسنجان وانها مواضعی است در راه مکه و در
وادی الشقره وآن صحرائیست از مدینه مشرفه و در جاده و راه گذر ما و در حوالی بقاع شرفه و بقاطوره و بیاشیدن
و بیاشیدن آب در آنها که از بر منبر تنفع میکرد یا نفع نمیکرد یا نفع میکرد و حرام نهد که مکروه است که پاک باشد
و در خانه که در آن خمر باشد و صندوق حرام دانسته است یا در آن چیزی پاک یا نشال و صورت ذی روح باشد
یا طرفی که در آن بول نموده شده و در مکانی که از برای بول و غایط قرار داده شده است یا آنکه دیوار قبله
آن ترشح از بالوعه نجس نماید که در آن بول و غایط است بنا بد در رجل و در آب و در هوای آب و سوراخ
موجه و زمین شوره زار و در روی قبر و در پای آهن و آتش و [illegible] بقرآن کشاده و بعضی در روی چهار
[illegible] شده اند و بعضی ملحق نموده اند بقرآن هر نوشته و بعضی زیاده نموده اند در گشوده
و انسان در مقابل شود مکانی که در آنجا آتش افروخته میشود مثل مطبخ و ابو الصلاح [illegible]
و هر مکانی که خسف در آنجا واقع شده است و در هر چیزی که دل ایشان مشغول میسازد
کفایه مستحب است بالتحاب مؤکد بنا گذاردن مساجد و چنانکه مضمون حدیث است
هر کس که بنا گذارد [illegible] خواهد گناه مرغی باشد بنا میکند الله خداوند تبارک و تعالی از برای او
خانه در بهشت و مستحب است قرار دادن مکان طهارة و وضو و بیرون آنها از جهت صلوة مسنونه و مستحبات
تغییر نمودن آنها بسکنه بستی و بعبادة و کنده تردد و روئیدن و بیرون بردن خاک روبه و چراغ روشن نمودن
و امثال اینها و مستحب است منوب شدن کفش و عصا و چیزی در نزد دخول و معلوم نمودن پاکی آنها و مقدم داشتن
پای راست در نزد دخول و پای چپ در وقت بیرون آمدن و خواندن دعاهائی که وارد شده است
در دو حال الا انجمله در هر دو حال بگوید که بسم الله و بالله والسلام علی رسول الله صلی الله علیه وآله
وملائکته علی محمد وآل محمد والسلام علیه ورحمة الله وبرکاته رب اغفر لی ذنوبی وافتح لی ابواب
فضلک و مستحب است که [illegible] تعظیم و تحیه نمودن مساجد بگذاردن دو رکعت نماز در وقت دخول آنها
و قبل از نشستن و آنرا نماز تحیه گویند و اکتفا بدو رکعت از نمازهای واجبی و نافله [illegible]

واما نماز

واما نماز نکند الله [illegible] بشنیدن رو بقبله و حمد او نماید و صلوات بر پیغمبر و آل او بفرستد و دعا کند
و حاجت خود را از خدا طلب نماید و مکروهست رخت نمودن مساجد بهر زینت دلهوت آنها را بطلان
همچنین صورت کشی آنها خواه بطلان و خواه بغیر آن و بعضی این هر دو را حرام دانسته اند و همچنین مکروهست
سقف گردانیدن آنها مگر اینکه [illegible] بنی باشد از چوب و علف و مکروهست بلند نمودن دیوارهای آنها
زیاده بر دیوار آنها و قرار دادن منارها در وسط آنها و بعضی حرام دانسته اند و بلند نمودن منارها را بر دیوارها
و کنده ساختن از برای دیوارها و بیرون کردن سنگ ریزه از آنها و کفاره آن رد نمودن آنها است
بهمان مسجد یا بغیر آن و بعضی مکروهست خواندن شعر در آنها مگر چیزی که مشتمل بر چیزی و حکمی باشد
مثل اشعاری که مشتمل بر علوم و حکم و مواعظ و مدح حضرات ائمه علیهم السلام و مرثیه آنها باشد
و مکروهست معاملات و بیع و شراء و سایر کسبها و صناعتها مادامیکه مانع نماز گذارندگان
و تغییر دهنده وضع و هیئت مسجد نباشد والا حرام بودن آنها بدیهی است و مکروه [illegible]
دیوانگان و اطفالی که تمیز و نظافت و ادب ندارند و [illegible] صدور در آنها و بلند نمودن صدا از برای [illegible] و خبر کردن
از گرفته شده و ذکر کردن حدیث و خبر با بر و بیا و کشف نمودن [illegible] و خوابیدن در آنها مگر در وقت ضرورت
و داخل شدن در آنها با بوی سیر و پیاز و مانند آنها و آب دهن [illegible] و همچنین
دفن نمایند [illegible] و علم نمودن بر بنائی که وضع شده است از برای [illegible] و از اطاعه
گویند و وضو ساختن از حدث بول و غایط و ازاله نمودن نجاسات و کثافات مادامیکه بقدر مسجد نماید والا
حرام است و حرام است دخول شدن جنب و حایض و نفسا و گذاردن آنها چیزی سوی مسجد چنانکه سابقا
در احکام آنها دانسته شد و مکروهست هر چیزی که مناسبت با وضع مساجد و عبادة نمودن در آنها ندارد
و در حدیث است که مرا آیند در آخر زمان قومی که می نشینند در مسجد حلقه و حلقه و صف و صف
و ذکر ایشان دنیا و محبت دنیا است و دلهای ایشان خالی است از هدایت و زبانهای ایشان پر است
از اخبار دنیا و ایشان شرار خلق خداوندند و با ایشان مجالست منمائید که خداوند حاجت با ایشان ندارد

والله المستعان المقصد الخامس در بیان لباس نماز گذار و احکام پوشیدن عورة در نماز واجب و شرط صحیح بودن نماز است
در آن چند گفتار است گفتار [illegible] پوشیدن عورة در نماز واجب و شرط صحیح بودن نماز است در حال امکان
بالاتفاق و [illegible] اطلال [illegible] عمد موجب بطلان نماز است و با نسیان و عدم علم
بکشف شدن آن [illegible] خواه [illegible] اول نماز تا آخر مکشوف مانده باشد یا در اثناء مکشوف شده باشد
و خواه آنکه بعد از انکشاف متذکر شود و بپوشد یا آنکه طول بکشد و متذکر نشود بلی بعد از تذکر
اگر که بپوشد و نماز نکند [illegible] در صورت ابن جنید که اگر [illegible] نماز عورة او مکشوف مانده است
و عالم بان نشده [illegible] باید که نماز را اعاده کند و همچنین فرموده شهید در ذکری
و اگر از اول نماز مکشوف مانده است باید که نماز را اعاده نماید ایضا وجهی ندارد و جایز است پوشیدن
عورة بهر چیزی که بپوشد پوشیدن حاصل شود از کهنه و علف و برگ درخت و گل و اگر هیچ یک از اینها
نیابد پس نماز بالاتفاق ساقط نمیشود بلکه اگر امن از نگاه کننده باشد واجب است که دست
خود را بعورة خود گذارد و نماز را ایستاده بجا آورد و رکوع و سجود را باشاره نمود [illegible] بعمل آورد
و از برای سجود سر خود بیشتر از رکوع فرود آید و اگر از نگاه کننده ایمن نباشد واجب است که نماز را
نشسته بجا آورد و رکوع و سجود نیز باشاره بعمل آرد و اگر جمعی باشند و نماز را بجماعت گذارند هر آینه
پس همگی نشسته نماز میکنند و رکوع و سجود نیز باشاره بعمل میآرند و پیش نماز بقدر زانو خود مقدم
بر ایشان می نشیند و بعضی مطلقا ایستادن را واجب دانسته اند و بعضی مطلقا نشستن را واجب دانسته اند
و بعضی حکم بتخییر نموده اند و بعضی در جماعت فرموده اند که پیش نماز رکوع و سجود را باشاره میکند و باقی رکوع و سجود
درست بعمل می آرند و اصح همان قول و تفصیل اول است و اگر امید یافتن پوشش و ستر دانسته
باشد هر آینه نماز را باید که بتاخیر اندازد تا آخر وقت و اگر ندانسته باشد در اول وقت میگذارد
چنانکه در باب تیمم دانسته شد و عورة مرد که واجب است پوشیدن آن همان قبل و دبر و دو خصیه است
بالاتفاق و پوشیدن ما بین ناف تا زانو بهتر است و عورة زن اگر حره و بالغ است تمام بدن او است بالاجماع
مگر رو و کف کف حد آن تا بند دست است و مگر رو و قدم پاکیزه پس پوشیدن آنها واجب نیست
چنانکه در رو و کف اجماعی است و در رو و قدم اظهر و اشهر است

واما کنیز

واما کنیز و دختر غیر بالغه پس پوشیدن سر خود را واجب نیست و افضل است و دلیل بعض
که مکشوف گذاردن سر خود را کنیز و مستحب دانسته اند محمول بر تقیه است و مشهور آن است که
واجب است انکه لباس نماز گذار و پوشش عورة [illegible] بالذات صحیح یا قوی تحیا باید
حال [illegible] و جایز نیست نماز گذاردن در لباس و ستر غصبی و بعضی در غیر ساتر ایضا جایز ندانسته اند
هر چند که بقدر یک رشته باشد و [illegible] و فضل بن شاذان و میرزا ابو القاسم و جمعی دیگر [illegible]
مکان ذکر شد واجب ندانسته و کلام در اینجا همان کلام است [illegible] و [illegible] مراعاة طریقه قوی
بنا بر عمل را بر مشهور باید کرد و واجب است بالاتفاق طاهر بودن لباس [illegible] نماز گذار از جمیع نجاسات
مگر نجاساتی که معفو شده است و عرق قیر ذکر آنها خواهد شد و نجس بودن لباس باید در حال اختیار و از روی عمد بالاتفاق
موجب بطلان نماز است [illegible] خواه آنکه وقت باقی باشد یا نباشد و اگر در حال ضرورت و مجبوری
نبودن تطهیر و ازاله نجاسات از آنها [illegible] اعاده و نماز سوم طریق بر همگی [illegible]
نحو که سابقا دانسته شد بجا آورد چنانکه اظهر و اشهر است و ادعای اجماع نیز بیان شده است و بعضی
حکم فرموده اند که مخیر است ما بین آنکه نماز سوم [illegible] بنماید [illegible] بعمل آورد و این قول
ضعیف است و اگر که بر همه شدن ممکن نباشد پس بالاتفاق در همان لباس نجس نماز میگذارد چنانکه در بدن نجس [illegible]
در وجوب اعاده نمودن آن در وقت تمکن و قدرة خلاف است و اقوی چنانکه اشهر است عدم
وجوب اعاده آن است بلی مستحب است و در حال [illegible] عالم شدن بنجاسة قبل از نماز و فرمودن
نمودن تا بعد از نماز لازم است که آن نماز را اعاده نماید چنانکه مشهور اصحاب است و قایل شدن
بعضی بعدم اعاده آن مطلقا و بعضی دیگر [illegible] در خارج وقت هر دو ضعیف است
و اگر قبل از نماز عالم بنجاسة نشد [illegible] و نماز گذارد و بعد از نماز عالم بآن شد پس اعاده ندارد
خواه آنکه وقت باقی باشد یا نباشد و قول شیخ در مبسوط بواجب بودن اعاده آن مادام که وقت باقی باشد

ضعیف است و اگر در اثناء نماز تنجیس رسانید که آن نجاست
و علم بسابق بودن آن نرسانید او ممکن است انداختن آب واجب است والا نماز مقطوع میکند
تا تبدیل نمودن آن بچیزی که موجب فعل نماز نباشد
و اعلام میکند
مر آنکه و پس ازاله یا تبدیل بر آید نماز را اتمام میکند و صحیح است والا قطع میکند و بعد از ازاله
نماز را اعاده میکند اگر که وقت تنگ نباشد والا همان نماز اکتفا میکند و قضا نداده و اگر نجاست را
بعد از نماز به بیند و شک نماید در بودن آن در حال نماز و زایل نیز شده باشد و بعد از آن علم بآن بهم رساند
که نجاست بر آن افتاده باشد در حال نماز و زایل نیز شده باشد و بعد از آن علم بآن بهم رساند
نجاساتی که بودن آنها در لباس یا بدن نماز گذار ضرر ندارد و معفو شده است چهار است
اول خون دمامیل و جراحات تا وقتی که چاق نشود و مستفاد از احادیث آن است که خون
آنها معفو است خواه قلیل باشد و خواه کثیر و خواه دمامیل باشد یا بعض از اوقات و خواه در موضع
خودشان باشد یا غیر آن و خواه در لباس باشد یا در بدن و واجب نیست بدل نمودن کهنه آنها
و نه تخفیف دادن و کم نمودن خون آنها و نه بستن آنها و اصل حکم اتفاقی است و لکن در
هر یک از شقوقی که ذکر شد خلاف نموده اند و هیچکدام هیچ دلیلی غیر از تشدید نمودن تکلیف
بر خود ندارند و اقوی همان است که ذکر شد بلی مستحب است اینکه در هر روزی یک مرتبه رخت
خود را عوض نمایند یا آنکه بشویند اگر که منجر بعسر و حرج نشود والا استحباب را اضافه نماید
دوم خونی است که در وسعت و اندازه کمتر از درهم بغلی باشد و معفو بودن آن در لباس و بدن نمودن اتفاقی است
چنانکه معفو بودن بیشتر از آن ایضا نیز اتفاقی است و در معفو بودن آنکه بقدر درهم باشد نیز
خلاف است اقوی چنانکه اظهر و اکثر است و آن است که معفو نیست و سلار و شیخ رضی
معفو دانسته اند و در خونی که متفرق باشد و مجموع آن زیاد بر قدر درهم باشد خلاف است و اقوی چنانکه اظهر
آن است که معفو نیست هر چند که هر قدر متفرق از آن کمتر از قدر درهم باشد و جمیع مثل

این ادریس

این ادریس و محقق در شرایع [illegible] نقطه فرموده اند و محمول او نموده
مجموع را بآنکه زیاد مساوی باشد واجب نشده و شیخ در نهایه منقول است که اگر مجموع
بحد تفاحش نرسیده است معفو است والا معفو نیست و هیچکدام از طرفین ایضا معلوم نیست
در وقتی است که غیر خون حیض و نفاس و استحاضه باشد و اما اگر آنها باشد پس بالاجماع معفو نیست
و باید که ازاله شود و در اوند ملیق فرموده است بآنها خون نجس العین است و معفو نیست و دلیل او
معلوم نیست و در درهم بغلی که اخبار و احادیث نیز درهم وافی گویند در درهم است که نیز بزرگتر و وزن آن بدو دانق
بیشتر از درهم است که در شرع معروف است و وزن آن شش دانق است و وجه نامیدن آنرا باین اسم بغلی چنانکه شیخ در دکری از این
جونکه شیخ که سکه نموده است اندازه ثلاثه دوم بسکه کسر و نه از این سبب آنرا بغلی گویند مقابل با درهم که آنرا
طبری گویند و چهار دانق بوده است در زمان عبد الملک ابن مروان حدود سطر از این دو درهم که شش
دانق گرفته شده است و بنابر درهم شش دانق گذارده شده است چنانکه [illegible]
فرموده است از این دو درهم و بعضی دیگر فرموده اند که بغلی بفتح غین و تشدید لام است و
منسوب بقریه است که آنرا بغلی گویند و در بخارا این درهم را یافته اند و ابن ادریس فرموده است که آنرا
دیم و اندازه و مقدار آن بقدر گرد بر طرف دست یا کف پا بسیف و حد و مقدار آنرا از ابن حول افتاده
و ابن جنید مقدار آنرا بقدر بند نالدان گشت ابهام دانسته و ابن ابی عقیل بقدر دینار دانسته
علامه حقیقت قدر و اندازه آن معلوم نیست و لکن چنانکه جمعی فرموده اند اخبار ابن ادریس در این
باب حجت است پس تقدیر و اندازه آن بقدر یک روبیه فتحعلی شاه بعضی شاه است سیم از نجاساتی که معفو است نجاست
در هر چیزی است که با عورة مرد نشود خواه آنکه از ملبوسات باشد مثل جوراب و کلاه یا از غیر آنها
مثل کارد و شمشیر و خواه آنکه در صورتی که ملبوس باشند در مواضع خود باشند مثل کلاه در سر و جوراب
در پا یا در غیر آن مثل کلاه در جیب مثلا و اصل حکم بدون خلاف است و با شقوقی که ذکر شد اقوی و اظهر است
و ابن ادریس مخصوص بملبوس دانسته و علامه و شهید شرط دانسته اند که در موضع خودش باشد و ابن ادریس

فصوص کلاه و بند زیر جامه و جوراب و کفش و چکمه [illegible] و چکمه ضعیف است چهارم نجاست لباس
زنی است که تربیت طفل میدهد و رخت او بنجاست مثل بول و غایط طفل نجس میشود و غیر از آن
دیگر لباس ندارد پس واجب است که در هر شبانه روز یک مرتبه بشوید و بعد از آن آنچه در آن باشد
معفو شده است چنانکه مشهور اصحاب است و جمهور اصحاب فرموده اند که عمل رخت شوری در آخر روز
نماید تا آنکه چهار نماز یعنی ظهر و عصر و مغرب و عشا را با طهارت رخت درک نموده باشد و در اصل بهتر بودن
آن کلامی نیست والله اعلم کفایه جایز نیست نماز گذاردن در [illegible] پوست مردار
که نفس سایله [illegible] باشد خواه آنکه در اصل ماکول اللحم باشد یا نباشد و خواه آنکه پوست آنرا دباغی شده باشد
یا نشده باشد و خواه [illegible] آنکه دباغی موجب طهارت آن نمیشود یا نه [illegible]
و در پوست مردار که نفس سایله ندارد خلاف است و خواه آنکه ساتر عورة باشد یا نباشد و [illegible]
و عدم جواز در جمیع اینها در صورتی که از مردار باشد که نفس سایله داشته باشد و مراد از بودن آن
نیز معلوم باشد و [illegible] اتفاقی است و اما آنکه نفس سایله نداشته باشد مثل پوست
مار و ماهی و امثال آن از حیواناتی که پوست آنها [illegible] نفع بردن و استعمال نمودن ممکن است خلاف است
و اقوی و اظهر آن است که جایز نیست و اما در مثل پوست شیش و کیک پس بدون شک و شبهه
در قول جایز است و در روم
در جواز آن گفتگوئی نمی باشد و اما آنکه مردار بودن آن معلوم نیست پس اگر از دست کافر گرفته
شده است یا آنکه یا از دست مسلمانی که اخبار بمردار بودن آن نموده است [illegible] یا آنکه در جایی افتاده و [illegible] علامتی
و اگر از بازار مسلمانان یا از دست مسلم گرفته شود البته که حکم بپاک بودن آن میشود و در غیر بودن
این صورتها مثل اینکه در جایی افتاده باشد و [illegible] آنکه حکم بمردار بودن [illegible]
[illegible] و تمام این شقوق اجماعی است و مخالف شاذ است و اما اجزاء که روح در آنها حلول
نموده است مثل مویز و پشم و دندان و شم و امثال آنها پس جواز نماز گذاردن در آنها اجماعی است
و گفتگوئی در آن نمی باشد چونکه معنی مردار [illegible] در آنها متحقق نمی باشد چنانکه سابقا در باب نجاست [illegible] شد

[illegible] جایز نیست ایضا نماز گذاردن در اجزاء حیوانی که ماکول اللحم باشد چنانکه مشهور اصحاب است
خواه پوست آن و خواه سایر اجزاء و که روح در آنها حلول نموده است و خواه آنکه ستر باشد یا نباشد
و خواه آنکه ملبوس باشد یا مصاحب و محمول [illegible] و تقاریر که دلالت بر جواز در آنها نموده است
بر سبیل تقیه است بلی در مویز و [illegible] فضلات انسان و فضلات مثل بکس عسل و پنیر و کلیک و امثال آنها از حیواناتی که گوشت و [illegible]
گفتگوئی نمی باشد و نماز گذاردن با آنها جایز است و همچنین جایز است در پوست و سایر اجزاء غیر آنها از مشهور
و [illegible] در اگر در پوست و اجزاء روبا تقیه ایضا قایل بجواز [illegible] بطریق کراهت شده اند
و اقوی عدم جواز است و دلیل [illegible] جواز آنکه محمول بر تقیه است و غیر بنابر آنچه استفاده از احادیث
و کلام جمعی از اهل خبره شده است عبارت است از مشک آبی که از اقدس گویند و بعضی از آنها مثل بز
مو دارد و بعضی مثل میش پشم دارد و بعضی مثل شتر کورک دارد و در زمانهای سابق اهل [illegible] از کورک
آن لباس میساختند تا وقتی که در [illegible] کرمان زمین که مابین فارس و سند است کورکهای زیاد
بسیار شد و شالهای زیاد متعارف و فراوان گردید کورک آن متروک و قلیل شد و سنجاب عبارت است
از یک نوع از موش صحرائی که بزرگ است و مو آن بسیار نرم میباشد و در بلاد صقالبه و شرک
بسیار است و ظاهرا همین حیوانی است که عرب عراق آنرا ابو العرس و اهل بربر دجر از اولاد گویند
و از سر تا دم آن باریک و مرکب ماهر است و لکن چهار پا میباشد و بسیار جلد و تند است و جایز
نیست ایضا پوشیدن مرد حریر و ابریشم خالص و نماز گذاردن در آن خواه آنکه ساتر باشد چنانکه
اتفاقی است یا نباشد چنانکه اقوی و اظهر و اشهر و اما در غیر ملبوس مثل آنکه محمول باشد یا آنکه
تابع لباس باشد مثل سجاف و بند و تکمه و امثال آنها پس در آن [illegible] جایز است و [illegible]
و همچنین در مخلوط و غیر خالص مگر اینکه خلیط آن مستهلک باشد بنحوی که یا وجود آن اثر [illegible] ایضا است
ایضا حریر و ابریشم گویند مثل الجهاز [illegible] در این زمانها میباشد پس بالاجماع ایضا جایز
نیست و در لباسی که در میان آن بعضی پنبه ابریشم گذارده باشند خلاف است و مشهور عدم جواز است
و بعضی از متاخرین بجواز نموده اند و دلیل ایشان است محمول بر تقیه است و اما فرش نمودن بحریر و سوار شدن بر آن
[illegible]

در حال ضرورة مثل حال سرما و حال مداوا نمودن است که حال نداشتن ساتر غیر از آن
پس در حال نیافتن ساتر غیر از آن نماز سر و بطور برهنگی بجا آورد باتفاق و نسخه شد میگذارند
و جایز نیست ایضا بوسیدن مرد طلا را و نماز گذاردن در آن در صورتی که ملبوس باشد باتفاق خواه آنکه
ساتر باشد چنانکه اتفاقی است باشد مثل انگشتر و کمربند چنانکه فتوا الکرین است و خواه آنکه اصل لباس
قام آن از طلا باشد آن از غیر طلا باشد و دکمه آنکه طلا میباشد ایضا بلی در مثل نگین و بند و جای
و علما بر لباس مباشد خلاف است و اظهر جواز آنها است و اما در محمول خواه آنکه مسکوک باشد
یا نباشد پس شک و شبهه در جواز آن نمی باشد و اما اوزار زنان پس در نماز و غیر نماز جایز و بدون
خلاف است کفایة مکروه است نماز گذاردن در لباس یا انگشتر که در آنها صورة حیوان
یعنی باشد چنانکه مشهور است و بعضی مطلق صورة را هر چند که صورة حیوان نباشد نیز مکروه دانسته اند
و بعضی حرام دانسته اند و اگر پنهان نموده باشد یا آنکه بوجه سر یا چشم آن محو نموده شود کراهت برطرف
میشود و در راهم باید که آنها را بریشت خود پیچیده بندد و قرار بدهد در پیش روی خود و ظهور
آن ایضا که مکروه است و آهن خواه آنکه ملبوس باشد یا محمول و خواه آنکه انگشتر باشد یا غیر آن از قبیل کارد
و شمشیر و کلید و خواه آنکه ذره انگشتر باشد یا نگین آن بلکه نگین آن سیاه رنگ است و از احمدیه
گویند ایضا مکروه است چنانکه بخصوص منصوص است و بوسیدن یا در حال ضرورة و بعضی در آهن نیز
و لکن به پنهان نمودن آن و در حال ضرورة نیز کراهت آن برطرف میشود و مکروه است ایضا در لباس
کسی که اجتناب از نجاسات نمیکند و در بوستی که خریده و گرفته شود از کسی
پوست روباه و خرگوش پوشیده باشد و در لباس سیاه و سبز رنگ مگر عمامه و چکمه و عبا و در لباسی که
بسیار نازک باشد و لکن ما تحت آن نما یا نباشد و غیر آن بالان نباشد و اگر غیر از آن باشد کراهت ندارد و اگر برتنه
ملاحظه است و در روم کراهت مرتفع میگردد و در سر جامه بتنهائی و اگر بر شانه خود چیزی بیندازد
نازک باشد که ما تحت آن نمایان باشد و ساتر نباشد جایز نیست و حرام است و مکروه است ایضا در زیر جامه بتنهائی
و اگر بر شانه خود چیزی بیندازد

هر چند که بباریکی

هر چند که بباریکی ریسمان باشد کراهت آن تخفیف می یابد و مکروه است ایضا در حال خضاب بستن
که مانع قرائت و وضو نگردد و در حال سواری کراهت آن خفیف تر است و بعضی حرام دانسته اند و مکروه است ایضا
نقاب انداختن از برای زنان و خالی بودن گردن ایشان از گردن بند و در خلخالی که صدا نماید چنانکه در غیر
نماز ایضا مکروه است و بعضی در نماز حرام دانسته اند و مکروه است ایضا اینکه لباس خود را از زیر بغل جمع
نماید و هر یک شانه بیندازد و بگردن رداء نماز گذارد و از برای پیش نماز و در عمامه که تحت الحنک نداشته
چنانکه در غیر نماز ایضا مکروه است لکن در این زمانها چونکه متروک شده است بجهت که گذاردن آن از جمله
لباس شهرت فی که مذموم است آیند گذاردن آن استحباب و در گذاردن آن کراهت نمی باشد و مکروه است ایضا
و هر نعلی که پشت پا سر بپوشد و از انبوه و بعضی حرام دانسته اند و در جهیز دارد و کراهت در غیر نعل سندی ایضا
حرام دانسته اند و مستحب است نماز گذاردن در نعل بلکه عبارت است از نعلی که کف پا را میپوشد
و مستحب است نماز گذاردن با طیب و بوی خوش مثل مشک و گلاب
و مستحب است از جناب امام جعفر صادق علیه السلام که نماز با بوی خوش بهتر است از هفتاد نماز
و غیر آنها و مروی است از جناب امام جعفر صادق علیه السلام که نماز با بوی خوش بهتر است از هفتاد نماز
بغیر آن و استعمال بوی خوش در جمیع اوقات و احوال از مستحبات مؤکده است خصوصا در ریش
و شارب و از سیرة اخلاق انبیا و اولیاء است و بهترین لباسها در جمیع احوال خصوصا
در حال نماز لباس پنبه و کتان است و پشم و موی مکروه است مگر از جهة در حال سرما و بهترین
رنگها رنگ سفید است و بعد از آن زرد و بعد از آن سبز و لباس سیاه و سرخ مذموم است و تفصیل
لباس و بوی خوش را در مقام آنها ذکر فرموده اند و حقیر نیز در کتاب تحفة الملوک
در باب تدبیر منزل مفصلا ذکر کرده و سوده ام و الحمد لله تعالی

المقصد السادس

در بیان اذان و اقامه و احکامی است که متعلق بآنها است و در آن چند کفایة است
کفایة مستحب است اذان گفتن اذان و اقامه از برای
خصوص نماز واجبی شبانه روز و نماز جمعه و از برای غیر آنها باتفاق
و در ایضا دیگر غیر از یومیه و جمعه مستحب و مشروع نمیباشد در یومیه و جمعه

نیز بهتر است و بالاتفاق ایضا مستحب است وقف نمودن در آخر فصول آنها و تاقی نمودن در اذان
و مشارعه نمودن در اقامه و بلند نمودن صدا را در اذان از برای مردان و چنانکه منصوص است
اجر داده میشود بقدر بلند کردن و کشیدن صدا از خود و شهادة میدهد از برای او هر چیز که صدای
او را شنیده است و مستحب است ایضا واضح گردانیدن الف و ها و را در تکبیر و گذاشتن دو انگشت را
در گوش در نزد گفتن تکبیر و صلواة فرستادن بر پیغمبر و آل او در وقت ذکر نام شریف آنحضرت
واضح در نزد حیعلتین و جواب آن است و مستحب است ایضا فاصله دادن مابین اذان و اقامه بدو رکعت
از نوافل یومیه یا بسجده یا نشستن یا تسبیح یا تحمید یا کلام یا سکوت یا کلام بر دشتن بیاب
است روز یکه که و دعا خواندن مابین آنها در سجده یا در نشستن و اعاده نمودن اقامه
از برای کسی که تکلم نموده باشد پیش از داخل شدن در نماز و مکروه است تکلم نمودن در وسط
آنها و در وسط اقامه مکروه تر است و بعضی در وسط اقامه حرام دانسته اند بلی در جماعة
صلوة است بعد از گفتن قد قامت الصلوة چنانکه از شیخین و سید مرتضی علیهم الرحمه است حرام است
مگر کلامی که متعلق بنماز باشد مثل پیش داشتن پیش نماز و راست نمودن صفوف و امثال
آنها و اکثر مکروه دانسته اند و مکروه است ایضا ترجیع در غیر حال تقیه و چال اعلام و شعار نمودن
و معنی ترجیع باز یاد نمودن تکرار تکبیر و شهادتین است در اول اذان چنانکه فرموده شیخ است
یا تکرار نمودن فصول زیاده بر مقدار در آنها چنانکه فرموده شهید است یا تکرار نمودن شهادتین
بطریق جهر بعد از گفتن آنها بطریق آهسته چنانکه فرموده دیگران است و مکروه است ایضا تثویب
و معنی آن یا گفتن الصلوة خیر من النوم است و یا تکرار نمودن شهادتین را دو مرتبه یا گفتن
حی علی الصلوة و حی علی الفلاح را دو مرتبه در مابین اذان و اقامه و تجویز نمودن ابن
جنید و جعفی بعضی اولی بدون کراهت شاذ است و از بدعتها و دو میر است لعنه الله تعالی
و همچنین مکروه است هر کلام دیگر که خارج از ذکر کرده و فصلها مذکوره اذان و اقامه باشد
هر چند که مضمون آن حق و صدق باشد مثل گفتن اشهد ان علیا ولی الله و حیعلتین
چنانکه مشهور اصحاب است و حیعلتین را بعد از شهادتین

مستحب میدانم

مستحب میدانم هر چند که از فصول اذان و اقامه نباشد لکن بجهت تاکید آن شهادة دادن
بانکه علی امیر المؤمنین است بعد بعد باشد نه غیر آن و عبارة آن در عربی این است که اشهد ان
علیا امیر المؤمنین و بعد از ان ولی الله را میخواهد بگوید یا نگوید والله اعلم کفایة بالاتفاق
جایز و مشروع نیست اذان گفتن پیش از داخل شدن وقت آن و اما رخصة دادن و مقدم داشتن
اذان را بر وقت نماز صبح چنانکه اظهر و اشهر است از جهة بیدار شدن متهجدین و مهیا شدن
برای نماز و اعمالی است که در شب بجا آورده میشود نه بجهة نماز صبح است و از این سبب است که اعتماد
بران نمیباشد و بالاتفاق باید که بعد از دخول صبح و وقت نماز اعاده کرده شود و باید که در هر بلدی
که قرار دلو گفتن آن قبل از صبح بشود نشانه از برای آن نیز قرار دلو بشود تا انکه موجب فریب
مردمان و توهم دخول شدن صبح نشود چنانکه پیغمبر صلی الله علیه و آله اذان ابن ام مکتوم را نشانه
آن قرار داده بود و اذان بلال نشانه صبح قرار داده بودند و اگر اذان و اقامه را بر دو یا اقامه
بتنهائی فراموش نموده باشد تا وقتی که داخل در نماز شود پس چنانکه اظهر و اشهر است مستحب است انکه نماز را بر هم زند
و بر گردد و اذان و اقامه را بگوید و نماز را از سر بگیرد مادام که داخل رکوع نشده باشد و اگر داخل در
رکوع شده باشد یا انکه عمدا انها را ترک نموده باشد پس بر نمیگردد و بعضی فرموده اند که در هر دو صورة بر میگردد
و قول ایشان ضعیف و دلیل آن معلوم نیست بلی بعضی از احادیث صریح در این است که در صورة فراموش نمودن
مر اقامه در هر جائی از نماز که بیاد آید صلواة و سلم بر پیغمبر میفرستد و قد قامت الصلوة گوید
و بعد مشغول بنماز میگردد و نماز را از سر نمیگیرد و جمعی نیز عمل بمضمون آنها نموده اند و قوی است که بیاد آورد
و عیب ندارد و واجب است و شرط دانسته شده است در مؤذنی که قرار داده میشود از برای شهری
یا مسجدی و اعتماد نموده میشود باذان او در نماز اینکه عاقل و مسلم باشد بالاجماع و اقوی
آن است که مؤمن یعنی اثنا عشری نیز بعد باشد و اقوی ایضا آن است که از مردان
مرد باشد اگر

اذان بگوید و مستحب است اینکه عادل باشد و اعتماد بر اذان خلاف مگر از ابن جنید که
ایضا شرط دانسته اند و مستحب است
ایضا اینکه با طهارة و رو بقبله و قائم باشد و صدا بلند باشد و ایستاده بر موضع بلند
و عارف و بلیغ باشد بوقتها نماز و مستحب است از جهة کسی که ممیز باشد بالاجماع و همچنین از زن
در صورتی که برای زنان اذان بگوید و مکروه است گرفتن اجرة بر گفتن اذان چنانکه رای
سید مرتضی رحمه الله است و اکثر حرام دانسته اند و در منعقد شدن آن و احتمال نمودن
بر فرض حرمة خلاف است و اکثر قایل بانعقاد شده اند و مستحب است حکایة نمودن اذان
و اقامه که مشروع باشد در جمیع حالات حتی در نماز و گفتن هر فصلی که مؤذن از روی عمد یا سهو
ترک آن نموده باشد خصوصا در وقتی که بشنیدن نماز اذان او اکتفا نماید و نماز کند و اگر در اثناء
اذان یا اقامه حدث نماید طهارة بعمل می آورد و از همانجا که قطع نموده است بنا میگذارد و مگر
اینکه زمان طهارة طول بکشد پس از اول بنا میگذارد و در اقامه مطلقا از اول میگیرد
و اگر در اثناء نماز حدث نماید و طهارة بعمل آرد دیگر احتیاج باعاده نمودن اذان
و اقامه نیست مگر اینکه تکلم نموده باشد بکلامی که متعلق بنماز نباشد پس اقامه را اعاده مینماید
و اگر هر دو را نیز اعاده نماید نیکو و مشروع است و کسی که اقتدا بجهة تقیه نماز با کسی میکند
که اقتدا باو نمینماید اذان و اقامه را برای خود بگوید و اگر فرصة نیابد از قد قامت الصلوة
تا آخر اقامه میگوید و مروی است از امام محمد باقر علیه السلام که کسی که
اذان بگوید در مدة ده سال بنیة تقرب و بمحض رضای خداوند مر آمرزد خداوند از برای او
بقدر دیدن چشم او و رسیدن صدای او و تصدیق نماید او را هر تر و خشکی که شنیده است
صدای او را و از برای او باهر کسی که نماز میکند با او در مسجد او سهم است و از برای او باهر کسی
که نماز میکند بنماز او حسنه است و در روایت آنحضرت صلی الله علیه و آله که حشر نموده میشوند
مؤذنها با پیغمبران و صدیقین و شهداء و فرموده است ایضا که کسی که اذان بگوید

برابر رضای

برابر رضا خدا اعطا میفرماید خداوند او را ثواب سی هزار شهید و چهل هزار صدیق و داخل میگردد بشفاعت
او چهل هزار گناهکار از امة من صلی الله علیه و آله و وقتی که گفت اشهد ان لا اله الا الله
صلواة میفرستد بر او هفتاد هزار ملک و استغفار میکنند از برای او و میباشد روز قیامة در سایه عرش
تا فارغ شدن از حساب خلایق و مرقوم است ثواب گفتن اشهد ان محمدا رسول الله را چهل هزار
ملک و مروی است از جناب امام رضا علیه السلام که اذان گفتن در منزل خود بصدای بلند
موجب برطرف شدن بیماری و سبب بسیاری اولاد است الارشاد الثانی
در بیان هیئة و کیفیة نماز یومیه است و احکامی که متعلق بآن است و در آن چند کفایه است کفایة
کیفیة نماز بطریق اجمال آن است که بایستد رو بقبله و بانیة تقرب بنحو کرد و وضو دانسته شد
الله اکبر یکبر و بعد از ان قراءة نماید حمد و هر یک سوره با بسم الله آنها بعد از آن رکوع نماید بنحو که برسد
دو کف دستها بدو زانو و ذکر خداوند بنماید بسه مای ذکر با اطمینان و آرام و بعد از آن راست بایستد
با اطمینان بعد از آن دو سجده نماید بر زمین با اعضاء هفت گانه پیشانی و دو کف دست و
دو زانو و دو انگشت ابهام پای و ذکر بنماید بسه مای در هر دو سجده ای ذکر با اطمینان و بنشیند
در مابین دو سجده با اطمینان و تشهد بخواند بعد از دو سجده در رکعت دوم از هر نماز و در رکعت
سیم و چهارم از نماز سه رکعتی و چهار رکعتی بگفتن اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له
و اشهد ان محمدا عبده و رسوله بعد از ان صلواة بفرستد بر پیغمبر و آل او بگفتن اللهم صل
علی محمد و آل محمد بعد از ان نماز را بشود بسلام دلعون بگفتن السلام علیکم و رحمة الله
و برکاته و واجب است اما ایستادن در نماز ما و واجبی با قدرة داشتن بر آن بالاتفاق و آن در حال
گفتن تکبیرة الاحرام که الله اکبر است و در حال رفتن بر رکوع که ایستادنی است که متصل برکوع است
رکن نماز است بدون خلاف یعنی باطل میشود نماز بترک نمودن آن از روی عمد یا سهو و حد ایستادن
راست ایستادن است بنحوی که مهره های پشت راست بر روی یکدیگر قرار گیرد و سر بزیر انداختن

ضرر ندارد لکن بهتر ترک آن است و مشهور آن است که میل نمودن بیکی از دو جانب ضرر دارد و جایز
نیست و اقوی و اظهر آن است که اگر میلی باشد که منافات با معنی ایستادن بنحو کمال کرشد
نداشته باشد ضرر ندارد و جواز اگر فتن یعنی براه نرفتن ایضا شرط در تحقق معنی ایستادن است و بدا
و حرکة دادن پا را و بعضی از اوقات پایس و پیش نهادن انها را بنحو که معنی راه رفتن را نفهماند و منافات
با معنی استقرار و عرف ندارد باشد ضرر ندارد و اقوی چنانکه اگر کرین است واجب بودن استقلال است
با قدرة ایضا یعنی انکه اعتماد و تکیه بر چیزی نماید بنحو که اگر آن چیز برداشته شود بیفتد و ابی الصلاح در اختیار
تکیه نمودن بر وجه مذکور مکروه و ترک استقلال را مستحب دانسته و قول اوخالی از قوتی نیست
و بعد از عاجز شدن از ایستادن بطریق استقلال بالاتفاق تکیه نمودن ضرر ندارد و واجب است و بعد از
عاجز شدن از ایستادن بطریق تکیه نمودن نماز را نشسته میکند بدون خلاف و بعد از عاجز شدن
از نشستن به پهلو راست میخوابد و بعد از ان به پهلوی چپ چنانکه اقوی و اشهر است و بعضی
از اوائل الاعلام او را مخیر دانسته اند در خوابیدن بهر یک از دو جانب که بخواهد با افضل بودن جانب
راست و بعد از عاجز شدن از دو جانب به پشت میخوابد بدون خلاف و پایهای خود را بقبله میکند و در هر حال
بعمل می آید و هر وقت که در اثناء نماز از یک مرتبه از مراتب مذکوره عاجز شد منتقل بمرتبه پایین
میگردد مع بقوة بهم رسانید منتقل بمرتبه بالا میگردد بدون خلاف و از جمله اسباب عجز زیاد شدن
مرض و طول کشیدن آن و خوف تلف و خوف از دشمن و حاصل شدن مشقة شدیده و کوتاه بودن
سقف و مانند آنها است این حکم در نمازهای واجبی است و اما در نافله پس نشستن در آن با وجود
قدرة بر ایستادن جایز و بدون خلاف است که هر گاه در آخر سوره بایستد و قرائت را در ایستادن تمام کند
و رکوع نماید نماز او ایستاده حساب میشود و خود است ایضا که بعوض دو رکعة چهار رکعة نشسته بجا آورد
و مستحب است که نشستن خود عوض او در نماز وتری و خواه مستحبی باشد مرتبه قرار بدهد یعنی چهار از ان را بنحوی نشسته بجا آورد
و لکن تمام اصحاب اتفاق نموده اند بانکه معنی آن در این مقام آن است
مکروه است نشستن بر عقب خود مثل نشستن سگ و اظهر آن است که خوابیدن به پهلوی یا به
پشت در نافله با وجود قدرة داشتن بر ایستادن و نشستن جایز و مشروع نمیباشد و مستحب است بانکه

بخواند

بخواند دعا ترک و وارد شده است در نزد ایستادن بنماز و مقابل نماز انگشتان پا را بقبله و ملصق
نماید پای را بیکدیگر بلکه فاصله بعد آنها را بیک انگشت تا یک وجب و رها نماید دو شانه و دو دست خود را
و انگشتان را در هم نموده و دست ها را برابر ملوبت و محاذی اذن قرار دهد و نگاه خود را بموضع سجود
اندازد و بایستد مثل ایستادن بنده ذلیل در برابر پادشاه جلیل و ترک نماید تبختر و تکبر و تعرب و استعمال
و ذلة را در ظاهر و باطن و ثابت بماند هر دو پا و تکیه بر یکی از انها نکند
و انها را بیکدیگر نزدیک گذارد گذاشتن دست است را بر دست چپ چنانکه سیرة طائفه مجوس و مخالفین است
چنانکه رای ابی الصلاح و محقق است و اگر این حرام و نماز سوی آن باطل دانسته اند و نقل
اجماع بر آن ایضا نموده اند و اما در حال تقیه پس جایز و واجب است و اما زن پس مستحب است که دو پا
خود را ملصق بیکدیگر نماید و فاصله در مابین انها نگذارد و دو دست خود را بر پهلوی پستانها بسینه خود
چسپانده باشد نموده آنها را اینکه کف خود را بر پستانها گذارد چنانکه بعضی فهمیده اند والله اعلم
کفایة و اما نیة و تکبیرة الاحرام که عبارت از گفتن الله اکبر پس نیة تقرب بنحوی که در وضو دانسته شد
واجب و رکن در نماز است و ترک آن عمدا یا سهوا نماز باطل است بلکه چنانکه سابقا دانسته شد بعمل و وجود
نمی آید و دانسته شد که نیة همان دعا است که مقارن با عمل است و انچه قبل از آن است انرا عزم گویند
و دانسته شد که نیة خروج از نماز یا نیة فعل منافی نماز بدون اینکه خارج شود یا اینکه فعل منافی
بعمل آرد باعث بطلان نماز نمیشود و خواه نماز نفل نماز نفل نموده نیة را در هر وقت که مشغول بشود بنماز
و بعد از ان بخاطر بیاورد که سابق بر آن را نکرده است خواه انکه هر دو نماز را ادا باشند یا قضا
یا مختلف باشد یا هر انکه هر دو نماز قصر باشند یا اتمام یا مختلف یا انکه از جماعة یکی فرادی باشد بدون
عذر چنانکه رای اکثر است یا بشرط عذر چنانکه رای شیخ در مبسوط است اما نقل نموده از فرادی
بجماعة چنانکه رای اکثر این است جایز و مشروع نمیباشد و شیخ در خلاف تجویز فرموده است و اما عکس
از افتتاح کردن بامامة نموده باشد یا اینکه از اقتدا به پیش نماز یا اقتدا به نموده پیش نماز دیگر باشد یا اینکه
از نماز واجب به نماز نافله باشد از برای کسی که طالب درک نموده نماز جماعة باشد یا کسی که فراموش

نموده باشد قراءة سوره جمعه را در جمعه یا فراموش نموده باشد اذان و اقامه یا اقامه سوی یا از جهت طلب
نموده مطلق فضیلة باشد هر چند که در غیر مواضع مذکوره باشد و اما نقل نموده از نافله بسوی
نماز واجبی پس چنانکه مشهور بلکه جایز و مشروع نیست این در اثنا و نماز است و سابقا دانسته شد
که بخصوص نماز ظهر و عصر هر گاه که از روز فراموش شود ابتدا العصر نموده باشد تا انکه فارغ شده باشد
پس بعد از فارغ شدن ایضا نقل نیة را بظهر جایز بلکه واجب است چنانکه رای بعضی از متاخرین و بخصوص
رکعات یکی میباشند و در دلیل است از حضرت صاحب العصر علیه السلام که اگر دو رکعة از نماز عصر کرده باشد
و یقین نماید که نماز ظهر را دو رکعة کرده است و در مابین علی که منافی نماز باشد نکرده باشد همین دو رکعة سوی
از تمام نماز ظهر قرار میدهد و بعد از ان نماز عصر را میکند و شهید رحمه الله در روض الجنان متذکر آن شده
و فتوی بان داده و عیب ندارد هر چند که باقی اصحاب ذکر انرا نکرده اند و ظاهر آن است که قایل
بان شده اند و اما تکبیرة الاحرام که عبارت از گفتن الله اکبر یعنی آنست که خداوند بزرگتر است از اینکه
بوصف شود یا اینکه عبادة نموده شود حق عبادة پس معنی تکبیرة الاحرام گویند آن است که آن تکبیر است که
گفتن آن موجب انعقاد نماز میگردد و سبب میشود از برای حرام شدن چیزهای که قبل از نماز بر انکس حلال و جایز بوده است
و آن رکن در نماز است بالاجماع و ترک آن عمدا یا سهوا نماز باطل میشود و بعضی از احادیث که بر خلاف
آن وارد شده است محمول بر تقیه است و اگر شک نماید در گفتن آن پس اگر بعد از فراغ از آن
است هر آینه شک او حکم ندارد و الا بر میگردد و بجا میآورد چنانکه قاعده در هر مشکوکی است و بعضی
شک در انرا موجب بطلان نماز دانسته اند چونکه شک در دو رکعة اولیه است و موجب بطلان است
و دلیل او دلالة بر مطلب او ندارد و مشهور آن است که زیادتی تکبیر نیز مبطل است خواه انکه عمدا
باشد یا سهوا و اقوی آن است که در صورت ضرر ندارد خصوصا با اینکه قصد باطل کردن نماز
تکبیر اول و ابتدا نموده بتکبیر دوم باشد هر چند که باطل کردانیدن نماز و تکبیر اول در صورت سهو و فراموشی یا در صورت عمد
و اما اگر قصد گفتن دو تکبیر باشد پس موجب بطلان میگردد و همین است حکم تکبیر اول در

و واجب است تلفظ نمودن بتکبیر بر وجه منقول و مذکور با قطع نمودن وجوه همزه الله و اکبر بدون خلاف
یعنی انکه ها الله را بحاف اکبر وصل نکند و همچنین پیش از الله تنطق بکلمه دیگر نماید که آخر انرا بلام الله
وصل نماید و الف انرا بیندازد و اگر لفظ ها تکبیر نمیگفته اند واجب است که تعلم بگیرد و اگر تعلم گرفتن
متعذر باشد یا انکه وقت تنگ باشد پس معنی انرا بهر زبانی که میداند بگوید و شخصی که گنگ است
بهر قدر که میتواند بگوید و مستحب است ترک نمودن مد در مابین الله و ها الله زیاده قدر معروف و ترک
نمودن اعراب در اخر آن و بلند نمودن دو دست را با آن در برابر رو و این جنید و سید و جمعی دانسته اند
و قول ایشان خالی از قوة نمیباشد و همچنین مستحب است بلند نمودن دستها را با جهر بتکبیر که در نماز میباشد
و آن زینة نماز و زینة عبودیة است و در حق امام تاکید آن بیشتر است و تجاوز ندادن و نکذرانیدن
دستها را از سر و دو گوش و قابل نمودن دو کف سوی قبله و ابتدا نمودن به بلند کردن با ابتدای تکبیر
و انتهاء نمودن با انتهاء آن و بلند گفتن تکبیر از برای امام چنانکه اشهر است و اهست گفتن انرا برای ماموم
و اما منفرد پس مخیر است مابین بلند گفتن و اهسته گفتن و بعضی در حق منفرد مستحب دانسته اند و مستحب است
افتتاح نمودن و ابتدا کردن در نماز بگفتن هفت تکبیر که در مابین آنها دعاهائی است که وارد شده است
و کمتر از ان پنج و کمتر از ان سه تکبیر است و جایز است گفتن انها در پی و بدون دعا و مخیر است در قرار دادن
هر یک از انها را که بخواهد از تکبیرة الاحرام نماز بدون خلاف و در افضل بودن اولی یا اخری خلاف است
و اخری را تکبیرة الاحرام قرار دادن چنانکه صریح بعضی از احادیث است بهتر است و در مستحب بودن
هفت تکبیر مذکور در تمام نمازهای واجبی و مستحبی مخصوص بودن انها بنمازهای واجبی یا تنها
و باول از نماز شب و یک رکعة وتر و اول از نافله زوال و اول از نافله مغرب و اول دو رکعة
احرام یا انکه شش نماز و دو نماز وتر خلاف است و اقوی استحباب آن است در تمام واجبها
و مستحبها نمازهای واجبی و مستحبی و لکن در هفت موضع از نمازهای مستحبی مذکوره استحباب آن
بیشتر است و در اول زوال و اول نماز شب و یک رکعة وتر بیشتر از باقی است و بدانکه در حدیث

صحیح وارد شده است که هرگاه که بیست و یک تکبیر گفتی در اول نماز بعد از تکبیرة الاحرام و بعد از آن فراموش
نمودی تکبیرهای دیگر در نماز است کفایة و میزاید همان بیست و یک مرتبه گفتن در اول از باقی تکبیرها و مراد
از این نماز نماز چهار رکعتی است که در مجموع آن بیست و یک تکبیر میباشد و بنابر این حدیث اگر که در اول
نماز دو رکعتی مثلا یازده تکبیر بعد از تکبیرة الاحرام بگوید و بعد از آن تکبیرهای دیگر در آن آن است فراموش
نماید هر آینه همان گفتن در اول کفایة از باقیها میشود کفایة اما قراءة پس واجب است بالاجماع
بر منفرد و بر پیش نماز خواندن سورهٔ حمد و سلام در هر دو رکعت از نماز دو رکعتی و در دو رکعت از نماز
سه رکعتی و چهار رکعتی و اما ماموم پس حکم او در نماز جماعت مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی
و چنانکه مشهور است خواندن حمد واجبی است که رکن نماز میباشد یعنی اگر فراموش نماید او را خواندن از او فوت شود
و بخاطر نیاورد تا وقتی که داخل در رکوع شود هر آینه نماز او صحیح است و چیزی بر او نمیباشد و اگر در وقت
خواندن سوره بخاطر آورد بر میگردد و آنرا میخواند و سوره را نیز بعد از آن میخواند بدون خلاف و اگر
در سوره باشد و شک نماید در خواندن آن میگذرد و ملتفت نمیشود چنانکه رای محقق و ابن ادریس است
و دیگران فرموده اند که برگردد واجب است که برگردد چونکه از محل آن که قراءة است تجاوز نموده است
و خلاف تحقیق است و واجب است قراءة نمودن سوره تمام آنرا با بسم الله بر وجهی که بطریق
تواتر نقل شده است بیرون آوردن حروف از مخرجهای خودش و بجا آوردن مد و شدید
در جائی که مد خلیه در کفتن حروف دارد و اما وقف و جهر و همس و اطباق و استعلاء و رخوه
و اشمام و غنه و سایر کیفیاتی که از محسنات قراءت است پس وجوب هیچکدام در شرع
معلوم نشده است و واجب است تعلم گرفتن آن بالاجماع و در حال تعذر یا تنگ
بعدن وقت میخواند هر قدر از آن که بتواند و اگر هیچ قدر از آن نداند از غیر آن از
سور دیگر میخواند و اگر نداند تهلیل و تکبیر و تسبیح میگوید و کمک بهر قدر و بهر نحو
که بتواند

که میتواند میخواند و اقتدا نمودن بر او واجب نیست بدون خلاف و حرام است گفتن آمین بعد از فاتحه
شدن اعم از قراءة حمد یا سلام و در جماعة و خواه در فرادی و موجب بطلان نماز است ایضا چنانکه اجماعی است و قایل شدن ابن
جنید و محقق دیگر ائمه آن شاذ است و ضعیف است و همچنین قایل شدن بعض بعدم ابطال با وجود حرمة آن شاذ و ضعیف است و وجوب
خواندن یک سوره بعد از حمد با بسم الله آن چنانکه مشهور در نماز واجبی و با وسعت وقت و حال اختیار
و ممکن بودن تعلم و ابن جنید و سلار و محقق مستحب دانسته اند و اما در نافله و حال ضرورة و ممکن
نبودن تعلم آن پس بدون خلاف واجب نیست و چنانکه مشهور است ایضا معلوم است خواندن سوره‌ای که در آنها
سجدهٔ واجبی است در نماز واجبی خواندن سورهٔ که بسبب طول آن وقت خود خارج میگردد و حرام است
ایضا چنانکه اشهر است و ادعای اجماع نیز بر آن شده است و اکثر متاخرین مکروه دانسته اند و در نافله
ضرر ندارد و معنی قرآن خواندن دو سوره است با یک سوره و قدر زیادی بر یکدیگر بر مقام قراءة و اما خواندن
سوره یا آیه در قنوت و در غیر آن بلکه بعد از قراءة بغیر قصد قراءتی بلکه بقصد قرآن خواندن قرآن
پس ضرر ندارد و حرمة قرآن در غیر سوره والضحی و الم نشرح و لایلاف و الم تر کیف است و در این
چهار ضرر ندارد بلکه واجب است که هر والضحی و الم نشرح را بهر دو در یک رکعت بخواند و بالاجماع این
دو در حکم یک سوره میباشند و همچنین لایلاف و الم تر و اقوی آن است که بسم الله و با آنکه یک
سوره میباشند واجب است که در وسط آنها خوانده شود و با وجود حرمة قرآن خواندن جایز است
عدول نمودن از سوره بسورهٔ دیگر بالاتفاق خواه آنکه آن سورهٔ که از آن عدول نموده شده قصد آنرا
داشته است و هیچ از آن نخوانده و شروع در آن ننموده باشد یا اینکه شروع در آن نموده باشد لکن مادام که
بنصف نرسیده باشد چنانکه رای بعض است یا آنکه تجاوز از نصف ننموده باشد چنانکه رای بعض دیگر است
مگر بخصوص سورهٔ قل هو الله و قل یا ایها الکافرون که بمحض شروع در آنها جایز نیست عدول نمودن
از آنها و حرام است چنانکه مشهور است و بعضی مکروه دانسته اند و قول اقوی و ضعیف است بلی چنانکه مشهور است
ایضا جایز و مستحب است عدول نمودن از این دو سوره بسورهٔ جمعه و منافقین در نماز جمعه و نماز ظهر روز جمعه قبل از رسیدن نصف یا بعد از نصف چنانکه در نصف شده

و در صحیح محقق و ظاهر سید مرتضی علیه الرحمة حرمة عدول نمودن از دو سوره است مطلقا و این حکم عدول
در حال اختیار و بدون ضرورة است و اما در حال ضرورة مثل آنکه شروع در سوره نموده و یک آیه از آخر
آن مثلا فراموش نموده و بخاطر نیاورد پس بدون خلاف عدول نمودن جایز بلکه واجب است
در هر جائی که باشد و چنانکه مشهور است بر مرد بلند خواندن حمد و سوره در دو رکعت نماز صبح و دو رکعت اول
از نماز مغرب و عشا و آهسته خواندن در نماز ظهر و عصر و باقی رکعتهای نماز مغرب و عشا و اگر از روی
عمد جهر بلند خواندن یا آهسته خواندن سوره ترک نماید هر آینه نماز او باطل خواهد بود و اما از روی
سهو یا جهل پس ضرر ندارد و سید و ابن جنید بلند خواندن در مواضع مذکوره را مستحب مؤکد
دانسته اند نه واجب و دلیل ایشان محمول بر تقیه است و اما زنان پس بلند خواندن بر ایشان
واجب نیست و مخیر میباشند و معنی بلند و آهسته موقوف بر فهم و تصدیق اهل عرف است
و اقل بلند خواندن آن است که شخص قریب جوهر صدا را بشنود و اقل آهسته خواندن آن است
که خود آنکس بشنود و در حال ضرورة و تقیه جایز است که اکتفا بحدیث نفس نماید از غیر اینکه گوش بشنود
و در سایر ذکرها مثل ذکر تشهد و رکوع و سجود مخیر است مرد ایضا در باب بلند خواندن یا آهسته
خواندن که این حکم در دو رکعت از نماز است و اما در چهار رکعت سیم و چهارم از نماز سه رکعتی و چهار رکعتی
پس اختیار دارد ما بین خواندن سوره حمد و گفتن تسبیح بالاجماع بدون خلاف و قایل شدن بعضی بوجوب
حمد از برای کسی که فراموش نموده باشد خواندن آنرا در دو رکعت اول شاذ و ضعیف است بلی در افضل
بودن تسبیح یا حمد خلاف است پس بعضی تسبیح را مطلقا افضل دانسته اند و بعضی را غیر
پیش نماز که یقین ندارد بلحق نشدن ماموم بعد از او و در رکعت دوم و سیم و چهارم و بعضی حمد را
مطلقا افضل دانسته اند و بعضی برای پیش نماز مطلقا و بعضی با تجویز نمودن او ملحق شدن ماموم
بعد از او و بعضی هر دو را مساوی دانسته اند و اقوی قول اول است در قدر و عدد تسبیح ایضا خلاف است

بعضی

پس بعضی واجب دانسته اند که تسبیح را بگفتن سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله را سه مرتبه و بعضی دو تسبیح
با اضافه نمودن و الله اکبر را در مرتبه سیم بسه تسبیح مذکور و بعضی زیاده تسبیح دیگر را بر نمودن چهار تسبیح سه
سه مرتبه و بعضی اکتفا نموده اند بگفتن چهار تسبیح یک مرتبه و بعضی سه تسبیح از غیر لا اله الا الله را یک مرتبه
و بعضی هم بهر یک از شقوق و اقسام مذکوره و این قول اکثر اقوی و اظهر است و جایز است عدول نمودن که
از هر یک از تسبیح و حمد بدیگری و خواندن حمد سوره در سه رکعت سیم و تسبیح سوره در چهارم و بر عکس و در صورة
اختیار نمودن حمد در واجب بودن آهسته خواندن یا جواز بلند خواندن خلاف است و اقوی چنانکه
را شیخ مید رحمه است وجوب آهسته خواندن است والله اعلم کفایة مستحب است
گفتن اعوذ بالله را قبل از شروع نمودن در حمد در رکعت اول از هر نماز و قایل شدن بعضی بوجوب آن
شاذ و ضعیف است و آهسته باید گفته شود هر چند که در نماز جهریه باشد چنانکه مشهور است و نقل
اجماع نیز بر آن شده است و مستحب است بلند گفتن بسم الله را در تمام مواضعی که حمد یا سوره آهسته
خوانده میشود و تاکید آن از برای امام بیشتر است و مخصوص دانستن ابن جنید استحباب آنرا از برای امام
ضعیف است مثل ضعیف بودن مخصوص دانستن ابن ادریس استحباب آنرا در اخری رکعت اولی و واجب دانستن
ابی الصلاح آنرا در دو رکعت و قاضی در جمیع مواضع و مستحب است ترتیل نمودن در قراءة یعنی
با رام و مدارا خواندن و بیان حروف و حفظ مواضع وقف و موصول نمودن و مکروه است خواندن
قل هو الله و یک نفس و مستحب است سؤال نمودن بهشت و پناه بردن از جهنم در نزد آیه آن دو
و گفتن ذکرهائی که وارد شده است در نزد آیه‌ای مخصوصه مثل گفتن کذلک الله ربی در آخر سوره قل هو الله و حمد در مثال آن
و مستحب است سکوت نمودن بعد از هر یک از حمد و سوره و جهر نمودن در نماز جمعه و دو رکعت ظهر
روز جمعه خواه در فرادی و خواه در جماعة و دلیل مانع محمول بر تقیه است و مخصوص دانستن ابن
ادریس بجماعة ضعیف است و مستحب است خواندن تمام سوره را در نوافل و جایز است در آنها خواندن
بعض از سوره و زیاد بر یک سوره و سوره عزیمه بدون کراهة و در حدیث است که در نافله‌ها در شب بخوان

دو سوره و سه سوره را و در نماز مغرب و عشا سوره حمد بعد از ایستادن از سجده عزیمه در رکعت صورتی که آیه
سجده در آخر سوره نباشد و مستحب است خواندن در نماز ظهر و عشا بسوره مائی که بقدر سبح اسم و الشمس باشد
و در نماز عصر و مغرب بمثل اذا جاء و الهیکم و در نماز صبح بمثل عم و هل اتیک حدیث الغاشیة و لا اقسم یوم القیامة
و در حدیث حسن است که توحید در رکعة اول و قدر در رکعة دوم در جمیع نمازهای واجبات و بعکس آن
فتوی داده است صدوق در کتاب فقیه و در حدیثی است که بخوانند که فضیلت در این دو سوره است
و مستحب است خواندن جمعه و منافقین در نماز جمعه و ظهر روز جمعه و ابی الصلاح آن دو را در دو رکعت
و سید در اول و صدوق در دوم واجب دانسته اند و خواندن جمعه و توحید در نماز عصر و مغرب و صبح جمعه
و خواندن جمعه و سبح اسم در عشاء آن و خواندن هل اتیک علی الانسان را در رکعة اول و هل اتیک
حدیث الغاشیه را در رکعة اول و دوم نماز صبح بخصوص در روز شنبه و خواندن آنها موجب محفوظ
ماندن از شر آن دو روز است و خواندن و الشمس و هل اتیک حدیث الغاشیه را در نماز
دو عید چنانکه در حدیث صحیح است یا خواندن سبح اسم در رکعة اول از آنها و الشمس در دوم چنانکه
در حدیث دیگر است و اختیار صدوق است و خواندن سوره کهف و جمعه در نماز آیات مگر اینکه
موجب مشقت یا موهن باشد و خواندن توحید و مجدد در هفت موضع در نافله صبح و دو رکعة
اول از نافله ظهر و دو رکعة اول از نافله مغرب و دو رکعة اول از نافله شب و دو رکعة
نماز احرام و در نماز صبح هرگاه که صبح خوب روشن شده باشد و در دو رکعة طواف و خواندن
سوره اذا وقعت و توحید در نافله وتیره و معوذتین و توحید در سه رکعة شفع و دو مستحب است
یا خواندن توحید در هر سه و خواندن توحید در رکعة اول از نافله ظهر و جحد در دوم و توحید
با آیة الکرسی در سیم و با آیه آمن الرسول تا آخر سوره در چهارم و با پنج آیه از آل عمران که اول آنها ان
فی خلق السموات است تا آخر لا تخلف المیعاد در پنجم و با سه آیه سبحانه که ان ربکم الله است تا محسنین
در ششم و با چند آیه از انعام که و جعلوا لله شرکاء الجن است تا الخبیر اللطیف در هفتم

و با چند آیه

و با چند آیه از جمله که انزلنا هذا القرآن است تا آخر سوره در هشتم و خواندن توحید و مجدد در نماز جعفر
با زلزله و نصر و قدر و توحید یا زلزله و والعادیات و نصر و توحید چنانکه همگی مخصوص است
کفایة و اما رکوع پس رکوع واجب است در هر رکعة از نماز یومیه مرتبه بالاتفاق مگر در نماز آیات که در هر بعضی از آن پنج رکوع می باید
و آن رکن در نماز است و ترک آن سهوا یا عمدا نماز را باطل میسازد و تا وقتی که دو سجده بعمل آورد نماز
باطل میگردد چنانکه اشهر است و بعضی فرموده اند که دو سجده را مبطل اند و بر میگردد و رکوع میکند و بعد
سجده می نماید و نماز او صحیح است و بعضی این حکم را در دو رکعة آخر از نماز چهار رکعتی فرموده اند و در دو رکعة
اول حکم به بطلان نموده اند و هر دو قول ضعیف است و اگر یک سجده بعمل آورده عمدا و متعمدا بخاطر بیاورد
که رکوع نکرده است پس اظهر آن است که بر میگردد و رکوع میکند و بعد سجود می نماید و اگر داخل در سجده
دوم شده است و هنوز سر از آن برنداشته پس حکم او حکم تمام نمودن دو سجده است و اگر هنوز داخل
در سجود نشده است پس بدون خلاف بر میگردد و رکوع را می نماید و چنانکه اظهر و اشهر است و واجب است
که بایستد و رکوع نماید مگر اینکه فراموش نمود رکوع بعد از منحنی شدن و خم شدن باشد پس اقوی این است که نمی ایستد
بلکه بر میگردد تا حد رکوع و رکوع میکند و اگر رکوع نمود و ذکر و طمانینه در رکوع را فراموش نمود و قبل از سجده
نمودن بیاد آورد اقوی آن است که بر نمیگردد و بهمان رکوع اکتفا می نماید و اگر زیاده نمود یک رکوع خواه از روی عمد و خواه از روی سهو پس
نماز او باطل میگردد بدون خلاف است و اگر شک نمود در رکوع پس مادام که ایستاده است و سر از شیب
از برای سجود نشده است رکوع میکند و اگر داخل در سجود شده است میگردد و بر نمیگردد بدون خلاف
در هر دو چنانکه قاعده در هر مشکوک است و اگر سر از شیب شده و داخل در سجده نگردیده است پس اقوی
و اظهر آن است که میگردد و بر نمیگردد ایضا و شهید قوی دانسته است برگشتن را و ضعیف است و اگر شک در رکوع نمود
در جائی که باید برگردد برگردد و رکوع نمود و بعد از برداشتن که رکوع نموده است سر از رکوع بخاطر آورد
که رکوع را نموده است پس نماز او باطل است بدون خلاف و اگر در رکوع و پیش از سر برداشتن
بخاطر آورد پس اکثر متاخرین نیز باطل دانسته اند و شیخ و سید و حلبی که از اعیان متقدمین است

فرموده اند که سر برنمیدارد و بلکه سر از شیب میشود برای سجود و نماز او صحیح است و این قول اقوی است و حد
رکوع خم شدن تا آن قدر است که برسد دو کف دست بدو زانو بالاجماع و گذاردن دو دست بدو زانو
واجب است بالاجماع و واجب است در رکوع ذکر نمودن و اگر گفتن بقدر ذکر بالاجماع و بلند نمودن
سر از رکوع قائما و گفتن در آن چنانکه منع آنها اجماعی است و لکن هیچکدام از آنها رکن نمیباشد بالاجماع
پس اگر عمدا هر یک از آنها را که فراموش نمود و از آنها در گذشت عود نمیکند و نماز او صحیح است
و خلاف نمودن در خلاف و قایل شدن برکن بودن دو طمانینه شاذ است و حکم شک در آنها حکم
سهو است و هر ذکر که در رکوع نماید مثل سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر کافی است
چنانکه اظهر از اخبار و از جلیین است و لکن بهتر تسبیح است چنانکه راجح است و اظهر چنانکه از اخبار است
در مطلق تسبیح و در گفتن سبحان الله را سه مرتبه یا گفتن سبحان ربی العظیم و بحمده را یک مرتبه
یک مرتبه یا سه مرتبه و سه مرتبه بهتر است چنانکه یک مرتبه و آن بهتر است از سه مرتبه
سبحان الله و بعضی سه مرتبه سبحان الله را برای مختار و یک مرتبه را برای مضطر قرار داده اند و بعضی
و سبحان ربی العظیم را افضل دانسته اند و بعضی از اصحاب دانسته اند و بعضی مخیر دانسته اند مابین
یک مرتبه از آن و سه مرتبه سبحان الله و چنانکه مشهور است مستحب است تکبیر گفتن از برای رکوع در حال
ایستادن و بلند نمودن دو دست را تا مقابل دو روی ابی عقیل تکبیر را واجب دانسته و سلار تکبیر رکوع
و سجود را هر دو واجب دانسته است و اجماع بر خلاف هر دو است و گذاردن دست راست بر زانوی راست
از دست چپ و بر نمودن دو کف سوار کاسه زانو و کشودن انگشتان و برگردانیدن زانوها را بر پشت
و پشت نمودن و کشیدن گردن و مقابل نمودن دو پا و انداختن نظر را در مابین دو پا و خواندن
دعائی که وارد شده است پیش از ذکر و زیاده نمودن تسبیح را بر سه مرتبه تا هر قدر که خواسته اند و استحباب دارد
و مستحب است بلند نمودن دو دست را بعد از سر برداشتن از رکوع چنانکه صدوق فرموده است
و گفتن سمع الله لمن حمده بجای تسمیع و خواندن دعائی که وارد شده است بعد از آن مگر در نماز آیات که بعد از
سر برداشتن از هر رکوع تکبیر میگوید مگر در پنج و هم که مثل رکوع سایر نمازها است و مستحب است در نماز

آیات

آیات اینکه بعمل باشد رکوع اینکس بقدر زمان هر یک از قراءة و قنوت او و مستحب است از برای زن اینکه
در حال رکوع در است خم شود تا اینکه عقب او بالا نیاید کفایة و اما سجود
پس در هر رکعة از هر نماز دو سجده واجب است و آن دو با هم رکن میباشند و ترک نمودن آن دو از روی عمد
یا سهو تا وقتی که داخل در رکوع گردد موجب بطلان نماز است و قبل از رکوع بر میگردد و بجا می آورد و زیاد
شدن هر دو نیز موجب بطلان است هر چند که از روی سهو باشد اما ترک نمودن یکی از آنها از روی سهو پس چنانکه راجح این است
پس موجب بطلان نیست بلکه قبل از رکوع بر میگردد و بعد از آن میگردد و نماز او صحیح است و دو سجده سهو چنانکه
مشهور است بر طریق وجوب بعمل می آورد و زیاد شدن یکی از آنها ایضا موجب بطلان است و بنا باطل
نمی شود و بعضی ترک شدن یک سجده را موجب بطلان نیز دانسته اند و بعضی اگر که از دو رکعة اول باشد و بعضی
هر دو را از یک رکعة هر چند که قبل از رکوع نیز بخاطر بیاورد موجب و بعضی تنها ضعیف است و بعضی فراموش
نمودن هر دو را و بخاطر نیاوردن مگر بعد از رکوع اگر که در دو رکعة اخیر باشد موجب بطلان ندانسته اند
بلکه فرموده اند که رکوعی که نموده است می اندازد و بنا بر رکوع سابق میگذارد و دو سجده را بجا می آورد و بعضی آنها
ضعیف است و اگر شک نمود در یکی از آنها یا در هر دو پس قول چنانکه قاعده در هر مشکوک است مادام
که داخل در عمل دیگر نشده است بر میگردد و مشکوک را بجا می آورد و الا میگذارد و نماز او صحیح است و حد
سجده مساوی نمودن پیشانی است بزمینی که مساوی و متجلی ایستادن نماز گذار باشد و گذاردن اثر از بزمینی
که بلندتر باشد جایز نیست مگر اینکه پستی بلند آن بقدر پهنای یک خشت باشد پس
چنانکه مشهور است معفو است و ضرر ندارد و اظهر آن است که این حکم مساوی است در زمینی که مسجد
تام او مسجد و سر از شیب باشد یا بلکه در اول ایستادن مسلما حکم موضع پیشانی مساوی باشد
و بخصوص موضع پیشانی یا محل قدم بلند بوده باشد و باقی دیگر مساوی باشد و اگر پیشانی او بمکان
بلند زیاد بر قدر مخصوص گذارده شد پس مجزی است مابین پیشانی و گذاردن از امکان مساوی و بر داشتن
او چونکه سجود بر عمل نیامده است موجب تعدد سجده نمیگردد و کسی که عاجز باشد از خم شدن بقدر مذکور باید

کلند بقدر بشقاب از برای موضع سجود اگر ممکن باشد والا اشاره بس و بعد از آن بچشم خود نماید بدون خلاف و کسی
که در پیش او جراحتی یا دملی که تمام از آن نگرفته است لعم باشد پس چنانکه مشهور است کود می نماید زمین سو
تا آنکه قدر سالم از پیشانی او بر زمین برسد و اگر تمام را گرفته است و گذاردن هیچ قدر از آن ممکن نیست
و مستقر دانند پس سجده بر جبین است نمایند و بعد از آن بجبین جب و بعد از آن بذقن خود و ظاهر باقی
اصحاب عدم ترتیب است در مابین جبین است و جب و واجب است گذاردن هفت عضو و گذاردن بر زمین با احتراز از عناد
و دو کف دست و دو سر زانو و سر دو انگشت بزرگ پا و بقدر از آنها که مسمای گذاردن بعمل آید و این جنید و جب
دانسته است گذاردن تمام پیشانی را و محمول بر افضلیت است و این با هم دانسته اند پس
سنی مستحب است آنکه موضع پیشانی طاهر باشد بالاجماع و میل نمودن بعضی بوجوب گذاردن تمام دو کف
دلیل نداریم و مثل عوض نمودن سید دو کف را بعد دست و کف دست و به پشت دست او واجب است آنکه
موضع پیشانی طاهر باشد بالاجماع و آنکه زمین باشد یا گیاه آن که غیر خوراکی و پوشاکی باشد بالاجماع ابدا مگر در حال
ضرورت و تقیه پس بهر چیز که دفع آنها بشود جایز است حتی نه پشت دست خود و در وقت خواب و قرار زمین و بعد از آن
و سید تجدد فرموده است بر مطلق تقیه و کتمان در حال جنگ ایضا دلیل او با محمول بر تقیه یا ضرورت است
و جایز نیست بالاجماع سجده نمودن بر خوراکی و پوشاکی باشد و بر معدنیات مثل طلا و نقره و قیر
و بر مستحیلات بخور که از اسم زمین بیرون رفته باشد مثل شیشه و اما در مثل گچ و نوره و سوفال
و آجر پس دو قول است و اصح جواز است و در سوفال کفوص را جماعتی از متاخرین است بلکه
قابل شدن اتفاق جواز در آن معلوم نیست و بر کاغذ بدون خلاف جایز است بلی بر کاغذی
که نوشته شده باشد مگر و واجب است در سجود ذکر نمودن بخوبی که در رکوع دانسته شد مگر
اینکه تسبیح تام در اینجا سبحان ربی الاعلی و بحمده میباشد و واجب است
طمانینه و آرام بقدر ذکر و بلند نمودن سر از رکوع و سجده و اطمینان و آرام بعد از سجده اول
بلند نمودن سر از سجده اول بالاجماع تا آن قدر که مسمای اطمینان بعمل آید و هیچکدام از آنها
رکن نیست چنانکه در رکوع دانسته شد کفایه مستحب است گفتن تکبیر از برای سجود

در حال ایستادن

در حال ایستادن و بلند نمودن دو دست تا برابر رو در حال تکبیر و گذاردن دو دست بر زمین
باهم و پیش از گذاردن زانو و در برابر رو و پیش دو زانو را بنحوی که قدری از دو زانو دور
و منحرف باشد و با آنها نچسبیده باشد و گذاشتن دماغ را بر زمین و سجده نمودن بنحوی که هیچیک
از اعضاء بیکدیگر نچسبیده باشد و گذاردن دو دست را بر زمین نه بر فرش و بهم چسبانیدن انگشتان
و خواندن دعا که وارد شده است قبل از ذکر و زیاد نمودن ذکر تا هر قدر که حوصله دارد مگر از باب
امام چنانکه در رکوع دانسته شد و گفتن تکبیر بعد از سر برداشتن سر از سجده اول و قرار
گرفتن تکیه نمودن در نشستن بر ران چپ و گذاردن پشت قدم راست را بر شکم قدم
چپ و بیرون نمودن انهار را از طرف راست و گفتن استغفر الله ربی و اتوب الیه و دعای دیگر که وارد شده است و
تکبیر از برای سجده دوم در حال نشستن و مساوی بودن مساجد هفت موضع در بلندی و پستی و اختیار نمودن مرتبه بشقاب
و اختیار نمودن زمین هموار را که از اردن پیشانی و گذاردن پیشانی بر زمین بنحوی که اندکی
در پیشانی حاصل گردد و گذاردن پیشانی را بر زمین در خاطر در سجده اول آنکه خداوندا مارا از
زمین خلق فرمود و در بلند نمودن سر از آن مارا از زمین بیرون آورد و در دو سجده دو اعاده مارا
بزمین میفرمائی و در سر برداشتن از آن مارا یک مرتبه دیگر از زمین بیرون می آوری و در وقت برخاستن
دست خود بر سر نگذارد که تکیه بر دست آنها مثل کسی که نمیکند بنماید بلکه دو کف دست بر زمین
گذارد و برخیزد از غیر آنکه عقب خود را مثل سگ بر زمین گذارد و بگوید که بحول الله اقوم و اقعد
یا اینکه اللهم ربی بحولک و قوتک اقوم و اقعد یا اینکه او رکع و سجده را نیز بر آن مضاعف گردانند
و در آخر سجده از نافله مغفرت خصوصا در شب جمعه هفت مرتبه بگوید اللهم انی اسئلک
بوجهک الکریم و اسمک العظیم ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تغفر لی ذنبی العظیم
که چنانکه در حدیث است قارئ میگردد از نماز و امر زیاده میشود گناهان او و مستحب است اینکه
زن در وقت سر اشیب شدن از برای سجده دو زانو را پیش از دو دست بر زمین

بگذارد بعکس مرد و سجود خود سو بر زمین بخواباند و تجنح ننماید و در نشستن تورک مثل مرد تکیه
بر ران چپ نکند بلکه دو زانو بنحوی سو بیکدیگر بچسباند و از زمین بلند ننماید و در وقت بر
خواستن رست برخیزد و مثل مرد دست ها را بر زمین نگذارد تا آنکه عقب او بیالا نرود
و جایز است دعا نمودن در سجده از برای دین و دنیا و نام بردن حاجت خود بدون خلاف
و در حدیث است که بهترین حال تقرب یافتن بخداوند حال سجده نمودن است پس راوی
عرض نمود که دعا بنمایم در سجده نماز واجبی و نام حاجت خود را ببرم پس فرمودند که بلی بتحقیق
که این عمل نمود رسول خدا و نفرین نمود بر قومی و نام برد ایشان را بسمهای ایشان و اسمهای
پدرهای ایشان و این عمل را نیز نمود علی علیه السلام بعد از او و کفایه و اما قنوت پس
چنانکه مشهور اصحاب است خواندن آن مستحب است در تمام نمازهای مستحب است و بعضی در نمازهای پنجگانه
شبانه روز و بعضی در جمعه از آنها واجب دانسته اند و دلیل ایشان محمول بر افضلیت است و حق آن در مطالب
در هر رکعت دو مرتبه است بعد از قراءة و قبل از رکوع بالاجماع مگر در نماز جمعه که در هر دو رکعت است و در رکعت
اول قبل از رکوع و در دوم بعد از آنست و صدوق ایضا نیز مثل سایر نمازها دانسته است در یکی بودن و قبل
از رکوع بودن و دلیل ایشان محمول بر تقیه و مفید یکی دانسته است و لکن در رکعت اول و مگر در نماز وتر که در همان یک
رکعت نیز قنوت مرتب باشد چنانکه بعضی با بودن آن در شفع ایضا و بعضی قنوت در وتر را بدل از قنوت
در شفع دانسته اند و مگر در نماز عیدین که در هر دو رکعت آن قنوت مقرر باشد پنج در اول و چهار در دوم
که قبل از هر یک از آنها تکبیر سیاست شود و بنابر این اگر همه قنوتها و تکبیرها واجب میباشد و در خلاف
قنوتها را و در مقنعه تکبیرها را مستحب دانسته اند و دلیل ایشان محمول بر تقیه است چنانکه دلیل ابن
جنید و صدوق که محل آنها را اصلاح و عیدین قبل از قراءة دانسته است نیز محمول بر تقیه است و در
قنوت ذکر و دعای مخصوصی واجب نیست و ابی الصلاح در عیدین دعای را که وارد شده است
واجب دانسته است و واجب بودن قنوتها و تکبیرها در عیدین بطریق وجوب رکنی نمیباشد با این
معنی که زیاد شدن و کم شدن آنها از روی سهو ضرر ندارد و اگر شک در آنها نمود شود بنابر اقل میگذارد
و هر قنوتی که فراموش نمود شد بعد از رکوع بعمل آورده میشود بالاجماع اگر که بخاطر آورده شود
و الا بعد از فراغ از نماز قضاء آنرا نماید چنانکه صریح و صحیح در این مسجد است و مقنعه و نهایه

در مستحبات

در مستحبات قنوت گفتن تکبیر است قبل از آن و بلند نمودن دو دست را در حال تکبیر و گرفتن انهار را
برابر رو در مقابله نمودن شکم انهار را با آسمان و پشت انهار را بزمین و ساختن نظر سوی آنها و خواندن
دعاهائی که وارد شده است و طول دادن آنرا تا حوصله دارد و استغفار نمودن در وتر هفتاد مرتبه
و جایز است دعا کردن در قنوت از برای دین و دنیا و نام بردن حاجت و نام بردن کسی که برای او بدعا کنند
چنانکه اهل البیت علیهم السلام میکردند و جایز است خواندن بقاری سر و بهر لغتی که باشد خصوصا از برای کسی که
عربی را نفهمد چنانکه مذهب صفار و صدوق و شیخ در نهایه و فاضلین و جمهور دیگر و مقتضای اصل
جواز و ظواهر اخبار است والله اعلم کفایه و اما تشهد پس واجب است خواندن آن بعد از یک رکعت و
دو رکعت از هر نماز و بعد از سیم و چهارم از نماز سه رکعتی و چهار رکعتی بالاجماع و واجب است در آن نشستن
بقدر آن بالاجماع ایضا و رکن میباشد بعضی ترک آن عمدا موجب بطلان نماز است و سهوا تا وقتی که داخل در رکوع
رکوع دیگر نشده است بر میگردد و الا میگذرد و چنانکه مشهور است بعد از نماز قضاء آنرا دو سجده سهو بجا آورد
محمد بن دو صدوق و بن در تشهد اول قضا را واجب دانسته اند و اگر تشهد اول باشد یا دوم و مضمر
و نماز او صحیح است خواه آنکه فراموش نموده تشهد اول باشد یا دوم و مضمر است اگر که قبل از قضاء نمود آن صدق از
و قول ابن قولویه است و ابن ادریس در تشهد دوم حکم ببطلان نماز نموده است اگر که قبل از قضاء نمود آن صدق از
اینکه جاری شده باشد و قول او ضعیف است و اگر از روی سهو حدث نماید پس چنانکه راکبین بالاجماع است نماز
او باطل است و صدوق فرموده است که وضو بسازد و تشهد و سلام را بعمل آورد و نماز او صحیح است
و دلیل او قوة دارد و اگر بعد از آن حدث نماید پس نماز او تمام است و چیزی بر آن نیست و ظاهر آن است
که بدون خلاف است و حکم شک در تشهد از قاعده شک که مگر را اشاره بآن شد معلوم میشود
و اگر فراموش بنماید تشهد را در نافله تا وقتی که رکوع بنماید در رکعت سیم پس رکوع را بیاورد و مشتهد
و تشهد بخواند و سلام بدهد چنانکه مضمون اخبار است و در بعضی از آنها است که نماز نافله مثل
فریضه نیست و قدر تشهد بنابر اقوی این است که اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له
و اشهد ان محمدا عبده و رسوله اللهم صل علی محمد و آل محمد و مشهور آنست که وحده
شیخ قائل بر کن بودن آن است بلی ابن جنید اکتفا فرموده است بشهادتین در وقتی که نماز خالی از صلوات نباشد
قول او ضعیف و نادر است پس ترک آن از روی عمد موجب بطلان است و از روی نسیان وقتی که داخل در رکوع یا در سلام شده است
بر میگردد و الا میگذرد و چنانکه مشهور است قضاء نمودن آنرا بعد از نماز واجب است و حاجت باعاده نمودن شهادتین

لا شریک له وعبده ورسوله واجب نیست وبجای آن رسول الله را باید گفت وظاهر صدق واجب
نمودن صلوات ایضا وبعض فقها در تشهد اول اکتفا بیک شهادة نموده‌اند وبعض اکتفا
بمطلق الحمد لله نموده‌اند وحمل دلیل بعض از اقوال دیگر سو گفته‌اند وحمل دلیل همگی بر تقیه است
ومستحبات تشهد دو نشستن بطریق تورک است بنحوی که در نشستن در مابین دو سجده دانسته شد
وچپانیدن دو زانو بر سینه مابین وفاصله گذاردن مابین آنها بقدر دو انگشت بر دو قدم وخواندن
ودعاهای ذکر ماثوره وارد شده است وتجاوز گذرانیدن اینکه خداوندا بمیران باطل را وبرپا دار حق را
در وقت گذاردن پشت پا بر راست را بشکم پا بر چپ در حال تورک نمودن وگفتن بحول الله وقوته
اقوم واقعد ما بحولک وقوتک را در وقت برخواستن از تشهد اول ومفید فرموده است که تکبیر گوید
والله اعلم کفایة واما سلام دلون پس آن سبب بیرون شدن از نماز است چنانکه تکبیر سبب
داخل شدن در آن است واصحاب خلاف فرموده‌اند در وجوب وکتاب آن وبعد از آن خلاف در جزء بودن
وخارج بودن آن از نماز وبعد از آن در تعیین لفظ آن پس بعض السلام علیکم را معین دانسته‌اند وبعض السلام
علینا وعلی عباد الله الصالحین را وبعض مابین این دو مخیر دانسته‌اند واحادیث ایضا متعارض ومنافی است وقوی
واظهر از آنها این است که واجب است لکن خارج از نماز است والسلام علیکم متعین در آنست بنحوی که واجب
گفتن آن است ولکن اگر السلام علینا را گفت از نماز نیز خارج میگردد ودو از بعض از آنها معلوم میشود که
السلام علینا از مستحبات تشهد است مثل السلام علیک ایها النبی وسزاوار آنست که آنرا
مقدم بر السلام علیکم بدارند وایضا الصلاح ورحمة الله را واجب دانسته‌اند واما وبرکاته پس بالاجماع
مستحب است وواجب نیست در سلام نیت نمودن بیرون رفتن از نماز سو وقایل شدن بوجوب آن
به بدعة اقرب است ومستحبات سلام آن است که امام ومنفرد یک سلام را بگویند رو بقبله
وامام اسلام بصفحه رو بجانب خود وماموم بگوشه چشم اشاره بطرف راست بنمایند وماموم
دو سلام بدهد رو بقبله وبصفحه رو بجانب خود اشاره بطرف راست وچپ نماید مگر اینکه در طرف

چپ او کسی

کسی نباشد پس اکتفا بیک سلام از طرف راست مینماید وصدوقها فرموده‌اند که اگر در طرف چپ
او نزدیک دیوار باشد دو سلام بگوید وعبید الله حلبی که دلیل او معلوم نیست وسزاوار است که
در سلام خود قصد نماید انبیا وائمه وملائکه حفظه را وامام مابین ما ومامومین امام را ایضا
وبعض این رد سلام را واجب دانسته‌اند وصدوق رد را غیر واجب دانسته‌اند ومقدم بر
دو سلام دانسته چونکه حق آدمی است وفوری است ومستحب است از برای امام بعد از سلام طلب نمودن از خداوند
رحمة وسلامة وایمن بودن از عذاب قبر را از برای مامومین چنانکه مخصوص است وسابقا در
باب تعداد نماز دانسته شد که در هر دو رکعة از نافله سلام مرباشد مگر نماز اعرابی که مثل نماز صبح وظهر
وعصر است وهشت رکعة آن سلام است وجایز نیست مگر یک تشهد وترکه در آن نیز سلام میباشد
بالاجماع هر چند که مستفاد از بعض احادیث آن است که مخیر است بنابر آنکه واجب است جدا نمودن
یک رکعة از آن را از دو رکعة شفع وصدا بسلام دلون در شفع چنانکه منهور اصحاب است واما
وصل نمودن آن را بشفع وبترک نمودن سلام در آن وسلام دلون در سر چنانکه میل جمعی از متاخرین است
پس دلیل ایشان که چیزی مخیر در مابین وصل وفصل محمول بر تقیه است والله اعلم کفایة
تعقیب عبارة است از نشستن بعد از نماز ومشغول شدن بدعا وذکر وسؤال نمودن از خداوند ومناجات
وعرض حاجات وقراءة قرآن وگریه نمودن از خوف خداوند وتذکر نمودن امور مبدء ومعاد ونعمتهای شکر نمودن بر آنها
وتفکر نمودن در صنایع خداوند وتدبر در احوال نفس خود ومانند اینها وآن مستحب است بالاجماع
وفضل عظیم دارد وثواب جسیم دارد وچنانکه در حدیث است ابلغ است در طلب رزق
واول تعقیب سه تکبیر است که بعد از سلام گفته میشود با بلند نمودن وسه بار تا محاذی
دو گوش وافضل آن تسبیح فاطمه زهراء علیها السلام است وفضل آن نیز بسیار است
ودر حدیث است که کسی که تسبیح فاطمه را علیها السلام بجا آورد قبل از آنکه پا بخود بلند نماید از نماز واجب
بخشیده شود

از سفر نمودن در شهرها وکسی که بجا نیاورد نماز واجب را ومشغول بتعقیب گردد تا وقت
نماز دیگر پس او مهمان خدا است وحق وثابت بر خداوند است اینکه اکرام نماید مهمان خود
جدا از نماز وجوب تعقیب
مشغول شدن بتعقیب

هر آینه امر زده میشود از برای او وجناب امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند که ما امر مینمائیم اطفال خود را بتسبیح فاطمه علیها السلام
همچنانکه امر مینمائیم آنها را بنماز وایضا فرموده‌اند که تسبیح فاطمه علیها السلام در هر روز در عقب هر نماز محبوب‌تر است
بسوی من از گذاردن هزار رکعة نماز در هر روز وایضا فرموده‌اند که بندگی نموده است خداوند بحمد وثنای
که بهتر باشد از تسبیح فاطمه علیها السلام واگر چیزی بهتر از آن میبود هر آینه عطا میفرمود آنرا رسول الله صلی الله علیه وآله
بفاطمه علیها السلام وصورة آن چنانکه مشهور است سی وچهار مرتبه الله اکبر است وسی وسه مرتبه الحمد لله
وسی وسه مرتبه سبحان الله وصدوق تسبیح را بتحمید مقدم دانسته است وبعض قول صدوق را مخصوص
بوقت خوابیدن که محل ورود وتعلیم نمودن این تسبیح است مر فاطمه علیها السلام نموده‌اند وبعض مطلقا حکم
بتخییر فرموده‌اند ومستحب است گفتن لا اله الا الله بعدد رایگ مرتبه بعد از تمام شدن تسبیح ودر حدیث است
که موجب مغفرة است وصریح اکثر احادیث آن است که مشغول شدن بدعا مطلقا ودر جمیع احوال بهتر است
از قراءة قرآن بلکه از نماز ایضا ولکن باید که بالنسبة باشخاصی باشد که معنی دعا را میفهمند وحالة
دعا خواندن را دارند والا اگر بمحض خواندن کلمات باشد پس بلاشک که خواندن قرآن افضل است
ومستحب است اینکه بعد باشد نشستن در تعقیب مثل نشستن در تشهد بطریق تورک
ورو بقبله وبا طهارة وبدون کلام وبدون هر چیزی که منافی نماز است چونکه وارد شده است
که آنچه ضرر بنماز دارد ضرر بتعقیب نیز دارد واینکه از جای خود حرکت ننماید هر چند که بجهة نماز
نافله باشد مگر در نماز مغرب که مقدم داشته میشود نافله آن بر تعقیب بجهة تنگ بودن
وقت آن مگر تسبیح زهرا علیها السلام که آنرا مقدم بر نافله باید داشت واینکه سؤال نماید از خداوند
بهشت را وپناه ببرد بسوی او از جهنم وآنرا موجبتین گویند ومشغول بگردد بدعا که وارد شده است
واصحاب شکر الله سعیهم آنها را بخصوص در موقع خوش جمع فرموده‌اند واینکه تلاوة نماید
پنجاه آیه از قرآن بعد از نماز صبح واینکه سی مرتبه تسبیحات اربع را که سبحان الله
والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر است بگوید بعد از هر نماز یرکه در سفر قصر نموده میشود

تا آنکه بعوض قصر نماز

تا آنکه بعوض قصر نماز باشد واینکه تکبیر بگوید در عید فطر در عقب چهار نماز که اول آنها نماز
مغرب شب عید واخر آنها نماز عید است ودر عید قربان در عقب پانزده نماز که اول
آنها نماز ظهر روز عید است وسید این تکبیر را واجب دانسته واد عای اجماع نیز بر آن
فرموده است وصورة تکبیر در فطر این است که الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر
الله اکبر الله اکبر ولله الحمد الله اکبر علی ما هدانا ودر عید قربان نیز همین است با
زیادتی الله اکبر علی ما رزقنا من بهیمة الانعام والحمد لله علی ما اولینا در اخر آن
کفایة مستحب است دو سجده شکر در وقت ورود هر نعمتی ودفع هر بلیه ومحنتی
بالاجماع واحادیث در فضل آن بسیار است از آنجمله در حدیث صحیح است که کسی که سجده
شکر را بگذارد باو خطاب نمیرسد خدا از برای او رحمة ومحو نماید از او ده گناه بزرگ را وبخصوص
تاکید شدید در آن بعد از نماز از جهة شکر نمودن خداوند هر نعمت توفیق دادن مرکردن نماز را
بالاجماع ایضا ودر حدیث صحیح است که سجده شکر واجب است یعنی ثابت است بر هر مسلمانی
تمام مرنماز بآن نماز خود را ودر حدیث است که بیان رب خود را وبعجب در آورد ملائکه را از کار خود وبدرستی
که بنده در وقتی که نماز کرد بعد از آن بسجده شکر شد میوارد خداوند حجابها را از مابین بنده وملائکه خود
پس میفرماید ای ملائکه من نظر نمائید بسوی بنده من که بجا آورده است واجب من وتمام نموده است
عهد مرا بعد از آن سجده نموده است از برای من از جهة شکر نمودن بر توفیق وانعام که فرموده‌ام باو ای ملائکه من
چه چیز است از برای او پس ملائکه میگویند ای پروردگار رحمة تو بعد از آن میفرماید دیگر چه چیز است
پس ملائکه میگویند بهشت تو بعد از آن میفرماید دیگر چه چیز است میگویند کفایة مهمات او ومحبتین
آنچه میرسد ومیگویند زیرا که میفرماید که دیگر چه چیز است تا آنکه ملائکه عرض مینمایند که دیگر ما علم
بچیزی نداریم پس خداوند میفرماید که بجلال خود قسم که هر آینه شکر مینمایم او را همچنین که شکر نموده است مرا

واقعاً مرتبه مراد بفضل خود و مرتبه باور و خوف و سزاوار آن است که قرار دهد این دو سجده بعد از
تمام شدن تعقیب و خاتمه لازم باشد و تخییر است در نماز مغرب در کردن آن قبل از تعقیب و بعد از آن
ولکن در نوافل تعقیبات حضرت صاحب العصر علیه السلام وارد شده است که بعد از نماز و قبل از تعقیب
افضل است و مستحب است اینکه طول بدهد آن را تا وقتی که حوصله از ادا و لینکه بر زمین بچسباند
دو ذراع دست خود را و سینه و شکم خود را و بالا بخاک جبین و رو خود را و بالیدن و گذاردن
جبین بر خاک فاصله بشود و دو سجده متحقق میگردد و اینکه بخواند در آن دعاها و تسبیحها
که وارد شده است و اقل آن سه مرتبه سبحان الله را در هر یک سه مرتبه بگوید و مستحب است مبالغه
نمودن در دعا در حال این دو سجده و عرض نمودن حاجت خود چونکه وقت اجابت است والله
هو المستعان

الارشاد الثالث در بیان قصر و اتمام نمودن نماز و احکام آن است

بدان است و در آن چند کفایه است کفایه بدانکه نماز در اصل تکلیف بناء
آن بر اتمام است و سبب قصر نمودن آن عارض شدن دو حالة است اول حالة سفر است
خواه اینکه سفر کننده در حال امن باشد یا در حال خوف دوم حالة خوف است و تشویش است
خواه اینکه خوف نماینده در سفر باشد یا در حضر پس هر یک از این دو حالة سبب
مستقل میباشد از برای قصر نمودن نماز و هیچکدام مشروط بدیگری نمی باشد چنانکه
در حالة سفر اتفاقی است و در حالة خوف نیز خواهد شد و اقوی آنست اما قصر نمودن
در حالة سفر پس مشروط است بچند شرط اول آنکه سفر در مسافة معینه بشود
و آن بالاجماع عبارت است از بیست و چهار میل و همین مقدار است که در بعض
از احادیث تعبیر از آن بهشت فرسخ شده است چونکه هر سه میل یک فرسخ است

وبدو برید

وبدو برید نیز شده است چونکه هر چهار فرسخ را یک برید گویند و هر یک روز و سفید یک روز
نیز شده است چونکه سیر نمودن قافلها و عامه مردمان در یک روز بمقدار هشت فرسخ است
چنانکه منصوص است ایضاً و اما بعض از احادیث که مضامین آنها سیر برید یا سیر
نمودن دو روز یا یک روز و یک شب است پس در نزد جمیع اصحاب مطروح و محمول بر تقیه
شده است و میل چهار هزار ذراع است چنانکه معروف و مشهور مابین مردمان و بدون مخالف
خلاف در نزد اصحاب و منقول از بعض از لغویین است و از بعض دیگر از لغویین قدر کشیدن
و رسیدن نور چشم است که ضبط نموده شده است بانکه تمیز داده شود مابین پیاده و سواره
بچشم متوسط و زمین مستوی و بعض از احادیث که مضامین آنها هزار و پانصد یا سه هزار و
پانصد ذراع است متروک و مهجور است و مشهور آن است که هر ذراعی بیست و چهار انگشت است
و هر انگشتی بمقدار عرض اکبر هفت جو متوسط است و عرض هر جوی بمقدار هفت مو است
از موهای متوسط یا بو است و هشت فرسخ اقل مسافتی است که سبب قصر نمودن نماز
و بدانکه در کمتر از هشت فرسخ قصر نمی باشد و باید که لااقل مسافت رفت و برگشتن باشد یا اینکه چهار
فرسخ باشد که اراده عود و برگشتن در همان روز که رفته است و شب باشد حالة اقوی
و مشهور اصحاب است یا در غیر آن روز و آن شب باشد بدون نیة اقامه ده روز چنانکه
چنانکه از ابن ابی عقیل و جمعی دیگر از متقدمین و متاخرین است و از قول ابن ابی عقیل
و احادیث بسیار معلوم می شود که بناء آل رسول صلی الله علیهم بر این بوده است و تمام نمودن
در صورة مذکوره از بدعتهای عثمانیه است دقول شهیدین و جمعی دیگر از متاخرین که در صورة اول قائل بتخییر

و بدانکه اقوی در صورة دوم و اقوی آنست که نمودن اتمام بدو بلا دلیل است و حکم مشهور مابین متقدمین در صورة دوم
احادیثی که دلیل بر آن است بر وجوب بدو بلا دلیل است و حکم مشهور مابین متقدمین در صورة دوم
و خالی از قوة نیست چونکه شهرة مابین متقدمین است و شیخ در امالی نیز نقل اجماع بر آن
فرموده و عبارة فقد الرضوی نیز صریح در آن است لکن معتمد قول اول است چونکه اجماع مذکور معارض
بقول ابن ابی عقیل است و عبارة مذکوره احتمال تقیه دارد و شهرة فی نفسها حجة نیست
و از این سبب است که مشهور مابین متاخرین لازم بودن اتمام است و شیخ در نهایه حکم بقصر
در نماز بخصوصه فرموده است نماز روزه و همان ضعیف است و بدانکه ابتداء تقدیر مسافة از طرف خط
بلد است اگر که بلد معتدل باشد و آخر محله آن است اگر که بلد بسیار بزرگ و غیر معتدل باشد
و بعد از تحقق مسافة فرقی نیست در اینکه قطع آن در یک روز نماید یا دیگر مثل آنکه در دو یا سه
مسافة مذکوره در یک ساعت طی نماید و بدون خلاف است و بدیهی است زیرا که تا بحد که در عرف
او مسافر گویند اما اگر در عرف از اسم مسافر بیرون رود مثل اینکه مسافة مذکوره
در دو ماه طی کند پس موجب قصر نمی باشد چنانکه تصریح ذکری است و همچنین است هر قطع
مسافتی که در عرف قاطع آنرا مسافر نگویند مثل آنکه در یک فرسخ چهار مرتبه تردد نماید
و مجموع سیر و تردد او بقدر هشت فرسخ بشود با اینکه بقدر زمان قطع مسافة در یک موضع
دوران نماید و امثال اینها با اینکه در وقت برگشتن از سفر در نزدیک بلد و وطن خود اینقدر از زمان
نماید که لازم اسم مسافر بیرون رود و امثال اینها و ثبوت قدر مسافة بیان است و ثابت میشود
و یا بشهادة دو نفر عادل و یا باخبار نمودن یک نفر عادل چونکه عدی مخصوص بر یک و دو و اثنان و وجوه
مذکوره متحقق بعسر و حرج میگردد و اگر حاصل نشود قدر مسافة باشد و راه علم او مسدود باشد پس بدون خلاف

مابین قصر و اتمام در صورة دوم و اقوی آنست که نمودن اتمام بدو بلا دلیل است و حکم مشهور مابین متقدمین در صورة دوم
احادیثی که دلیل بر آن است بر وجوب بدو بلا دلیل است و حکم مشهور مابین متقدمین در صورة دوم
و خالی از قوة نیست چونکه شهرة مابین متقدمین است و شیخ در امالی نیز نقل اجماع بر آن
فرموده و عبارة فقد الرضوی نیز صریح در آن است لکن معتمد قول اول است چونکه اجماع مذکور معارض
بقول ابن ابی عقیل است و عبارة مذکوره احتمال تقیه دارد و شهرة فی نفسها حجة نیست
و از این سبب است که مشهور مابین متاخرین لازم بودن اتمام است و شیخ در نهایه حکم بقصر
در نماز بخصوصه فرموده است نماز روزه و همان ضعیف است و بدانکه ابتداء تقدیر مسافة از طرف خط
بلد است اگر که بلد معتدل باشد و آخر محله آن است اگر که بلد بسیار بزرگ و غیر معتدل باشد
و بعد از تحقق مسافة فرقی نیست در اینکه قطع آن در یک روز نماید یا دیگر مثل آنکه در دو یا سه
مسافة مذکوره در یک ساعت طی نماید و بدون خلاف است و بدیهی است زیرا که تا بحد که در عرف
او مسافر گویند اما اگر در عرف از اسم مسافر بیرون رود مثل اینکه مسافة مذکوره
در دو ماه طی کند پس موجب قصر نمی باشد چنانکه تصریح ذکری است و همچنین است هر قطع
مسافتی که در عرف قاطع آنرا مسافر نگویند مثل آنکه در یک فرسخ چهار مرتبه تردد نماید
و مجموع سیر و تردد او بقدر هشت فرسخ بشود با اینکه بقدر زمان قطع مسافة در یک موضع
دوران نماید و امثال اینها با اینکه در وقت برگشتن از سفر در نزدیک بلد و وطن خود اینقدر از زمان
نماید که لازم اسم مسافر بیرون رود و امثال اینها و ثبوت قدر مسافة بیان است و ثابت میشود
و یا بشهادة دو نفر عادل و یا باخبار نمودن یک نفر عادل چونکه عدی مخصوص بر یک و دو و اثنان و وجوه
مذکوره متحقق بعسر و حرج میگردد و اگر حاصل نشود قدر مسافة باشد و راه علم او مسدود باشد پس بدون خلاف

غلبه اتمام نمودن است و اما اگر علم ممکن باشد پس اظهر و اقوی وجوب تحصیل علم است چونکه اعتماد
شده که رفع نمودن اشتباه مادام که ممکن باشد متعین است و حرج مذکور واجب است و در صورة عدم علم اگر اتمام نماید مجزی است و اگر قصر نماید
مجزی نیست هر چند که بعد از آن معلوم شود که مسافة بوده است و اگر در سفر خود قصد یک مقصد و فعلی
داشته باشد و عالم بقدر مسافة آن نباشد و بعد از آن عالم شود که بقدر مسافة معلوم است پس بنا بر اظهر چنانکه راست
حصول است که قصد زیاده بر چند که باقی مانده بعد از علم بقدر مسافة نباشد چنانکه اظهر است و اگر از برای مجلسی
دنیا که قبل از حصول علم مسافة بطریق اتمام نموده است مجزی است و اعاده ندارد و اگر از برای مجلسی
که قصد دارد دو راه باشد که یکی بقدر مسافة باشد و دیگری نباشد پس اگر در آنکه بقدر مسافة است
قصر می نماید و در آنکه کمتر از مسافة است اتمام می نماید بالاجماع هر چند که بقصد قصر نمودن از آن
راه رفته باشد و حکم نمودن این بر اتمام و صورة قصد مذکور بدون و اینکه حال این است که صاحب قصد مذکور مثل کسی است که از روی
طالب صید است محض قیاسی است که فاسد است چونکه سفر نمودن بقصد قصر مثل طالب
نمودن صید بقصد لهو نیست و حرام نمی باشد کفایه شرط دوم آنکه قصد
بمسافة مذکوره است بالاجماع پس محض قطع نمودن مسافة بدون قصد آن در اول لا موجب
قصر نمی باشد مثل کسی که در طلب گریخته یا حاجتی دیگر که نمیداند که در کدام محل می باشد و قصد رفتن
تا موضع مخصوصی ندارد پس در وقت برگشتن اگر که از آن محل که بر میگردد تا منزل او بقدر مسافة باشد
البته قصد می نماید چونکه قصد ابدان مثل سایر افعال است و آیا قدر از مسافة که در وقت رفتن قصد آن را
داشته است با قدر برگشتن ضم نموده میشود یا نه در آن خلاف است بعضی ضم فرموده اند مطلقا و بعضی ضم ننموده اند مطلقا و اجماع
اجماع نیز بر آن نموده اند و بعضی ضم فرموده اند بشرط اینکه برگشتن بقدر مسافة
بعد باشد و اقوی قول اول است چنانکه سابقا دلالت عدم اجماع که بر خلاف آن از شهید ثانی رحمه الله شده است فاسد است
شرط دوم آنکه قصد بسبیل حرام و بدون تردد ثابت نباشد پس قطع نمودن مسافة
خلاف و لا موجب قصر

[illegible] بعد از حرام موجب قطع [illegible] قصر [illegible]
مذکوره [illegible] قصد و [illegible] قصر است بلکه
و ضعیف است مثل کسی که بعد از بیرون رفتن از حد ترخص انتظار رفقاء خود داشته باشد یا
حرام باشد بدون این سفر نخواهد نمود [illegible] و باین سبب [illegible] تردد یا تأخیر
از قصد از برای او حاصل شود از مسئله سابقه که رفتن برگشتن یا رفتن در چهار فرسخ بنا بگفته [illegible]
مرتفع و از آنچه در اینجا تصریح بآن شد قصد مسافت نوعیه که [illegible] معلوم میشود که اگر تردد یا تبدل
مذکوره که بعد از قصد در سر چهار فرسخ حاصل شود موجب اتمام نمیشود [illegible] چونکه غایة
امر آن است که بعد از تردد و یا تبدل قصد بازگشت خواهد نمود و در این وقت رفتن و برگشتن
او یا بلکه یک قدر مسافت معتبره است و موجب قصر است چنانکه در صورتی که تردد یا تبدل
مذکور در سر هشت فرسخ واقع شود و علی ایّ التقدیرین نماز که بعد از حد ترخص و قبل از حصول
تردد یا تبدل در قصد بطریق قصر نموده است اعاده مجزی است و اعاده ندارد خواه در وقت
و خواه در خارج وقت و قابل شدن بعضی باعاده در وقت در خصوص انتظار کننده ضعیف است
با آنکه استفاده آن از دو صدر که مشترک ایشان است میشود و از آنچه که معلوم است
که قصد داشتن غیر رضا داشتن است معلوم می‌شود که قصد با اکراه متحقق میشود و هر کسی که قصد مسافت نموده
از برای او هم رسید تکلیف او قصر نمودن است هر چند که در حرکت خود اکراه دهند یا رضا باشد مثل اغلب
در احوال زنان و غلام و اسیر و سایر تبعه و غلام است که در امر سفر و غیر آن را بر و منافی
از برای خود ندارند و با اکراه تابع شوهر و آقا میباشند پس موضع بحث که قصد مسافت از برای ایشان
هم رسیده هر چند که بتبعیت غیر باشد تکلیف ایشان قصر میباشد بدون خلاف مگر آنکه شیخ
فرموده است که اسیر چونکه هر وقت که او را سر ببرند و مرخص نمایند بر میگردد پس در قصد خود

حرام نداده و مزدور است [illegible] باید که اتمام نماید و کلام او خالی از تحقیق است و تحقیق آن است که اسیر و غیر آن
از اشخاص که سفر و قصد ایشان به تبعیت غیر خود [illegible] و با اکراه است اگر آنکه علم یا مظنه بخلاف نمیشود
خود دارند قصر مینمایند و اگر تردد دارند یا آنکه جاهل بمسافت میباشند اتمام مینمایند والله العالم کفایة
شرط سیم [illegible] آنکه سفر مباح و طاعت باشد و حرام و معصیت نباشد و سفر معصیت آن است که مقصود
اینکس از سفر [illegible] چیزی باشد که خداوند از حرام و معصیت کرده است مثل سفر نمودن
بقصد فرار از جهاد و فرار از طلب کار با قدرت داشتن بر وفاء حق او و مثل سفر نمودن
بقصد قتل نفس محترم و گرفتن مال محترم و ضرر رسانیدن بمسلمانان و مثل اینها
از سفرهائی که حرمت آنها بسبب غرر و غایة است و سفرهائی که معصیت باشد نحو کذب شود موجب قصر و حصر میشود
بلکه تکلیف بر اتمام ثابت است بالاجماع و خلاف شهید ثانی رحمه الله در قسم اول و ادعا فرمودن آنکه مدلول احادیث
خصوص قسم [illegible] است که غایة چونکه آن حرام باشد و جهت ندارد و در نهایة صعف است و سفر نمودن در طلب
صید در فان بنکار بقصد تفنن و صحرا گشتن بالاجماع حرام و معصیت است و موجب قصر نیست یا دام که بقصد تفنن [illegible]
حاجة و قوت خود و اهل و عیال [illegible] بالاجماع مباح و طاعة و موجب قصر است یا بقصد تجارة [illegible]
خلاف است و مشهور مابین متقدمین [illegible] و صریح فقه الرضوی ایضا آن است که قصد در روزه
و نماز اتمام مینماید و مشهور مابین متأخرین موجب قصر در هر دو است و تمام حقیر در شهرة
مابین قدماء است که قریب بلکه عین اجماع و مؤید دو روایة [illegible] و شهرة مابین متأخرین چونکه جمعی از آن
از زمان علامه رحمه الله [illegible] حجة نمیباشد و اما سفری که مقصود [illegible] از خود آن [illegible] غایة
آن هیچکدام حرام و معصیت نباشد و لکن معصیت در آن اتفاق افتد با اینکه از شقاوة نفس
استمرار نیز داشته باشد چنانکه غالب احوال مردمان است که معاصی سفر ایشان همان معاصی است
که در حضر بطریق استمرار شقاوت بآن دارند پس موجب اتمام نمیباشد و هر حالة قصر باقی است

[illegible] از اقدام

[illegible] سفر که مقصود در آن بهیچ وجه معصیت نباشد و لکن لازم آن سفر معصیت نمود
و اجبی که معصیت است افتاد باشد موجب اتمام [illegible] چنانکه [illegible] از اجله اصحاب است
مثل آنکه از سفر کردن ترک تحصیل واجبات یا [illegible] ندادن حق طلب کار لازم آید [illegible]
اینکه مقصود او از سفر [illegible] حصول آنها باشد و حکم نمودن بعضی با آنکه چنین سفر [illegible]
اتمام است ایضا افراطی است که در مقابل تفریط شهید رحمه الله که اجازه [illegible]
و اگر در اول سفر مقصود اینکس معصیة باشد و بعد از آن از قصد خود برگردد
و سفر مباح شود پس حکم اتمام در وقت برگشتن قصد او منقلب بحکم قصر میشود لکن [illegible]
آنکه بعد از حصول قصد دوم مسافة معتبره از برای او باقی مانده باشد هر چند که رفتن و برگشتن
بالکه یک باشد و باید دانسته شود [illegible] که چونکه بنای معصیت و طاعة برضا
و رغبة داشتن است پس مراد از قصد معصیة در اینجا [illegible] قصدیست که با
رضا و رغبة باشد نه با اکراه [illegible] پس هر کس که در سفر [illegible] معصیة [illegible] و لکن
رضا و رغبة ندارد بلکه با اکراه و اضطرار [illegible] اختیار مینماید هر آینه سفر او حرام و معصیة
و تکلیف او اتمام نیست بلکه مباح و طاعة و موجب قصر است و حکم برگشتن اینکس در حالة رضا
با اکراه و از اکراه برضا از اقوال تا آخر سفر همین حکم است که احکام ذکر شد کفایة
شرط چهارم [illegible] آنکه سفر شغل و عمل اینکس نباشد بحیثیتی که از حضر بیرون رفتن و بیرون رود داشته باشد
و صحرائی و بیابان گرد گویند پس اگر چنین باشد و شغل و عمل او مشغول خود هر سفر و بیابان گردی
کناره باشد مثل مکاری و شتردار و کشتی بان و دشت بان و فاصد و چوپان و صحرانشینان که
[illegible] قصر [illegible] تکلیف او اتمام [illegible] و تجارة [illegible] در اماره [illegible] و مصروف است [illegible]
وطن معین ندارند و تاجر [illegible] و غیر آنها از سیاحة [illegible] و غیر آن [illegible]
[illegible]

کشندگان و قلندران و درویشان و دربدران و بی خان مانان که از نصوص [illegible] افتاده [illegible]
بعضی بنا گذاردن شغل و عمل در هر سفر تکلیف او اتمام نمیباشد بلکه قصر است تا وقتی که آنکه اروکثرة
سفر کردن عمل و ملکه او گردد و در این [illegible] عامل و مام شود چنانکه بمعنی حصول ملکه و مهارة در تکلیف او اتمام نیست
بلکه قصر است تا وقتی که بنای عمل و شغل را بر سفر گذارد [illegible] برای او اتمام نمودن در سفر بنای عمل بر سفر و حصول
ملکه و مهارة هر دو میباید و اکتفا بیکی از آنها نمیشود و ایضا اقوی و اظهر آن است که تکلیف اتمام [illegible]
در زمان سفر است که شغل و عمل [illegible] پس اگر مکاری و شتردار مثلا سفر [illegible] باز [illegible]
بروند [illegible] و کرایه کش و شتردار غیر نباشند هر آینه قصر مینمایند [illegible] و اقوی است ایضا که اگر [illegible]
اشخاص مذکوره سفر اتفاق افتد که بر خلاف عادة سفرهای متعارفه او [illegible] باشد و مشقة
شدیده یا موجب [illegible] بدنی [illegible] تهذیب
حریه که بر خلاف معتاد است طی نمایند چنانکه [illegible] جماعتی از متأخرین با آنکه سفر [illegible]
بیک یکروزه بر خلاف عمل ایشان است چنانکه فرموده شهید است در ذکری با آنکه اول
شغل اوست و هنوز ماهر نشده اند چنانکه فرموده شهید است در روض الجنان یا آنکه سفر ایشان بعد از اقامه
و مهر نباشد چنانکه فرموده علامه است در مختلف هر آینه قصر مینماید چنانکه رأی
کلینی و جمعی از متأخرین است هر چند که خلاف مشهور است و لکن [illegible] رحمه الله قصر در راه
تحصیل [illegible] و ما بین دو منزل [illegible] مخصوص دانسته است و اصح [illegible]
بجهة حدیث مرسلی که در این باب وارد شده است و اصح آنست که در راه و در منزل هر دو
قصر است چونکه مرسل [illegible] باد و صحیح که ماخذ حکم مذکور است ندارد با آنکه سبب و معنی
مشقة منحصر با آنکه دو منزل [illegible] یک منزل نمایند غیر باشد بلکه این معنی است که [illegible] رحمه الله در کافی و تهذیب
[illegible] مشقة شدیده [illegible]

[illegible] بانکه یک منزل را بیک کرة سریعه که بر خلاف متعارف است طی نماید و شهید در ذکری
[illegible] بانکه سفر طولانی که بر خلاف عمل [illegible] است نباید و در روض آنچنان [illegible] بانکه
سفریست که اول شغل [illegible] است و هنوز ماهر نشده است و علامه در مختلف [illegible]
بانکه سفریست که بعد از اقامه ده روز باشد و در نزد حقیران است که بهر نحو از انحاء
که موجب مشقت و بر خلاف عادة باشد موجب قصر است و ایضا مشهور آن است که
بعد از آنکه اینکس کثیر السفر و تکلیف او اتمام شد اگر که در بلد و وطن خود [illegible] روز [illegible] بانیة
یا بدون نیة [illegible] بانکه در غیر بلد خود بانیة بماند پس در سفری که بعد از آن میرود قصر [illegible]
و آیا در سفر دوم نیز قصر می نماید تا آنکه سفر سیم بشود و در سیم رجوع باتمام می نماید یا آنکه در سفر
دوم اتمام میکند در آن خلاف است و اقوی و اظهر چنانکه ارشید است در ذکری قول
اول است چونکه تا سفر سیم للاقل رجوع بعمل و مهارة خود می نماید [illegible] سفر اول و این
ادریس و جمعی دیگر بر قول دوم اند و اقوی [illegible] اشهر [illegible] آن است که ماندن سی روز
در غیر بلد خود با تردد مثل ماندن ده روز و در حکم آن است و موجب قصر در سفر
بعد است و شهید رحمه الله ماندن ده روز [illegible] با تردد در غیر بلد بدون نیة و
بعد از گذشتن سی روز نیز
ملحق بده روز با نیة فرموده و موجب قصر دانسته است و دلیل مبتنی بر هیچیک از دو قول
نیست لکن قول اول قوی [illegible] مشهور است و ابن جنید ماندن پنج روز را نیز موجب قصر
دانسته و شیخ و ابن حمزه و ابن براج موجب قصر نماز [illegible] روز دانسته اند و نماز در شب
و روزه را اتمام دانسته اند و قول هر دو ضعیف است و لکن حدیثی که متمسک هر دو است
[illegible]

بر قول دوم

بر قول دوم ظاهر نیست دلیل آنکه در احادیث صدر از مبارات سفر یکه بعد از ماندن ده روز است
وارد نشده است و کلمات اصحاب نیز بچیزی در این باب بر نخورده ام مگر اینکه فرموده اند
که سفر اول و دوم و سیم و این کلام چنانکه مخفی نیست در نهایة اجمال است و [illegible] سفر ها مسافرین
نیز حد ندارد پس دیگر سفر است که هشت فرسخ که اقل مسافت است می باشد و سفر
دیگر هشتاد منزل می باشد و عامدا القیاس و چونکه اقل مسافتی که در شرع [illegible]
[illegible] هشت فرسخ است پس ارجح در نظر حقیر آن است که [illegible] رجوع [illegible] بعمل و مهارة خود [illegible]
[illegible]

وکسی که بعد از ماندن ده روز مشغول بسفر شود
در دو منزل هشت فرسخی برود [illegible]
در منزل سیم رجوع بعمل و مهارة خود میکند و کثیر السفر [illegible] و الله علم کفایة
شرط پنجم آنکه وقوع بیابد سفر او و بیرون برود از محلی که در آن اتمام [illegible] خواه آنکه وطن او [illegible] است یا
بلد اقامه یا بلد [illegible] و تحقق بیرون رفتن [illegible] آنکه از محل اتمام دور [illegible]
که بیرون نشود از خانه و دیوارهای آن محل [illegible] باشد بر او اذان آن محل و اگر متاخرین اعتبار هر دو [illegible]
باهم دانسته اند و بعضی اکتفا بمخفی ماندن اذان بتنهائی کرده اند و [illegible] بیرون رفتن [illegible]
[illegible] و اقوی در نظر حقیر آن است که میزان تحقق یافتن خروج و سفر است بهر قسم که تحقق یابد و یقین [illegible]
[illegible] و غالب آن است که خروج بیکی از دو امر مذکور تحقق می یابد و مراد از محل بلد متوسط باشد و اگر [illegible]
باشد پس اعتبار بجمله [illegible] است و همچنین مراد از اذان و دیوارها اذان و دیوار و گوش و چشم در این متوسط است
و اما منار و عمارة مرتفعه و بساتین و مزارع پس بالاتفاق اعتبار بآنها نمی باشد چنانکه اعتبار بشیر دیوار و [illegible] اذان [illegible]
[illegible] جمعی و اقوی است که

و بدانکه این شرط از برای کسیست که اتمام او بسبب بودن در وطن یا در بلد اقامه باشد و اما آنکه اتمام
او بجهة معصیة یا قصد نداشتن بمسافت است پس بمحض مرتفع شدن قصد معصیة یا حاصل
شدن قصد مسافت قصر نماید و چون این شرط از برای او نمی باشد و بدانکه در وقت عبور نمودن
از سفر نیز میان خلاف مذکور می باشد و مشهور رسیدن بموضع شنیدن اذان و دیدن
خانها و دیوارها را موجب اتمام دانسته اند و والد صدوق و سید مرتضی و ابن جنید [illegible] دانسته اند مگر
بداخل شدن در خانه و اظهر و اقوی [illegible] رسیدن بمسافت و حصول آن بدخول شدن
در خانه است و غالبا داخل شدن در حد شنیدن اذان و دیدن خانها و دیوارها نیز می باشد با آنکه
مستند مشهور چنانکه نقیه را نیز داده و الله علم کفایة بعد از تحقق یافتن شروط مذکوره [illegible]
قصر می شود لکن چنانکه اتمام حضر بسبب عروض سفر مرتفع و منقلب بقصر میگردد همچنان قصر بسبب
عروض حضر منقطع و منقلب باتمام میگردد و عروض حضر بعین حضر بسبب شدن مسافر بسبب چیزیست یا دخل
شدن در وطن [illegible] یا در بلد [illegible] اقامه ده روز و آن دانستن یا آنکه یک ماه با تردد در آن بدون نیة
بر او بگذرد و تمام نشود باشد و هر یک از این سه که از برای او حاصل شود سفر او منقطع و [illegible] باتمام [illegible]
پس اگر مسافری را قصد نماید که وطن یا بلد اقامه او در آخر مسافت باشد مرتبه در عرض راه قصر
و در منزل اتمام می نماید و اگر در اثناء مسافت باشد پس در سلاه و در منزل مرد و اتمام می نماید چونکه
چونکه هیچیک از دو طرف وطن بتنهائی مسافت نیست و با یکدیگر بسبب حصول قاطع [illegible]
محسوب نمی شود [illegible] و مقصود از وطن [illegible] چیزیست اول مسکنی و محل قرار که مسقط الرأس
[illegible] و لذا اینکس در آنجا [illegible] و بالفعل در آنجا مسکن دارد و [illegible] دوم محلی که انرا مسکن و قرار
گاه خود تا [illegible] عمر دانسته [illegible] هر چند که بسبب عوارض و موانع غالب اوقات در آنجا نباشد و [illegible] هجرة
و بیرون نرفتن از آنجا را نیز قصد نموده باشد و هر یک از این

دوم

دو قسم اتفاقی اصحاب است که دخول در آنها موجب انقطاع سفر و بر طرف شدن حکم قصر میگردد
و داشتن ملک و ملک نمودن شش ماه بنابر شرط در آنها نمی باشد [illegible] مسمی محلی است که در آنجا [illegible]
[illegible] و لکن در معنی و تحقق [illegible] اختلاف شدید [illegible] اند و مشهور که نقل اجماع نیز [illegible]
[illegible] شده است داشتن ملک و ماندن شش ماه در زمان سابق شرط دانسته اند و بعضی اکتفا بداشتن
منزل نموده اند و بعضی اکتفا بملک نموده اند و بعضی شش ماه در هر سال شرط دانسته اند و بعضی
شش ماه بالفعل و بعضی در شش ماه توالی شرط دانسته اند و بعضی بمتفرق نیز اکتفا نموده اند و اقوال دیگر [illegible]
[illegible] و اظهر و اقوی چنانکه [illegible] اصحاب است آن است که باید محلی باشد که
قبل از انقطاع و هجرة از آن انرا وطن خود دانسته باشد و بالفعل نیز همان قصد باقی باشد و الا [illegible]
باشد و منزلی و علاقه [illegible] که موجب صحت قصد او باشد [illegible] باشد خواه آنکه منزل و علاقه او
ملک باشد یا غیر آن قبیل اجاره و عاریه و معامله بامر دمان و امثال [illegible]
و داشتن ملک و ماندن شش ماه [illegible] لازم نمی باشد و چنانکه [illegible] فهمیده نمی شود
کلازم داشتن مشهور [illegible] از جهة داشتن علاقه باشد [illegible]
و فهماندن بعقل از احادیث داشتن ملک و ماندن شش ماه را بر سبیل
از جهة مثال آوردن از برای قصد توطن و بودن علاقه و بیان اینکه خصوصیت در آن دو در نظر [illegible]
و بنا بر این معنی مقصود از وطن بیان دو قسم اول است و قسم سیم [illegible]
نمی باشد بلد داخل در دو قسم اول است و یکی از وطنهای شخصی است که صاحب دو و
و چهار وطن است مثلا و در هر کدام که داخل شود اتمام [illegible] سفر او منقطع
و تکلیف او اتمام می شود و اما بلد اقامه پس عبارتست از موضعی که بنا و عقیده اینکس آن است
که لااقل روز در آنجا بماند خواه آنکه آن موضع بلد و شهر باشد یا صحرائی و اکتفا نمودن ابن جنید

بلیغ روز ماند است و در خلاف اجماع است و دلیل او محمول بر تقیه است و مشهور اول یقینا داخل در
معنی روز نمی باشد و همچنین شبهاری که مکرر بنا بر قول بشرط دانستن توالی در ده روز و روز
اول مادام که زوال و وقت ظهر نشده است یک روز است و اگر ظهر شده است ۱۰ از روز
حساب نمی شود و روز آخر که تا بعد از ظهر است یک روز است و قبل از ظهر از روز محسوب نیست
مگر بنا بر قول بتلفیق و حساب نمودن آن قدری که از روز اول ناقص شده است از روز
یازدهم و سیزدهم ضعیف است و در شرط بودن توالی در ده روز خلاف است بعضی شرط دانسته اند
مطلقا و ادعای اجماع نیز بر آن نموده اند و بعضی شرط ندانسته اند مطلقا بلکه مجموع نمودن در همان روز یا بر شب
و بعضی شرط دانسته اند تجویز و بعضی که در عرف بیرون رفتن از آن بلد بر آن صدق نکند مثل حدود آن
و مزارع و قصبات مقابر و جدید که و سایر توابع آن هر چند که از حد خارج کذشته باشد و الا شرط
دانسته اند [illegible] و بعد از انعقاد نیت و تمام
[illegible] و اقوی و اظهر قول دوم است و مادام که مسافت جدیده را قصد نماید رجوع
بقصر میکند و بر تکلیف اتمام باقی است [illegible] مثل متوطن است و هر چند که برفتن و برگشتن
و عود داشته باشد چنانکه بدون خلاف است و ادعای اجماع نیز بر آن است یا نداشته باشد
چنانکه از بعضی است و بعضی در صورت رفتن در حال رفتن قصد اتمام و در برگشتن قصر
دانسته اند بجهة محسوب داشتن برگشتن سفر را بسفر که بعد از آن نمودن مرجوع و ضعیف است
بلی در صورتی که عزم آن سفر را در وقت برگشتن نماید [illegible] عزم بنحوی که آن
وقت ابتداء سفر او باشد البته قصر مینماید [illegible] چنانکه اگر عزم مذکور را در وقت بیرون رفتن
نیز داشته باشد قصر مینماید و الا فلا و فرق گذاردن مابین حال رفتن و برگشتن و جهت [illegible]
[illegible] و بدانکه عود نمودن ببلد اقامه و عبور نمودن از آن

بعد از

بعد از تحقق عزم مذکور و بیرون رفتن از بلد موجب انقطاع سفر او نمیگردد [illegible] در این مسئله بخصوصه
مقیم [illegible] مثل متوطن نمی باشد و محض عود و عبور از آن سفر اینکس منقطع گردد چونکه مقصود
از بلد اقامه چنانکه دانسته شد بلدی است که در آن اقامه داشته باشد [illegible] مسافة از انزاد در ظرف ده روز
نداشته باشد و مقصود از وطن بلدی است که انرا وطن خود دانسته باشد هر چند که در آن مقیم نباشد
و مسافة از انزا اختیار نماید زیرا که تحقق معنی وطن همین است نه اقامه و تحقق معنی بلد
اقامه به اقامه نمودن در آن است بانیه پس بمحض دخول در موضعی که انزا در نیت وطن و قرار گاه
خود دانسته دخول در وطن صادق می آید و بمحض دخول در موضعی که [illegible] در خاطر نمیگذرد
که قبل از این بلد اقامه بعمل است دخول در بلد اقامه صادق نمی آید بلکه [illegible] آید که در خاطر و در نیت داشته
که بعد از دخول [illegible] اقامه ده روز [illegible] آنچه نماید و چونکه احادیث [illegible] اصحاب چنین [illegible]
که مقیم در همه جا مثل متوطن و بلد اقامه مثل وطن قاطع مر سفر است و بالبدیهه در مسئله مذکور مماثل
بلکه کمتر نمی باشند بلکه مخالفند و در جائی نیز [illegible] بر نخورده که متعرض این دقیقه شده باشند و از این سبب
و [illegible] در فتاوی ایشان در این باب واقع شده است لهذا [illegible] ذکر و توضیح آن لازم دیده شد و بعد از اینها
و معلوم شد که بعد از تحقق اقامه در بیرون رفتن خود عزم مسافة نداشته باشد و تا سه فرسخ
و نیم بیرون رود [illegible] اقامه او مرتفع نمیشود و اگر تا چهار فرسخ برود و در سر چهار فرسخ وطن نداشته باشد
و اقامه نیز نماید و بر نمیگردد البته اقامه او منقطع بسفر میگردد و تکلیف او قصر میشود مگر آنکه متوطن
یک حدیثی آن است که کسی که وارد مکه باشد و عزم رفتن بعرفات را که چهار فرسخ است قبل از آمدن
ده روز داشته نیت اقامه ده روز را نماید و نماز را تمام میکند و بیرون رفتن بعرفات ضرر باقامه او ندارد
و تکلیف قصر نمیشود [illegible] دانسته اند [illegible] و اما گذشتن یک ماه با تردد و بدون نیت اقامه
[illegible] که این حکم از خصایص مکه و مدینه که مورد
[illegible] صایب مذکور میباشند [illegible] و اگر قابل نشوند باشد [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]

پس مقصود از روز همان معنی است که ذکر شد و تلفیق کفایت نمیکند و کلام در توالی همان کلام در است
که در آنجا ذکر شد و مختار همان مختار است [illegible] اگر بین اعتبار بعد در معنی نموده اند هر چند
که تردد در اول ماه باشد و اظهر آن است که اگر تردد در اول ماه است پس اعتبار ماه هلالی است
هر چند که ناقص باشد و الا اعتبار بعد در میان [illegible] و بعد از گذشتن یک ماه یا [illegible] روز نماز تمام مینماید
بدون خلاف و بالاجماع هر چند که یک نماز باشد و حکم او حکم مقیم و متوطن است کفایة
یعنی و مقصود از قصر انداختن دو رکعت اخیر است از نماز چهار رکعتی و ساقط شدن نافله آنها
و اذان از جمیع نمازها چنانکه سابقا نیز دانسته شد و در هر جا که نماز قصر است روزه و نیز افطار باید
نمود بالاجماع مگر در جائی که سابقا دانسته شد نمود شد و در هر جا که قصر تکلیف قصر و افطار است هر آینه
ترسیل عزیمه و وجوب است و اتمام روزه گرفتن بدعة و حرام است و مخیر نیست مگر در مکه و مدینه
و مسجد کوفه و حایر جناب امام حسین علیه السلام که چنانکه مشهور بر اصحاب است مسافر در این چهار موضع مخیر است
در کردن قصر و اتمام و اتمام افضل است و [illegible] و سید مرتضی اتمام را متعین دانسته اند و شاذ [illegible]
و اتمام و [illegible] پس [illegible] چنانکه از ابن جنید [illegible] و عدم جواز قیاس نمودن [illegible]
و ابن جنید مکه و مسجد پیغمبر و مشاهد مشرفه ائمه علیهم السلام مذکور است و از شیخ مکه و مدینه و کوفه منقول است
و یحیی بن سعید بلد مازندران را نموده است و از ابن ادریس و شهید ثانی مسجد الحرام و مسجد مدینه
و مسجد کوفه و حایر منقول است و قول یحیی بن سعید قوی است چونکه در حدیث صحیح بلفظ
حرم الله و حرم رسوله و حرم امیر المؤمنین و حرم الحسین علیهم السلام [illegible] است و
حرم تحدید نموده شده است به پنج فرسخ و چهار فرسخ و یک فرسخ با تفاوت و فضیلت
در آنها و همچنین ملقی فرموده ابن جنید و سید مشاهد مشرفه را چونکه در نقل از نصوص منصوص است

و اما حایر

و اما حایر پس مشهور در ارشاد فرموده است که حایر احاطه نموده است بشهداء مگر حضرت عباس
و ابن ادریس و شهید ثانی فرموده اند که آن قدری است که دیوار حضرت شریفه بر آن احاطه
نموده است یعنی دیوار قبه و حرم نه دیوار بلد و از سایر اصحاب دیگر بعد بر نخورده و راجح
در نظر حقیر آن است که تا بیست و چهار ذراع بذراع دست از چهار طرف قبر شریف حد
حایر است و الله اعلم و اگر جایر [illegible] قصر است و عالم نیست و نشنیده است در جائی که تکلیف قصر است
اتمام نموده است اعاده بر او نیز میشود و اتمام مجزی است خواه [illegible] و الله اعلم آن لزوم قصر در وقت [illegible] یاد رفتن وقت
پس [illegible] و ابن ابی عقیل مطلقا واجب دانسته اند
و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
مجزی است و تمام [illegible] مشهور و ادعای اجماع نیز بر آن شده است و [illegible] و ابن جنید و ابی الصلاح اعاده در وقت [illegible] و ابن ابی عقیل مطلقا
و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
لازم دانسته اند و شاذ و ضعیف است اما آنکه از روی جهل در جائی که اتمام لازم است قصر نموده است پس مشهور آن است
که معذور نیست و باید که اعاده نماید مطلقا و معذور بودن جاهل را در این باب مخصوص بموضع مذکور دانسته اند و ملاک
و مقتضای ادله و خصوص حدیث صحیح در این باب و مقتضای دلیل عقل و نقول تکلیف مگر بعد از ابلاغ
و بیان آن است که جاهل بجهل مرتکب غیر آنکه عملی شود که کرده است صحیح میدانسته است در همه جا معذور باشد
چنانکه از صاحب مدارک و محقق ملا محسن و بعضی دیگر است خصوصا در این مسئله مذکوره و الا لازم میآید
که مجتهدین احیانا هر وقت که از رای خود برگردند آنچه را که کرده اند باطل باشد و اعاده نمایند و جاهل بجهل
بسیط و غافل عملی شود که کرده است در صحت و بطلان آن شک داشته معذور نباشد [illegible] تکلیف او و تحصیل و سؤال
و استفسار نموده است و از اینجا معلوم میشود که اگر روزه شود در جائی که لازم است افطار از روی جهل مرتکب گردیده باشد
روزه او نیز صحیح است و قضا ندارد و الله اعلم و اگر اینکس حاضر باشد و وقت گذاردن نماز شود و نماز نگذارد
و مسافر گردد پس قصر مینماید و اگر عکس این باشد یعنی مسافر باشد و وقت شود و نماز نگذارد و حاضر گردد اتمام میکند
[illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]

در هر دو مسئله اعتبار بحال الادا نیست نه حال وجوب و دخول وقت

پس جمعی ایضا در قضاء لیس اعتبار بحال فوات نعم نه حال وجوب

و دخول وقت اگر در مسئله اولی اجمع حکم باتمام نعم اند و دلیل ایشان محمول بر تقیه است و صدوق در نهایة

باسعة وقت حکم باتمام و باضیق وقت حکم بقصر نعم اند و دلیل او ضعیف است در خلاف حکم بتخییر استحب

بودن اتمام نعم است و ضعیف و احمال تقیه بر مرود اند و بعضی توقف نعم اند و در غیر موقع است و در مسئله ثانیه

بقول مفصلین مذکور اجمع و یک قول دیگر از او و ابن جنید بتخییر و از قایل بتخییر و فی نیز منقول

در مسئله سیم سید مرتضی و ابن جنید و ابن ادریس اعتبار بحال وجوب و دخول وقت نعم اند و از خلاف

اجماع نیز بر این شده است و بعضی در آن تردد نعم اند و موضع است چونکه روایة موسی بن بکر که ماخذ عتبار

بودن حال وجوب و قول مذکورین است با روایت معارضه نعم است با احادیثی که ماخذ عتبار

حال فوات و قول دیگران است و اجمع در نزد جعفر موافقه با مذکورین است چونکه عند التحقیق تعارضی

مابین دلیل ظاهر نمی آید و ضعف سند روایة مذکوره بسبب موسی بن بکر مجبر بعمل مطابق اجماع

مذکور است با آنکه حسن حال بکر فی الجمله مسلم است و ضعف او بر نیند در نعم روایة او نیست با آنکه

دانسته شد که حدیث او معارض نیست و اگر کسی در مکانی اقامه نعم و دخیل در نماز گردید و در آنجا بنا بر

دار اقامه از برای او حاصل شد پس مر خلاف نماز سوا اتمام نماید و اگر اقامه نعم و بعد از آن

در راه تردد یا تبدیلی حاصل شد پس اگر قبل از نماز است گذاردن یک نماز واجب است بطریق

اتمام مجموع بقصر نماید و اگر بعد از آن است جمع بر اتمام باقی میماند مادام که در آنجا مرابط باشد و هر سه

مسئله بدون خلاف بجهة اجماعیست و گذاردن نافله و نماز واجب غیر مقصور مثل نماز صبح و واجبی

مقصور که اتمام نعم است نه بنیة اقامه بلکه از روی سهو یا در مواضع بجهة بعد است و روزه گرفتن

خواه بلکه تمام گرفته باشد یا بعد از زوال یا قبل از زوال باشد هیچکدام از اینها بنا بر اقوی و چنانکه

دار اجماعی است

و از اجماعات است کفایة در باقی ماندن بر اتمام نمیکند بجهة وقوف بر مقتضای ظاهر نص و در هر یک از اینها

غیر از گذاردن نافله جمعی خلاف نعم اند و ضعیف است هر چند که داخل شدن در نماز باشد

و از محل قصر نیز تجاوز نعم باشد و بجهة جایز نبودن ابطال عمل اتمام آن لازم باشد

چونکه اتمام لازم نه بجهة نیة اقامه و اتمام است بلکه بجهة جایز نبودن اتمام مبطل عمل است

مثل لازم بودن اتمام نماز بجهة فوت شدن آن با نیة اقامه که اتمام لازم است و محض گذاردن آن در صورة تردد

موجب باقی ماندن بر اتمام نمیشود چونکه لزوم اتمام آن بجهة قضا کردن آن است مر نماز است

که در حال نیه اقامه فوت شده است نه بجهة نیة اقامه و از اینجا معلوم شد که تردد در موضوع

محقق در این مسئله وجهی ندارد و بدانکه در بسیاری از احادیث معتبره وارد شده است که در سفر خود

قضا نماید نوافل روز را در شب و شیخ حمل فرموده است بر مسافری که وقت نافله داخل شده است

و آب حاضر نبوده است و نافله سوگذارده و در سفر میخواهد که قضا نماید و در آن برای او حمل بنظر نمی آید

و مشروع بودن قضاء نافله روز از برای مسافر شب بحکم معتبره مذکوره محقق است والله اعلم

و در باب تعقیب دانسته شد که مستحب است آنکه در عقب هر نماز که قصر شده است سی مرتبه

سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر گفته شود و ظاهر حدیثی که ماخذ آن است

وجوب است و فرمانده لکن با آنکه سند آن اصح است قایل بوجوب آن نشده است و چونکه گفتن آن بعد از هر نماز مستحب است

و از خصایص نماز قصر نمی باشد بلکه در عقب نماز قصر و تاکید بسبب جواز جهة جبر نبودن

قصر آن تاکید دارد آیا با تعقیب تداخل می نماید یا آنکه مکرر نمودن آن از جهة تعقیب ایضا

مستحب است هر دو نیکو است والحمد لله کفایة و اما قصر نمودن نماز در حال خوف و عدم مرتبه پس اول سخن

خالی نیست که

و حال خوف بحال متمکن نبودن از اتمام

خالی از دو حال نیست و لکن

نص و سایر فتاوی اصحاب مطلق است

دانسته شد که خوف ایشه و اقوی آن است که خوف نیز مثل سفر بسبب مستفاد است از برای قصر

نمودن نماز خواه آنکه در سفر باشد یا در حضر و بدانکه مرخص قصر در اینجا دو چیز است یکی همان قصر کردن

در سفر است و عبارت از انداختن دو رکعة آخر از چهار رکعتی و آنرا قصر در رکعتی گویند

و یکی دیگر قصر است که در رکعتی و عدد رکعات نقصان بهم میرسد کیفیة و اوضاع نماز نیز نقصان

خواهد شد که بر رکعتی باشد و آنرا قصر در کیفیة گویند اما قصر بمعنی اول پس در جماعة و فرادی

هر دو میباشد و لکن طریق جماعة آن با این نحو و با این شرط است که اگر دشمن در غیر جهة قبله باشد

و ایمن از غلبه و هجوم او نبوده باشد و ممکن باشد که مقاومة بنمایند با دشمن و فرقه دیگر با امام

نماز بگذارند جایز است اینکه نماز بگذارد امام

پس بدون خلاف

آنچنانکه در نماز دو رکعتی نماز بگذارد امام با یک طائفه یک رکعة را بعد از آن در رکعة دوم

تا وقتی که ماموم تمام نمایند نماز را و سلام دهند و میروند و بجای طائفه دیگر می ایستند

و آن طائفه می آیند و داخل در نماز میشوند و امام رکعة دویم را با ایشان میگذارد و طول

میدهد قنوت را تا وقتی که ماموم تمام نمایند نماز را و سلام دهند و یک رکعة دویم خود را تمام نمایند پس امام

با ایشان سلام میدهد و فارغ میگردند و در نماز مغرب بهمین نحو یک رکعة را با یک طائفه

میگذارد و دو رکعة دیگر را با طائفه که در هر دو نیز قراءة مرتفع نماید با طائفه دیگر و با اینکه دو رکعة

با طائفه اول و یک رکعة را با دوم میگذارد و هر دو منصوص است و در قسم اول

اشهر است و عمل اکثر است و بعضی عمل بهر دو نموده است و حکم بتخییر نموده و خلاف

در افضل آنها نموده اند و اکثر قسم اول و اول قسم دوم و سوا افضل دانسته اند و حکم بتخییر

قوی است و ادعای اجماع نیز بر آن شده است و بدون سه شرط مذکور چنانکه مشهور بلکه

گذاردن نماز بجماعت

اصحاب است

اصحاب است جایز نیست و خلاف ندیده کو نادر است و شهید که قطع فرموده است بجواز

تفریق نمودن ماموم بین دو فرقه و گذاردن هر یک رکعة از نماز مغرب با یک فرقه از آنها بدون دلیل

و محل کلام است و در وجوب و استحباب گرفتن و نگاه داشتن اسلحه و اسباب حرب با خود در حال

خوف خلاف است ابن جنید و بعضی دیگر مستحب و اکثر بر وجوب دانسته اند مادام که مانع و جبر

از واجبات نماز نگردد و الا جایز نیست مگر با ضرورة پس جایز بلکه واجب است و اما قصر بمعنی

دوم که اسقاط قصر در کیفیة است پس هر وقت که حال خوف و محاربه متمر شود بمعانقه و شمشیر کشیدن

و مانند آن از حالاتی که گذاردن نماز بر وجه معنی اول با آن حالات ممکن نشود هر آینه نماز ساقط

نمیگردد بلکه واجب میباشد بهر نحوی که ممکن باشد خواه با پیاده یا براه رفتن یا سوار بودن و رکوع

و سجود با بالمکان بجا میآورد هر چند که بر فراش زین و امثال آن باشد و اگر هیچکدام یکی از آنها

ممکن نباشد پس با ایماء و اشاره نمودن بر چنانکه سابقا دانسته شد بجا میآورد و جهة قبله را

در هر قدر که ممکن باشد میرعایت مینماید و لا اقل در حال گفتن تکبیرة الاحرام مراعات مینماید

و اگر ممکن از رکوع و سجود بطریق ایماء و اشاره نیز نباشد پس بعد از نیة اکتفا مینماید

بدو تکبیر در نماز دو رکعتی و بسه تکبیر در نماز سه رکعتی و هر تکبیر بدل از یک رکعة با جمع

اذکار و ادعای اجماع بر آن شده بدون خلاف بلکه بالاجماع در جمیع کیفیتها و صورة تکبیر بنا بر مشهور این است

که سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر و مفتضای احادیث و اکثر فتاوی

اکثر اصحاب آن است که هر تکبیر مجزی است از تمام نماز مطلقا یا در یک رکعة حتی از تکبیرة الاحرام و تشهد و سلام

و لکن جمعی تکبیرة الاحرام و تشهد و سلام را نیز واجب دانسته اند و وجه آن غیر از احتیاط معلوم نیست

بجهة آنکه نقل اجماع جمعی است ایضا

الی خوف هجوم بحال متمکن نه
نالیه از و جریزه
و سایر قضا

واحتیاط نیز در این موقع بموقع است و بدانکه خوفی که موجب قصر نمودن نماز در کتب
و کیفیت و بنام نماز که ذکر شد منحصر در خوف از دشمن نمی باشد بلکه هر خوفی که بوده باشد موجب قصر
مثل خوف از دزد و درنده و امثال آنها چنانکه مشهور بلکه اجماعی
اصحاب است و خوف از دزد و درنده بخصوص در احادیث معتبره منصوص است
حتی بجواز اکتفا نمودن بتکبیرات مذکوره و انکار رسمون این از دزدی و تردد نمودن علامه
در منتهی ضعیف و بلا اعتبار است بلی اعتبار نمودن تنگی وقت از برای جواز قصر
نمودن هر صاحب خوفی چنانکه ظاهر کلام شهید است در باب خوف و صریح سید
مرتضی است در هر صاحب عذری و صریح فقه الرضوی است در نماز خوف از دزد
و درنده دارد قوی است هر چند که مشهور عدم اعتبار آن است مطلقا
از برای کسی که فرمود یا دیگر آب غرق میشود قصر نمی نماید و خوفی غیر از دزد و درنده
و غرق شدن آنها نمی باشد قصر نمودن جایز نیست بلکه تمام میکنند لکن بقدر امکان و بایا
نمودن در رکوع و سجود بدون خلاف مگر آنکه موجب نجات یافتن ایشان در
قصر نمودن باشد و وقت نیز تنگ باشد بعض قصر نمودن سلام در صورت
مستحسن و نیکو دانسته اند و مع ذلک در ساقط بودن قضاء آن تامل
فرموده اند والله اعلم

الارشاد الرابع در بیان نماز جماعة و احکام است که متعلق بآن است و در آن چند کفایه است کفایه

مستحب است جماعة نمودن در تمام نمازها واجب بالاجماع حتی نماز تر و نماز احتیاط و نماز طواف بنا
بر ظاهر کلام اصحاب علامه و شهید که ارادت اجماع را فرموده اند و لکن شمول آن بالنسبة بنماز مذکور چنانکه
جمعی از متاخرین فرموده اند محل تامل است هر چند که شهیدین در روض و در ذکر تصریح بشمول آن بالنسبة
نماز تر نموده اند و واجب نیست مگر در نماز جمعه و عیدین در وقتی که دو نفر واجب باشند و بالعرض
و بوسطه نذر و شبه آن نیز واجب میشود و مستحب آن در فرایض یومیه شدید تر و از ضروریات دین است و تاکید آن
در جهت آنها خصوصا در نماز صبح و عشا بیشتر است و از اینجا است که اکثر علما قایل بوجوب کفایی
آن در یومیه شده اند و احادیث در فضیلة و تاکید و ملازمة و تعبیر تارک آن بسیار و متواتر است از انجمله در خصوص حکمة فرار از طاعون
روایت از جناب امام رضا علیه السلام که فرموده اند که قرار دادن جماعة از برای آن است که اخلاص و توحید
و اسلام و بندگی خداوند ظاهر و مکشوف و مشهور باشد تا اینکه حجة باشد از برای خداوند بر تمام بندگان
از اهل مشرق و مغرب و بحار و خشکی و آنچه را که اقرار نموده است بآن در ظاهر اسلام و بعضی باشد سبب
و وسیله شهادة دادن و مردمان بعضی از اسلام بعضی بیاید برانچه در دل نمی باشد از مساعده نمودن
بکدیگر بر تقوی و اثر جاری یافتن از بسیاری از معاصی خداوند عز و جل و در خصوص فضیلة آن در جمیع فرایض
روایت از جناب امام جعفر صادق علیه السلام که فرموده اند نماز در جماعة فضیلة و زیادتی دارد بر نماز فرادی بهفت و بیست و چهار درجه و بهفت و بیست
پنج درجه و بهفت و بیست درجه نیز روایت شده و در حدیث طویل فرموده اند که نماز بیخانه در جماعة
هر گاه که بعد باشند دو نفر مزید خداوند از برای هر رکعتی بصد و پنجاه نماز هر گاه که بعد باشند
دو نفر و بعضی هر رکعتی مقصد نماز هر گاه که بعد باشند سه نفر و بعضی هر رکعتی هزار و دویست نماز
هر گاه که بعد باشند چهار نفر و نه هزار و مقصد نماز هر گاه که بعد باشند پنج نفر و سیزده هزار و
چهار صد نماز هر گاه که بعد باشند نه نفر و هفتاد و دو هزار و مقصد نماز هر گاه که بعد باشند ده نفر
و هر گاه که زیاد بشوند بر ده نفر پس اگر بگردد آسمانها و زمین همگی صفحه و دریاها مداد و درختها قلم

وجن و انس و ملئکه نویسنده هر آینه عاجز میشوند از اینکه بنویسند ثواب یک رکعت را و فرموده اند
که هر کس که نماز بیخانه را در جماعة بگذارد هر آینه ظنه خیر و امید وارم نجاة از برای او داشته باشد و در خصوص
و فرموده اند که هر کس که نماز صبح و عشا را در جماعة بگذارد پس او در پناه خداوند عز و جل است و هر کس
که ظلم باو نماید ظلم بخدا نموده است و شخصی عرض نمود بجناب امام رضا علیه السلام که نماز و جمعه در مسجد
کوفه بطریق فرادی بهتر است یا در جماعة در غیر مسجد پس فرمودند که در جماعة فضل و بهتر است
و در خصوص تارک آن مرویست از پیغمبر صلی الله علیه و آله که نماز نیست از برای کسی که از غیر عذر و علت
نماز نمیگذارد در مسجد با جماعة مسلمین و ایضا فرموده است که حلال و جایز است
غیبة نمودن کسی که نماز نماید در خانه خود و اعراض نماید از جماعة ما و کسی که روگردان باشد
از جماعة مسلمین واجب است بر مسلمین غیبة نمودن او را و ساقط میباشد
در میان مردمان عدالة او و واجب است بر مردمان هجرة نمودن از او و واجب است
که نبرند او را نزد امام مردمان و او را انذار و تخویف و تحذیر فرماید پس اگر
حاضر گردید جماعة مسلمین او را و اگر نشوند رانیده شود خانه او بر او و با الاجماع
جماعة نمودن در نمازهای نافله جایز و مشروع نمی باشد مگر در نماز استسقا چنانکه سابقا
دانسته شد مگر نماز عیدین با نمودن شرایط و جواب چنانکه مشهور است و بعد از این نیز
مذکور خواهد شد و نماز روز عید غدیر چنانکه از ابی الصلاح و شهید و محقق است و احادیث
که دلالة نموده است بر جواز آن در مطلق نوافل و بر امامة نمودن زن در نماز نافله جمعه و محمول
بر تقیه است و میل نمودن جمعی از متاخرین بآن ضعیف خلاف است و مستحب است حاضر شدن
با جماعة عامه و اهل خلاف باستحباب شدید و احادیث متواتره در فضیلة آن وارد شده است
و دفع اذیة از خود و برادران مؤمن
حتی

حتی اینکه در حدیث صحیح وارد شده است که هر کس که نماز گذارد با ایشان در صف اول
مثل کسی است که نماز گذارده است با پیغمبر صلی الله علیه و آله در صف اول و امامة نمودن و اذان گفتن
از برای ایشان چنانکه منصوص است نیز چنین بلکه افضل است و نماز یک با ایشان نموده
گذارده شده است صحیح است و اعاده ندارد چنانکه اظهر و اقوی بلکه بدون خلاف است لکن
گذاردن نماز را اول در خانه خود و حاضر شدن با ایشان ثانیا و با وضو مستحب و بهتر است چنانکه
در حدیث است مزید خداوند از برای او بیست و پنج درجه و بدون خلاف قراءة حمد و سوره
از اینکه ساقط نمی باشد و باید که بهر قدر که ممکن باشد از حمد و سوره یا حمد بتنهائی یا بعضی از آن را خود
بخواند هر چند که بطریق صیت نفس و گذرانیدن در دل باشد و قایل شدن بعضی باینکه اگر
بعضی از حمد خوانده باشد و یا رکوع در رسد بعض دیگر را در رکوع بخواند بلا دلیل است
و احتیاط در این موقع بموقع است و گوش دادن بقراءة امام ایشان اکتفا میشود و دیگر خواندن خود لازم نیست
و اگر قبل از امام فارغ از قراءة بشود پس مشغول بحمد و ثنا خداوند میگردد تا فارغ شدن
او و گذاردن یک آیه را و مشغول شدن بتحمید و تسبیح و بعد از آن تمام نمودن
سوره را و نیز جایز است و منصوص است کفایة الاجزاء امام جماعة و صحیح
بودن نماز با او و بالاتفاق شرط است و باید که عقل و ایمان در حال امامة و ایمان دار و صاحب
عدالة و حلال زاده و مولود باشد و مراد از عقل آن است که در حال امامة مجنون نباشد و اما اگر
در حالات دیگر مجنون او عارض گردد پس چنانکه اقوی و اشهر است امامة او جایز است لکن بکراهة بسبب تنفر طباع
و قول علامه در مختلف و منتهی از کراهة بحرمة و عدم جواز آن نادر و بلا دلیل است و مراد از ایمان
بالاتفاق آن است که اثنا عشری باشد و مراد از عدالة آن است که نفس او قوه و ملکه داشته باشد
معتقد بقول حق و دین و

که بوم طلب نقوی که عبارتست از اجتناب نمودن از محرمات طریقه و شیوه او گردیده باشد و چنانکه مشهور
اصحاب است مروة را نیز شعار خود نموده باشد و محرمات عبارتست از ترک نمودن واجبات و اتیان نمودن
بمنهیات و کناهان کبیره که از آنجمله اصرار بر کناهان صغیره است و تحقیق کبیره و صغیره
اگر مرتکب شدن مر اجابة المضطرین نموده ایم و مروة عبارتست از دهستن محاسن و خوردن اندک
و تعداد آنها و ذکر آنها در کتاب
مناسب و بدهای نیک و صحیح و پسندیده خوب یا بلکه آنها در شرع و در عالم معلوم و مشهور دیدی
تحقیق و تفصیل آن در تحفة الملوک بیان نموده ایم و خلاصه معنی عدالت آن است
که حال شخص چنین دانسته شده باشد که در هر وقت که امر بر از امور دنیا و آخرة او
با یکدیگر تعارض نماید هر آینه والبته از جهة امر دنیوی و خواهش نفسانی دست از
امر اخروی و خواهش و رضای خالق خود بر نمیدارد و رضای خالق و خداوند خود
و امر آخرة خود را مقدم بر رضای مخلوق و خواهش خود و امر دنیا میدارد مثلا
که مشهور و زبانزد است بچنین حالتی و طریقه موصوف نگردد عادل نخواهد بود مثلا شخص
چنین شناخته و بجا آورده شده است که از جهة متاع و منفعت دنیویه و رضاجوئی مخلوق
مثلا دروغ نخواهد گفت و خیانت نخواهد کرد و مال مردم را نخواهد خورد و ظلم و غارت
و طرف گیری و تعصب نمی نماید و امثال اینها نخواهد نمود مادام که شخص در نزد
اینکس بچنین حالتی که ذکر شد موصوف و معروف نگردد عادل نخواهد نباید درست
و مراد از حلال زادگی آن است که لااقل پدر و مادر زنا نباشد و در شرع حکم بحلال زادگی او نموده باشد
پس ولد شبهه و آنکه پدر او معروف نیست و آنکه مردمان او را بتهمت حرام زادگی نموده باشد
در شرع حلال زاده نمیباشد و امامة نمودن ایشان بدون کراهت جایز است مگر بعضی جهة نفرة نمودن مردم
از آنها حکم بکراهة نموده اند و عیب ندانند و از جمله شروط آنکه بالغ باشد و بدون خلاف
بلکه اجماع است

کراهة امامة اولاد الزنا

و شرایط نماز را رسیده باشد و چنانکه در اول ارشاد نوشته شده اند

ضعیف است هر چند که قول اخیر خالی از وجهی نیست و ابن حمزه نیز ادعای اجماع بر آن نموده است
و از آنجمله اقوی و اظهر چنانکه مذهب جمعی متقدمین است آن است که اعرابی باشد یعنی بادیه نشین نباشد
خواه آنکه تعرب او بعد از هجرة باشد که از کناهان کبیره است یا قبل از هجرة باشد که از ادریس
هجرة نمودن او و خواه آنکه عارف باحکام و شرایط نماز نباشد چنانکه از لوازم حالات
اغلب متعربین است یا آنکه جهة باشد و تابع شدن نام مهاجرین بر ایشان و حکم نمودن ایشان
بجواز امامة اعرابی بطریق کراهة و همچنین حکم نمودن بر مرتبه و جمعی دیگر بطریق کراهة عارف باحکام
و شرایط نماز باشد و بجکدام متدین و تمام نیست بلی امامة او بمثل خودش نه بمهاجرین
جایز و بدون خلاف است مگر از جعفی که تجویز نیز نموده است و نادر است و معتبر نیست چنانکه
در کتاب اجابة المضطرین بیان نموده ایم منحصر بزمان پیغمبر صلی الله علیه و آله نباشد و قول بعض
بسقوط وجوب هجرة بعد از فتح مکه ضعیف است بلکه در هر زمان و هر کس که بحد تکلیف رسیده واجب
شده هجرة بسوی دین خدا و رسول نماید یعنی روی بشهرها و بخدمت علماء و عارفین بدین بیاموزد
و احکام دین خود را تعلم نماید و نخواهد پس او متعرب و اعرابی است هر چند که ساکن دهات
بوده باشد چنانکه جمعی نیز قایل شده اند والله اعلم و از آنجمله باید که محدود بحد شرعی نباشد
خواه آنکه قبل از توبه باشد چنانکه اتفاق قول است یا بعد از توبه چنانکه مشهور
مابین قدماء است و ابن زهره که از ایشان است ادعای اجماع نیز نموده است و اقوی و
مشهور مابین متاخرین جواز است با کراهة و ضعیف است چونکه تشبیه نمودن
حال او بکافر که اسلام را قبول کرده باشد محض قیاس است و مردود است بلی امامة
او بمثل خودش چنانکه را بعضی از قدماء است جایز و موجه است و از آنجمله
باید که اتقی نباشد و مراد از اتقی در این مقام بدون خلاف آن کسی است که قدر واجب

از قراءة

از قراءة حمد و سوره یا بعضی از آنها را مثل یک حرف یا تشدید یا صفتی از صفات حروف
بسد درست و نیکو نداند پس امامة چنین کسی از برای آنکه قاری است و درست و نیکو
میخواند بالاتفاق جایز نیست و از برای مثل خودش یا مساوی بعون آنها در شخص مجهول و غیر
نیکو یا مکتر بعون قدر لامور بدون خلاف جایز است و این حکم در صورتی است که عاجز از تعلم
و یاد گرفتن باشد هر چند که عجز او بسبب تنگی وقت بوده باشد و الا نماز او در اصل و طریق
فرادی نیز جایز نخواهد بود و باطل است و همچنین مثل اتقی است در حکم مذکور بالاتفاق و همچنین
آنکه زبان او عاجز است که قدرة بر ادا نمودن بعض از حروف را ندارد پس امامة او بالنسبه بآنکه
زبان او سالم است جایز نیست و بمثل خودش جایز است و قدرة نداشتن بر اداء حرف
مثل آنکه تبدیل نماید حرفی را بحرف دیگر مثل راء را بغین یا لام و سین را بثاء یا راء را بلام
و آن را الثغ گویند و مثل آنکه حرف طاء را خوب ظاهر ننماید و آن را الیغ بیاء دوم را تمتام
و میم را فافا گویند و اما آنکه حرف را مکرر می نماید یا آنکه در اول کلام گرفتگی در زبان
او حاصل میشود پس امامة او بر امثال خود و غیر مثل جایز است و ظاهر آن است که بدون خلاف است
و اما آنکه لحن در قراءة دارد یعنی اعراب کلمات را غلط میخواند پس اقوی چنانکه را یک است
آن است که حکم او حکم اتقی است ایضا و تجویز شیخ امامة او را مطلقا و ابن ادریس
بشرطی که غلط او موجب تغییر معنی نشود مثل فتحه دال الحمد مثلا هیچ وجه ندارد و
و کلام در وجوب اقتدا نمودن هر یک از ناقصین بکاملین بسیار نشده است که وجوب
لم مشهور است لکن هیچ دلیلی بر او نمیباشد بلکه بعضی از احادیث مشعر بعدم وجوب آن دارد

واز انجمله باید که نشسته نباشد و بالاتفاق امامة نشسته از برای ایستاده جایز نیست چونکه
پیغمبر صلی الله علیه وآله بعد از انکه نشسته از برای قوم نماز فرمودند که لا امامة لمن یکنه بعد از من
بجلوس نشسته و همچنین است حکم در هر مرتبه که ناقص است بالنسبة باکمل از اقوی جایز نیست امامة
خوابیده از برای نشسته و امامة صاحب اقل بجز برای صحیح و امامة مقید برای مطلق و اما امامة
نشسته و شاربین بمثل خودشان پس بلا خلاف جایز و بدون خلاف است کفایة

مکروه است امامة ممنون شخص کور و مملوک و تیمم دار بوضو دار و مسافر بمقیم و مقیم بمسافر و
انکه مامومین امامة او و مکروه میدارند و انکه مامومین بیک رکعة یا بیش از یک رکعة نماز او
و قول ابن الجنید جواز داد اول و مهر بن الحسن الشیبانی در سیم و والد صدوق در چهارم و پنجم
بعدم کراهة در ششم و جمعی از بعضی از متاخرین عدم کراهة را در سیم و علامه در منتهی در ششم
کراهة در چهارم و پنجم مخصوص است بحال اختلاف در داشتن هر نماز امام و مامومین و لازم
چنانکه در نماز ها چهار رکعتی است و اما در نماز صبح و مغرب که اختلاف در مابین
مقیم و مسافر نمی باشد پس کراهة ندارد و همچنین در صورتی که اقتداء مسافر بمقیم در دو رکعة
آخر باشد که مفارقة در مابین انها ایضا نمی باشد پس کراهة ایضا ندارد
و چنانکه مکروه است امامة از برای مذکورین همچنان مکروه است اقتدا ممنون بایشان از برای
مامومین ایضا و چنانکه بالاتفاق امام اصل و زاید خاص او خصوصا نماز اولی است و اقدم
میباشد بامر امامة از همه کس و بعد از آن و در زمان غیبة بالاتفاق ایضا هر یک از صاحب

منزل

منزل و صاحب مسجد و صاحب امارة و سلطنة با استجماع این شرایط امامة بالاتفاق
اولی و اقدم میباشند از غیر ایشان و صاحب امامة ممنون غیر مکروه میباشد مگر انکه باذن
و رضای ایشان باشد پس بدون خلاف امامة ندارد و صاحب امارة اولی است از صاحب منزل
و صاحب مسجد و مراد از صاحب منزل ساکن ان است هر چند که باجاره و عاریه باشد
مالک باشد یا غیر آن و ساکن اولی و اقدم از مالک است و مراد از صاحب مسجد امام مسجد است خواه انکه امام در امیر
و پیغ و غیر آن باشد یا غیر آن و بعد از این چنانکه بالاتفاق است ماشمی که مستجمع شرایط امامة باشد
اولی است از غیر هر چند که آن غیر افضل باشد و بعد از این اگر امامان متعدده تنازع نمایند با این
نحو که هر یک از آنها بخواهد که دیگری مقدم بدارد یا انکه هر یک خود را بر دیگری مقدم بدارد
مثل انکه معلوم باشد که در فضیلة امامة است نه در ریاست دنیویه و مانند آن پس چنانکه
و تقدیم بحسب روایة و فنون هر دو اختلاف است و اصح این ترجیح دلون است
و ترجیح است که در فقه الرضوی است و آن این است که اول مقدم بدارند افقه و قرآن را
و بعد از آن اقدم در هجرة و بعد از آن اسن و بعد از آن اصبح وجه و مراد از قراء جمعی
گفته اند که آن است که قراءة او نیکوتر باشد و جمعی دیگر بیشتر باشد و در نزد حق آن است
که مراد آن کسی است که جامع و حافظ و عالم بقرآن است بظاهر و بطون و اسرار آن بمراد خداوند
از آن بعد باشد و این معنی هر چند که اصحاب غیر مانوس است لکن اصطلاح و زبان ائمه اطهار صلوات
الله علیهم این لفظ این است و هر متتبع اخبار و کلمات ایشان مخفی نخواهد بود و بالاحادیث و آیاتی که دلالة
نمی است بر مقدم داشتن اعلم در جمیع حالات نیز مطابق میباشد از انجمله حدیث نبوی است که فرمودند

که هر کس که امامة نماید قومی را و حال انکه در ایشان کسی باشد که اعلم از او باشد پس همیشه امر آن
قوم در سفل منزل نخواهد بود و مراد از افقه عالم تر باحکام نماز است و بعد از آن عالم تر باحکام
فروع دین که از سنة و طریقه پیغمبر صلی الله علیه وآله ثابت شده است و نیز قرینه دیگر است
بر انکه مراد از قرآن معنی است که ذکر شد چونکه معلوم است که خوب خواندن قرآن صفت نیست که
صاحب آن مقدم بر صاحب صفة فقاهة باشد و مراد از اقدم هجرة آن است که در هجرة
نمودن از دار حرب بدار اسلام سابق بر غیر بعد است چنانکه تفسیر جمعی است یا انکه در اسلام
سابق بعد است چنانکه بعضی است یا انکه از اولاد سابقین در هجرة و در اسلام است
چنانکه تصریح و زیادتی بعضی است این اصل معنی این لفظ است و در این زمانها که آن
معانی مذکوره نمی باشد مراد سبقة گرفتن در تحصیل علم و کمالات و هجرة پس در دین
خدا است چنانکه تصریح بعضی است و در معنی اقرب بعد از هجرة سابقین در هجرة شد
و مراد از اسن آن است که عمر او بیشتر باشد یا انکه در اسلام و بیشتر باشد چنانکه در دروس
و ذکری فرموده است و مراد از اصبح وجه آن است که خلقة صورة او نیکوتر یا انکه جاه و عزة
او در مابین مردمان بیشتر باشد و بعد از این علامه فرموده است که انکه در نسب اشرف است
مقدم و اولی است و بعد از آن انکه اورع و اتقی است اولی است و بعضی مرتبه اورع
مقدم بر شرافت نسب دانسته اند و بعد از این مساوی بودن در صفات مذکوره حکم
بقرعه نموده اند و مخفی نماناد که تقدیم و اولویة مذکوره بدون خلاف استحباب است نه وجوب
و قول بوجوب چنانکه ظاهر کلام ابن ابی عقیل و مبسوط و صریح دیلمی است شاذ و منقطع است

کفایة طریقه نماز جماعة آن است که عدد جماعة لااقل دو نفر باشند یکی امام و دیگری مامومی هر چند که نفر دیگر
طفل ممیز غیر بالغ باشد و واحد شرکه دلالة نمی است بر انکه یک نفر جماعة است مراد از آنها آن است
که یک نفر بر ما کنیه و عبه او در جماعة باشد و نباید زمان نیت فضیلة جماعة از برای او میباشد نه انکه
مرد منعقد شدن جماعة و جاری دانستن احکام آن بر او باشد و اگر مامومی یک نفر و مرد باشد پس بالاجماع
مستحب است که از طرف راست امام و مساوی او بایستد و قول ابن جنید بوجوب آن شاذ است
و اگر از طرف چپ ایستاده باشد پس از غیر امام و اگر او بود در حال نماز بطرف راست خود بگرداند
و اگر بیشتر از یک نفر باشند پس مستحب است بالاجماع ایضا که از عقب امام بایستند و قول ابن جنید
و ابن ادریس بوجوب تاخر و مسئله دوم شاذ است هر چند که ظاهر دلیل با ایشان است و اگر زن باشد پس اولی
یک نفر زن با انکه در عقب مرد بایستد مستحب است که در طرف راست مرد بایستد و اگر مامومین زن و مرد
باشند پس یک مرد با امام می ایستد و بیشتر در پیش و زنان در عقب ایشان می ایستند
خواه انکه مردان حر باشند یا مملوک و اگر امام و مامومین هر دو عاری باشند یا انکه هر دو زن باشند پس اقوی این است که جایز نیست
انکه امام مقدم بر ایشان نمی ایستد بلکه با ایشان و در صف ایشان می ایستد لکن در مسئله
اول که مرکی مردان و برهنه اند امام تقدم از انجمله جمعی مقدم بر مامومین بنشیند و کیفیة نماز کردن
بر مسافر سابقا ذکر شد و بالاجماع جایز نیست ایستادن در پیش روی امام و مستحب است
انکه صفها راست و در داخل صف و خلل و نقصان انها تمام نموده شود و امام بر میان نباید و از جهة
و افضل صفها صف اول است و بعد از آن صف بعد از آن و همچنین تا آخر مگر در نماز اموات که چنانکه مرویست
و جمعی نیز فرموده اند افضل در صفها آن صف آخر است و در بعضی از احادیث عامه نیز وارد شده است که در جماعة
زنان بهترین صفها صف آخر و بدترین صفها صف اول است و طرف راست هر صفی خصوصا صف
اول افضل از طرف چپ آن است و مستحب است که در صف اول و در طرف راست آن و در عقب امام که افضل است

اما اطاعت فعل و ترک عمل یا عملی یا عقلی باشند و بعد از آن بیست تر از آن و همچنین تا آخر
تا آنکه اگر از پیش امام غلط یا فراموشی یا تعطیل و عجز رخ دهد او را درست نمایند و
و در امامت نایب او توانند شد و مراد بیست اینکه یکنفر بلکه تمامی در یک صف بایستند و او
عقل یا فعل گویند مراد اینکه مظنه آمدن دیگران و منعقد شدن صف در آن باشد و امام
مظنه و پر بودن صفها در طرف راست و مساوی با امام می ایستند باید و لازم است که
فاصله و دوری میان صفها و میان صف تا امام بسیار نه قدر یک گام برداشتن
نباشد که اگر بعد باشد هر آینه نماز آنها باطل خواهد بود و مشهور حد قدر بسیار
محول بعرف است و هر قدر که عرف از آن بسیار دانند جایز نخواهد بود و ابو الصلاح و ابن زهره تحدید از چهار
فاصله بودن راه یا نهر آب ضرر ندارد
از قدر یک گام برداشتن موضع چیدن آن است در حال سجده نمودن و ابن
قول اقوی است و فاصله بودن راه یا نهر آب که عادتا زیاد بر یک گام است و در خلاف و مصباح
ضرر ندارد و در حال ضرورت خواهد بود مثل فاصله بودن ستون و امثال آن
و اما در غیر حال ضرورت پیش اجماع مسلم نیست و چگونه و حال آنکه ابو الصلاح و ابن زهره
منع فرموده اند و در شرط بودن عدم فاصله بقدر مذکور در ابتداء یا تا انتهاء نماز خلاف است
و اقوی و اظهر چنانکه اجماع عترت است اول است که شرط ابتدائی است پس اگر بعد از انعقاد صف
و نماز صفی از میانه خارج گردد و در مابین فاصله مذکوره حاصل شود هر آینه ضرر زداد
و جماعت نمیشود و شهیدان تا انتهاء شرط دانسته اند در صورت حصول فاصله مذکوره
باید که حکم بوجوب ملغی شدن جماعت بجا صف پیش اگر که ممکن باشد و فعل منافی
بعمل نیاید یا آنکه حکم بمنقطع شدن جماعت و لزوم نیت انفراد بنمایند و قول اول بلا دلیل

و همچنین

و همچنین قایل شدن بعضی بسبق وجوب یا استحباب باینکه اهل صف للحق بکیفیة الاحرام و گویند
آنکه دور و فاصله در مابین آنها با امام یا در مابین آنها با صف سابق هر سابق حاصل شود
قول است که دلیل بر آن نیست و مراد از دو نبودن آنکه یکدیگر که مدلول احادیث است
و مکان است و هیچ دخلی باین تفریع چنانکه ظاهر است الا حتی اینکه قول باستحباب و اولویت آن مادام که موجب فوت
نیز محل کلام است و احتیاط بیمو قعرات و بالاتفاق ایضا باید که ماموم مشاهده امام یا ماموم را
که مشاهده نماید امام هر چند که مشاهده او بوسطه و وسایط متعدده باشد لازم نباید و حایل
مانع از مشاهده در میان نباشد که اگر بعد باشد هر آینه نماز آنکه در عقب حایل است بالاتفاق باطل
و فاسد خواهد بود و اما بودن حایلی که مانع از مشاهده نباشد مثل پنجره یا آنکه مانع از مشاهده
در جمیع احوال نباشد بلکه در بعضی از حالات باشد مثل دیوار کوتاه که در حال ایستادن مانع نباشد
و در حال سجود یا نشستن مانع باشد یا آنکه منع از مشاهده نه بسبب حایل باشد بلکه
بجهة تاریکی یا کور باشد پس هیچکدام بدون خلاف ضرر ندارد و جایز است مگر آنکه
شیخ در خلاف در حایل بودن مثل پنجره خلاف نموده و تجویز نفرموده است و قول او شاذ
و ضعیف است و مشاهده نمودن امام یا ماموم را بهر قسم که بعد باشد کافی و انتفای خواه آنکه مشاهده
در پیش رو و یا در طرف راست یا چپ یا در پایین پا بدون خلاف است و هر چند که از احادیث
دلیل بخصوص بر تمام اقسام غیر از مشاهده نمودن در پیش رو نیست باشد که دلیل آن اجماع
و سیره است هر نباشد لکن اتفاق فتاوی جمیع بر کفایه نمودن تمام اقسام عین دلیل و عین اجماع است
و حدیثی که صاحب ذخیره فهمیده است که مشاهده از طرف راست و چپ کفایه نمیکند و از این سبب اشکال و توقف
در کفایه نمودن آن نموده است اولا دلالة آن متشابه است و ثانیا تحقیق دلالة آن بر کفایه نمودن قسم است که مشاهده
هیچیک از امام و ماموم مشاهده مر امام در آن نباشد چنانکه احاد تصریح بآن نموده و گفته باشد که بنا

بر کفایه نمودن تمام اقسام از مشاهده هر گاه که امام در محراب داخل در دیوار باشد و در عقب
او یکنفر باشد و از چپ و راست او صف کشیده شود هر آینه نماز آن یکنفر و آنکه در طرف
و چپ و در عقب او ایستاده ممکن صحیح است و همچنین هر گاه که امام در پایین باشد و در راست
بام صفوف ارسته شود و یکی از اهل صف سابق از یک سو راهی با امام را یا ماموم مشاهد
مر امام را مشاهده نماید هر آینه نماز جمیع صحیح خواهد بود و اما هر گاه که امام و یک ماموم که در عقب
او است در محراب داخل در دیوار باشند و از طرف راست و چپ یک ماموم و در عقب او صف
بسته شود هر آینه نماز صفی که در عقب او است صحیح و نماز صفی که در طرف راست و چپ
و فرموده اند که نماز اهل صفی که در دو طرف راست و چپ امام داخل در محراب است مر باطل
باطل است این دو صورت مفروضه آخر است و الله اعلم چنانکه صریح عبارة ابن ادریس در سرایر
و شیخ علی و جعفریه و علامه در تذکره و نهایه و منتهی و غیر آنها و دعوی اتفاق بعضی بانکه نماز اهل
طرف راست و چپ صف اول که مشاهده مر نمایند ماموم را که در عقب امام و مشاهد او است بالاتفاق
اشتباه است و اتفاق خلاف آن است و الله اعلم و اقوی چنانکه آنها موقف امام در زمین غیر
چنانکه دانسته شد
منحدر بالاتر از ماموم نباشد بلکه در زمین مساوی او یا پایین تر از او بهر قدر که باشد چنانکه بدون خلاف
است باشد و حدیثی که مضمون آن لزوم و تاویر موقف است با ماموم با وجود ضعف سند
شاذ یا متروک یا محمول بر استحباب است و تجویز نموده محقق
فرموده اند در خلاف بالاتر بودن امام با کراهت و میل نموده بعضی از متاخرین بسوی او و در دو نمودن
محقق در آن شاذ و بدون وجه است با آنکه عبارة او در خلاف نیز تعارض بجهة دانستن
شاذ و بدون وجه است و حد بالاتر بودن امام که جایز نیست چنانکه اکثر فرموده اند محول بعرف است و

که بسیار

که بسیار و معتد به باشد چنانکه از فهم و در دروس که بقدر زیادی بر یک گام برداشتن فرموده است جایز
از وجه و دور از عرف ایضا نیست و اما بعضی که بقدر یک وجب دانسته اند و گفته اند که باید
کمتر از یک وجب باشد پس وجه و دلیل آن معلوم نیست و اما در زمان منحدر و سرازیر
پس بالا بودن امام هر قدر که باشد جایز و بدون خلاف است و ظاهر آن است که حکم مذکور
مخصوص بمابین امام و ماموم نیست بلکه در مابین صفوف و ماموم نیز مراعات آن لازم است
هر چند که اصحاب متعرض آن نشده اند و بنا بر این مساوی گردانیدن زمین صحن مسجد با زمین
محراب و بلند گذاردن زمین که سقف و در مابین محراب و صحن است چنانکه در این زمانها
احداث این طریقه در مسجد ها دیده است جایز نمیباشد اگر که بلند آن بقدری است که جایز
و معفو نیست و الا فعل لغو و مرجوح خواهد بود و الله اعلم کفایه بالاتفاق باید
و واجب است اینکه ماموم نیت اقتدا نمودن با امام معینی داشته باشد و بنحوی که سابقا در بیان
معنی نیت دانسته شد که مراد در اینجا همان اعتقاد و شعور است باقتدا نمودن بفلان و طریق تعیین
با یا است با وصف و چونکه لزوم تعیین امام از جهت جناب نمودن از اقتداء بغیر مستجمع
مر شرایط امامت است و بهمین قدر که در نزد اینکس معین باشد که امام یکی از مستجمعین
مر شرایط است کفایه مینماید و تعیین شخص لزوم ندارد هر چند که بسبب حضور و اعتقاد و
اینکه امام همین شخص حاضر است تعیین شخصی نیز بهم میرساند لکن مطلب آن است که دانستن آنکه
زید است یا عمر بعد از آنکه هر دو معروف و مستجمع مر شرایط بوده باشند لزوم ندارد پس اگر نیت اقتدا
بزید داشته است و بعد معلوم شود که عمرو بوده است با آنکه عمرو نیز در نزد او معروف و مستجمع مر شرایط
بوده است هر آینه نماز او صحیح است و وجه حکم شهیدین در این صورت ببطلان و وجوب دانستن
تعیین بشخص است که هیچ دلیلی بر آن نمیباشد و اقتدا نمودن بدو امام که در جمیع افعال موافق باشند

هر چند که معهود و مشروع نیست و نشده است نیز صحیح است بنا بر بطلان صورت مذکوره چنانکه بعض فرموده‌اند
و بطلان صورت نیت امامت هر امام بدون خلاف لازم نمی‌باشد و در جماعت واجبه جمعه واجب دانسته‌اند
و در مستحبه بالنسبه بدرک نمودن فضیلت جماعت نیز بعضی حکم بوجوب لازم نموده‌اند مثل آنکه
مبنی نیت همان اعتقاد و شعور است امر سهل است و اگر دو نفر نماز گذارند و بعد از فراغ
هر یک از آنها بگوید که من مأموم بودم هر آینه نماز هر دو باطل گردد باید که اعاده نمایند و اگر هر یک
بگوید که من امام بودم نماز هر دو صحیح است و هر دو مسئله بخصوص منصوص و اتفاقی اصحاب است
و بالاتفاق نیز واجب است آنکه متابعت امام در افعال و در تکبیرة الاحرام منعقد نمود و اما در سایر اقوال
و اذکار غیر از تکبیرة الاحرام پس اقوی و اشهر عدم وجوب است و شهید رحمه الله قایل بوجوب شده است
و مراد از متابعت چنانکه مشهور اصحاب است آن است که مقدم بر امام نشود بلکه یا مقارن با او باشد و یا متأخر
از او و تأخر از او واجب نیست و لکن افضل است و اما در وجوب تأخر در افعال چنانکه را صاحب ذخیره و صاحب
مدارک و شهید در روض است قوی است بلکه متعین است چونکه قایل بجواز مقارنت در آن از امامیه
نیست و در منتهی نسبت آن را بابی حنیفه داده است بر حدیث صحیح که دلالت بر جواز آن دارد بتقیه باید نمود
و صدوق رحمه الله تأخر از امام را در افعال شرط تحقق فضیلت جماعت دانسته و با مقارنت فضیلت را بالکلیه منتفی دانسته
شهید در روض و در روض ناقص و ظاهر کلام دیگران ثبوت آن است و مقصود از وجوب متابعت وجوب
شرعی تعبدی است نه وجوب شرطی که شرط صحت نماز باشد و ترک آن نماز را باطل گرداند و ظاهر کلام
صدوق و شیخ در مبسوط خلاف آن است و بنا بر مشهور که مختار است در هر کجا که تقدم و سبقت امام
نماید مثل اینکه قبل از امر رکوع یا سجود و یا سر از رکوع و سجود بردارد و قبل از امام سلام بگوید اگر
تقدم او از روی سهو نیست و بر حال خود باقی ماند اگر از روی عمد نیست چنانکه در آن است و کلام شهید
در مقنعه در حکم به برگردیدن مطلق است و بعضی مثل علامه در تذکره و نهایه برگردیدن را مستحب دانسته‌اند

و بنا بر مشهور

و بنا بر مشهور اگر در صورت سهو باشد برگردد و در صورت عمد باید که بجا نمود باشد اگر که مخالفت نمود پس ظاهر
ادله و کلام اصحاب آن است که مخالفت و برگردیدن در صورت سهو نیز موجب بطلان نماز نمی‌شود
و اما مخالفت و برگردیدن در صورت عمد پس در هر کجا که برگشتن او موجب زیادتی رکن شود
چنانکه در مثال مذکور است هر آینه موجب بطلان نماز میگردد و الا فلا و اقوال دیگر نیز در اینجا
وارد شده که قابل ذکر نیست اما این تفاصیل در تقدم و سبقت در افعال است و اما تقدم و سبقت یا مقارنت در تکبیرة
الاحرام که از جمله اقوال است و دانسته شد که متابعت در آن لازم است پس واضح چنانکه منصوص است
آن است که میگردد و متابعت امام و نماید خواه آنکه تقدم او از روی سهو باشد یا از روی عمد و هر گردیدن در
آن تقدم باطل نمی‌شود است
لیکن موجب زیادتی رکن نمی‌شود حتی در صورت عمد چنانکه در سابقا در بیان تکبیرة الاحرام
دانسته شد خصوصا در اینجا که کلام در اقتدا بتکبیرة الاحرام اول نماز است و بدون سبقت امام و تأخر مأموم از او
اقتدا نمودن بعد از امام دلیل اگر نیست هر آینه نماز او بطریق جماعت یقینا باطل خواهد بود و نماز او
و همچنین است حکم سبقت نمودن و باقی ماندن بجای خود در اقوال نیز معنی ندارد
خصوصا در سلام که آخر نماز است و چنانکه اول نماز باید که متابعت امام باید همچنین
در آخر آن و از اینجا معلوم میشود که قایل شدن بوجوب متابعت در سلام بخصوص مثل
تکبیرة الاحرام نیکو و مستحسن است و بالاتفاق ارضا امام ضامن و محل قراءة مأموم در نماز دو رکعتی
و در رکعت اول از غیر از نیست باشد خواه در نماز جهریه و خواه اخفاتیه و اما مأموم قراءة ساقط است
و واجب نیست خواه در نماز اخفاتیه و خواه در جهریه و خواه آنکه قراءة یا همهمه امام را بشنود
یا نشنود و بعد از اتفاق بر سقوط و عدم وجوب اختلاف فرموده‌اند در جواز و حرمت و اباحه
و استحباب آن پس قایل بجواز بطریق اباحه شده‌اند و جمعی دیگر قایل بحرمت گردیده‌اند و در اخفاتیه
یا همهمه را نمی‌شنود تمیز

دیگر که دلیل آن واضح معلوم نیست و در اخفاتیه قایل باستحباب قراءة بعد خصوصیه شده‌اند و وجوب
در جهریه که قراءة و همهمه مأموم را نشنود قایل باستحباب و بعضی با اباحه و بعضی بحرمت
و بعضی بوجوب شده‌اند و قول اخیر در نهایت ضعف و ندرت است و اقوی حرمت قراءة است
مگر در جهریه که هیچیک از قراءة و همهمه را نشنود پس قراءة مستحب است و در اخفاتیه بنا بر مابین تقدیر
بدل قراءة بنا بر چنانکه مذهب صریح جمعی است مستحب است که تسبیحات اربع را آهسته بخواند و در جهریه
که قراءة یا همهمه را نشنود چنانکه اقوی و صریح روایات است واجب است که سکوت و استماع نماید
و اگر بخواند که جمع نماید مابین استماع و تسبیح در نفس خود نه در زبان بهتر خواهد بود این حکم در دو رکعت
اول است و اما در یک رکعت و دو رکعت اخیر پس جواز منقدمین بسقوط قراءة نه در جهریه و نه در اخفاتیه
قایل شده‌اند و واجب دانسته‌اند که مأموم قراءة یا تسبیح خود و چنانکه در فرادی میخواند بخواند و ابن ادریس
و ابن حمزه در هر دو سقوط را واجب دانسته‌اند و ابن حمزه بجز بار جهان قراءة و بعد از آن تسبیح جایز
در هر دو و علامه در مختلف در جهریه و صاحب ذخیره در ذخیره در اخفاتیه سقوط را واجب
و ابن حمزه در هر دو بار جهان قراءة را اولا و بعد از آن تسبیح جایز دانسته‌اند
و قول اول اصح و اقوی است و مخفی نماناد که احکام متابعت و قراءة مخصوص بصورتی است
با اقتدا با مأموم و اما در اقتدا نمودن بغیر مرضی و در سبیل تقیه پس حکم آن را کتب
دانسته شد قراءة خود و سجود و بالاتفاق ایضا باید که نماز امام و مأموم در نظم و وضع افعال
بلکه در موافقت دانسته باشد تا آنکه اقتدا نمودن و متابعت کردن ممکن باشد پس مثل نماز جنازه
و خسوف و کسوف و عیدین که نماز یومیه مثل اقتدا نمودن در آنها جایز و ممکن نیست
و اما بعد از توافق در نظم و وضع و امکان اقتدا پس بهر نحو که بعض باشد چنانکه مشهور بلکه
خلاف آن جایز است مثل اقتدا نمودن مسافر بحاضر و بعکس و فریضه گذار بمثل خودش

و نافله گذار

و نافله گذار و نافله گذار بمثل خودش و بغیر فریضه گذار و ما یومیه گذار بمثل خودش و غیر آن و ادا
گذار بقضا گذار و بعکس و خلاف الصدوق در گذارنده عصر بگذارنده ظهر مگر اینکه توهم عصر
نماید و بعد از آن معلوم شود که ظهر بوده است و همچنین از والد و در تمام گذار بقصر گذار و بعکس
چنانکه سابقا نیز دانسته شد شاذ و نادر است و اجماع بر خلاف ایشان است کفایة
و درک نمودن رکعت و فضیلت جماعت با درک نمودن رکوع است با امام بالاجماع و با درک نمودن امام است
در حال رکوع بنا بر اقوی و اشهر و مفید در مقنعه و شیخ در نهایه و دو کتاب صدوق خلاف نموده‌اند و در اخفاتیه
منحصر بقسم اول دانسته‌اند و دلیل ایشان محمول بر افضلیت است و اگر دور باشد از صف و تا ملحق
شدن بصف بر سد از اینکه امام شروع رکوع بر دارد پس در همان نحو تکبیر میگوید و در رکوع میکند
و در رکوع یا بعد از آن ملحق بصف میگردد بدون خلاف و چنانکه صدوق فرموده است با جزم
و بعضی که قید نموده‌اند ملحق شدن بصف میگردد و در رکوع را هر چند که
ایستادن از
در ملحق شدن میکشد و مأمور بر غیر آن و لکن مستحب است و مأمور بر دست نیز جایز است و اگر وقت تنگ باشد
بهمان یک تکبیر بالاتفاق اکتفا از تکبیر رکوع میشود و اگر رکوع را هیچیک از دو قسم درک نمود پس چنانکه
را اگر کسی است مستحب است که تکبیر بگوید و متابعت امام در دو سجده یا یک سجده نماید و بعد از آنکه
برخواست نیت و تکبیرة الاحرام را از سر بگیرد و علامه در اصل حکم توقف فرموده و شیخ و بعضی دیگر اکتفا
بهمان نیت و تکبیرة اول نموده‌اند و زیادتی دو سجده را معفو دانسته‌اند و دلیل ایشان هر چند که
و اگر سجده را نیز درک نمود مستحب است ایضا که نیت و تکبیر بگوید و متابعت امام در تشهد نماید
و بعد از آن برخیزد و بهمان نیت و تکبیر اول نماز را شروع نماید و هر رکعتی که با امام درک نموده است بالاجماع
از اول نماز خود قرار میدهد و بعد از فراغ امام اگر رکعتی از برای او باقی مانده است بجا می‌آورد و قبل از سلام جزو سهو
و دو رکعت اول خود که دو رکعت اخر امام است و فاتحه و حمد و سوره را آهسته میخواند
و اگر فرصت نیابد اکتفا بحمد میکند و بعد از فراغ امام که محل تشهد خواندن امام که محل تشهد
جایز است و نیت فرادی نمودن
و در سبیل وجوب چنانکه اقوی است
و در اگر متقدمین است
بخواند و قول ابن ادریس و علامه
باستحباب آن ضعیف است

او نیت در نشستن در تشهد قرار نمیگیرد و در خواندن تشهد با امام متابعت نماید که چنانچه
برکه میباشد و در محل تشهد خفیف تشهد خود را میخواند و ملتی با امام میگردد
و همچنین در محل قنوت امام با امام متابعت مرتابد و در محل قنوت خود قنوت را
میخواند و هرگاه که ضرورتی و عذری از برای امام عارض گردد پس بالاجماع جایز است اینکه او با
نایب بکند مگر وهمیت اینکه مأموم که یک رکعت یا بیشتر در عقب رسیده است اینکه اقامه را ترک
و الاجنبین مأمومی نایب گردد پس بدون بعد از آنکه نماز مأمومین تمام گردید می نشیند
تا اینکه انها از تشهد خود فارغ گردند و بدست خود از سر و جب اشاره نماید
بانکه سلام بدهند بعد از آن بر میخیزد و آنچه از نماز او باقی است تمام میکند و اگر نایب داند
که امام قبل از او چند رکعت با مأمومین گذارده است مأمومین او را مطلع میسازند
و هرگاه که بعد از تفحص واجبات خود امام را بشرایط امامت شناخت و با او نماز گذارد و بعد از آن معلوم شد
انکه امام فاسق یا کافر یا بدون وضو یا بر غیر قبله یا بدون نیت نماز و امثال اینها بوده است پس نماز او صحیح است
و اعاده ندارد خواه انکه حصول علم مذکوره در وقت باشد یا در خارج وقت خواه انکه معلوم شدن حالات
مذکوره بواسطه اخبار و اعتراف خود امام باشد بخبر چند که اخبار نمودن را لازم نمی باشد یا بواسطه غیر ایشان و قول
ابن جنید و سید بوجوب اعاده در جمیع مذکورات باقید نمودن ابن جنید صحت نیت بر غیر وضو
و بر غیر قبله بودن را صرف وقت و همچنین موافقت نمودن ابن ادریس مر او را در اخیر که بر غیر قبله بودن
شاذ است و بر خلاف آن اجماع است و همچنین قول صدوق بوجوب اعاده در نماز اخفاتیه
نیز شاذ است با آنکه دلیل او هیچ معلوم نیست و در صورة حاصل شدن علم بمذکورات در اثناء نماز
بعضی انفراد را جایز و بعضی از سر گرفتن نماز را واجب دانسته اند و صحیح قول اول اصح است
و اما در صورة حصول علم بمذکورات قبل از نماز پس بالبدیهه نماز را باید که اعاده نماید مگر آنکه اقتداء او بجهة
تقیه باشد پس چنانکه سابقا دانسته شد اعاده بر او نیز باشد و اختلاف دانستن امام با مأموم

در مسایل

در مسایل فقهیه اجتهادی ضرر باقتدا نمودن ندارد و هر چند که اختلاف ایشان در مسایل و احکام متعلق
بنماز باشد بغایة الامر آن است که هر چیزی که امام آنرا واجب نمی داند و بعمل نمی آورد و مأموم واجب
میداند همان را بعمل آورد و متابعت نمودن امام در چنین صورتی ضرر باقتدا نمودن ندارد و همچنین
نمودن بعضی بعدم جواز اقتدا با اختلاف ایشان در مسایل نماز و جهر ندارد و همچنین مطلع بودن
مأموم بر خللی که در نماز امام با عدم اطلاع امام بر آن خلل و همچنین ترک نمودن مأموم آن خلل را
نیز ضرر باقتدا نمودن ندارد مثل اینکه مأموم مطلع بشد بر نجاست رخت یا بدن امام
و خود امام اطلاع بر آن نیافته باشد و مثل اینجا و بدانکه مفارقة نمودن از امام قبل از سلام
و در جمیع احوال از نماز با وجود عذر یا بانیة انفراد جایز و اجماعی است و اما بدون عذر و بدون
نیة انفراد پس در سلام بخصوصه هر چند که اختلاف در جواز و عدم آن نمی نمایند ولکن ظاهر
کلام اکثر بر وظایف احادیث نیز جواز آن است و اما در غیر سلام و در سایر احوال از نماز
پس ادعای اجماع و اتفاق بر عدم جواز آن نمی اند بلکه جمعی با نیة انفراد و بدون عذر تجویز
نمی نمایند و اصح در نزد حقیران است که در سلام و در غیر آن در جمیع احوال از نماز مفارقة نمودن
بدون عذر جایز است و بیک منوال است و اما مفارقة در سلام بیک منوال است خواه انکه عذر
باشد یا نباشد و خواه انکه نیة انفراد بنماید یا نماید چونکه همان مفارقة نمودن او
چنانکه سابقا در بیان نیة دانسته شد عین معنی نیة انفراد است
و هیچ دلیل دلالة بر نیة انفراد و بر عدم جواز مفارقة از امام بدون نیة و بدون عذر
نکرده است والله اعلم این حکم در جماعة مستحبه است و اما در جماعة واجبه پس
بدون عذر بالبدیهه مفارقة جایز نیست و اما مجتمع شدن با امام و
در جماعة بعد از انعقاد نماز بطریق فرادی پس شیخ در خلاف جایز دانسته و ادعای اجماع
نقل نموده از فرادی بجماعة

نیز صحت است بانکه طلب نماید شرعی محتاج بدلیل است و هیچ دلیلی بر جواز آن
نرسیده و ثابت نگردیده است و اما در غیر مفروض غیر ثابت که قطع آن در وقت حضور
امام و تمکن از جماعة چنانکه در این کفایة مذکور میشود مستحب و بلا خلاف نباشد والله اعلم کفایة
زیاده بر مستحباتی که در این باب متفرقا ذکر شد مستحب است اینکه نایب سنند از برای نماز در وقت
کفتن مؤذن قد قامت الصلوة را و اینکه مشغول بنماز نافله نشوند در حال اقامه شروع نمودن
مؤذن در اقامه و ابن حمزه و شیخ در نهایة قایل بوجوب شده اند و در صورة واجب بودن
جماعة و فوت شدن آن حق و متین است و در غیر آن بی وجه است و اینکه قطع بنماید نماز
نافله را در وقت احرام بستن امام بنماز با خوف فوت جماعة چنانکه رای اکثر است یا مطلقا چنانکه
ظاهر دلیل و ظاهر کلام ابن ادریس و منقول از شیخ و ابن البراج است و اینکه مکرر دارند نیة نماز
واجبه را بنافله و دو رکعة تمام نماید اگر که داخل در سه رکعة باشد بدون خلاف و اگر نشده باشد
پس اقوی آن است که هیچکدام از قطع و نقل نیة مستحب و جایز نیست و بعضی قطع و بعضی
دیگر اندک چیزی زیادتی و محسوب داشتن دو رکعة را از نافله چنانکه قلم اند و شیخ و ابن ادریس
و جمعی دیگر قطع نمودن نماز واجب را از غیر اینکه نیة را بنافله بگردانند مستحب اند در وقت
حضور امام اصل مستحب دانسته اند و اینکه اعاده نماید شخص منفرد نماز خود را در وقتی
که یافت شود جماعتی از برای همان نماز خواه اینکه لذ منفرد امام باشد یا مأموم و اینکه
آهسته بگوید امام شش تکبیر اول نماز را و بلند بگوید تکبیرة الاحرام را و اینکه بشنوانند
بمأمومین جمیع ذکرهائی که جهر در آنها مشروع و باشد خصوصا ذکر تشهد را و نشنوانند
مأمومین بامام هیچ ذکری را و اینکه ارشاد و اعلام نماید مأموم امام را در هر جائی که خطا بکند

یا مطلا

یا مطلا از برای او هم رجوع و اینکه تسبیح بگوید مأموم هرگاه که فارغ شود از قرائت خود
قبل از امام یا اینکه نگاه بدارد یک آیه را و تسبیح مشغول گردد تا فراغ امام و بعد از آن
آیه را بخواند و رکوع نماید و اینکه در نزد فارغ شدن امام از قراءة حمد بگوید که الحمد لله رب العالمین
و همچنین در وقت گفتن سمع الله لمن حمده را و اینکه مخصوص نگرداند امام نفس خود را بدعا که چنانکه
مروی است خیانة است و اینکه نماز بگذارد امام مثل نماز مرد بقدر طاقة ضعیف ترین مأمومین
مگر اینکه علم بحال جمیع داشته باشد و میل ایشان را بطول دادن فهمیده باشد پس مستحب طول دادن
چنانکه در ذکری فرموده است مستحب است و اینکه بر نخیزد امام از جای خود تا اینکه تمام نمایند عقب رسیدگان
نماز خود را و ظاهر کلام سید در حبل وجوب آن است و دلیل او محمول بر شدة استحباب است چنانکه
شهید در ذکری کلام او را نیز حمل بر شدة استحباب فرموده است و اینکه نماز نگذارد امام در مقام خودش
بعد از فراغ از جماعة بدو رکعة مگر اینکه از مقام خود منحرف گردد الارشاد الخامس

در بیان خللها و نقصانهائی که در نماز هم میرسد و در آن سه مطلب است المطلب الاول در بیان آنچه منافی
و باطل کننده نماز است و سایر احکامی که متعلق بانها است و در آن چند کفایة است کفایة
قطع نمودن و باطل گردانیدن نماز در حال اختیار و بدون عذر جایز نیست بدون خلاف خواه انکه قطع
و ابطال آن بهم زدن و اعراض نمودن از آن باشد یا انکه بواسطه مرتکب شدن امور که منافی و باطل
نماز است باشد و خواه انکه اعراض و بر هم زدن لذ جهة محض اعراض چنانکه علی اهل اللغو باطل است
باشد یا انکه بجهة مقصدی که حرام و لغو است باشد و اما در حال اضطرار و بسبب عذری که لا اقل
مباح باشد پس بدون خلاف جایز است مثل گرفتن غلام گریخته و گرفتن مدیون و حفظ طفل
و حیوان از هلاکه و حفظ مال تلف و کشتن مار که خوف دیه از آن میرود یا غیر اینها و همچنین

پس عدول خلاف جایز یا مستحب یا واجب است بنا بر تفاوت عمل در جواز و استحباب و وجوب
و اما قطع نمودن نماز نافله را در حال اختیار بدون عذر پس هر چند که ظاهر فتاوی اکثر نیز حرمت و عدم
جواز است لکن اصح چنانکه تصریح جمعی از قدما و متاخرین است و ابن ادریس و سید نیز ادعای اجماع بر این
نموده اند جواز آن است لکن با کراهت و اعوذ بر این مثل نماینده نماز است چند چیز است از انجمله
اخلال نساید بوضع و هیئت نماز است بطریق زیاده یا نقصان مگر در ارکان یا در واجبات
حتی تکبیرات مثل جهر و اخفات یا در عدد رکعات یا بطریق ترک مقدمات یا زیادتی در مستحبات لکن
و اما از روی سهو و شک پس حکم آنها خواهد آمد ان شاء الله تعالی و اما از روی جهل پس تفصیل آن بجای خود است
که سابقا در بیان قصر و اتمام دانسته شد

و از انجمله حدث نمودن در نماز است خواه حدث اصغر و خواه اکبر و خواه بالاختیار
و خواه بدون اختیار و خواه از روی عمد و علم باینکه در نماز است و همچنانکه اتفاقی است
و خواه از روی سهو چنانکه اقوی و اظهر و اشهر است و منقول از شیخ و سید آن است که در صورت
سهو یا بدون اختیار تطهیر می نماید و از همان جا که قطع نموده است بنا میگذارد و از ابن ابی
عقیل و مفید و جمعی دیگر آن است که اگر طهارت اولیه طهارت تیمم و خاکی بوده است و حدث بدون
اختیار صادر شده است و آب را یافته است پس تطهیر می نماید و از همان جا که قطع
نموده است بنا میگذارد و الا نماز او باطل است و از سر میگیرد و دلیل ایشان با وجود
ضعف سند و عدم وضوح دلالت محمول بر تقیه است با آنکه نقل از شیخ و سید خالی بوده
از اختلال نیست و از انجمله تکلم نمودن بغیر از قرآن و غیر از ذکر و غیر از دعا است که
بالاجماع موجب بطلان نماز است لکن محل اجماع تکلم نمودن بدو حرف معنی دار یا بیشتر است و حاصل
شدن یک حرف مهمل و مبهم بالاجماع باطل نمی شود و حرف یا بیشتر که مهمل و مبهم باشد و اما حاصل شدن یک حرف
معنی دار

واظهر و اقوی

واظهر و اقوی عدم بطلان است و اما تکلم نمودن بقرآن و بذکر و بدعا و اما از روی سهو و فراموشی
پس بالاجماع موجب بطلان نمی باشد و لکن بالاجماع موجب دو سجده سهو است و اما تکلم نمودن
بقرآن و دعا و ذکر با تنحنح نمودن یا آه کشیدن پس ضرر ندارد و هر چند که از آنها دو حرف حاصل آید
خصوصا آه و ناله که از خوف خدا و ندا باشد که در این صورت ملحق بدعا است و حدیثی که در روایت
شده است که هر کس که ناله کند تکلم نموده است ضعیف است و اما حمد نمودن و صلوات فرستادن
در وقت عطسه نمودن یا شنیدن عطسه غیر و گفتن یرحمک الله بعطسه کننده و جواب دادن کسی که با و یرحمک الله
بگوید بمثل یغفر الله لک و همچنین صلوات فرستادن در وقت شنیدن نام جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و جواب سلام بخوبی که سلام کننده بر سید
پس آن همگی جایز و بدون خلاف است و نمودن در معبر
در گفتن بعطسه کننده بهمین عبارت و مراد از جواز مشروع بودن آن است و الا جواب سلام و صلوات
واجب بلکه جواب تنحنح کردن عطسه ایضا واجب نمودن اصحاب در جواب سلام و باقیها
دیگر مستحب است و آنچه در حدیث رسیده است که جواب سلام را بمثل بدهند مراد آن است که زیاده
نموده نشود و همچنین آنچه در حدیث دیگر رسیده است که علیک السلام نگویند مراد منع نمودن مطلق
سلام و جواب دادن است باین لفظ چنانکه در کتاب تحفه ابی نمودیم پس تعیین فرموده
اصحاب جواب سلام را بمثل بمعنی آنکه بمثل لفظ سلام کننده و همچنین منع فرموده اند از گفتن علیک السلام
و علیکم السلام در جواب و در نماز و در نماز و در صلوات است و بالاتفاق جایز است از برای نماز گذار
دعا نمودن در هر حالی از احوال نماز که بعربی باشد و سؤالی خواه آنکه آن دعا ماثور از ائمه علیهم السلام
بوده باشد یا از خود خود انشاء نماید و خواه بزبان عربی باشد چنانکه اتفاقی است و خواه
یا بغیر آن باشد چنانکه اقوی است و در این جمع است و لکن دعا کردن از برای مطلب مباح باشد نه حرام
که اگر حرام باشد هر آینه بدون خلاف موجب بطلان نماز است و کلام در جاهل بودن آنکس بحرمت
سؤال نمودن یا بحرمت آن در نماز یا بسبب بودن آن مبطل نماز شدن نماز همان کلام است که سابقا

و از انجمله خندیدن و قهقهه زدن است از روی عمد که بالاجماع ایضا باطل نماید نماز است خواه آنکه با اختیار
باشد یا بدون اختیار و اما تبسم نمودن که عبارت از خنده که صدا و قهقهه ندارد و قهقهه زدن
از روی سهو و نسیان است اینکه در نماز است پس هیچکدام بالاجماع موجب بطلان نمی باشد و از انجمله گریه نمودن
از برای امور دنیویه است که از روی عمد و با صدا باشد که بدون خلاف موجب بطلان است مگر اینکه بعضی از متاخرین
مثل محقق اردبیلی و غیر او توقف در این جهت ضعف روایت توقف در این نموده اند و ملحق بفعل کثیر
دانسته اند و اما از برای امور اخرویه پس بالاتفاق از افضل اعمال است و اما از روی سهو یا بدون
صدا یا بدون اختیار پس در هر یک از آنها اختلاف نموده اند و اقوی در جمیع آنها عدم بطلان است
خصوصا در آنکه از روی سهو باشد چونکه ظاهر آن است که اتفاقی و بدون خلاف است و از انجمله التفات
نمودن و برگردیدن از قبله است بالتفات فاحش و از روی عمد بتمام بدن بهر سمت که باشد
و بر روی سمت پشت قبله چنانکه مشهور است موجب بطلان نماز است و اما التفات قلیل
و غیر فاحش بتمام بدن یا التفات فاحش بعضی بسمت راست و چپ بر روی خصوصه
پس چنانکه مشهور است ایضا موجب بطلان نماز می باشد و قول فخر المحققین ره ببطلان در التفات
نمودن بر روی سمت راست و چپ با یکی از آنها و میل نمودن بعضی از متاخرین بفرموده او و قول بعضی
و همچنین التفات نمودن بچشم بتنهائی هر چند که بسمت پشت نیز باشد بالاتفاق موجب
بطلان نمی باشد و اما از روی سهو و فراموشی پس جمعی حکم از اهل حکم عمد دانسته اند و جمعی دیگر
موجب بطلان و اعاده ندانسته اند و بعضی دیگر فرموده اند که اگر التفات در مابین مشرق
و مغرب است و بعد از فراغ تفصیل داده اند التفات بسمت مشرق یا مغرب پشت بقبله
باقی بودن وقت موجب بطلان و اعاده دانسته اند و در خارج وقت اجمالا موجب بطلان و اعاده ندانسته
مابین مشرق و مغرب

و این تفصیل

و این تفصیل اقوی است و همان تفصیلی است که در باب قبله ذکر شد و مورد که اتفاقی صحاب است
و صاحب مدارک در صورت بقاء وقت مشروط دانسته است بآنکه متعمد فعلی از افعال نماز نشده باشد و الا بطلان است
و اعاده ندارد و خالی از قوت نیست و مخفی نماند که کلام اصحاب در التفات فاحش که مبطل نماز است
قبله مطلق است بالنسبه بنماز واجب و نافله مطلق است و هیچ تصریحی به تفاوت داشتن
حکم نافله با فریضه در این حکم نفرموده اند بلی و چنانکه اقوی چنانکه صریح احادیث در این باب است
مخصوص بودن حکم مذکور است بنماز واجب و دخول التفات در نافله چیزی ندارد والله العلم و از انجمله
مشغول شدن بعملی است که خارج از اعمال و افعال نماز باشد که بالاجماع از روی عمد موجب بطلان است و از روی
سهو موجب بطلان نیست و با وجود اجماع و اتفاق در دو صورت عمد و سهو کلمات ایشان در این مسئله بسیار
مختلف و مضطرب و غیر منضبط است چونکه نقضی بخصوص فعل کثیر نیست که در تحقق آن رجوع بعرف بتوان نمود
زیاده آنکه در احادیث که معمول و متلقی بقبول است تجویز نموده شده است کشتن کیک و پشه و شپش و مگس
و مار و عقرب و بجود گرفتن طفل و برداشتن و شیر دادن او و سنگ زدن زن در وقت حاجت
و شدن مرد عذر نماز را با کشتن ریزه یا سنگ ریزه و نگاه داشتن از در دست خود و مسواک زدن زمین
سنگ دار در حال سجده و زدن دیوار از برای بیدار شدن غلام و مسح نمودن مرد بدن بی خود
از خاکی که بآن چسبیده است و اشاره نمودن بدست و بر روی داشتن کلاه از زمین و گذاشتن
بر سر و انداختن سنگ ریزه را بشخصی که او را میخواهد و از این قبیل مقول بسیار است بلکه در احادیث
صحیحه مستفیضه وارد شده است که اگر خون از دماغ نیاید و در نزد او آب باشد که اشاره
نماید با و با آوردن آب بعمل باشد و اشاره فرماید و خون دماغ خود را مالیده و مشغول نماز خود
باتمام نماز میشود و در بعضی از آنها فرموده اند که بر میخیزد و دماغ خود را مالیده و میگردد
و مشغول نماز میگردد پس بعضی این اعمال مذکوره را داخل در قلیل دانسته اند و بعضی تجویز آنها
بشرط آنکه صورت نماز را ننماید نموده اند و بعضی منع کثیر را محمول بر عرف نموده اند و بعضی منع آنرا

محکوم کردن صورة ظاهر بطلان است و بعضی فرموده‌اند که هر عملی که اجماع بر کثیر بودن آن شده باشد
و بعضی اجماع در صورة سهو را مقید بعدم محو صورة نموده‌اند و بعضی نقل اجماع مطلق نموده‌اند
و علی تقدیر القایلین فاتحه بنظر حقیر می‌آید آن است که از تجویز نمودن اعمالی که در احادیث
مذکوره است ذکر شد معلوم میشود که سهو و ضرورة و عدم ضرورة است پس هر عملی که سهو و بعد از آن محو و عدم
بالضرورة در آن شده باشد قلیل است و موجب بطلان نیست لکن بشرطی که محو صورة نماز را
ننماید و در عرف اسم نماز گذاری از آن سلب نشود هر چند که محو شدن و سلب نمودن اسم بجهة
حالة ضرورة یا حالة سهو و فراموشی باشد و هر عملی که بدون ضرورت انجام عمل کثیر و موجب
بطلان است لکن بشرطی که قلیلی نباشد که از شدة قلة اعتنا بآن نشود و از اعمال خارج از
نماز نگویند و از اینجا حکم خوردن و آشامیدن که نفی بر آن نمی‌باشد و کلام اصحاب در آن نیز
مختلف است معلوم میشود چنانکه آشامیدن آب از برای تر گذاری که اراده روزه گرفتن
در فردا دارد و می‌ترسد که صبح شود و آب بکام یابد کلام است در حدیث وارد شده است
و مملی بنان عمل فرموده‌اند هر چند که بعضی مخصوص بهمان مورد مذکور دانسته‌اند و بعضی در
سایر نوافل و بعضی بالنسبة بروزه واجب و مستحب مردود دانسته‌اند و بعضی مثل
در صورة فراموشی ادعای اجماع بر جواز اکل و شرب نموده‌اند و بعضی بنا بر جواز و عدم جواز
انها تا بر قلة و کثرة گذارده‌اند و شیخ ادعای اجماع بر باطل گردانیدن مطلق انها
فرموده است والله اعلم و از اینجا که گذاردن دست است بر جبهه یا بر عکس که بخلاف نماز
مخالفین است و اکثر بر جواز و موجب بطلان نماز دانسته‌اند و ادعای اجماع نیز بر آن نموده‌اند و در بعضی
از احادیث رسیده است که گذاردن یکی از دو دست بر دیگر عمل است و مشغول شدن بعمل

در نماز

در نماز بغیر نماز و از این حدیث مستفاد میشود که گذاردن دست بر یکدیگر فعل کثیر و مانع از نماز است
و موجب بطلان است مگر در حال ضرورة و تقیه که مباح است و قول ابن جنید و ابن ابی عقیل و محقق در معتبر
بکراهة اول و مجیبین قول بعضی که بعد از قایل شده‌اند بعدم بطلان و بعدم کراهة هر دو قایل
و با این فصلان بکراهة دو قول ضعیف است و بطلان نماز ضعیف و بلا دلیل است
و تمسک قول بکراهة محمول بر تقیه است و بطلان در وقوع هر دو حال تقیه و ضرورة و تقیه ضرر ندارد
مکروه است التفات نمودن بچشم یا بر دو سمت راست و چپ و خمیازه کشیدن و بآن کشیدن بشانه
و دستها و باز نمودن با اعضا و غیر و در بعضی از احادیث از منافیات و مبطلات خواهد بود و همچنین مکروه است دمیدن
بموضع سجود و انداختن آب دهان و آب دماغ و شکستن انگشتان و نگاه داشتن بول و غایط و ایستادن بنماز با کسالت
و گردن هر کار که اشعار بعدم خشوع و عدم توجه و اقبال بنماز داشته باشد و منافی حضور باید در کار
بعمل باشد و در روایت از پیغمبر صلی الله علیه و آله که چون دیدند مردی را که در نماز چوکانی که منافی حضور و خشوع
بعمل می‌نمود فرمودند که اگر دل این مرد خشوع داشت هر آینه جوارح و اعضاء او نیز خشوع میداشت و ایضا
فرمودند که ابا بعضی کسی که رو خود را در نماز میگرداند نمیترسد از اینکه خداوند صورت خود را
او بر برگرداند و در حدیث صحیح است که فرمودند هر وقت که نماز بایستی پس بر تو باد اقبال و توجه نمودن
بنماز بدرستی که حساب نموده میشود از نماز تو آنقدر که بدل اقبال و توجه بآن نموده و ایضا فرمودند که
نماز کسی که بغفلة نموده است پیچیده میشود و زده میشود بر صاحب آن و ایضا فرمودند که
که قبول نمیشود از نماز مگر هر قدر که با اقبال و حضور دل بجا آورده شده است و ابن شهر آشوب در بیان مستحب
علیه السلام در هر وقت که داخل میشد وقت نماز رنگ مبارک آن حضرت متغیر میگردید و بخود
میلرزید پس پرسیدند که تو را چه میشود فرمودند که آمد وقت امانتی که عرض نمود خداوند آنرا
بر آسمانها و زمین و کوهها و اباء نمودند از تحمل آن و ترسیدند و متحمل شدند آنرا انا و من با این
ضعفی که هستم نمیدانم که اداء آنرا به نیکوئی خواهم نمود یا نه و از این مقوله احادیث بسیار است
آنچه را متحمل شده‌ام

که از انها

که از انها است و سهو که نماز بدون حضور جسد بدون روح است بسیار است و چنانکه رایت
سید مرتضی و بسیاری محققین است و استفاد از احادیث مذکوره است صحیح نشدن و مجزی نبودن نماز
تمام غیر مقبول گردیدن آنها است و معنی صحة و اجزاء بیرون آمدن از عهده تکلیف و ساقط
شدن قضاء است و معنی مقبول گردیدن رضای خداوند و مترتب شدن ثواب است در دار آخرت
و از اینجا است که خداوند فرموده است که انما یتقبل الله من المتقین و سیرة تمام مردمان
در جمیع اعصار نیز چنین بوده است و شاهد است که بعد از فراغ از عبادات دعا مینمودند
از برای قبول شدن اعمال و عبادات ایشان و بر این محقق است که چنانکه وجود عالم کبیر صورة
و ظاهر دارد که دنیا است و باطن و حقیقتی دارد که آخرت است همچنین انسان که نمونه
عالم صغیر و نمونه عالم کبیر است نیز صورة و ظاهر دارد که قالب و جسد اوست و باطن
و حقیقتی دارد که قلب و روح اوست پس هر عملی که از ظاهر صورة او سر زده است جزاء
آن در دار دنیا است که صورة ظاهر عالم است و هر عملی که از باطن حقیقة او ناشی شده است
جزاء آن در دار آخرت است که صورة باطن عالم است پس جزاء نماز که در ظاهر صورة
انسان صحیح شده است جزاء آن در دار دنیا است و همین است که اوصاف مسلم گویند و جسد او
ظاهر دانند و جان و مال و عرض او محترم و محفوظ دارند و جزاء نماز که از باطن حقیقة
و حضور دل او ناشی شده است جزاء آن در دار آخرة است و آن است که او مقرب
و مکرم و محترم و در نعمة و لذة و سرور و راحة میدارند و مطلب آن است که در نظر گردن نماز
و سایر عبادات نمود حال و دنیا و آخرت باش بلکه دنیا و آخرة را هر دو مالک و مایل
المطلب الثانی در بیان شکوک سهو است که در نماز واقع میشود و حکم شکوک و سایر احکامی که

متعلق

متعلق بآنها است و در آن چند کفایت است کفایت بدانکه مطلب اول و شبهه انسان
در وقوع اعمال و افعال خود بر پنج قسم است حالة علم و حالة ظن و حالة وهم و حالة شک
و حالة سهو اما علم پس اعتقاد جازم است که احتمال نقیض آن را احتمال نمیدهد و ظن اعتقاد راجح است
که نقیض آن احتمال میدهد و وهم همان احتمال نقیض ظن است و شک نداشتن اعتقاد است
بهیچ طرف و سهو فراموشی است با متذکر شدن بعد از آن و ظن بنحو که با اعتقاد داشته شد
و در همه جاری در حکم ملحق بعلم است خصوصا در اینجا که بدون خلاف است که اعتنا از ظاهر ایجاد
و حکم نداده و حکم علم معلوم است آن است که بمقتضای علم عمل نموده میشود پس مطلوب است بیان
حکم شک و سهو است یا در افعال نماز است یا در عدد رکعات آن در حکم شک در افعال پس بعد از بیان
کلیه آن دو این است که شک در هر چیز مادام که از آن فارغ و بفعل دیگر مشغول نشده است حکم
مشکوک فیه را بجا می‌آورد و بعد از فراغ و مشغول شدن بعمل دیگر میگردد و ملتفت نمی‌شود
و نماز صحیح است و سهو در فعلی بطریق زیادتی نمودن و رکن بودن آن فعل موجب بطلان نماز است
و با رکن نبودن آن فعل نماز صحیح است و اگر که بطریق ترک نمودن و تدارک نمودن
آن را قبل از داخل شدن در رکن دیگر یا خارج شدن از نماز بجا میکرد و ترک شده را رکن باشد
یا غیر رکن بجا می‌آورد و نماز او صحیح است و بعد از دخول در رکن یا خروج از نماز موجب بطلان است
اگر که ترک شده رکن باشد و الا میگردد و نماز او صحیح است و لکن هر یک از تشهد و یا صلوات بر پیغمبر صلی الله علیه و آله
یا یک سجده را که ترک شده است بخصوص قضاء آنها را بعد از نماز میکند و از برای هر یک از آنها
و همچنین اندبار از یک شدن یک سجده و دو سجده سهو بسبب وجوب نیز بجا می‌آورد و آنها که سهو
در عدد رکعات پس حکم سهو آن است که اگر یک رکعت یا بیشتر از روی سهو زیاد نموده و حال آنکه قبل از اتمام

بعد از سه سجده بعد از التحیات نماز باطل است و اگر بعد از تشهد نشسته است پس چنانکه مشهور و قوی است
ایضا نماز باطل است و ابن جنید نشستن مذکور را بعد از چهار رکعت بخصوص موجب صحت نماز دانسته و فاضلان
در معتبر و مختلف موافقت با او نموده اند و دلیل ایشان محمول بر تقیه است و شیخ و جمعی دیگر فرموده اند که اگر در نشستن مذکور
تشهد را خوانده است نماز صحیح است و الا باطل است و ظاهر آن است که در این تفصیل فرق در مابین چهار رکعت و غیر آن
نگذارده اند و قول ایشان قریب خالی از قوة نیست و این حکم در وقتی است که تذکر سهو خود را بعد از تحقق
رکوع که معنی تحقق رکعت است نموده باشد و اما تذکر نمودن قبل از رکوع پس بدون خلاف می نشیند و نماز را
تمام میکند و صحیح است و اگر یک رکعت یا بیشتر را از روی سهو ترک نمود و سلام داد و تذکر سهو خود
قبل از آنچه منافی و موجب بطلان نماز است نمود پس بدون خلاف آنچه را ترک نموده است بجا می آورد
و نماز را صحیح است و چنانکه صریح جمعی است دو سجده سهو از جهت سلام دادن او در غیر موقع نیز بجا می آورد
و همچنین است هرگاه که تذکر او بعد از فعلی باشد که وقوع آن از روی عمد منافی و مبطل نماز باشد نماز
را روی سهو مثل تکلم نمودن بلی از جهت تکلم نمودن دو سجده سهو نیز باید که بجا آورد و قول ابن ابی عقیل و ابی
الصلاح و شیخ در نهایة وجوب اعاده و قول بعضی دیگر بوجوب اعاده در غیر چهار رکعت بدون دلیل است
و اما تذکر نمودن بعد از فعلی که وقوع آن از روی عمد و سهو هر دو منافی و مبطل نماز است مثل منع
حدث و استدبار نمودن از قبله و امثال آن پس منقول و مشهور از صدوق ایضا آن است که باقی مانده
را تمام میکند و نماز صحیح است هر چند که تذکر او بعد از منافیها و مبطلها باشد و دیگران همگی بر خلاف این
فرموده اند که نماز باطل است و باید که اعاده نمود مگر صاحب مدارک و صاحب ذخیره که اعاده را مستحب دانسته اند
از جهت جمع نمودن مابین دلیلین طرفین و حق آن است که دلیل صدوق هر چند که همگی احادیث صحیح است
ولکن چونکه مضمون آنها موافق مذهب بعضی از عامه است باید که حمل بر تقیه نمود بالکنه قابل شدن
او بقول مذکور معلوم نیست و محض نقل و شهرت است والله اعلم

پس شک در نماز دو رکعتی مثل صبح و نماز سفر و جمعه و عیدین و آیات و در نماز رکعتی در دو رکعت
اول از نماز چهار رکعتی و شک در جمیع نماز را بنحوی که میچیند که چند رکعت نموده است همگی موجب بطلان
و اعاده است باجماع جمیع مگر صدوق که در همگی تجویز نموده است بنا گذاردن بر اقل و بر یقین و قول او
شاذ و احادیثی که مستمسک اوست نادر است و احتمال تقیه نیز دارد و بنا بر عمل نمودن بآنها دو سجده سهو
در قسم آخر چنانکه مرجح دلیل اوست نیز لازم است و شک در نماز چهار رکعت بعد از تمام شدن و یقین
بودن دو رکعت بتحقق آنکه حاصل میشود بتمام شدن سجده آخر بر یاد دخول در آنچنانکه اقوی است پس
مثل شک در مابین دو و سه و چهار بعد از دو سجده یا در مابین سه و چهار در همگی که گذشت در مابین دو و چهار بعد از دو سجده
یاد در مابین دو و سه و چهار بعد از دو سجده و در همگی چنانکه مشهور است بنا بر اکثر میگذارد و سلام مرتبه
و بعد از سلام همان قدر که احتمال نقصان از امید مد احتیاط میکند بر سبیل وجوب
مزید یعنی در قسم اول و دوم یک رکعت و در قسم سیم دو رکعت و در قسم چهارم یک رکعت و دو رکعت
احتیاط مزید و بالاجماع در قسم دوم و در هر کجا که باشد صحیح است و بنا بر اکثر میگذارد چنانکه بالاجماع
در قسم چهارم و در هر کجا که غیر از بعد از دو سجده باشد موجب بطلان است و اگر اجماع نبود هر آینه قایل
شدن بصحت در جمیع اقسام در هر کجا که باشد قوی میشد بود چونکه از احادیث فقره مابین آنها
مستفاد نمیشود و سید و صدوق در فقیه در قسم اول و ابن جنید و ابن بابویه در قسم دوم
و صدوق ایضا در قسم سیم و ابن جنید و ابن بابویه و صدوق ایضا در قسم چهارم بنا گذاردن
بر اقل را بدون نماز احتیاط تجویز فرموده اند و صدوق و مقنع در قسم اول و در قسم سیم ایضا قول
ببطلان و لزوم اعاده مرتبا شده و حق آن است که قول به بنا گذاردن بر اقل در جمیع اقسام مذکوره
نه کانه بدون احتیاط و با گذاردن سجده سهو قوی است و در قسم چهارم نیز چنانکه دانسته شد اتفاقی است

بجهة قوة دلیل آن زیاده الله

از روی فراموشی و سلام دادن و غیر موقع و شک در مابین چهار و پنج بعد از دو سجده
و جمعی فرموده اند که واجب دانسته اند ایضا از برای نشستن در موقع ایستادن و ایستادن در موقع نشستن
و بعضی که غیر معلوم اند از برای زیاده و نقصانی که در نماز واقع میشود و علامه و ظاهر
صدوق از برای شک در هر زیاده و نقصان و مفید از برای آنکه نداند که زیاده نموده است رکوع یا سجود
یا ناقص نموده است و عدم وجوب سجده آنها اقوی در شهرت است بلی قول باستحباب و اولویت لزوم
در آنها متعین است و وقت بجا آوردن آن بعد از سلام و قبل از کلام است بنا بر مشهور و مستند
قول مقدم در نشستن از برای سلام و قول دیگر که اگر از برای زیاده است بعد از سلام و از برای نقصان قبل از آن است
هر دو محمول بر تقیه است و کیفیت آن بنا بر مشهور این است که نیت نماید و تکبیر بگوید و سجده نماید و سر
بردارد و دو مرتبه سجده نماید و در سجده بگوید که بسم الله و بالله اللهم صل علی محمد
و آل محمد یا آنکه بجای اللهم صل و صلی الله بگوید یا آنکه بجای صلوات السلام علیک
ایها النبی و رحمة الله و برکاته بگوید بعد از آن سر بردارد و دو مرتبه سجده نماید و ذکر
مذکور بگوید بعد از آن سر بردارد و بنشیند و تشهد خفیفی بخواند و سلام دهد باین نحو که اشهد
ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله اللهم صل علی محمد و آل محمد السلام
علیکم و رحمة الله و مشهور ایضا آن است که واجب است سجود نمودن بر اعضای هفت گانه و گذاردن
بشانی بر چیزی که صحیح است سجود بر آن در نماز و طهارة و ستر عورة و استقبال بقبله و حق آن است
که چنانکه علامه در مختلف فرموده است همگی اینها مستحب است و مکرنیه و دو سجده با آنکه صدر نیز قایل
بوجوب تکبیر شده است و دلیل وجوب تشهد و سلام نیز احتمال تقیه دارد چنانکه در منتهی تصریح
بآن نموده است و واجب است مبادرة نمودن بآن بعد از سلام و اگر فراموش نمود پس در هر وقت که بیاد آورد بجا می آورد
و اگر در غیر ترک نمود پس چنانکه مشهور است نماز او باطل نمیشود و باید که بجا آورد و قول ببطلان ضعیف است

بعد اعاده نمودن از برای شک در رکعت در مابین چهار و پنج بعد از دو سجده و سلام و غیر آن و لکن از آنجا
که حکم مشهور اتفاقی علما است و غیر از خلافی و مستند او قوی نیست و رای مشهور ارجح و اصح است هر چند که
حکم تخییر در مابین دو قول نشود چونکه بعد ترجیح از طرف مکلف نیز از برای قول مشهور است چونکه
تخییر از جانب دلیل شارع است و مکلف لا محاله باید که یکی را اختیار نماید و ترجیح دهد و البته
که قولی که ارجح است ترجیح میدهد و اختیار می نماید و نماز احتیاط که در قسم سیم دو رکعت است
که ایستاده بجا آورده شود بدون خلاف و در قسم اول و دوم که یک رکعت است مخیر است در اینکه یک رکعت را ایستاده نماید
یا اینکه دو رکعت را نشسته چنانکه اشهر و اقوی است و مفید و ابن البراج اول و ابن ابی عقیل و جمعی دویم را معین
دانسته اند و در قسم چهارم که یک رکعت و دو رکعت است دو رکعت سوا اولا ایستاده و بعد از آن یک رکعت را و دو رکعت
نشسته میگذارد چنانکه اشهر و اظهر و اقوی است بعضی و ابن جنید و صدوق فقط یک رکعت ایستاده و دو رکعت نشسته
اکتفا فرموده اند و دلیل ایشان اضطراب دانسته و مفید و سلار یک رکعت را ایستاده دانسته اند و علامه و شهیدان
مخیر فرموده اند در یک رکعت ایستاده یا دو رکعت نشسته این حکم پنج صورت شک در رکعات است
که غالب است و در همگی چنانکه مذکور شد احادیث وارد شده است و اما صورتهای دیگر مثل
اینکه تعلق بگیرد شک بشش و هفت یا اینکه شک در صورتهای مذکوره بغیر مواقع مذکوره
آنها تعلق بگیرد مثل شک در مابین چهار و پنج در حال رکوع یا بعد از آن و قبل از سجده و امثال اینها
پس هر چند که بعضی در بعضی از آنها قایل بصحت شده اند ولکن اصح و اظهر و اشهر
آن است که در غیر صورتهای مذکوره و در غیر مواقع مذکوره موجب بطلان و اعاده نماز است والله اعلم
کفایة از تفاصیل کلام و ربیع معلوم شد که موجبات سجده سهو فراموش نمودن
یک سجده و فراموش کردن تشهد و صلوات در آن و زیاد شدن یک سجده و تکلم نمودن

از روی

واقوی چنانکه رای اکثر است وجوب تعدد آن است و بتعدد موجب آن و بعضی قایل بتداخل
شده اند و شرط مستحب بودن جلسه موجب آن و ضعیف است و در وجوب مقدم
داشتن قضاء آنچه فراموش شده است از نماز و قضاء دانه و موجب دو سجده است مثل
تشهد و یک سجده که تشکو است و شهید تقدیم داشتن قضاء فراموش شده را بر جبر دانه است
و قوی است و بیرون نقص است والله اعلم واما کیفیة نماز احتیاط پس آن نماز است مستقل و بعد
از سلام بدون خلاف و واجب است در آن نیت و تکبیر و ایستادن یا نشستن و قراءة و رکوع و سجود
و تشهد و تسلیم بلی قراءة سوره و قنوت در آن نماز نباشد و خلافی در هیچکدام نیست مگر آنکه مفید در این
ادریس تخییر فرموده اند در مابین قراءة حمد و تسبیح و ضعیف است و آیا واجب است اینکه وقوع
نماز احتیاط بعد از نماز بدون فاصله بعمل آورده شود و اینکه وقوع آن قبل از فعل منافی در نماز
باشد حتی اینکه بعد از وقوع فعل منافی در مابین آن و نماز موجب بطلان نماز است دو قول است
اظهر و اقوی عدم وجوب و عدم بطلان است فعل منافی در مابین چنانکه رای این ادریس و جمعی از
متاخرین است بلی بهتر آن است که بدون فاصله و قبل از فعل منافی بجا آورده شود و اگر فراموش شود
پس هر وقت که بیاد آورد بجا آورد و اگر از روی عمد ترک شود هر آینه موجب بطلان نماز نمیشود و باید
که بجا آورد و همچنین است حکم اجزاء که فراموش شده است و بعد قضاء دانه مثل تشهد و یک سجده
هر چند که در بقاء وقت باشد
و مخیر است در اینکه نماز احتیاط را مقدم بدانه یا قضاء اجزاء فراموش شده را در هر کجا که
هر دو اتفاق افتد و همچنین در کردن دو نماز احتیاط در هر کجا که دو سبب از برای آن بهم رسد
مثل اینکه شک او هم در مابین دو و سه باشد و بنا بر سه گذارد و بعد از آن در حال قیام
شک نماید در مابین چهار و پنج بنشیند و شک او در مابین سه و چهار شود و از بعد از فراغ از نماز

احتیاط

احتیاط میآید و اگر که نماز او تمام بوده است و بعد از آن احتیاط مفعول و موجب ثواب است و صورة اول
تمام است چنانکه مفهوم و بدون خلاف است و موجب ثواب است اگر که در اثناء احتیاط تمام با نقصان نیز
بشود پس تمام میزند یا نافله و یا متمم نماز خواهد بود و بهم رسیدن آن است در صورة اول نیز و شهید فرموده است
که اگر قبل از رکوع رکعة اول منذر نقصان آید و همان رکعة را متمم لحوق دارد مسبوق بدانه و تکبیرة الاحرام
ضرر ندارد و نیکو است و نظر این سابقا از جناب حضرت صاحب العصر علیه الصلوة والسلام و اینکه متمم شد
و اگر که نذر او اتمام با نقصان قبل از مشغول شدن باحتیاط باشد پس در صورة اول که نماز او تمام
بوده است چیزی بر او نمیباشد و در صورة دوم که ناقص بوده است باقی از آن بجا مآورد و از برای زیادتی سلام
دو سجده سهو میکند اگر که فعل منافی بعمل نیامده است چنانکه سابقا دانسته شد و الا نماز را اعاده
میکند و همچنین اعاده مینماید در صورتی که بعد از نماز احتیاط معلوم شود که ناقص بوده است احتیاط او موافق با نقصان
نبوده است مثل اینکه دو رکعة نشسته از برای شک در مابین سه و چهار بوده و بعد معلوم شد که نماز او
دو رکعة بوده است یا اینکه از برای شک در مابین دو و سه و چهار بوده و دو رکعة ایستاده را الا بجا آورد
و هنوز دو رکعة نشسته و نگذارده متذکر شد که نماز او سه رکعة بوده است و در بعضی از این قسمها اختلافی
دیگر میباشد و اقوی در نظر حقیر همین است که ذکر شد والله اعلم کفایة بدانکه شک کثیر الشک
در نماز فاعل بالاتفاق صحیح است و بنا گذاردن بر اقل یا بر اکثر و بنا گذاردن بر اقل بالاتفاق ابطال است
و همچنین است حکم شک در اجزاء و افعال آن خواه الله رکن باشد یا غیر رکن متجاوز از محل متمم باشد یا نه و فلان
روش و مدارک که حکم را در اجزاء و فعل آن جاری نسازد ضعیف است و اما در نافله پس آن محل
آن باقی است هر میگردد و الا میکند و قضاء سجده سهو بر او نمی باشد بدون خلاف مگر در روش که شهید
خلاف حکم سهو در نفل را فرموده است و ضعیف است و همچنین بدون خلاف در صورة بنا گذاردن
عدد رکعات بر اکثر یا اقل بعمل آید نماز احتیاط و سجده سهو بر او نمی باشد و بدون خلاف ایضا شک کثیر الشک

زیاده نباشد و الا اعاده واجب بدانه خواه آنکه مشکوک غیر زیاده بر دو رکعات نماز باشد یا اجزاء و افعال آن
و خواه رکن باشد یا غیر رکن و خواه متجاوز از محل متمم باشد یا نه و خواه در نافله باشد یا در فریضه و خواه آنچه
در چیزی باشد که بسیار شک میزیاد یا غیر آن چنانکه اقوی و راجح است و بعضی دیگر این حکم را
مخصوص بهمان موضع که در آن بسیار شک میکند دانسته اند و از صواب دور است و معنی بسیار
شک محول بعرف و افهام عقل مشخص است که هر وقت بر او شک کند الشک دانست و فهمید که شیطان
در او طمع نموده است و آیه معنی کثرة و بسیار متحقق شده است و این جمله که حد و معنی آن را قرار داده است
باینکه سه مرتبه متوالی شک نماید و این ادریس که در یک چیز یا در یک نماز سه مرتبه یا در بیشتر نماز
بنحوی که مثل شک کثیر شک نماید اکثر علمای ایشان تمثیل و بیان عرف است و الا دلیل ندارند و اقوی
چنانکه ظاهر احادیث و قواعد شریعت آن است که حکم مذکور بر سبیل وجوب است نه رخصة پس اگر
مخالفت نماید و در سهو تلافی مشکوک فیه بر آید هر آینه نماز او باطل خواهد بود و چونکه در بعضی از احادیث
در این باب لفظ سهو نیز وارد شده است لهذا بعضی از اصحاب حکم کثیر السهو را نیز مثل حکم کثیر الشک
دانسته اند و جمعی دیگر مثل این دانسته اند و این قول اقوی است چونکه لفظ سهو در احادیث و زبان عرب
دائما بمعنی صلوات الله علیهم و معنی شک استعمال میشود نه بمعنی که مقابل شک و در نزد مدقق معروف است
چنانکه همگی اصحاب اذعان بآن دارند و لکن از آنجائی که در نظر شارع ستر مفعول باب طمع شیطان
معلوم است و
بوده است و از این سبب حکم شک سهو از کثیر الشک ساقط فرموده اند و نیز از شیطان و از اسباب
طمع او است و در نیت که حکم سهو از کثیر السهو نیز ساقط داشته باشد و لکن مراد از سقوط
حکم آن ساقط شدن سجده سهو و قضاء اجزاء فراموش شده خواهد بود نه غیر این و الله اعلم
و بدانکه مستحب است گوشیدن در علاج بسیار شک بزید نمودن در دنیا و قطع نمودن علایق

خود و از این

خود و از این و پناه بردن بخدا و اندر حال نماز از شر شیطان و مختصر گردانیدن نماز
و شمردن اعداد رکعات این بسنگ ریزه و یا سنگ و دانه و امثال آن و بگذاردن انگشت سبابه
دست راست بر ران چپ در حال دخول در نماز و گفتن بسم الله و بالله و توکلت علی الله
اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم که چنانکه در حدیث است کردن این عمل
و خواندن این دعا شیطان را دور میزاید هر چند که همان ساقط فرمودن حکم شک را از
صاحب شک علاج نیکوئی است از برای رفع و دور کردن چنانکه در نظر حقیر مرتبه که حکم مذکور
و ملتفت نشدن بآن
از برای مؤمنین است که اتفاقا بجنگ شیطان افتاده و او را در یک بلیه
بآن بلاء شده است و اما ابناء این زمان که همگی در خیال نماز از شک و سهو و علم
توجه و غفلة دیگر خصلت و حالی ندارند پس بعد این حکم از برای ایشان محل علم است و اما
مثل بنعوت حکم قصر از برای عاصی در سفر والله اعلم کفایة و اما شک سهو در حال جماعة پس
و ملتفت نمی شود بحفظ امام و شک امام نیز حکم نداده و با حفظ جمیع مأمومین و عدم اختلاف ایشان و هر دو اتفاقی است
بر حکم شک نیز اتفاقی است خواه آنکه مأمومین عادل باشند یا فاسق و خواه آنکه از اخبار ایشان مظنه یا یقین
از برای امام حاصل شود یا نشود و همچنین از طرف امام و اما با اختلاف مأمومین پس امام رجوع بهمدیگر نمیکند
که اختلاف نمیکند مگر اینکه از اخبار ایشان مظنه یا یقین از برای او حاصل شود چنانکه در اخبار نموده
غیر مأموم است که اگر افاده مظنه یا یقین نماید رجوع بآن نموده شود هر چند که فاسق باشد و الا فلا و هر چند
که عادل باشد چونکه در هر کجا که رجوع نموده شود بغیر نمیباشد مکلف بظن و یقین خود است و چنانکه
هر یک از امام و مأموم رجوع بیقین یکدیگر میکنند همچنین مظنه دارانها رجوع بیقین دارو شک دار
رجوع بمظنه دار میکنند و اگر هر دو در شک امام و مأموم هر دو شک نمایند و شک ایشان متحد و یکی باشد
هر آینه بر هر دو است که بمقتضای حکم عمل نمایند و اگر مختلف باشد و رابطه جمع داشته باشد

هر آینه هر دو جمع باید رابطه مزبور مثل اینکه شک نماید یکی در مابین دو سه و دیگری در مابین سه و چهار
پس هر دو رجوع بسه می نمایند بجهة یقین در شمردن اقل عدد زیاده بر سه و دوم عدم نقصان از ارواکر
رابطه جمع ندرسته باشد باید که منفرد بشوند و هر یک از آنها عمل بحکم شک خود نماید مثل اینکه یکی
شک یکی در مابین دو و سه و دیگری در مابین چهار و پنج و همچنین و بهمین نحو هر یک
از ماموم‌ین و غیر آنها از منفردین رجوع بیکدیگر در صورة وجود رابطه می‌نمایند و اگر امام از روی سهو یک رکعت
زیاد بنماید بدین نحو خلاف نیست از برای ماموم که در عقب سیده است و یک رکعت او باقی مانده است پس اینکه اقتدا
بنماید باو در این رکعت و همچنین هر وقت که از برای یکی از ماموم سهو عارض بشود که موجب سجده سهو
باشد باید که خود مشغول بآن گردد و دیگری تابع نمی‌باشد چنانکه اقوی و مشهور است و خلاف سید
و شیخ در خلاف در اول که بانزار ماموم واجب ندانسته اند هر چند که موجب این از برای سهو عارض شده باشد و در امام بدون خلاف و در ماموم مشغول شدن
شیخ در مبسوط در دوم که واجب دانسته است بر ماموم ایضا متابعة نمودن مر امام را هر چند که موجب این
از برای او هم نرسیده باشد هر دو شاذ و دلیل ایشان محمول بر تقیه است و اما کافر بغیر اصلی که از امر تدکویند
در نماز نافله پس اینکس بالاتفاق مخیر است در بنا گذاردن بر قلیل و بر اکثر و بر اقل بالاتفاق افضل است و بنابر
حکم شک در اجزاء و افعال آن خواه انکه رکن باشد یا غیر این خواه انکه تجاوز از محل نموده باشد یا نموده باشد
و خلاف در روض و مدارک که این حکم را در اجزاء و افعال این جاری ندانسته اند ضعیف است و اما سهو در این پس
اگر محل این باقی است بر میگردد و الا میگذارد و قضاء و سجده سهو بر او نمی‌باشد بدون خلاف مگر در روض
که شهید حکم سهو در این را حکم فریضه دانسته است و شاذ و ضعیف است و بدانکه شک بعد از نماز حکم
ندارد و تامل نمودن در حال شک تا انکه شک اینکس بکجا خود قرار گیرد و حکم از آن بفهمد یا انکه مرتفع
گردد و ظن یا یقین حاصل نمود ضرر ندارد بلکه اولی است و شهید ثانی در ذکری حکم بوجوب آن فرموده است
و ایضا فرموده است که کسی که نماز احتیاط بر او واجب گردید و نگرد و نماز کرده در این شک نموده است

اعاده نمود

اعاده نمود هر آینه مجزی نخواهد بود و حق آن است چنانکه [illegible]

المطلب الثالث

در بیان فوت شدن نماز و قضاء آن و شرائط و متعلق بآنها است و در آن چند گفتار است گفتار اول
هر نماز واجبی که فوت بشود از اینکس و نکند از او در وقت این از روی عمد یا از روی فراموشی یا بسبب خواب یا
یا بسبب سکر و مستی بلوغ و عقل و اسلام و سالم بودن از حیض و نفاس و قدرة داشتن بر وضو و غسل و تیمم
پس بالاتفاق واجب است که قضاء آن را بنماید مگر نماز جمعه و عیدین که بعد از خارج شدن وقت آنها قضاء ندارند
چنانکه بعد از این نیز مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و شهید ثانی در ذکری فوت شدن کسی که بسبب خواب یا غیر آن باشد
و جمعی دیگر فوت شدن کسی که بسبب سکر و مستی غیر اختیاری باشد مثل اینکه از روی جهل یا اکراه چیزی که مسکر است
آن را شامیده باشد موجب قضاء ندانسته اند و اصح خلاف آن است و اما غیر بالغ و مجنون و کافر اصلی
و حایض و نفساء پس بالاجماع و بالضرورة بعد از حصول بلوغ و عقل و اسلام و طهارة از حیض و نفاس
قضاء نماز بر آنها نمی‌باشد مگر نماز که ادراک از آن در وقت نموده و درک نکرده اند هر چند که درک این بمقدار
یک رکعت باشد که چنانکه سابقا دانسته شد قضاء آن را باید بنمایند و اما کافر بغیر اصلی که از امر تدکویند
پس بالاتفاق نماز را که در زمان مرتد بودن از این فوت شده است با وجود شرایط این باید که قضا نماید
خواه انکه مرتد فطری باشد یا ملی و اما کافر بکفر اصلی دیگر مثل ناصبی و خارجی و طایفه غلاة و مجسمه
پس آنچه را در زمان کفر ترک نموده اند یا انکه در نزد خودشان باطل و فاسد بوده است قضاء آن را بعد
از مشرف شدن باسلام باید بنمایند بدون خلاف و اما آنچه بجا آورده اند و در نزد خودشان
صحیح بوده است قضاء ندارند بدون خلاف و اکثر اصحاب چون عبادات ایشان را باطل دانسته اند
قضاء ندانسته اند زیرا که از برای تفضل خداوند سبحانه و تعالی دانسته اند از جهة صحت عبادت ایشان و حق
آن است که احادیثی که مستمسک اصحاب است در بطلان عبادات ایشان دلالة ندارد مگر در مقبول
نبودن و ثواب ندانستن و سابقا دانسته شد که معنی صحت غیر معنی مقبول بودن است پس قضا ندانستن

عبادات ایشان از جهة صحت آنها باشد مگر زکوة که باید بعد از اسلام دوم بدهند چونکه غیر
اهل این چنانکه مخصوص است دلالة اند و اهل این شیعه و اهل ولایة و مودة است چنانکه بخصوص
مخصوص است و اما نماز که بسبب بیهوشی از اینکس فوت شده است پس اقوی و اظهر و اشهر
آن است که قضاء ندارد بلکه بدون خلاف است مگر انکه صدوق در مقنع فرموده است که قضاء دارد
و قول دیگر نیز میباشد که قضاء می‌نماید نماز روز را خبر یا شب را خبر که بیهوش آمده است و هر دو شاذ
و نادر است مثل نادر بودن و متروک گردیدن احادیثی که دلالة نموده است بر قضاء نماز سه روز
و یک ماه چنانکه در سابق در خصوص یک ماه نیز روایة نموده است و جمیع آنها و آنچه مستند دو قول است
احتمال تقیه دارد و حمل نمودن آنها بر استحباب چنانکه از صدوق است در فقیه و شیخ در کتاب
حدیث و صریح جمیع متاخرین است نیز خوب نیست پس اعلی مرتبه استحباب قضاء جمیع است
و بعد از این قضاء یک ماه و بعد از این قضاء سه روز و بعد از این روز افاقه و بیهوش آمدن او و اما
نماز که بسبب نیافتن آب و خاک و قدرة نداشتن بر تحصیل وضو و غسل و تیمم از اینکس فوت
شده است و نکرده است یا کرده است پس در وجوب قضاء این دو قول است اقوی و اصح
وجوب آن است چنانکه از سید در ناصریه و شیخ در مبسوط و ابن ادریس و شهیدین و بعضی
دیگر است و مفید در بعض از قولها و علامه و محقق و بعضی دیگر واجب ندانسته اند و ضعیف است
و اما نماز قضاء خسوف و کسوف و سایر نمازهای آیه پس نماز خسوف و کسوف در صورة محترق شدن
تمام قرص واجب است خواه انکه علم بآن بهم رسانیده باشد یا نرسانیده باشد و خواه انکه
از روی عمد ترک نموده باشد یا از روی سهو و همچنان در صورة محترق شدن بعض قرص چنانکه اقوی
و ارجح اکثر این است لکن با علم بآن و ترک نمودن این از روی عمد یا سهو و اما با عدم علم پس قضا ندارد

بدون خلاف

بدون خلاف مگر انکه مفید و مقنع فرموده است که هر گاه که محترق شود تمام قرص یا بعض قرص و علم باین نداشته باشد
باید که قضاء از این طریق جماعة نموده و اکثر بعض این محترق و علم باین نداشته باشد
در صورة اول
و در صورة دوم بطریق فرادی نموده و این قول شاذ است و مستند این معلوم نیست و اما سایر نمازها
از قبیل زلزله و غیر آن پس حق آن است که از نماز مادة العمر و همیشه اداء است و قضای آن
و علم و مستحب است باستحباب شدید قضاء نمودن نوافل یومیه چونکه در حدیث است که هر وقت
که اینکس مرا بیند و قضاء نافله را میگذارد تعجب می‌نماید خداوند و ملائکه و میفرماید که ای ملائکه من بنده
من قضاء می‌نماید نمازی را که واجب نکرده ام بر او شما را شاهد میگیرم که من آمرزیدم او را و در حدیث
امام جعفر صادق علیه السلام پرسید که مرد بر ذمه او است از نماز نافله آن قدر که از بسیار پس فرمود
نمیدانند که چه قدر است چگونه بنماید پس فرمودند که آن قدر نماز بگذارد که از بسیار پس نداند که چه قدر گذارده است
بدرستی که در این صورة قضا نموده است آن قدر که شک نموده است بر ذمه او می‌باشد پس عرض نمود که نمی‌توانند که قضا نماید پس فرمودند
که اگر شغل او در طلب معیشت بوده است که لابد و ضرور بوده است یا انکه در حاجة و کار سازی برادر ایمانی
او بوده است هر آینه چیزی بر او نمی‌باشد و اگر که شغل او از طلب برای جمع نمودن دنیا و ترجیح دادن
دنیا بر نماز بوده است پس بر او می‌باشد قضا نمودن و اگر که قضاء نمودن هر اینه ملاقات نموده است خداوند
در حالتی که استخفاف کننده و سست گیرنده و ضایع نماینده حرمت رسول خدا را صلوات الله علیه
پس عرض نمود که قدرة قضا ندارد آیا مجزی است انکه تصدق بنماید پس آن حضرت سکوت طویلی نمودند
و بعد فرمودند که باید تصدق بنماید پس عرض نمود که چه قدر تصدق بنماید پس فرمودند که بقدر وسعت
نمود و لااقل این است که یک مد برای یک مسکین بعوض یک نماز بدهد پس عرض نمود که قدر نماز چه قدر است
پس فرمودند که از برای هر دو رکعة از نافله شب یک مد و از برای هر دو رکعة از نافله روز یک مد پس عرض
نمود که قدرة ندارد پس فرمودند که از برای هر چهار رکعة یک مد پس عرض نمود که نمی‌تواند پس فرمودند

که امر بقضای یک مدد واجبه از نوافل بر تو یک مدد بعد از آنکه سه مرتبه فرمودند که نماز نهار است
و اگر کسی بسبب مرضی و امثال آن از او فوت شده باشد هر آینه قضاء او لازم است باستحباب مذکور
نداده چنانکه در حدیث است که هر چیز که بخداوند برا و غالب شده است و از جانب خداوند است هر آینه
خداوند اولی بعذر است و اصحاب در افضل بودن وقت قضاء نوافل اختلاف فرموده اند و مشهور
آن است که نوافل روز سه در شب و نوافل شب را در روز همان شب قضاء نماید و ابن جنید
و مفید فرموده اند که افضل موافقه در وقت است یعنی نوافل روز سه در روز و شب سه در شب قضاء
نماید و موافقه نسبت دادن این قول سه با کثرین و مشهور چنانکه بعضی از متاخرین داده اند غلط
و غفلت است و حق آن است که دلیل طرفین هر دو صحیح و مقبول است و جمع هر دو ممکن است باین
نحو که از جهت مسارعة منهوم و تاخیر نیندازد چنانکه قول مشهور ترجیح داده و از جهت موافقه با وقت
که لازم نیز فضیلتی است قول ابن جنید و مفید ترجیح داده و لکن بهتر آن است که موافقه در وقت
فوت نیز مراعات منهوم شود چنانکه صریح صحیحه زرارة عجلی است که جناب امام محمد باقر علیه السلام
فرمودند که افضل قضاء نافله شب در همان ساعت است که از او فوت شده است در آخر شب و عیب
ندارد اینکه قضاء نماید از اول روز و پیش از زوال آفتاب والله الموفق و المعین کفایة
بدانکه هر نماز که فوت شده است و متعدد است یکی علی الترتیب فوت شده باشد و دیگر که قبل از آنکه
منهوم باشد واجب است که قضاء آنچه نیز با ترتیب بعمل آورده منهوم خواه آنکه ترتیب در اداء و خواه
هر دو باشد مثل فوت شدن دو نماز مثلا از یک روز که چونکه ترتیب در وضع اداء آنها بعهده است
لامحاله ترتیب در فوت آنها نیز میباشد و یکی قبل از دیگر فوت شده است یا آنکه در فوت بتنهائی
باشد نه در اداء مثل فوت شدن نماز عصر در روز قبل و نماز ظهر در روز بعد که نماز عصر در فوت
مقدم بر ظهر است نه در اداء مگر اینکه باعتبار روز قبل جمع گرفته شود پس در اداء نیز مقدم بر ظهر روز
عصر

باعلم بترتیب

هر آینه در صورة اول نیز قایل بوجوب ترتیب میشود [illegible] در وضع اداء
بعهده است و در قضاء نیز لازم است والا فلا و در وجوب ترتیب در مابین قضاء غیر یومیه
و بعضی در مابین قضاء نماز یومیه با غیر آن گفتگو است و اصح در هر دو عدم
وجوب است و اگر جمع شود نماز فوت شده با نماز حاضره یومیه و وقت حاضره تنگ باشد پس بالاتفاق
باید که حاضره مقدم داشته و اگر که وقت تنگ نباشد و هر دو را بتوالی منهوم پس اکثر قدماء وجوب مقدم داشتن
فوت شده است بر حاضره و جمعی نیز نقل اجماع بر آن نموده اند خواه آنکه متعدد باشد یا متعدد از
روز حاضره فوت شده باشد یا غیر آن و بعضی [illegible] تصریح نموده اند به بطلان حاضره در صورة مقدم
داشتن آن را بر فوت شده که باندک و علم بآن و سید مرتضی منع فرموده است از خورد و خواب زیاد بر حاجة
و از مشغول شدن بمباحات و مستحبات و واجباتی که وقت آنها وسعت داده تا وقتی که فوت شده
بکار آورد و صدوقان و والد علامه مخیر دانسته اند در مقدم داشتن هر کدام که بخواهد و این قول سه نقل فرموده است
از اکثر معاصرین خود و مذهب اکثر متاخرین است بلکه از کلام ابن طاوس معلوم میشود که مذهب اکثر قدماء است
ایضا و ظاهر کلام صدوقین استحباب مقدم داشتن حاضره است و صریح اکثر متاخرین استحباب
مقدم داشتن فوت شده است و از این اختلافات معلوم میشود که در نقل اجماع اشتباه شده باشد
و محقق واجب دانسته است مقدم داشتن فوت شده که یکی باشد نه متعدد و علامه در مختلف فوت شده را
که در همان روز حاضره فوت شده باشد خواه آنکه یکی باشد یا بیشتر و از این اختلافات معلوم میشود
که نقل اجماع خالی از اشتباه نمیباشد و اقوی در نظر حقیر مذهب اکثر متاخرین است باستحباب
مقدم داشتن فوت شده را لکن در صورتی که قلیل باشد بنحوی که قبل از تنگ شدن وقت حاضره
تمام شود خصوصا اینکه فوت شده همان روز حاضره باشد که تاکید مقدم داشتن لازم بیشتر است والله العالم
و اگر فوت شده را فراموش شود تا اینکه از حاضره فارغ گردید پس بدون خلاف صحیح است و گفتگو نداده
و اگر در اثناء متذکر فوت شده شد پس نیت خود را بسوی فوت شده میگرداند بطریق وجوب باستحباب لکن ظاهر اصحاب

در این مقام

در این مقام در صورتی است که فوت شده از همان روز و یکی نیز باشد و اگر در اثناء نماز نافله متذکر نماز
فوت شده شد پس بنا بر قول بوجوب مقدم داشتن فوت شده باید که نافله را بر هم زند و مشغول
بفوت شده گردد و بعد قول بنقول جایز نیست و بنا بر قول باستحباب در بر هم زدن آن گفتگو است
که منع بر قادر بودن بجواز قطع منهوم نماز نافله است از روی اختیار و عدم لازم و اصح جواز است
چنانکه سابقا در باب قطع نماز دانسته شد و نماز کردن در سفر بطریق قصر فوت شده است قضاء آن را
بطریق قصر مینماید هر چند که در حضر قضا نماید و آنکه در حضر بطریق تمام فوت شده است قضاء آن را
آن را بطریق تمام مینماید هر چند که در سفر قضا نماید بدون خلاف و آنکه اخفاتی بعهده است قضاء آن را
بطریق اخفات مینماید هر چند که در شب قضا کند و آنکه جهری بعهده است قضاء آن را بطریق جهر
مینماید هر چند که در روز قضا کند بنظر بکلیات اعمال و کیفیات او و شروط لازم بطریق اضطرار بعهده است و فوت شده است
و در وقت قضا بطریق اختیار شده است مراعات وقت قضا را مینماید مثل نماز که در مرض
و بحالت نشستن یا تیمم منهوم فوت شده است و در وقت قضا صحیح و قادر بر ایستادن و وضو گرفتن
شده است همانا بطریق ایستادن و وضو گرفتن قضا میکند و مراعات حال فوت شده نمیکند چنانکه اگر در حال
فوت صحیح و قادر بر وضو بعهده است و در حال قضا مریض و بی قدرت بر ایستادن و تیمم و وضو ساختن نداشته
باشد هر آینه قضا را بطریق نشستن و تیمم میکند و در هر دو صورة حال قضا را مراعات مینماید بحال اداء
و هیچکدام از اینها خلاف ندارد اما نمازی که در مکانهائی که مخیر است در آنها مابین قصر و اتمام پس
در قضاء آن گفتگو است و اقوی آن است که بطریق قصر است نه بطریق تخییر و همچنین نمازی
که فوت شده است و اینکس در اول وقت حاضر بعهده است و در آخر وقت مسافر شده است یا بعکس در قضاء آن نیز
خلاف است و اگر قضا را مطابق حال آخر وقت دانسته اند یعنی اگر در آخر وقت مسافر بعهده است قضاء آن بطریق قصر است
و اگر حاضر بعهده است بطریق اتمام است و اصح در نزد حقیر اعتبار بحال اول وقت است چنانکه در باب سفر تفصیل دانسته شد
یعنی اگر در اول وقت مسافر بعهده است قضاء آن بطریق قصر است و اگر حاضر بعهده است بطریق اتمام است

واگر فوت شود یک نماز از نمازهای پنجگانه و نداند که کدام است پس چنانکه مشهور است یک دو رکعت و یک
سه رکعتی نماید بقصد صبح و مغرب و یک چهار رکعتی نماید بقصد ظهر یا عصر یا عشا و در این چهار رکعتی
مخیر است در مابین جهر و اخفات و اگر این حکم را در مسافر جاری دانسته اند باین نحو که یک سه رکعتی
نماید بقصد مغرب و یک دو رکعتی نماید بقصد چهار نماز دیگر و ابو الصلاح و ابن زهره در اول مخالفت نموده اند
و ابن ادریس در دوم و فهمیده میشود که هر دو صورت بیخ نماز نماید و قول اول ابن ابی عقیل است و اگر نماز
متعدده از یکی فوت شده باشد و عدد آنها را نداند پس چنانکه حلبی و مشهور است قضا می نماید
آن قدر که غالب بشود ظن او بر اینکه فائت همین است و شهید ثانی فرموده است که بشرط آنکه تحصیل علم
بعدد ممکن نباشد و احتمال دهم است در تکرار اکتفا نمودن بقدر یقین است و اختیار نموده
ابن ابی عقیل از متاخرین و بعضی دیگر فرموده اند که حصول ظن بعدد علم بوفا دارد و اصح قول مشهور است بلکه حکم
اصحاب قطعی است والله اعلم الاسادس در بیان سایر نمازهای واجب است که عبارت است
دو رکعت نماز طوافی است و قسم چهارم نماز خواهد بود و نمازهای واجب است در باب اموات که در آن
خواهد شد و نهم نماز طلب باران و نماز عیدین و نماز آیات و نماز یومیه که بعد از نوافل
و مانند آن واجب است باشد و در این مقام مطلب است المطلب الاول در بیان نماز جمعه است
و در آن چند گفتار است گفتار نماز جمعه دو رکعت است مثل نماز صبح که در نماز در این
مشترک است مگر آنکه در این دو فوت است چنانکه در باب فوت دانسته شد و در روز جمعه بعوض چهار
رکعت نماز ظهر است بالاتفاق و وقت ادای او مشهور و اقوی است اول زوال است تا آنکه سایه هر شاخصی
مثل دو سایه در آید که عبارت است از وقت فضیلت نماز ظهر چنانکه در باب اوقات دانسته شد و بعد از خارج
شدن وقت قضا نماید بالاتفاق و باید که چهار رکعت نماز ظهر بکذارد و شیخ و بعضی دیگر تجویز نموده اند مقدم داشتن
خطبه را بر زوال بعد از فراغ زوال نحو و ابن زهره و ابو الصلاح و ابن حمزه و جمعی که از متقدمین مرتب شده اند
و بعضی دیگر از متاخرین وقت آنرا بسیار تنگ دانسته اند و از اول زوال تا بجا آوردن خطبه و دو رکعت دانسته اند
اذان و

در خطبه

کردید و بسیاری از اسباب نتوانست که در رکوع یا سجود تابع امام کردد جماعة او بر سه نوع دو رکعت سجود
میکذارد و ملحق بامام میکردد والله اعلم و اما دو خطبه پس واجب و شرط در صحت نماز جمعه است
بالاتفاق و قول بعدم استحباب شاذ و ضعیف است مثل قول بعضی از عامه بالکلیه و بیان و وجوب است
مقدم داشتن آنرا بر نماز بالاتفاق ایضا و مسئله صریح اصحاب است تاخیر آنرا بعض آنرا مستلزم موجب بطلان
نماز است و قول صدوق در علل و عیون و هدایه است بتاخیر آنرا بجهة بدل بعض آنرا از دو رکعت آخر اجتهاد
در مقابل نص است و چنانکه بر امام واجب است در هر دو حمد و ثنا نماید و خطبه اول حمد و ثنا و صلوات و استغفار
بر رسول و آل او و بوعظ و نصیحت مومنین و تخویف دادن از عذاب و خطبه دوم

مابین مردمان

ومقصود از آن اذان دوم در روز جمعه نیست اند باین نحو که الصلوة اذان و اقامه بر طبق
دوم در روز جمعه خواهد بود که در بالای منارها گفته شود یا در بالای خطیب و بعضی
و نیست اند و چونکه حدیث مذکور ضعیف است از آنکه ثابت نیشود و الله اعلم و فایده و مستحبات
روز جمعه پس از آنجمله غسل و تکبیر و نیت که نماز است بنحو که در باب غسل و نوافل دانسته شد و از آنجمله زیارت
سنت و تکبیر و تاخیر و مبادرة برفتن بمسجد و
یوم خوش و پوشیدن پاک و پاکیزه و
بر امام که مرضی نیست و بالا و جمعه مسکه
نماز ظهر را در مسجد کلان و مقدم و در وقت ظهر خود
و آنچه چنانکه مشهور است جایز است و از آنجمله جهر نمودن بقراءة است در نماز ظهر خواه آنکه بطور جمعه
گذارده شود یا بطور ظهر و در اول چنانکه در اول باب دانسته شد اتفاقی است و در دوم اقوی و مشهور است
و قول بعدم جواز آنکه در فرادی و ابن المحقق در معتبر و شهید در ذکری میل باو نموده اند قابل بمنع معلوم نیست
مگر آنکه ابن ادریس در فرادی قایل بعدم جواز شده است و در جماعة هم موافقه با مشهور نموده است
و دلیل منع هر دو محمول بر تقیه است کفایه است کفایه بدانکه وجوب نماز عیدین یعنی عید
قربان و عید فطر ماه مبارک رمضان پس وجوب اتفاقی اهل اسلام است لکن بشروطی که از برای نماز جمعه
پس آنچه شرط بود از برای وجوب نماز جمعه و صحت آنکه و تکلیف بآن همگی شرط در باشد و مشروط
بودن وجوب نماز در اینجا خلاف ندارد و عدد نیز همان عدد پنج یا هفت است و در وجوب عیدین و تکلیف
تخییری چنانکه در جمعه بود در اینجا نیز می باشد و ابن ابی عقیل با آنکه در جمعه اکتفا به پنج نموده در اینجا
هفت سو معین دانسته و دلیل او معلوم نیست و از عبارة او مفهوم میشود که بروایتی خورده است و در شرح طالب
جماعة در دو عید دیگر از یک فرسخ نیز خلافی نیست مگر آنکه استفاده شرط دوم از احادیث در اینجا بود
گذاردن

خفاء و تکلیف دانو
خطاب دانو

وجوب در وجوب در خطبه با شرط بودن آن استحباب لیس خلاف است و علامه در اینجا
و شیخ در مبسوط شرط دانسته اند و بعضی مستحب دانسته اند و در روس
و سری این قول سوم مشهور دانسته است و ظاهر آن است که شهید مشارالیه شاذ است و الاقوال بشرط بودن لیس
اشهر و اقوی است و عمل لیس بالاتفاق بعد از نماز است و مفید و سید و شیخ انرا بر نماز از بدن شهادت علیه
و سر نهار بنی امیه است و کوشش دلون بخطبه در اینجا بالاتفاق واجب غیر مشروط و کیفیه لیس مثل کیفیه
در جمعه است مگر آنکه ذکر لیس احکام مکلف و متعلق و مناسب بدو عید جهت ذکر نموده شود و همان اشکال
که جمعه از ایشان ساقط بود نماز عیدین نیز از ایشان ساقط است بدون خلاف و چنانکه حاضر شدن زنان
بنماز جمعه خالی از کراهة نیست همچنان حاضر شدن ایشان نماز عیدین خالی از کراهة نیست بلکه از بعضی
بدون زینت و مبیدة باشند و جمعه تحقق شروط وجوب و از عبارة شهید ذکری معلوم
میشود که قایل باستحباب حضور مطلق زنان شده است و مشهور آن است که در وقت نمودن در بیت
وجوب لیس گذاردن انرا بطریق فرادی و جماعة هر دو مستحب است و در ظاهر کلام ابن ادریس و قطب راوندی
ادعای اجماع بر استحباب جماعة نمودن لیس شده است پس جواز فرادی بطریق ذکر جواز مشروعیة لیس
و جلسه انصار کیس از انها ساقط است نیز مستحب است که در نزد نمودن بطریق فرادی و جماعة بگذارند و در وقت
استحباب و عدم وجوب آن دو خطبه ساقط میگردد خصوصا در حال فرادی و چنانکه صریح شهید و جمعی
دیگر است اعتبار نمودن فاصله یک فرسخ در مابین دو عید در صورة استحباب هر دو
یا یکی از انها لزوم ندارد و وقت نماز عید اول طلوع آفتاب است تا زوال لیس بدون خلاف و بعد از زوال
و ظاهر کلام شیخ کاول وقت انرا بلند شدن آفتاب دانسته است مراد او
وقت وقوع آن است که بعد از بیرون آمدن و رفتن بصحرا آن وقت وجوب آن خصوصا در عید فطر که افطار
نمودن و فطره سو بیرون کردن مستحب است که قبل از نماز باشد پس وقت وقوع نماز البته که تا بلند شدن
آفتاب و پهن شدن لیس تاخیر می افتد و احادیث معتبره دلالت نموده است بر آنکه و بعد از تحقق زوال و فوت شدن
آن چنانکه مشهور است قضا ندارد و نه بطریق وجوب و نه بطریق استحباب و ابن جنید و ظاهر صدوق و کلینی فرموده اند

منع از جواز بطریق جماعة نموده اند
و ادله ایشان دلالت بر طلب ندارد

اتفاق افتاده و در وجوب لیس با شد پس هر کس که بنماز عید حاضر نشده است و در خانه
بنماز جمعه حاضر گردد یا نگذارد خواه آنکه منزل او دور باشد یا نزدیک چنانکه اشهر و اقوی است و در خلاف
و ابن جنید و جمعی دیگر این حکم را مخصوص بآنکه منزل او دور است دانسته اند و جمعی از متقدمین
انکار تخییر مذکور سوا از اصل نموده اند و حضور هر دو نماز را لازم دانسته اند و قول هر دو شهید است
و در مخصوص بودن حکم مذکور بماموم یا بودن لیس از برای ماموم و امام هر دو خلاف است
و اظهر و اشهر قول اول است و مستحب است از برای امام اینکه ماموم را اعلام بتخییر مذکور
بنماید چنانکه را اکثر است و بعضی واجب دانسته اند و بلا دلیل است کفایه نماز عید
دو رکعت است که در رکعت اول بعد از قراءة حمد و سوره پنج تکبیر است و بعد از هر تکبیر قنوت می باشد
و در رکعت دوم نیز بعد از قراءة چهار تکبیر است و بعد از هر تکبیر نیز قنوت می باشد که مجموع نه تکبیر
و نه طو قنوت است غیر از تکبیرة الاحرام و دو تکبیر دو رکوع و بالا نها و وارده تکبیر مبنوه هفت در
رکعت اول و پنج در رکعت دوم این کیفیة مشهوره نماز عید است که اجماع بر لیس نیز شده است و از بعضی که
هفت و هفت تکبیر نیز نقل شده است و دلیل انها معلوم نیست ابن جنید و صدوق که محل تکبیرها را در رکعت اول قبل
از قراءة دانسته اند دلیل ایشان محمول بر تقیه است و چنانکه مشهور است تمام تکبیرها و قنوتها واجب
و قول در مقنعه باستحباب تکبیرها و قول شیخ در خلاف و جمعی دیگر باستحباب قنوتها ضعیف است
و چنانکه مشهور است ایضا در قنوت ذکر و دعای مخصوصی واجب نیست بلکه مستحب است که این
دعای مخصوص خوانده شود و آن این است که اللهم اهل الکبریاء والعظمة واهل الجود
والجبروت واهل العفو والرحمة واهل التقوی والمغفرة نسئلک بحق هذا الیوم
الذی جعلته للمسلمین عیدا وللمحمد صلی الله علیه واله ذخرا وشرفا وکرامة ومزیدا
ان تصلی علی محمد وال محمد وان تدخلنا فی کل خیر ادخلت فیه محمدا وال محمد وان
تخرجنا من کل سوء اخرجت منه محمدا وال محمد صلواتک علیه وعلیهم اللهم انا نسئلک

اتفاق فقه

خیر ما سئلک به عبادک الصالحون ومنه ذلک ما سئلک به عبادک المخلصون
و در حدیث صحیح است که جناب امیر المؤمنین علیه السلام زیاده میفرمودند در اول این دعا شهادتین
باین نحو که اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله
اللهم اهل الکبریاء و الارض و در حدیث دیگر جناب امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند بشر بن
سعید که در دعای قنوت در عید بگو الله ربی ابدا و الاسلام دینی ابدا و الکعبة قبلتی
ابدا و محمد نبی ابدا و القرآن کتابی ابدا و الکعبة قبلتی ابدا و علی ولیی ابدا و الحسن
و الحسین و الائمة الطاهرین ابدا و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن
جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن بن علی و الخلف الحجة القائم
المنتظر صلوات الله علیهم اجمعین ابدا و لا احد الا الله و دعاء دیگر نیز وارد شده است
و اختلاف آنها نیز دلیل مشهور است که دعاء مخصوصی ندارد و بعد از حمد نیز سوره مخصوصی
واجب نمیباشد بلکه هر سوره را که خواهد میخواند مگر آنکه فضل و مستحب آنست که در رکعة اول سوره
والشمس و در دوم هل اتیک حدیث الغاشیه یا در اول سوره سبح اسم ربک الاعلی و در دوم والشمس
بخواند و هر دو قسم منصوص و مشهور است و بر قسم اول اجماع نقل شده است و نقل اذن نیز اصح است کف
مستحب اینکه نماز عید در صحرا گذارده شود در مکانی که آفاق نمایان باشد یا در موضعی که مثل اذن باشد از قبیل بام
و صحن خانه مگر در مکه که مستحب است اینکه در مسجد حرام گذارده شود بلکه در زیر آسمان نیز باشد و ابن
جنید ملحق نموده است بلکه بدین مسئله فرموده و ابن ادریس این قول را جمیع نقل کرده است با آنکه احادیث بر خلاف
آن است از جمله در یکی از دو عید بجناب پیغمبر صلی الله علیه و آله عرض نمودند که در مسجد خود نماز بفرما پس فرمودند
که دوست میدارم اینکه بیرون روم بمکانی که آفاق نمایان باشد بالاتفاق در حال عذر و ضرورت مثل وقت
باران و غیر اذن در هر کجا که باشد گذارده میشود و بواب استحباب صحرا رفتن رسیده میشود و مستحب است اینکه
سجده بزمین شود و مباشرة جمیع اعضاء سجده بر زمین نموده و اینکه پیکی امام و ماموم پیاده
در وقت رفتن پیاده و با برهنه باشند و با وقار و آرام و با ذکر و دعا باشند و تخصیص دلون

اکثرین

اکثرین ذکر بتکبیر با تمام [illegible] این مستحب است که تکبیر نگفته و نهایت حکم را مطلق فرموده اند و اجماع
بر آن نیز منعقد شده و معتبر و تذکره منعقد که بعضی از اصحاب ما بعد میفرمایند و میگفتند که شنیدیم از رسول خدا
که میفرمود کسی که اخبار آل محمد بنحو قدم بود در راه خدا چنین میگوید الله اکبر قدم ابو بکر بر پیش و مستحب است اینکه
قبل از رفتن غسل بنمایند و بوی خوش استعمال کنند و لباس پاکیزه بپوشند و عمامه ببندند و رداء بدوش
بگیرند و دعائی که وارد شده است بخوانند و از یک راه بروند و از راه دیگر برگردند و در عید قربان بعد از
قبل از بیرون رفتن افطار بنمایند و در عید قربان بعد از برگشتن و بخوردن افطار نمایند
و مستحب است اینکه منبر سوار مسجد بصحرا نقل ندهند و منبر از چوب نیز در آنجا نسازند بلکه
از گل شبیه منبر بنا کنند و اینکه مؤذن بصدای بلند سه مرتبه الصلوة بدل اذان بگوید
و ابو الصلاح محل آنرا بعد از ایستادن بنماز قرار داده است و ظاهر کلام اکثرین اعلام نمودن
بان و محل آن قبل از ایستادن بنماز است و هر دو خوب است و ذکر آنرا نیز میفرمایند و مستحب است
اینکه در عید فطر در عقب چهار نماز که اول آنها نماز مغرب و آخر آنها نماز عید است و در عید
قربان عقب پانزده نماز از برای کسی که در منی باشد و ده نماز از برای دیگری و اول آنها
نماز ظهر روز عید است و کیفیت تکبیر با اختلاف در استحباب و وجوب نیز و سابقا در باب
تعقیب ذکر نموده شد و مکروه است بیرون رفتن با سلاح مگر اینکه خوف از دشمن باشد
و مشهور آن است که مکروه است در دو عید نافله گذاردن قبل از زوال خواه قبل از نماز
عید و خواه بعد از آن مگر دو رکعة در مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله قبل از بیرون رفتن بنماز و ابن جنید و در مکان شریف
و ابو الصلاح و ابن حمزه و ابن زهره فرموده اند که جایز نیست و قضاء نوافل و چنانکه
در خصوص قضاء وتر منصوص است نیز مکروه است و ظاهر احادیث با این است
چنانکه در باب الصلاح و دلیلی مذکور است و لکن ظاهر یعنی آنکه قبل از نماز عید و بعد از آن
و ظیفه مقرره که از مستحبات نماز عید باشد نمیباشد نه اینکه نافله نماز دیگر نمیباشد مگر آنکه
صریح دو حدیث صحیح که فرموده اند که اگر نماز وتر از تو فوت شده باشد قضاء آنرا تا آن تا وقتی که نماز ظهر بجا آوری

و بعضی از شهرها بدون قضا آنرا منع نموده اند و حدیث نیز وارد
مگر بقصد نظر آنکه [illegible]
تا آن عمل شبیه بقضا باشد و بقصد
مریض باشد و بقصد افطار تا آن نماید
و لکن بجهت ادا و دیگر
استثنا نموده است

و در بیان مکان [illegible]

الباب الثالث

و بطلان شدن [illegible] مطلق نافله و الله اعلم و از جمله مستحبات روز عید قربان میانکه مشهور است
قربانی نمودن است و وقت لذبح روز عید است تا سه روز بعد و در روز در سایر شهرها ظاهر
[illegible] روز عید است و دلیل او محمول بر فضیلت است و [illegible] از صدقه میباید و اقسام
احکام لذبح در باب حج مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی المطلب الثالث در بیان نماز آیات و نماز توقف
نماز است که بسبب کسوف آفتاب و خسوف ماه است و یا بسبب زلزله در زمین است و یا بسبب
حادث شدن امری است در مابین زمین و آسمان که موجب خوف و تشویش عامه مردمان باشد از قبیل طلوع
و باد عظیم و صاعقه شدید و باران سیاه و زرد و سرخ و امثال اینها اما وجوب آن بسبب کسوف و خسوف
پس اجماعی و بدون خلاف است و بسبب زلزله پس مشهور است و در صریح خلاف مذکره در ظاهر معتبر و منتهی
نیز نقل اجماع بر وجوب آن شده است و خلاف نیز ندارد مگر آنکه ابو الصلاح فکر کسوف و خسوف نموده و متعرض
زلزله و امور مخوفه نشده است و اما وجوب لذبح بسبب هر امر یک عامه مردمان را بخوف در آورد پس اقوی و مذهب
اکثرین است و ادعای اجماع بر آن و در منتهی نفی خلاف الذبح نموده شده است و سکوت ابو الصلاح و دیگر قول که
منقول است از جمله سید که مخصوص بباد سیاه یا تاریک دانسته [illegible] پس نماز آیات بسبب سبب مذکوره
واجب میباشد و وقت حصول اسباب مذکوره [illegible] است بالاتفاق و آخر وقت آن در کسوف
و خسوف بنابر مشهور شروع شدن در انجلاء و دانستن است و دلالة دلیل ایشان ظاهر نیست و ابن ابی عقیل
و ابو الصلاح و سلار و سید مرتضی و جمعی دیگر از متاخرین مثل علامه در منتهی و محقق در معتبر و شرایع و شهید
در دروس و قدری و بعضی دیگر تمام انجلاء و روشن شدن دانسته اند و این قول اظهر و اقوی است و بنابر هر یک از دو قول
مساوی بودن وقت باز بالاتفاق لذبح بر قدر گذاردن نماز شرط است و اگر گذاردن لذبح باشد هر آینه بالاتفاق
واجب نمیباشد مگر اینکه بعد از مساوی بودن وقت تاخیر انداخته شود تا آنکه بمقدار یک رکعة باقی
بماند پس چنانکه سابقا در باب اوقات دانسته شد واجب است که شروع در لذبح نماید و همگی دو رکعة
ادا مرتب باشد و اگر بعد از گذشتن غروب خانه یا گذر زیر ابر پنهان شود پس نماز ادا و اجب خواهد بود تا حاصل شدن
یقین باشجلاء لذبح و اما آخر وقت آن در زلزله پس چنانکه مشهور است مدة العمر است و قول بقضا شدن لذبح

بعد از سکون

بعد از سکون ضعیف است و در زمین و وسعت آنرا که گفته است و اقوی [illegible] است و اما آخر وقت
لذبح در سایر امور مخوفه پس اظهر و اقوی آن است که جملی مثل زلزله میباشد و وقت آنها تا مدة العمر است
و خصوص صیحه و صاعقه [illegible] و در بعضی از ظاهر او در جمیع آنها و شهید در دروس فرموده است
که اصحاب شرط دانسته اند لذبح برای ادای آنها و سعة وقت را و علامه در [illegible] که هر گاه
باشد وقت لذبح از کردن آنها مر آینه وقت لذبح عبادة دایم است و مر آنرا که وقت لذبح بعضی از اوقات
قاصر و بعضی از اوقات غیر قاصر باشد پس وقت لذبح عبادة در وقت آن امر است و در وقت که قاصر
هر آینه نماز نمی باشد این است کلام و اختلافات اصحاب در این باب و اگر هر یک از امور که سبب نماز است
متعدد گردد پس وقوع هر مرتبه بعد از فراغ از نماز باشد پس بلا شک نماز متعدده باید گذارده و اگر تعدد
آن قبل از نماز باشد و مابین هر مرتبه بقدر گذاردن نماز نیز فاصله بعمل آید پس اقوی و اظهر نیز وجوب
تعدد نماز است بتعدد لذبح و اگر بقدر نماز فاصله نباشد پس اقوی اکتفا بنمودن یک نماز است از برای جمیع
جمیع و اما قضاء کلام در قضاء نماز یک وجوب لذبح بسبب کسوف و خسوف است و فوت بشود پس
سابقا در باب قضا بتفصیل ذکر نموده و اینکه شرط است در وجوب این نماز آیه بر شخصی که از برای نماز یومیه است
انکه علما باسباب مذکوره لذبح برسانیده شود و الا واجب نمیباشد مگر آنکه در کسوفین با احتراق تمام قرص و عدم علم بآن چنانکه در باب قضا ادا
قضاء واجب مر باشد و اگر انکار نماز آیه با نماز یومیه اتفاق افتد پس شقوق و اقسام و احکام آنها در باب اوقات
مقدم در شبیه بیقین بالاتفاق و اگر وقت هر دو تنگ باشد هر آینه یومیه را مقدم میدارند بدون
خلاف و اگر وقت هر دو وسعت دارد پس اقوی و اظهر آن است که مخیر است در مقدم داشتن هر کدام
که خواهد و صدوق و بعضی دیگر یومیه را مقدم دانسته اند و دلیل ایشان محمول بر استحباب و افضلیت است
که در صورتی که وقت هر دو تنگ باشد و حمل شود بر یومیه کرد و پس بقضا قضاء نماز آیه خلاف است بعضی
فرموده اند که قضاء لذبح واجب است اگر که تنگ شدن وقت لذبح بسبب تفریط و تقصیر بوده است و الا فلا
خواه آنکه تفریط در یومیه منعقد باشد یا نعقد باشد و بعضی شرط آنکه تفریط در نعقد باشد و الا قضا واجب است
و بعضی دیگر فرموده اند که اگر از اخبار امل نجوم و امثال آن علم بوقت آیه بهم رسانیده شود و مع ذلک یومیه منعقد

بتاخیر انداخت تا آنکه بعد از خورشید و وقت هر دو تنگ گردید پس باید که قضا نماید و الا فلا و اگر وقت
قضای آن هست در جمیع حالات و اگر داخل در نماز آیه گردید بگمان آنکه وقت باقی است و بعد از نماز
بعد معلوم شد که وقت تنگ شده است پس بالاتفاق نماز را قطع میکند و شغول بوضو میگردد
و بعد از فراغ شغول باید میکرد و در اثنای همان موضع که قطع نموده است بنا میکند بوضو اصح و اشهر و مفهوم
بلکه اجماع است و قول در مبسوط و در ذکری بوجوب بنا گذاردن از اول احتیاط دارد و مقابل نص است
و اگر وقت نماز آیه با نافله یومیه اتفاق افتد پس بدون خلاف آیه را مقدم میدارد خواه آنکه
وقت هر دو وسعت داشته باشد یا ندارد هست و خواه که نافله قضا گردد و جواز گذاردن نماز آیه
در حال اضطرار اتفاقی است و در حال اختیار خلافی است و مشهور عدم جواز است و ابن
جنید تجویز نموده است و دلیل او ضعیف و محمول بر تقیه است و بعضی که نسبت این قول را بجمهور
و بمشهور اصحاب داده اند اشتباه نموده اند و الله اعلم کفایه کیفیت نماز آیات آن است
که دو رکعت است مثل نماز صبح لکن در هر رکعت از لذیع رکوع میباشد که مجموع ده رکوع است و قبل از
هر رکوع و بعد از لذیع تکبیر میگوید بطریق احتیاط میگوید مگر بعد از رکوع پنجم و دهم که رکوع آخر در دو رکعت است
پس بعد از آنها سمع الله لمن حمده میگوید و قبل از هر رکوع جز قنوت میخواند یعنی قبل از رکوع دوم
و چهارم و ششم و هشتم و دهم که مجموع پنج قنوت است دو در رکعت اول و سه در رکعت دوم
و قبل از هر رکوع نیز قراءة میخواند یعنی حمد و یک سوره یا بعض از سوره را مگر در هر مرتبه سابق
که سوره را تمام نموده است و در مرتبه بعد از لذیع حمد و سوره نیز بخواند و اگر تمام نموده است جایز است که اکتفا بقراءة
بعض از سوره نماید و حمد و سوره نخواند و جایز است که یک سوره را بر رکوعات رکعت اول و یکی را
بر رکوعات رکعت دوم قسمت نماید یا اینکه دو سوره را بر رکعت اول و یکی را بر دوم یا بر عکس قسمت نماید و مزاج
آن است که در هر رکوعات هر یک از دو رکعت لااقل یک سوره خوانده شود و قنوت ها بالاتفاق
مستحب است مثل تکبیر است رکوعها و باقی دیگر همگی واجب است و خلاف نداشته مگر از ابن ادریس که
در هر رکعتی بیشتر از یک حمد واجب ندانسته است هر چند که بعد از لذیع سوره را تمام نموده باشد و شاذ است

دهم چنین

بعض از سوره را بسم الله الرحمن الرحیم

و مخالفت با حقیقت و کیفیت نماز زیر نیاشد بالله الا و الله اعلم و احتیاط خواهد بود و بعد از موافقت با شرایط اگر
تعیین و شرط او بسبب زمان و مکان راجح باشد پس خلافی در صحت التزام و وجوب وفا نمودن بان خلاف
نمیباشد و اگر راجح نباشد بلکه مباح یا مرجوح باشد پس در انعقاد تعیین و شرط زمان مخصوص و وجوب
وفا بان ظاهر آن است که خلاف میباشد و در انعقاد تعیین و شرط مکان مخصوص و وجوب وفا بان
خلاف است و اصح وجوب وفا بآن است و بعضی همان اصل نماز را واجب دانسته اند و گذاردن
در مکان را واجب ندانسته اند و ضعیف است و بعد از تحقق انعقاد وجوب وفا بآن در حالت
نمودن با فضل از آن و عدم جواز خلاف است و اقوی عدم جواز است و اگر عدد رکعات
نماز را تعیین نکرده است و مطلق نذر نموده است بعدد مطلق بدون تعیین چون نماز یک پس اقوی آن است
آن دو رکعت است و بعضی یک رکعت را نیز تجویز کرده اند و ضعیف است و باقی مشروط بشرط
و اگر نیت و قصد نمود تعیین عدد نموده است پس همان تعیین عمل میکند هر چند که در لفظ تعیین
نکرده باشد بدون خلاف و کلام در شروط نذور و نذر نامیده و غیر آنها در باب نذر مذکور خواهد شد
ان شاء الله تعالی و اما نماز یومیه اینکه بوسطه استیجار نموده گرفته است پس مشهور آن است که اجاره و استیجار
نماز صحیح و مشروع است و وفا بآن لازم و واجب است و نقل اجماع بر لذیع نموده شده است و لکن
دلیلی که موجب اطمینان نفس بشود بر آن نیافته ایم و احادیث غیر از جواز و مشروعیت نظر بتبرع از برای میت
دیگر چیزی استفاده نمیشود و قیاس نمودن اجاره را به تبرع یا بحج که اجاره گرفته است پس مشهور آن است که قیاس است
مقبول نیست و داخل نمودن انرا در تحت ادله وجوب وفا نمودن بالحساب اجارات مسلم
دور است چونکه شرط صحت اجاره مباح بودن منفعت است و اخذ در نماز راجح بودن آن است لا غیر و رجحان
انرا باید که بوسطه اجاره ثابت نمود چونکه مفروض این است که دلیل بر رجحان آن غیر از صحت اجارات
نمیباشد پس صحت اجاره نماز موقوف است بر جواز و مباح بودن نماز و جواز و مباح بودن نماز موقوف است
بر صحت اجاره و این دور است بنحو ظاهر و پیدا خالصه دلیل بر صحت اجاره و استیجار نماز نمیباشد
مگر آنکه شهرت در این مقام عین دلیل دانسته شود و الله اعلم بنابر صحت باید دانسته شود
اجماع منقول

مستاجر است

مستاجر است و تفاوت ندارد مگر اینکه زیاده بر نیت تقرب باید که نیت منوب عنه خود نماید و اگر که
مرد نایب از زن گردد یا زن نایب از مرد گردد در هر آینه در جهر و اخفات اشکال میباشد و در جهر نمودن زن
اشکال بیشتر است و راجح در نظر حقیر این است که نایب در جهر و اخفات مراعات حال خود
نماید یعنی اگر مرد است جهر در مواقع جهر بجای آورد هر چند که منوب عنه زن باشد و اگر زن است در مواقع
جهر اخفات نماید هر چند که منوب عنه او مرد باشد و در امور مستحبه نماز یادم که شرطی در مابین طریق صحیح است
شده است بل بنقل سیره و عادة خود عمل می نماید و الا تابع آنچه شرط شده است باید بشود و همچنین است کلام
در اجاره دلون اجیر بغیر خود یعنی اگر که نماز گذاردن بنفس خودش بطریق صحیح یا بغیر این شرط ادا شده است
پس جایز است و الا جایز نیست و در صورت جواز اجاره دلون بگیرد از آنچه خود استیجار نموده است
دو قول است و اصح حرمت آن است چنانکه در باب اجاره و استیجار خواهد شد مگر اینکه قدر
از نماز را سوگند بخدا نموده باشد چنانکه بعد از این در باب اجاره با سایر احکام لذکر خواهد شد ان شاء الله تعالی

المطلب الرابع در بیان نماز اموات و سایر احکام

که متعلق باموات است و در آن چند کفایه است کفایه از برای مریض و بیمار آن است که
آن هست که مثل مرض و موجب شدن بعض نموده چند که با طبیب ناخوش و مکروه در نیت شده است و لکن
مدعی و معتبر از آن نظر باو میفرماید و هر گاه که نظر باو فرموده شخص بدل بدلو و بیکی از سه خصلت یا در سر
و باب و اند در حدیث است که مرض از برای مؤمن تطهیر و رحمت است و از برای کافر تعذیب
و لعنت است و در حدیث است که مرض بلیه موکل مؤمن میباشد تا اینکه باقی نماند از برای او هیچ گناهی
و در حدیث است که بیدار یک شب از جمله هر چیز یاد در بهتر است از عبادة یک سال و در حدیث دیگر است
که مؤمن هر وقت که بیمار میشود هر آینه نوشته میشود از برای او در حال مرض آنچه نوشته بلند از برای
او از خیرات در حال صحت و نالهٔ مؤمن در حال مرض تسبیح است و فریاد او تهلیل است و خواب او

در بستر بیمار عیادة است و کردن او از پهلو بپهلو چه او در راه خداست و خالی بودن از مرض و مال و صحت
علامة تکبر و بی خبری بنده است چنانکه در حدیث است که عرض نمودند بر رسول خدا یک دختر و صحت
نمودند بر خوبی پس آن حضرت قبول فرمودند و در آن اثنا گفت شدند یکی از صفات او را
که هرگز بدرد سر مبتلی نشده است پس آن حضرت فرمودند که مرا حاجتی در او نیست و نیست خیر در کسی که مبتلی
بدردی نگردد و ایضا فرمودند که مؤمن خالی نیست از علة یا از زلة یا از فاقه و باید که مؤمن مبتلی باشد
هر چند که در هر چهل روز یک مرتبه باشد [illegible] و هر چند که بلا در این باب [illegible]
بدرستی که بلاء زکوة و موجب پاک شدن دین است از گناهان و [illegible] و
و سایر بلاها و مصیبتها مکافات از خداوند خود نماید و [illegible] قبول کند [illegible]
اگر صبر نماید تا آنکه بثواب عظیم که از برای اهل رضا و صبر است برسد و انا لله و انا الیه راجعون [illegible]
که از برای این مقامات و بنده است ذکر و ورد خود نماید از آنجمله بگوید که الحمد لله الذی لم یجعل مصیبتی
فی دینی و الحمد لله الذی لم یشاء ان یکون مصیبتی اعظم فما کانت لکانت و الحمد لله علی الامر
الذی شاء ان یکون فکان و هم چنین در هر وقتی که مذکر مصیبت خود گردد در هر چند که در مصیبت نماید
چنانکه فرمودند که هر کس که بخاطر بیاورد مصیبتی را هر چند که بعد از مدتها باشد پس بگوید که انا لله
و انا الیه راجعون و الحمد لله رب العالمین اللهم اجرنی علی مصیبتی و اخلف علی افضل
هر آینه دریابد از برای او اجر مثل اجر که در اول صدمه بعهده او است و ایضا آن است که نالیدن نباید
که موجب خفت مرض او است و وارد شده است که آه اسمی است از اسماء الله و کفتن مریض آه را دعای است
و سخن را بدستمال به بندد که موجب منع نمودن ماده است از بالا رفتن بدماغ و بر فرش خود
نخوابد که معین بر صبر و مانع از شدة است و استشفا بادعیه و صدقات که از آنجمله دعای رقیه
کفتن یا رب یا رب نماید علی الخصوص استشفا بقرآن و بخصوص سوره حمد و آیه و ننزل من القرآن
ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین که شفاء از هر دردی است مگر موت و وارد شده است که هر کس در درد سر پس
سوره حمد را هفت مرتبه در گریبان او بخوانند و اگر ساکن شد هفت مرتبه دیگر چنین نماید و بالجمله
و هر که مقصود مؤمنین و کوتاه دست بیان و خوردن سؤر ایشان و پرهیز نماید که اصل هر دوا آن است
و وارد شده است که هیچ چیز انفع در بدن از گاه و شش دست مگر از افطار که حاجة بود [illegible]
که نیست پرهیز ترک نمودن چیزی را بلکه پرهیز کم نمودن و کم خوردن چیزی است و باید که

بصفت مرتبه است هر چند که تکرار نمودن یک دعا باشد و از جمله دعاهای که وارد شده است این است
که اللهم اشف بشفائک و داوه بدوائک و عافه من بلائک و اجعل شکایة کفارة
لما مضی من ذنوبه و ما بقی و از آنجمله غیب بتوبه کردن و وصیت نمودن نباید که از امهات نصایح است
و نشستن و تلقین بدهد بر آنکه بیمار نشسته او بجوانب او و دوست بدارد و او را و الحفظ در
سیاورده طول نماید و در حضور او تکلم نماید مگر بآنچه موجب سرور و خیر دین یا دنیا او باشد
و معصیت نباشد و او سؤال زیادتی حسنات و محو سیئات و رفع درجات که از جانب
بیماران است جلد بدهد و بطول عمر و حلول صحة و عافیت بشارت بدهد و التماس دعا از او
نماید و دعای او را غنیمت داند چنانکه وارد شده است که دعای مریض از برای عیادة نماید
بمنزلة دعاء ملائکه است و رد نشود و عیادة بعد از سه روز از مرض است و یک مرتبه مستحب است
و مکرر نمودن او نیز نیکو است لکن در سه روز یا هر دو روز یک مرتبه پس اگر مرض طول کشید
و واگذارند او را و با عیال خود شش ضرر ندارد و واجب است بر گناه کار اینکه توبه از گناهان نماید
بالاتفاق و توبه او قبول میکرد بالاجماع مادام که قبل از معاینه نمودن امر آخرة و دیدن ملک موت باشد
و اما بعد از آن پس قبول نمیشود بخلاف چونکه توبه از جملة تکالیف است و بعد از معاینه آخرة
تکلیف برداشته میشود و حضور در آید حتی اذا حضر احدهم الموت همین معنی معاینه است چنانکه در تفسیر
نیز بخصوص مخصوص است بلی در تفسیر آیه که گواهی دهد بر کفر خود واردشده است که صاحب هر گناه که نفس بحلقوم
برسید هر آینه از برای عالم توبه نمیباشد و از برای جاهل میباشد لکن در حدیث دیگر نیز
وارد شده است که هر کس بر گناهی مصر شده نمیشود هر چند که عالم باشد جاهل بعد است چونکه خود سر در معصیت
خداوند انداخته است بار سنگین همان فتوای اول است و معنی توبه و شروط و آداب آن در کتاب
اجابة المضطرین بیان نمودیم و واجب است بر کسی که بر ذمه او حقی باشد اینکه وصیت باداء آن
نماید بالاجماع خواه آن حق مالی محض باشد مثل زکوة و خمس و مال کفارة و مال نذر و مال مردم یا آنکه
خواه حق الله باشد یا حق الناس

مالی و بدنی

[illegible]

[illegible] و غلبه مرض منع عیادة نمودن نشود چونکه وارد شده است که کسی که غالب بر صحت او [illegible]
و [illegible] نباید بخیر و بیمه و صحت هر آینه مال او بر [illegible] مالی [illegible] بعد از ظهور و غلبه مرض نباید بدوا و [illegible]
[illegible] طبیب حاذق و [illegible] و طبابت غیر حاذق عمل نماید و مرتکب [illegible] که نهایة سم و دوا خورد
[illegible] که اخطا نماید پس چنانکه مشهور است ضامن نمیباشد و عمل او بمنزله [illegible] است و چنانکه در صورتی که تفریط
[illegible] تلف یا نقص گردد و محقق شود که تلف یا نقصان بسبب نهایة عمل او بوده است
[illegible] مستحب است و سزاوار ایضا آن است که بر دوان دنیا نمود [illegible] بلکه عیادة
[illegible] موجب اجر و ثواب [illegible] کردن و اذن دخول و حضور آنها بدهد چونکه [illegible] مجلس که از آنجمله یکی
[illegible] خداوند و بحمد و مقدار هزار ملک که در اهل بیت در منزل او و تسبیح و تقدیس و تهلیل و تکبیر نمایند
در منزل او تا روز قیمة و هر کس که عیادة نماید بیمار شیعه هر آینه از برای او کاری که رحمة الله تا وقتی که رجوع بمنزل
خود کند مقدار از اجر است و محروم نمیشود از او و مقدار هزار گناه بخشیده میشود و بلند میشود از برای او
بعدد هر یک مقدار هزار هزار درجه و موکل میگرداند خداوند باو مقدار هزار هزار ملک که عیادة نمودن بیمار
در قبر او و استغفار نمایند تا روز قیمة و در حدیث دیگر است که خداوند سر زنش نماید بنده را در روز
قیمة و میفرماید از بنده مریض چه چیز مانع شد تو را در وقتی که بیمار شدم از اینکه عیادة نمائی مرا پس آن بنده میگوید خداوندا
منزه تو و تو پروردگار عالمیان و هرگز ابتلا نرسد تو بیمار نمیشوی پس خداوند میفرماید که بیمار شد برادر ایمانی
تو و عیادة او نمودی و او مریض هر آینه مرا یافتی مراد نزد او و بدرستی که استحباب و تاکید عیادة
ثابت است در هر موضعی هر چند که سهل و اندک باشد مگر در دو چشم که استحباب تاکید اندازه
و مستحب و سزاوار از برای عیادة نماینده آن است که با لباس پاکیزه و هیئة حسنه و شوخی رو بر
بر رو و هدیه و تحفه بنمایند سبب و عطر و مانند آنها از برای بیمار ببرد تا آنکه موجب سرور و راحت
او گردد و در نزد زانوی بیمار و مقابل او بنشیند و دست خود را بر سر او بگذارد و پای بیمار را بدست
او بگذارد که از تمام عیادة است و سؤال از حال او نماید و دعا از برای او بنماید و اکمل [illegible]

[illegible]

[illegible] و [illegible] مثل جرکه جانب [illegible] و [illegible] مثل نماز و روزه [illegible] واجب است
[illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]

والحسن والحسين وعلياً ومحمداً وجعفراً وموسى وعلياً ومحمداً وعلياً والحسن والخلف
الحجة القائم اللهم صل على محمد وعلى آل محمد وسادتي بهم اتولى ومن اعاديهم
اتبرأ الى يوم الدين بعد از آن بگوید که واشهد ان الموت حق والقبر حق تا آخر
وسبحان الله وصلى الله على محمد وآله وسلم تا کفایه مستحب است از ادراب
بعضی این است که در حال احتضار و دفن دلون غسیله بداند که مرگ سوجه خلاص است بجهت از مکروهات دنیا ملاقات
ابوار رحمت پروردگار رحیم و رحمت میکرد و در آن حال مشغول نگردد مگر بخداوند و محبت جهت در ظاهر و در
باطن بمثل عاشقی که مشرف بر وصال حبیب است و فکر و ذکر بجز او نداند و بسبب آن که در ذکر و در صلاح
و رشد و اوامر و نواهی باشد که شیطان او باز نمی نماید و اطراف خانه بیاید که مرغ دیاید که سکرات موت
هر چند که بالطبع مکروه است بواسطه عقل خود مکروه ندارد چونکه عقبه است که گذشتن از آن موجب وصال می باشد
و تا بتواند جوارح خود را از اضطراب و حرکت محفوظ دارد و کلمه توحید بزبان خود مکرر نماید و دل خود را
بغفلت نبندد چونکه کلمه توحید این مؤمن است در وقت موت و در قبر و در وقت بعث و موجب
مندم شدن گناهان است و هر کس که آخر کلام او لذت باشد داخل بهشت میگردد و ظن خود را بخداوند نیکو
گمان و طمع و امید خود را در احسان و رحمت او قرار دهد چونکه این مقام مقام خوف و رجا است و در حدیث نبوی است
که نمیرد احدی از شما مگر اینکه ظن خود را بخداوند نیکو سازد بدرستیکه حسن ظن بخداوند بهاء لذت بهشت است
و اشهر و اقوی آن است که واجب است بر مسلمین اینکه مسلم را در وقت بقبله بنمایند باین نحو که او را بر پشت بخوابانند
و رو و قدم او را بقبله بنمایند و جمعی از اصحاب ما باستحباب لذت شده اند و در صورت اشتباه سمت
قبله وجوب لذت ساقط میگردد و جماعتی دلون بعضی وجوب گردانیدن او بجهات مختلفه ضعیف است و در سقوط
وجوب لذت بعد از مردن یا باقی بودن لذت تا وقت بردن خلاف است و اقوی باقی بودن آن است و معنی وجوب
بطریق کفایه آن است که مقصود بعمل آمدن لذت فعل است و از هر کس که بعمل می آید کافی خواهد بود و مادام که
کسی بآن مشغول نشده است تکلیف وجوب آن تعلق بهمگی مکلفین دارد و مشغول شدن بعضی که کفایه بآن
بشود از باقی ساقط میگردد و در کافی بودن طلق مشغول شدن بعض بالازم بودن تحصیل علم بآن خلاف است
تحصیل

واقوی

واقوی و اظهر چنانکه در باب طهارت است دانسته شد و اولی بجهت آنکه صلحا و در نزد او حاضر
کردند و او بر تنها نگذارند که چنانکه مروی است شیطان با او از بیم [illegible] و معطر سازند
تا ملائکه حاضر شوند و نفرت نمایند و آنکه [illegible] شهادتین و اقرار بایمه صلوات بدیشان و کلمات فرج
با او تلقین نمایند و کلمات فرج این است که لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم
سبحان الله رب السموات السبع و رب الارضین السبع و ما فیهن و ما بینهن و ما تحتهن
و رب العرش العظیم والحمد لله رب العالمین و سلام علی المرسلین و الله تعالی تا بمانند او و
بنمایند بر نمی که بر روی نماز میگذارده است اگر میان دلون او عمره بهم رساند و آنکه [illegible]
[illegible] و [illegible] قرآن و ذکر خدا و صلوات بر رسول صلی الله علیه و آله قبل از موت [illegible] و آنکه دست
[illegible] و اظهار جزع در نزد او ننمایند که هر دو موجب شده و اضطراب او میگردد و جنب و حایض در نزد او
[illegible] و آنکه چراغ در نزد او روشن نمایند اگر که شب باشد و آنکه بعد از دادن جنب و دهان و دفن او عبرت بند من طاعات
و دست و پا را بر او بایستند و او بپوشند و مؤمنین را از مرگ او مطلع سازند و تعجیل در تجهیز و دفن
او بنمایند که موجب اکرام و راحت است و از شب بروز و از روز بشب نمیدارند حتی اینکه افضل مقدم
دفن او در وقت فضیلت فریضه مگر اینکه موت او مشتبه شده باشد چنانکه غالبا در غریق
و مصعوق و مطعون و مبطون و مهدوم و مدخون اتفاق میافتد پس [illegible] باید که صبر نمایند تا آنکه از علامات
یقین بموت حاصل شود یا اینکه سه روز بگذرد بعد از آن او را دفن نمایند و همچنین مرده که
چنانکه مشهور است
او را باذن شرع بدار کشیده اند نمیباید سه روز نباید و آنکه [illegible] و بلکه او را دفن باید نمود و علامات که شهیده در ذکری
از برای تحقق موت ذکر نموده است فرو رفتن صدغین است و میل نمودن دماغ و کشیدگی پوست و روی بیدا
شدن کف از ذراع و قدم از ساق و بالا رفتن تخم و پایین افتادن پوست لذت و ابن جنید فرموده است
که از جمله علامات لذت رفتن نور [illegible] از سفیدی و سیاهی چشم و ساقط شدن نفس و نبض است
و جالینوس گفته است که اسباب اشتباه موت اغماء و درد دل و زیادتی خوف یا زیادتی غم یا فرح است
و معلوم شدن لذت بنبض رگهائی است که در مابین دو تخم است و رگی که در عقب ذکر است بعد از فشردن شدید

یارگی که در باطن الیه است یا در زیر زبان یا در شکم سر او دماغ است والله اعلم چند کفایه است
واجب است بر مسلمین وجوب کفایی اینکه غسل بدهند میت مسلم را و اسلامی بهم رسد که غسل بدهد پس [illegible]
مشهور است که کافر متوجه غسل میشود بعد از آنکه غسل نماید و هر چند که [illegible] و [illegible]
اصحاب تعمیم داده اند بر فرق مابین کفار و تنبیه تقریب که [illegible] بنا بر اقوی و اشهر شرط است در این غسل در اینجا
لازم نیست [illegible] یا اینکه [illegible] تا حتی اگر کافر عوام مرتد بنمایند بغسل دادن و کافر بمنزله آن آنها است چنانکه
اقوی این است و مخالفت نمودن محقق در معتبر [illegible] متعذر بودن نیه و توقف شهید در ذکری بسبب
نجاست کافر هر دو از اجتهادات در مقابل نص است و حق با مشهور است و از بعد از غسل دادن کافر او
مسلم بغسل بدهد بهم رسد پس در وجوب اعاده غسل و عدم لذت دو قول است و وجوب اقوی است
و جایز نیست اینکه مسلم غسل بدهد کافر غیر مسلم را از فرقها که در باب نجاسات گذشت دانسته شد
باتفاق هر چند که اقارب و رحم او باشد و غیر مسلم اعدا است
و حکم نمودن مشهور بجواز غسل دادن مؤمن [illegible] مخالف مرتد مذهب را اگر آیه ضعیف و بدون دلیل است
یا متولد از مسلم و مجنون و یافت شده در دار اسلام و اسیر شده مسلم اغسل باید داد و بدون کلام و مشهید را
نیز نباید غسل داد یا باتفاق لکن بشرطی که در معرکه کشته شده باشد و دفن کرده او را بایند نیز جان و متوقف است
که اگر در معرکه یا در غیر طاعت کشته شده است یا اینکه دفن کرده او را [illegible] جان و رمق داد پس باید که او را غسل
بدهند و مشهور آن است که باید در معرکه باشد که باذن امام علیه السلام یا نایب خاص او هر باشد و جمع کثیر
در هر جهاد که حق است دانسته اند هر چند که در معرکه دفاع که بجز [illegible] باشد و قول این قویست و علی التقدیر
حکم سقوط غسل از برای شهید در جهاد است نه شهیدان دیگر که در احادیث انها را شهید نامیده اند مثل مطعون
و مبطون و مهدوم و نفساء و مرده در غربت و [illegible] شده در نزد اهل و مال و امثال اینها و حکم سقوط غسل
در حق مرد و زن و کبیر و صغیر و کشته شده باسم بتیغ یا بغیر آن حتی بصدمه و به برگشتن تیغ خودش بجهت مساوی است
و همچنین در حق طاهر و جنب و نفساء و حایض و قول ابن جنید بوجوب غسل دادن جنب شاذ و ضعیف است
و دیگر که در شرع واجب القتل کرده شده باید بعمل اموات بعض غسل بر نمایند که طهارت [illegible] و حنوط [illegible]
میکند و کفن میشود و بعد از لذت از آن میکنند بدون خلاف و بعد از کشتن نماز بر او میگذارند و او را دفن میکنند
غسل نمی دهند بلکه

واظهر آن است

واظهر آن است که مثل نمودن او را بعد از کشتن موجب غسل قتل شده و عضو از میت که در آن سینه
[illegible] حکم لذت حکم میت است در وجوب غسل و کفن و نماز و دفن بدون خلاف و در دزکری فرموده است
که دل چنانکه نیز حکم سینه دارد و تابع شدن او چنانکه صاحب مسالک شده است ضرر ندارد و در نهایه و مبسوط
فرموده است که باید حنوط نمود عضو که در لذت نخوان مرتب شده و دلیل او معلوم نیست و اگر که غیر سینه باشد
و در لذت نخوان [illegible] غسل داده [illegible] و کفن نموده و دفن کرده [illegible] و اگر از لذت نخوان [illegible] باید که در حنوط
[illegible] و در عضو که جدا نموده شود از زنده [illegible] است [illegible] و بطل سقط شده
[illegible] اگر که چهار ماه را تمام نموده است چرا او حکم سینه است مگر در نماز بغسل داده و کفن نموده و دفن
نموده میشود و اگر که چهار ماه را تمام نکرده است پس مثل گوشت بدون استخوان در کهنه پیچیده و دفن نموده
مذکور از زیر
و مرده را که غسل دادن لذت [illegible] از بهم پاشیدن اعضاء او باینصورت آب هر آینه او را تیمم میدهند بدست زنده
مثل تیمم دادن زنده عاجز و ظاهر نصوص و فتاوی اتفاق بنمودن یک تیمم است و بهتر آن است که او را
تیمم بدل از غسل بدهند و اظهر و اشهر آن است که شرط است در حق غسل دادن [illegible] که غسل دهنده
مماثل میت باشد در مرد و زن بودن یا آنکه محرم او باشد [illegible] یا آنکه
زن و شوهر یکدیگر باشند [illegible] که اگر هیچیک از این سه قسم نباشد هر آینه
غسل [illegible] و قول مفید بوجوب غسل از عقب برده و ابن زهره با پوشیدن غسل دهنده
چشم خود را و ایضا و قول [illegible] بوجوب تیمم و بعضی دیگر بوجوب تیمم با شستن مواضع وضو [illegible]
و در شرح غسل دادن محارم شرط دانسته اند بودن مماثل غسل دادن از عقب برده را ایضا و جمیع شرط اول [illegible]
و بعضی [illegible] از این اعتبار نفرموده اند و اقوی این قول اخیر است و دلیل آن دو قول دیگر محمول بر استحباب و افضلیت است
و همچنین در غسل دادن زن و شوهر یکدیگر [illegible] غسل دادن آنها یکدیگر [illegible] بدون برده [illegible]
و بودن مماثل تجویز نموده اند و جمعی دیگر که از آنجمله شیخ است در نهایه [illegible] در تخلف
شرط دانسته اند و قول سیم نیز قول شیخ است در تهذیب [illegible] حال اضطرار و نبودن مماثل شرط دانسته است و اظهر و اقوی قول اول است
و دلیل دو قول دیگر [illegible] ضعف محمول بر استحباب و افضلیت است و [illegible] شرط مماثلت یا محرمیت یا زوجیت [illegible]

که شش ساله باشد و اگر یکی از شش ساله باشد پس چون غسل دلون مرد و خنثی سه ساله و زن پنج ساله
منهور اصحاب است و مجاهد و دیگر مدینه در وجیزه شرط نکرده اند و در شرایع اکثر از سه سال فرموده و شیخ در نهایه
نبودن حائل را شرط دانسته و محقق در معتبر غسل دلون مرد دختر را مطلقا جایز نداشته و مفید و سلار
فرموده اند که زن پنج ساله بی غسل میدهد بدون پرده و زیاده بر پنج ساله با پرده و صدوق فرموده است که مرد
دختر پنج ساله را بی پرده غسل میدهد و حق چنانکه اظهر از احادیث آنست که بطفل سه ساله
خواه دختر باشد و خواه پسر بدون شک جایز است و بعضی شیخ سن سال را حکم کرده است بنابر اقوی جایز است
مگر اینکه موقع شهوة باشد پس جایز نیست و بدانکه اقدم و اولی بغسل میت کسی است که اقدم و اولی
باو باشد بالاتفاق در باب میراث و مقدم بالنسب اولیست بنابر اصح و اظهر و بعضی فرموده اند که علاقه اولیت در نسب
بالاتفاق و لکن در تعیین اولویت خلاف است و مشهور آنست که اولی باو است که اذن بغسل بدهد و اللهم اعلم
و علی ایالتقدیر در صورتی که خود قادر بر مباشرت غسل نکرد و با اینکه باید که اذن بغسل بدهد و اللهم اعلم
بسبب علم مانند موحمیه و وجیه جایز نباشد که بسبب

کفایة کیفیة غسل دلون میت

آن است که واجب است ازاله نمودن نجاسات را از بدن
او قبل از غسل بدون خلاف و بعد از آن او را سه غسل بدهند بدون خلاف ایضا غسل اول بآب
سدر و دوم بآب کافور و سیم بآب خالص بدون خلاف ایضا مگر از سلار که اکتفا بیک غسل بآب
خالص نموده است و شاذ است و کیفیة هر یک از سه غسل مثل غسل جنابة است و قرینه توتیب مابین
سر و طرف راست و چپ در اینجا واجب است و وجوب تیمم مشهور است و وجوب ترتیب اتفاقی است
و همچنین ترتیب مابین سه غسل بنحو مذکور مشهور است و سید نیه را واجب ندانسته است چونکه
غسل میت را بجهة ازاله نجاست موت دانسته است نه بجهة رفع حدث لذا و محقق در معتبر تردد دارد
و وجوب لذ منهوم است و از ظاهر ابن حمزه ظاهر میشود که ترتیب در مابین سه غسل واجب ندانسته است
و حکی ضعیف است و در جایز بودن ادخال سدر در این غسل خلاف است جمعی از متاخرین تجویز منهوم ند و اظهر
عدم جواز است و همچنین در مشروع بودن وضو با این غسل آنها خلاف است و در تذکره و نهایه تردد در مشروعیت
آن نموده است و در مبسوط ادعای اجماع بر ترک منهوم عمل بحدیثی که دلالت بر وضو دارد منهوم است و در بعض

واجب و الزمن مستحب دانسته اند و اصح عدم جواز است و آنچه آب سدر و آب کافور را بهم نموده است
که آب سدر و کافور در آن بهم رسد و که در ظرف از آب سدر و آب کافور بنوان گفت پس بلاک و غلبی یا
بقلیل که آب سدر و آب کافور بنوان گفت بلکه باید که بهم رسد و باید که بحدی که سدر ادراک نماید و کف
او را بر سد و آب کافور غسل دهند و مفید که قدر سه توبیک رطل و آنچه مرجح اکبر رطل و نیم دانسته اند دلیل
ایشان معلوم نیست و بعضی که هفت ورق را لاقل واجب دانسته اند هر چند که در روایت منصوص است لکن
دلالت بر وجوب ندارد و با آنکه اخبار آب سدر نیست بلکه در بیان و آداب آب غسل است
و در احادیث که کافور بنصف حبه و بحبه بحبه و بسه مثقال وارد شده است بیان حد لازم نیست
بلکه بیان حد عرف است مثل کلام مفید و سلار که نصف مثقال فرموده اند و در شرط بودن اینکه
مخلوط نموده آنها بخور باشد که آب را اطلاق بیرون نرود و مضاف نگردد دو قول است و اظهر عدم
اشتراط است و اگر سدر و کافور نباشد پس در اکتفا نمودن بیک غسل آب خالص یا واجب بودن
دو غسل دیگر بآب خالص ایضا بدل از آب سدر و کافور نیز دو قول است و اقوی اکتفا نمودن بیک غسل است
و اگر آب نباشد مگر بقدر یک غسل پس چنانکه در ذکری فرموده است همان غسل بآب خالص و باید داد
چونکه ندخلیه در تطهیر بیشتر دارد و بعضی غسل بآب سدر و که غسل اول است معین دانسته اند
و در وجوب تیمم از برای دو غسل دیگر دو قول است و اصح عدم وجوب است چنانکه در ذکری است
لذ دخل سدر و کافور بهم رسد پس در وجوب اعاده و مستحب است اگر بخواهد باشد مرده را بر تختی
یا چیز دیگر بلند و آنکه موضع پای او از زیر باشد و آنکه در زیر قبله باشد مثل حال احتضار و بعضی
واجب دانسته اند و آنکه در زیر سایه بان و پنهان از آسمان باشد و آنکه از زیر تخت غسل کند در دست
پای تخت بکشند و آب او سود در کثیف نزنند و در بالوعه ضرر ندارد و آنکه پیراهن او بر دیگ فند
و از زیر او بیرون نمایند و اینکه غسل او را در پیراهن او بدهند و بعد از تمام غسل بیرون آورند و فشردن
او بجهة طاهر شدن لذ لازم نیست و ابن حمزه مستحب دانسته بلکه بیرون آوردن آنرا واجب دانسته است
و آنکه عورة او را بپوشند کلی در صورتی که غسل دهنده کور باشد با اینکه مطلقا منهوم باشد که نظر نکند یا آنکه

آن باشد هر میت باشد با آنکه میت چنانکه بر بعضی دیگر شش سال باشد و اما در بعضی دیگر
بر نموده و صواب او واجب است که بر جنازه دست خود را بر دست خود میت باشد و آنکه انگشتان و سایر اجزا
بزیر و مدارا راه بالند و این قول منهوم است و دلیل او محمول بر تقیه است و آنکه سر او
بکف سدر قبل از غسل بشویند و احتیاط نباید که آب داخل در دماغ و گوش او نشود و آنکه دست
و آنکه بلکه جمیع جسد او را بر بشانند
او را نا نصف ذراع سه مرتبه قبل از هر غسلی بشویند و بعد از هر غسل تا مرفقین بشویند و آنکه بالند
شکم او را بمدارا و نرمی در دو غسل اول مگر اینکه میت حامله باشد و اگر مالید و طفل را از دست پس
شهید در بیان فرموده است که بر اولیاء مرد که یک دیگر را غسل دهند یا بستر از طرف
دست میت و میت را در مابین دو یا خصوص قرار دهد مگر اینکه خوف نماید افتادن او و آنکه تر
عضو او را در آسه مرتبه در تمام غسلها بشویند و آنکه او را بعد از فراغ از غسلها بپارچه
خشک بنمایند بعد از آنکه غسل دهنده دو دست خود را تا مرفقین بشوید و مکروه است که
میت را بنشانند و حدیث بر خلاف لذ محمول بر تقیه است و آنکه ناخن او را بگیرند و موی سر و ریش
او را شانه کنند یا آنکه سر و شارب و زیر بغل و عانه او بتراشند و ابن حمزه حکمی بر حرام دانسته
و آنکه او را باقی که باشد گرم شده است غسل بدهند مگر اینکه زمستان باشد چنانکه منهوم است
و آنچه از میت در حال غسل یا غیر لذ جدا شود از قبیل سر و ناخن و غیر لذ مر آنچه بالاتفاق
واجب است که با او دفن نمایند کفایه و بعد از غسل واجب است حنوط و کفن نمودن مر میت
مسلمانی را بالاتفاق مگر اینکه محرم باشد پس چنانکه اظهر و اشهر است و ادعای اجماع بر لذ شده است جایز نیست
استعمال نمودن کافور با محرم ند در غسل او و ند در حنوط او و مستحب است حنوط در مر رسم و تجویز نمودن ظاهر
بعضی از عبارات استعمال لذ را در غسل او ضعیف و شاذ است بلکه در سایر احکام دیگر مثل محل است حتی در پوشیدن
سر چنانکه بظاهر دانسته است و ادعای اجماع بر لذ نیز شده است و تردید ابن ابی عقیل و جمعی واجب دانسته اند
مکشوف کردن سر او را و جمعی دو بار او را ایضا ضعیف است و معنی حنوط مالیدن کافور است بمواضع
معینه که در نماز با آنها سجده میشود چنانکه مشهور است و مفید زیاده فرموده است سر دماغ را چونکه تیمم

و طفل و زیر و اذن او و حنوط مالیدن و آنکه در دست و پای او بمالند
و آنکه در دست و پای او بمالند و آنکه در دست و پای او بمالند
و آنکه در دست و پای او بمالند و آنکه در دست و پای او بمالند
و آنکه در دست و پای او بمالند و آنکه در دست و پای او بمالند

و اجمالا از اعضاء سجده است و صدوق زیاده فرموده است کوش و چشم و دهان و زیر بغل و زیر زانها را و در احادیث
معتبره دلیل زیاده فرموده شده است و سر و ریش و حنیه و تمام مفصلها را و حکمی بر اجماع است مگر گوش و چشم که اقوی آن است که ثابت نیست
و دلیل آنها محمول بر تقیه است و متاخرین و آنکه مگر او بر است و قدر کافور را از برای حنوط چنانکه منهوم است
آن است بقدر سجده و چهار مثقال و چهار و درهم و یک مثقال و یک درهم و یک مثقال و نیم
و یک مثقال و ثلث که همگی منصوص و قایل داده چند مساحت و همگی خوب است مگر اینکه قدر اکمل از برای خصوص حنوط
چنانکه اظهر و بر بیان است سیزده درهم و ثلث درهم است و ابن براج ثلث را بنصف مبدل فرموده و دلیل
او معلوم نیست و بعضی از متاخرین این مقدار را از برای حنوط و غسل هر دو دانسته اند و وقت
حنوط نمودن چنانکه اظهر از احادیث است بعد از فراغ از غسل و خشک نمودن میت است و قبل از شروع
در کفن کردن است و جمعی بعد از کفن پس لکن آورده اند و بعضی تاخیر آنرا تا بعد از پوشانیدن پیراهن
و بعضی تا بعد از پوشانیدن عمامه و بعضی تا آخر کفن تجویز منهوم ند و وجوب حنوط و کفن با امر است
که ممکن باشد و اگر یافت نشود بالاجماع است از خود حنوط که تحصیل نمایند هر چند دفن منهوم
بغیر حنوط و بغیر کفن و میرد ملک واجب نیست بالاتفاق بلکه در اصحاب بالاتفاق و فضیل اول بالاتفاق نیست
چنانکه در انتظار کفن و حصول آن مادام که منافی تعجیل تجهیز نباشد کفن کردن نمیباشد
و قدر واجب از کفن که از برای میت می دهند باز سه پارچه است بالاتفاق مگر از سلار
که اکتفا بیک پارچه که تمام جسد را بپوشد اکتفا منهوم است و شاذ است مگر در حال ضرورت که اکتفا بیک که تمام جسد را بپوشد
و دلیل او در فرض تمام بودن دلالت لذ محمول بر تقیه است و چنانکه مشهور است واجب است اینکه یکی
از سه پارچه لنگی باشد که از ناف تا زانو را بپوشد و از سینه تا ساق پا تا تمام پا بپوشد و افضل است
و یکی دیگر پیراهنی باشد که از سر شانه تا ساق را بپوشد و تا قدم افضل است و یکی دیگر چادر باشد
که تمام بدن را از طرف طول و عرض بپوشد و ابن جنید و محقق و صاحب مدارک و صاحب ذخیره
مجوز دانسته اند اینکه سه پارچه باشد که هر یک تمام بدن را بپوشد یا اینکه دو پیراهنی باشد با دو پارچه دیگر که تمام را بپوشد
و ابن جنید و محقق و بعضی یکی از آنها پیراهن مستحب دانسته اند و قول ایشان ضعیف است و مشهور

در کیفیت کفن قرار دادن لنک است در بالای میت و قطعه بعد از لنک پیراهن و بعد از لنک دو لفافه
مربوط و بعد از لفافه حبره که مثل لنک مستحب است و ابن ابی عقیل پیراهن را در زیر لنک دانسته
و ظاهر اینست با بودن آن چون که وجوب آن نیز مشهور اقوی است و باید که با چهار کفن مغصوب و
و بدون اذن صاحب بالاتفاق خواه از برای مرد و خواه از برای زن و احتمال دادن علامه در نهایه جواز حریر را برای زن
بعید و شاذ است و ذرعاز بودن کورک و مغصوب و مورد صورتی که از حیوان ماکول اللحم باشد دو قول است
و اما از حیوان غیر ماکول اللحم پس بدون خلاف جایز نیست و کفن میت واجب از اصل مال او
باید بیرون شود قبل از دین و وصیت او بالاتفاق و بعضی از اصحاب احتمال دادن علامه مقدم داشتن حق مرتهن
و حق غرماء مفلس و حق مجنی علیه را بالنسبه بعبد جانی و اول ظاهر ذکری فتوی داده شده است و ممکن است
و اما مستحبات کفن و غیر آن پس اگر وصیت نموده است و ثلث نیز وفا یابان نباید مراعات از ثلث بیرون
بلکه ورثه اجازه بدهند مراعات از اصل مال بیرون نموده میشود لکن بعد از دین او و الا بودن کفن لازم
نیست و در صورت نداشتن کفن و غیر آن دفن نموده میشود بغیر کفن و بغیر حنوط مگر اینکه واجب است
پوشیدن عورة او هر چند که بسنگ و کلوخ باشد و واجب نیست بالاتفاق بلی در استحباب
و فضیلت آن کفنکوفی نمی باشد چنانکه در صرف نمودن مال زکوة و خمس در صورت استحقاق او نیز خلاف است
کفنکوفی نمی باشد و بعضی از مال زکوة واجب دانسته اند و ضعیف است و کفن زن مردون
خلاف شوهر او است هر چند که زن مال دار باشد و همچنین سایر تجهیز واجب او چنانکه
صریح جمعی است خواه انکه زن دایمه یا منقطعه یا مطلقه رجعیه یا مرجعه مگر اینکه شوهر معسر و فقیر حصول
باشد بعد از انکه بیشتر از قوت یکروز و یک شب نمی تواند که در باب دین استقراض نموده باشد پس کفایت
در این صورت از اصل ترکه زن بر ذمه شوهر و اگر خویش زن وصیت بکفن خود نموده باشد بلا و شوهر تحصیل
مال دار باشد هر آینه وصیت او از ثلث است و اگر از اصل مال و در این حکم همچنین از افارین که واجب
النفقه اینکس می باشند ملحق بزن نمی باشند مملوک که بالاتفاق کفن و سایر تجهیز او بر اقای او است
کفن ایشان بر مجلس لازم نیست
و کفن ناشره را بر شوهر واجب دانسته اند و خلاف مشهور
و ضعیف است

و اگر بعضی از اولاد صغیر مملوکی یا اکبر باشد مملوکی یا اکبر باشد نمودن کفایت
مستحب است انکه کفن نمایند میت را و در امر مسکین و ولا اظهر امر قضیه و با خود سو
نماز او قبل از کفن مشغول شده بکفن نمودن سر تربیه بنویسد که کفن نمایند و غسل دهند
او باشد و بعضی از اصحاب غسل نمودن با وضو ساختن را مستحب دانسته اند
نیت و غسل همان غسل مس میت است که مقدم داشتن اثر بر کفن کردن مستحب است
و دلیل او نیز معلوم نیست و انکه زیاد نمودن بعد از بر مرد حبره عربیه بعض با چه منسوب
بعیر که اسم موضعی است و مشهور آن است که آن سر اسر است که زیاد بر سه پارچه واجب است
و مستحب است انکه مطرز بطلا و بحریر نباشد و جمعی فرموده اند که اگر حبره عربیه ممکن نباشد هر آینه مستحب است
زیاد نمودن لفافه دیگر بعوض لنه و بعضی فرموده اند که انرا بر میت نمی پیچند بلکه بر روی او میاندازند
و وقتی که داخل در قبر شد انرا در زیر سر و پهلو او میگذارند و صدوق فرموده است که اگر خواهند با او قرار دهند
که در داخل قبر شد بر روی او بیندازند و چونکه صریح احادیث منع فرمودن از زیاد نمودن بر سه پارچه است
و ظاهر بعضی دیگر آن است که با پارچه سیم است مستحب است انکه حبره باشد اولی نیست بلکه اقوی نیست
که دلیل امر موقوف بر تقیه باشد پس زیاد نمودن حبره بر سه پارچه مستحب نمی باشد چنانکه از ابن ابی عقیل و ابی الصلاح
ادعا اجماع بر استحباب لنه نموده شده است والله اعلم و مستحب است ایضا انکه زیاد نمودن جوز از برای مرد
عامه و مردان بیچ و کیفیت عمامه آن است که بگیرند عمامه را چه با چه و کذا از وسط انرا بر پیش سر میت
و بگردانند و طرف انرا بعقب سر او و بعد از لنه از پیش رو او بگذرانند بر سینه او طرف راست
بر جیب و جیب سو بر است و در حادیث دیگر دو طرف انرا بر روی او و بر پشت سر او و بر دو پهلو او
نیز وارد شده است و کیفیت آن بیچ آن است که بگیرند پارچه را که عرض آن یک شبر یا یک شبر و نیم
و طول آن سه ذراع باشد و نیم باشد و یک سر انرا در جامه بپیچند و سر دیگر انرا از میان
دو لنه او در آورند و از زیر لنه سر که او تا بسته اند بیرون آرند و بعد از آن او سو با و به بپیچند

و اگر بعضی از اولاد صغیر مملوکی یا اکبر باشد مملوکی یا اکبر باشد نمودن کفایت
مستحب است انکه کفن نمایند میت را و در امر مسکین و ولا اظهر امر قضیه و با خود سو
نماز او قبل از کفن مشغول شده بکفن نمودن سر تربیه بنویسد که کفن نمایند و غسل دهند
او باشد و بعضی از اصحاب غسل نمودن با وضو ساختن را مستحب دانسته اند
نیت و غسل همان غسل مس میت است که مقدم داشتن اثر بر کفن کردن مستحب است
و دلیل او نیز معلوم نیست و انکه زیاد نمودن بعد از بر مرد حبره عربیه بعض با چه منسوب
بعیر که اسم موضعی است و مشهور آن است که آن سر اسر است که زیاد بر سه پارچه واجب است
و مستحب است انکه مطرز بطلا و بحریر نباشد و جمعی فرموده اند که اگر حبره عربیه ممکن نباشد هر آینه مستحب است
زیاد نمودن لفافه دیگر بعوض لنه و بعضی فرموده اند که انرا بر میت نمی پیچند بلکه بر روی او میاندازند
و وقتی که داخل در قبر شد انرا در زیر سر و پهلو او میگذارند و صدوق فرموده است که اگر خواهند با او قرار دهند
که در داخل قبر شد بر روی او بیندازند و چونکه صریح احادیث منع فرمودن از زیاد نمودن بر سه پارچه است
و ظاهر بعضی دیگر آن است که با پارچه سیم است مستحب است انکه حبره باشد اولی نیست بلکه اقوی نیست
که دلیل امر موقوف بر تقیه باشد پس زیاد نمودن حبره بر سه پارچه مستحب نمی باشد چنانکه از ابن ابی عقیل و ابی الصلاح
ادعا اجماع بر استحباب لنه نموده شده است والله اعلم و مستحب است ایضا انکه زیاد نمودن جوز از برای مرد
عامه و مردان بیچ و کیفیت عمامه آن است که بگیرند عمامه را چه با چه و کذا از وسط انرا بر پیش سر میت
و بگردانند و طرف انرا بعقب سر او و بعد از لنه از پیش رو او بگذرانند بر سینه او طرف راست
بر جیب و جیب سو بر است و در حادیث دیگر دو طرف انرا بر روی او و بر پشت سر او و بر دو پهلو او
نیز وارد شده است و کیفیت آن بیچ آن است که بگیرند پارچه را که عرض آن یک شبر یا یک شبر و نیم
و طول آن سه ذراع باشد و نیم باشد و یک سر انرا در جامه بپیچند و سر دیگر انرا از میان
دو لنه او در آورند و از زیر لنه سر که او تا بسته اند بیرون آرند و بعد از آن او سو با و به بپیچند

بحر و اعداد باشد مثل همین چنانکه بدون خلاف است و قول ابن تابع قبل بوجوب اعاده غسل و صورتی
که تابع شده [illegible] باشد شاذ و ضعیف است و اگر بکفن او در سر بستن منهی است
که واجب است بستن آن مادام که او در قبر نگذارده اند و مقراض نمودن آن اگر که نگذارده اند و جز
مقراض نمودن از مطلقا واجب نیست آنرا و اقوی در نزد حقیر آن است که واجب است بستن اگر که منجر
بتعسر گردد چنانکه غالب در قبل از قبر گذاردن است و مقراض نمودن اگر که بستن منجر بعسر منتفی
گردد چنانکه غالب در حال بعد از قبر گذاردن میشود و علی ای التقدیر جواز مقراض نمودن در وقتی است
که قلیل باشد و اکثر بار جهار کفن ضایع نشود و الا باید بست اگر که ممکن باشد و الا بجای خود گذارد
و گذاردن و بدانکه اگر در سنگ میت طفل زنده باشد در آینه بدون خلاف واجب است که
جب او را بشکافند و طفل را بیرون آورند هر چند که بعد از مدت بعد از بیرون آوردن زندگی
چندانی نیابد و واجب است اگر منع نکند مانع از بیرون آوردن و تامل نمودن بعد از وجوب آن و هر چند
کفایه واجب است بر مسلمین بوجوب کفایی نماز گذاردن بر میتی که مسلم یا در حکم مسلم باشد
بعد از غسل و کفن بالاتفاق و قبل از غسل و کفن مشروع و مجزی نباشد و مراد از مسلم همان معنی است که
در باب غسل دانسته شد و نماز گذاردن بر غیر مسلم بالاتفاق جایز نیست و عدم نمودن متاخرین بوجوب
نماز بر مخالفین مذهب و ادعای نمودن ایشان اجماع را بر این معارض است بمنع نمودن منقدمین و اجماع
ایشان مسلمین است و در نزد هر کس که کفر آنها ثابت است مورد اجماع نمیباشد و احادیثی که تمسک
بآنها کرده اند در مطلب و جوه ضعیف الدلالة بر مطلب ایشان ندارد و بلی در حال تقیه جایز است و مراد
از آنکه در حکم مسلم باشد اطفال و مجانین مسلمین المملک و لقیط دار اسلام یا دار کفر که در بلد مسلمی باشد
که احتمال [illegible] لقیط از او مرد و حد اطفالی چنانکه مشهور است و ادعای اجماع نیز بر این شده است
کامل نمودن شش سال است و قول ابن جنید بوجوب نماز بر هر طفلی که زنده متولد شده باشد
و قول ابن ابی عقیل بعدم وجوب لبث تا وقتی که بالغ بشود شاذ است و ضعیف است و دلیل ابن جنید
هر دو تخلیط و افراط و ترک

ما جنید

[illegible] است و دلیل ابن عقیل قوی است و ادله بعضی نیز بیل با نمودن [illegible] و مشروع
[illegible] نماز بر طفل جواز مشروعیت و وجوب لبث در وقت [illegible]
[illegible] مستحب است جهت نماز کردن او در مدة مذکوره نیز مشروع و مستحب است و بعد از
بلوغ واجب است نماز کردن او نیز واجب است و مقتضای جمع مابین احادیث [illegible] آنکه از انجا
خوف اجماع مرکب است هر آینه قول مشهور اقوی است خواهد بعد و اما طفلی که مرده متولد شده است که مستلزم
پس بدون خلاف نماز گذاردن بر او مشروع و جایز نمی باشد و تا وجوه آنکه وجوب این نماز مثل سایر احکام
میت تعلق بجمیع مسلمانان دارد و اصحاب اتفاق نموده اند بر آنکه اولی بنماز بر میت اولی بمیراث او است بعض
آنکه اولی اقدم است و اگر خود نماز گذارد یا آنکه اذن بغیر بدهد و لو غیر نیز نماز بگذارد هر آینه از باقی مسلمانان
ساقط است و اگر خود نماز نکند و اذن بغیر نیز ندهد و الا ولایة او ساقط و گذاردن نماز بر مسلمانان بطریق
کفایه واجب خواهد بعد و ایضا اتفاق نموده اند بر آنکه جایز نیست مقدم شدن هیچکس بر ولی مگر باذن او خواه در جماعة
و خواه فرادی و خواه آنکه میت وصیة بنماز گذاردن غیر ولی نموده باشد یا نموده باشد و ابن جنید مخالفت نموده
و وصیتی در نماز را مقدم بر ولی دانسته است و بهر قول او هر چند که ضعیف است لکن بهتر آن است که ولی وصی
اذن بدهد و مقدم بدارد و صریح بعضی مثل شهید ذکری و در روض اخبار [illegible] و صاحب ذخیره
ظاهر [illegible] آن است که اذن ولی مخصوص بجماعة و امامة نمودن غیر است و اما گذاردن دیگران
نماز را بطریق فرادی پس منوط باذن ولی نمی باشد و اصح چنانکه اظهر از احادیث است این قول است
و در روض و ذخیره نسبت این قول نیز بظاهر جمیع اصحاب داده شده است و بعضی فرادی را نیز منوط
باذن ولی دانسته اند و ضعیف است و اصح قول اول است بکرانکه اگر ولی بنماز گذاردن غیر جمعه و غیر ماذون بطریق فرادی یا جماعة
رضا نشود و نخواهد که نماز بر میت نمود بطریق جماعة [illegible] و اما امامة نمودن غیر مگر ماذون است گذارده شود
هر آینه مشروع خواهد بعد و منافی مجزی بودن نماز در حق فرادی گذارنده [illegible] و ایضا اتفاق نموده اند
اقوی آنست که [illegible] بجماعة گذاردن بغیر اذن او بعمل آمده است هر آینه
[illegible] غایة الامر آن است که امامة اگر که
[illegible] ماذون [illegible]

بر آنکه هر کس که امامة این نماز نماید باید که مستجمع شروط امامة [illegible] باشد خواه آنکه ولی باشد
یا غیر او و بر آنکه ولی جایز و مشروع [illegible] آنکه [illegible] و ایضا اتفاق
نموده اند بر آنکه مستحب است ابدا بر ولی آنکه [illegible] مقدم بدارند و مفید واجب دانسته است و چنانکه
صریح فقه الرضوی است اگر که بغیر اذن ولی منعقد نشود هر آینه غاصب خواهد بود و همان قولی که در نفس [illegible]
منع اولویة [illegible] باشد در باب غسل بعد در آنجا نیز جاری باشد و مشهور در آنجا [illegible]
و طبقه اول از ورثه اولی است بنماز از طبقه دوم و اگر در یک طبقه ورثه متعدده باشد پس
پدر اولی از فرزند است و فرزند هر چند که پایین بیاید بعض فرزند فرزند باشد چنانکه مشهور است اولی از
جد نیست و ابن جنید فرزند را اولی از پدر و جد دانسته و ضعیف است و جد پدری اولی از برادر
و برادر پدر و مادر اولی از برادر پدر یا مادر تنها و برادر پدر یا مادر اولی از برادر مادر
و عم اولی از خال و عم پدر و مادر اولی از عم پدر یا مادر تنها و عم پدر یا مادر اولی از عم
مادر نیست و همچنین است کفشو و خال و معتق اولی از ضامن جریره نیست و بعد از جمیع
طبقات که اخراز نمودن ضامن جریره است حاکم شرع را و بعد از انقراض عدول مسلمین اولی دانسته اند
و اتفاق فرموده اند بر آنکه شوهر بالنسبة بزن خود اولی از جمیع ورثه است چنانکه در باب غسل نیز
ذکر شد و اولی بودن آنها از اتفاقی زن نیز خود چنانکه ظاهر [illegible] و صریح [illegible]
دانسته شد و احادیثی که بر اولی شوهر اولی و مقدم دانسته است متروک و محمول بر تقیه است
و زن بالنسبة بشوهر چنانکه اقوی و صریح جمعی است اولویة ندارد و قول بعضی که او را بالنسبة
بشوهر مثل شوهر بالنسبة بزن دانسته اند بدون دلیل است [illegible] و از مقدم است بر مملوک
بدون خلاف هر چند که از او قریب و مملوک بعید باشد [illegible] و بدون خلاف ایضا
مرد اولی است از زن بشرط که در یک طبقه باشند یا آنکه طبقه مرد اقرب باشد چنانکه صریح
جمعی است و الا زن اولی خواهد بود و بدون خلاف [illegible] زن است موجبه امامة این نماز میشود
[illegible] اولویة [illegible] مطلق [illegible]
[illegible] اولویة [illegible]

انکه شروط

انکه شروط امامة [illegible] و در صورتی که امامة نماید هر آینه
بدون خلاف در [illegible] و تقدم بر آنها نشود و صحیح است هر گاه که تمام
جماعة گذارند مردان بر [illegible] و جماعة [illegible] دانسته شد لکن چنانکه صریح
جمعی است نشستن در این نماز [illegible] نمی باشد بلکه [illegible] مراد استند و الله اعلم

کفایه کیفیة نماز بر میت آن است که پنج تکبیر است بالاتفاق و اقل از آنها تکبیر و الاحرام است
که مقارن با نیة است و احادیثی که مضمون آنها چهار تکبیر است محمول بر تقیه و نماز بر منافقین است و صحیح و قیام [illegible]
بقبل [illegible] است [illegible] و قنوت و رکوع و سجود و سلام در آن مشروع نیست بالاتفاق و تجزیه فرموده
ابن جنید سلام را [illegible] است و [illegible] محمول بتقیه است و طاهر [illegible] است
و خلاف [illegible] در آن نیست [illegible] و در [illegible] در آن دو قول است اظهر و اقوی عدم وجوب است و چنانکه در [illegible]
شده است واجب است آنکه بعد از هر تکبیر [illegible] و قول محقق در صریح شرایع و ظاهر نافع باستحباب
آن شاذ و ضعیف است بلی چنانکه [illegible] و جمعی از محققین متاخرین است ذکر دعا مخصوصی لازم نمی باشد
ولکن بهتر چنانکه اکثر متاخرین واجب دانسته اند آن است که بعد از تکبیر اول شهادتین را بگوید و اقل آن این است
بعد از هر که اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و بعد از دوم صلوات بر پیغمبر و آل او بفرستد
و اقل آن این است که اللهم صل علی محمد و آل محمد و بعد از سیم دعا از برای مؤمنین و مؤمنات بنماید و اقل آن این است
که اللهم اغفر للمؤمنین و المؤمنات و بعد از چهارم دعا از برای میت بنماید و اقل آن این است که اللهم اغفر لهذا الميت
و بعد از پنجم منصرف گردد و دعای سیم وجوب بالاتفاق ندارد مگر اینکه مستحب است که استغفار و طلب عفو
از خداوند نماید باین نحو که اللهم عفوک عفوک و بهتر از این آن است که بعد از هر یک از تکبیرات یکی از
دعا و ذکر مأثور [illegible] هر چند که اختلاف در آنها نیز میباشد خوانده شود و از آنجمله دعا و ذکر است
که در فقه الرضوی است و آن این است که بعد از تکبیر اول بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له
و ان محمدا صلی الله علیه و آله عبده و رسوله و ان الموت حق و الجنة حق و النار حق و البعث حق

وان الساعة آتية لا ريب فيها وان الله يبعث من في القبور وبعد از تکبیر دوم بگوید که اللهم صل علی
محمد وآل محمد وبارك علی محمد وآل محمد وارحم محمدا وآل محمد کما فضل ما صلیت وبارکت ورحمت
وترحمت وسلمت علی ابرهیم وآل ابرهیم في العالمین انك حمید مجید وبعد از تکبیر سیم بگوید که
اللهم اغفر لي ولجمیع المؤمنین والمؤمنات والمسلمین والمسلمات الاحیاء منهم والاموات
وتابع بیننا وبینهم بالخیرات انك مجیب الدعوات وولي الحسنات وانت ارحم الراحمین
وبعد از تکبیر چهارم بگوید که اللهم ان هذا عبدك وابن عبدك وابن امتك نزل بساحتك
وانت خیر منزول به اللهم انا لا نعلم منه الا خیرا وانت اعلم به منا اللهم ان کان محسنا
فزد في احسانه وان کان مسیئا فتجاوز عنه واغفر لنا وله اللهم احشره مع من کان
یتولاه ویحبه وابعده ممن یتبرء عنه ویبغضه اللهم الحقه بنبیك وعرف بینه وبینه
واجعلنا اذا توفیتنا یا اله العالمین وبعد از تکبیر پنجم بگوید که ربنا اتنا في الدنیا حسنة
وفي الاخرة حسنة وقنا عذاب النار وابن بابویه وجمعی فرموده‌اند که افضل آن است که بعد از هر یک
از چهار تکبیر جمیع چهار دعا خوانده شود وچنانکه علامه وشهید فرموده‌اند حاضر نداند چونکه احادیث بالاتهاست
وبعد از تکبیر اخیر فتوی مشهور است دعا زیادتی که ضرر ندارد هر چند که صحابعیه فتوای مشهور اقوی واحوط است
وبنابر قول ابن ابی عقیل وجعفی دعا که مشتمل بر هر چهار ذکر است این است که در موثقه ساعه وارد
شده است که بعد از هر تکبیر بگوید که اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریك له واشهد ان
محمدا عبده ورسوله اللهم صل علی محمد وآل محمد وعلی ائمة الهدی واغفر لنا ولاخواننا
الذین سبقونا بالایمان ولا تجعل في قلوبنا غلا للذین امنوا ربنا انك رؤف رحیم
اللهم اغفر لاحیائنا واموتانا مع المؤمنین والمؤمنات والف قلوبنا علی قلوب
اخیارنا واهدنا لما اختلف فیه من الحق باذنك انك تهدي من تشاء الی صراط مستقیم

اللهم

اللهم هذا عبدك وابن عبدك وابن امتك وانت اعلم به منا افتقر الی رحمتك واستغنیت
عنه اللهم فتجاوز عن سیئاته وزد في حسناته واغفر له وارحمه وتقبله في قبره ولقنه
حجته والحقه بنبیه صلی الله علیه وآله ولا تحرمنا اجره ولا تفتنا بعده اینها همگی در نماز میت مشترک
[illegible] بعد از تکبیر چهارم دعای که مناسب [illegible] حال اوست خوانده شود مثل آنکه از ابراهیم [illegible]
[illegible] در صحیحه [illegible] وارد شده است اللهم ان هذه النفس انت احییتها وانت
امتها اللهم ولقها ما تولت واحشرها مع من احبت وبعد از تکبیر [illegible] بگوید که اللهم اغفر للذین
تابوا واتبعوا سبیلك وقهم عذاب الجحیم ودر نماز بر مخالف ومنافق چنانکه نماز او گذارده شود
بگوید که اللهم املأ جوفه نارا وقبره نارا وسلط علیه الحیات والعقارب ودر نماز بر طفل متولد
از مؤمن زنده باشد بگوید که اللهم اجعله لنا ولابویه سلفا وفرطا واجرا ومراد از مجهول
اعم از مثل غریبی است که هر چند از ولایة او معروف نباشد وهمچنین [illegible] وجمیع بالاغلب اهل
بایمان باشند پس واگر ولایة او معروف باشد وجمیع یا اغلب اهل آن معروف بایمان باشند پس چنین شخص
چنانکه صریح جمعی است ملحق بمؤمن است ومجهول الحال نیست ومراد از مستضعف آن کسی است که در امر دین
که حق را از باطل تمیز دهد وبفهمد ومراد از مخالف هم اثنا عشری است که مخالفه نمودن او مرتکب
اثنا عشری از روی عناد وانکار باشد خواه آنکه بحد ناصبی برسد یا نرسد وخواه آنکه در انکار وعناد
[illegible] باشد یا نباشد وجمیع نفرین بر او را بعد از تکبیر چهارم واجب میدانند وبعضی مستحب
وترک مؤمن از جایز [illegible] ومراد از طفل که بالغ نباشد ودر زمان حیوة نماز بر او واجب نیست
گذاردن بر او چنانکه سابقا دانسته شد واجب باشد [illegible] هر چند که بعد از دفن نماز
واجب است در این نماز نیة وقیام واستقبال بقبله بالاتفاق وهیچیک از قراءة وقنوت ورکوع کفایة
وسلام در این مشروع نمیباشد بدون خلاف وتجویز فرمودن ابن جنید سلام را از برای امام جماعة
شاذ است ودلیل او محمول بر تقیه است وطاهر بعضی از حدیث شرط در این نیست بالاجماع

[illegible] بدون خلاف ودر واجب بودن ستر عورة در این وقوی است واضح عدم وجوب
[illegible] است نماز گذار بر غیر ماموم باشد خواه آنکه امام باشد یا نماز
گذار مادر حال ضرورة واگر کفن زور سهو یا بر جنازه بجای سر لحد گذارده شده باشد بر آن باید که نماز دو
اعاده نمایند واگر آنکه میت را به پشت بخوابانند بنحوی که اگر بطرف راست بگردد در رو بقبله باشد
واگر میت در بین روز نماز گذارده شود یک باو باشد وهر ماهی دو روز یا بر اعاده نباشد
وانکه نماز بعد از غسل وکفن باشد چنانکه سابقا دانسته شد واگر کفن ندانسته باشد وبرهنه باشد
والا باید که او را در قبر بگذارند وعورة او را بگل وخاک بپوشند وبعد از لحد بر نماز بر او
بگذارند بدون خلاف وفرموده‌اند که اگر ممکن باشد که عورة او را بپارچه بپوشند بهتر است
ونماز بر او بگذارند وبعد از لحد او را در قبر گذارند وکلام ابن ادریس نیکو است اگر که مراد جواز است
واگر که وجوب است پس محل تامل است وسنت است آنکه نماز گذار با طهارة باشد وتیمم با وجود قدرة
بر آب کفایة از وضو وغسل نمیباید بالاجماع وآنکه دستها را در نزد هر تکبیر بلند نماید وسید ومفید ونیز جمعی دیگر
مخصوص بتکبیر اول دانسته‌اند ودلیل ایشان محمول بر تقیه است وآنکه پیش نماز در نزد وسط مرد وسینه
زن بایستد وبعضی در نزد سینه مرد وسر زن فرموده‌اند واول اشهر است وآنکه ماموم هر چند که یک نفر
باشد در عقب امام بایستد مگر در جماعة زنان پس که امام وماموم مساوی بایکدیگر میایستند چنانکه سابقا
نیز مذکور شد وآنکه ماموم که حایض باشد منفرد از صفها بایستد وآنکه نماز [illegible] در موضعی که بر آن
مهیا شده است بگذارند از جهة تبرک وجمع شدن مؤمنین چونکه وارد شده است که هر میت
مسلمی که بر جنازه او چهل نفر مؤمن پاک وخالص نماز گذارند وبگویند که خداوندا ما ندیدیم
از او غیر از خیر هر آینه خداوند میفرماید که شهادة شما را قبول نمودم وآمرزیدم از برای او گناهان
که میدانم وشما نمیدانید وآنکه پیش نماز بعد از فراغ از نماز در مکان خود بایستد تا وقتی که جنازه
بردارند وهمچنین ماموم که جنازه بردار نمیباشد ومکروه است گذاردن این نماز را در مساجد مگر

در مسجد مکه بالاجماع [illegible] است که مکروه است [illegible]
بطریق جماعة وخواه بطریق فرادی وخواه بر ترک آنکه نماز بر او یک مرتبه کرده باشند [illegible]
مطلقا [illegible] وابن ادریس بطریق فرادی وتبع [illegible] خلاف از برای [illegible] نماز گذارده [illegible]
واز عبارة شهید در ذکری معلوم میشود که قول مشهور کراهة از برای کسی است که یک مرتبه نماز گذارده [illegible]
بقبل از دفن است واز بعضی دیگر معلوم میشود که کراهة این مخصوص بوقتی است که منافی تعجیل نمودن
دفن میت باشد واظهر از احادیث آن است که از برای کسی که نماز نکرده است خواه امام وخواه ماموم
وخواه منفرد هیچ کراهتی ندارد وهمچنین از برای ماهی که اعاده نماید از برای جمعی که نماز نگذارده‌اند
واز برای غیر آنها کراهة دارد وخلاصه آن است که جواز تکرار اتفاقی اصحاب است وحرمة آن مذهب
مالک وابی حنیفه است وظاهر بدون خلاف جایز است آنکه یک نماز بر جنازه‌های متعدده گذارده شود واگر مرد
وزن وطفلی که پسر باشد با یکدیگر جمع شوند پس بدون خلاف مستحب است که مرد را در نزد امام نماز گذارد
وزن سوم در عقب او واز سمت قبله بگذارند وچنانکه مشهور است طفل سوم از عقب زن بگذارند وصدوق
طفل را در مابین مرد وزن گذارده‌اند وشیخ در خلاف وبسوط طفلی تفصیل داده است وطفلی را که
نماز گذاردن بر او واجب است بعد از مرد وآنکه نماز بر او واجب نیست بعد از زن دانسته است
ودر خلاف تعاریف اجماع بر این فرموده است واین قول چنانکه محقق وغیر او است اقوی خواهد بود وصاحب
ازاد را بر مملوک ومرد اشرفی را بر غیر اشرف مقدم بنماز گذارد دانسته‌اند واگر در اثناء نماز جنازه دیگر حاضر گردد
پس چنانکه اشهر وصریح [illegible] فقه الاضوء است [illegible] مخیر است در اینکه نماز سوم قطع کند وبر هر دو
یک نماز شروع کند یا نماید واینکه نماز اول سوم تمام نماید وبر دوم نیز نماز علیحده بگذارد وابن جنید
حکم بتخییر یک [illegible] است وقطع نمودن سوم تجویز کرده است وعمده دلیل او دلالة بر مطلب اوند
واگر نماز بر میت گذارده نشده ودفن شده است پس اقوی چنانکه از جمعی است آن است که واجب است
نماز گذاردن بر قبر او هر چند که مدتها بدیده گذشته باشد وقول محقق در معتبر بعدم وجوب مطلقا
[illegible] خواهد گذارده شد

وقوع حصول یک بعدم اگر مدتی که گذشته باشد و متغیر گردیده باشد بعضی گفته‌اند حد سه روز و بعضی
بیک روز و یک شب و حکمی ضعیف است که اگر که نماز بر او گذارده شده باشد و انکه نماز نگذارده
بخواهد که بر قبر او نماز گذارد آنست که جواز انست مشروط بعدم تغیر و نگذشتن سه روز
باشد خواهد بعد در جماعت این نماز جمعی متعلق از ماموم نمی‌شود و ماموم تکبیرات و دعا را آهسته باید که خود
بخواند و متابعت امام در دعا واجب نیست و اگر در اثناء ملحق بامام گردد هر آینه اول نماز خود و از همان تکبیری
که ملحق شده است و اگر بعد از رفع امام باقی مانده تکبیرات را تمام و نماز بنا بر آنها و اگر جنازه بسوی
همراه او میرود و مراعات قرب جنازه و استقبال قبله را می‌نماید و نماز سوم نام میکند و اگر او عود دفن نمی‌کند
پس یک تکبیر نماز سوم بر قبر او تمام نماید و اگر مراعات نمودن قرب و استقبال ممکن نباشد هر آینه تکبیرات
التفات باقی مانده از تکبیر نماید و دعا بعد از آنها را میخواند و بعضی مطلق التفات بتکبیر نموده‌اند و اول
اظهر و اشهر است و اما قولی که بعد از فراغ امام واجب غیر مرتب باشد پس در نهایت شذوذ و ضعف است
و ترتیب صف مردان و زنان بنحوی است که در باب جماعت مذکور شد و جایز است گذاردن این نماز سوم
در جمیع اوقات شب و روز بدون کراهت و احادیث که دلالت نموده است بر کراهت در وقت زرد آفتاب
و طلوع آن متروک و محمول بر تقیه است و اگر با نماز های یومیه یا نماز های واجب دیگر خورد پس هر کدام که مضیق
مقدم داشته میشود بدون خلاف و اگر هر دو مضیق باشند پس اگر این یومیه و بعضی نماز جنازه
مقدم [illegible] باشند [illegible] است [illegible] و مضیع باشد [illegible] اینکه [illegible]
لکن بنا بر تقدیر [illegible] این تقدیر جنازه [illegible] کفایه بعد از نماز بالتفاق
واجب است دفن نمودن هر میت که مسلم یا در حکم مسلم باشد یعنی پنهان نمودن آن را در زمین بنحوی که
متغیر باشد بیش از محفوظ ماندن جسد او و مستور شدن از رسیدن بمردگان یا درندگان چنانکه وارد
شده است که علت وجوب دفن آن است که مطلع نشوند مردمان بر فساد جسد او و قبح منظر او

وتغیر یافتن

وتغیر یافتن بوی او و مشاهده نکردن مردمان بیوی او و اینکه باشد از دست [illegible] و دست مجرد
نگردد [illegible] شباهت نباید گذاردن در تابوت و در بنای در روی زمین هر چند که دو فایده مذکوره در تابوت
بعمل آید بدون خلاف جایز نمی‌باشد مگر انکه حال ضرورة باشد و غیر از انست ممکن نباشد پس تابوت و بنائی
که دو فایده مذکوره بدید مجرد خوابیدن بعمل بدون خلاف بالاتفاق واجب است خوابانیدن او را بطرف
راست و در بر قبله و مستحب دانسته ابن حمزه و میل نمودن محقق اردبیلی بآن شاذ و ضعیف است
و اگر میت در کشتی و در دریا باشد پس اگر ممکن است نقل نمودن او و بخشکی هر چند که بصبر نمودن تا باشد که
مستلزم فساد میت نباشد هر آینه واجب است که او را نقل نمایند و در زمین دفن نمایند و الا او را در مثل
خمره [illegible] بگذارند و سر او را محکم بهبندند با انکه چیزی سنگین او را بسته مثل سنگ و آهن سنگین نمایند
و در دریا اندازند و چنانکه صریح جمعی است واجب است که رو او را بقبله نمایند
و دفن نمودن غیر مسلمان بدون خلاف [illegible] جایز نمی‌باشد مگر اینکه هر گاه که غیر مسلم حامله باشد از مسلم
بنکاح صحیح یا ملک یمین یا وطی بشبهه که ملحق بصحیح است و میرد و طفل او بعد از حلول روح در او نیز مرده باشد
پس مشهور است که او را در مقبره مسلمین دفن نمود و بیشتر او که رو طفل بآن است بقبله باید
نمود و ورود حدیث هر چند که در حق یهودیه و نصرانیه است لکن ظاهر آن است که حکم شامل جمیع فرقهای دیگر
از کفار نیز بعمل باشد و مگر اینکه هر گاه که مسلمانان بیوی او متاذی گردند پس از جهة دفع اذیت از مردمان او را در خود دفن نمایند هر آینه
در غیر مقبره مسلمانان بغیر طریق دفن پنهان نمودن و اگر که مقبره وقف مسلمین باشد و کافر سوم دفن نمودن
واجب است که او را بیرون آرند و مصروف کنند در قبر و مرسل از دفن و در حال دفن و بعد از دفن مستحب است
که [illegible] و مستحب است که عمق قبر بقدر قامة معتدله یا اندک چیزی کردن باشد و انکه از برای قبر لحد بنا کنند یعنی بعد از انکه
بزمین قبر رسیدند از سمت قبله آن بسمت تو یکنند که طول آن بقدر طول میت و وسعت آن بقدر
نشستن میت باشد و گفته‌اند در زمین قبر شبیه بهم حفر نمایند و بعد از این مقام شق کنند و حدیث بنحوی که فرموده‌اند
که لحد از برای ما و شق از برای غیر ما است اشاره بدو کیفیت مذکوره است پس شق نمودن مکروه میباشد مگر در صورت
که لحد از برای ما و شق از برای غیر ما است اشاره بدو کیفیت مذکوره است پس شق نمودن مکروه میباشد مگر در صورت

که زمین سست و ولی [illegible] صرح [illegible] مقتضا [illegible] جناب امام محمد باقر علیه السلام است [illegible]
و [illegible] است [illegible] و مستحب است انکه
مشایعت جنازه نمایند و احادیث در فضیلت آن بسیار است از انجمله فرموده‌اند که هر کس که مشایعت نماید میتی را تا وقتی
که نماز بر او گذارده شود هر آینه اجر او یک قیراط است و هر گاه که راه برود با او تا وقتی که دفن نموده شود هر آینه اجر او
دو قیراط است و قیراط مثل کوه احد است و در حدیث دیگر فرموده‌اند که کسی که مشایعت نماید جنازه را تا وقتی
که دفن نموده شود هر آینه موکل میگرداند خداوند از برای او هفتاد ملک از ملائکه که مشایعت نمایند کان او
بهشت [illegible] که مشایعت نمایند او را و استغفار نمایند از برای او در وقتی که بیرون مراجعت از قبر خود و میرود
بسوی موقف [illegible] مکروه است مشایعت نمودن با سواری یک در حال ضرورة و در حال برگشتن و مستحب است انکه
دفن از عقب جنازه باز است و جب او بروند و در پیش روی او نروند و انکه جنازه را چهار نفر بردارند
نه دو نفر چنانکه طریقه مخالفین است و انکه هر نفری بر یک چهار پایه سر بر بالا بردارند چنانکه مشهور است
و شیخ [illegible] ابتدا نماید بطرف راست سر سریر که جنب میت است و از بازو بدوش جنب خود بردارد و بعد از انکه از
و بایر راست سریر که پای جنب میت است بدوش جنب خود نیز بردارد و بعد از انکه پای جنب از
که پای راست میت است بدوش راست خود بردارد و بعد از انکه طرف جنب سر از اکه طرف راست میت است
بدوش راست خود نیز بردارد و شیخ در خلاف عکس این را فرموده است و [illegible] اجماع [illegible]
یعنی ابتدا بطرف جنب سر سریر که طرف راست میت است بنماید و از عقب بگردد و انتهاء بطرف راست
سر سریر که طرف جنب میت است بنماید و هر دو قول نیکو است و منصوص است و مستحب است انکه مرد سوم
از طرف پایین قبر بسر او وزن سوار طرف قبله قبر و بعوض داخل در قبر نمایند و انکه هر یک از مردان چنانکه قوی است
بسه دفعه داخل در قبر نمایند باین نحو که جنازه نزدیک بقبر بمقدار دو یا سه ذراع رسید بگذارند و زمانی
صبر نمایند و بعد از انکه بردارند و نزدیک تر بقبر بگذارند و اندک زمانی نیز صبر نمایند و بعد از انکه بردارند
و داخل در قبر نمایند و از کلام شهید در روضه و کلام بعضی دیگر معلوم میشود که مشهور آن است که عمل مخصوص

بمردان است

بمردان است و مستحب است انکه داخل شود [illegible] در قبر [illegible] و انکه [illegible]
و در [illegible] است [illegible] محمول بر تقیه یا بصورت [illegible] و انکه [illegible] دفن کنندگان او و عدد قبر
لعوذ بالله بگوید و سوره فاتحه و معوذتین و قل هو الله احد و آیة الکرسی [illegible] بگوید که بسم الله
و بالله و فی سبیل الله و علی ملة رسول الله صلی الله علیه و آله اللهم افسح له فی قبره و [illegible]
بقبه صلی الله علیه و آله و ایضا بگوید چنانکه در نماز گفته میشد که اللهم ان کان محسنا فزد فی
احسانه و ان کان مسیئا فاغفر له و ارحمه و تجاوز عنه و تابعوا انداز برای او نیز استغفار نمایند و مستحب است انکه داخل شوند در قبر
و [illegible] میت نباشد مگر مرد زن که مستحب آن است که
معین و واجب دانسته‌اند و اقوی و اظهر است و مفید فرموده است که دو نفر باشند که یکی از آنها دست خود
در زیر شانه او و دیگری در زیر پای او [illegible] گاه او بگذارد و علامه در تذکره و جمعی دیگر بعد از او فرموده‌اند که اگر محرم
نباشد هر آینه زن صالحه و بعد از آن مرد صالح و اگر پیر باشد اولی خواهد بعد و مستحب است انکه بعد از گذاردن
در قبر کفن او را بکشایند و رو او را باز نمایند و جانب رو او را بر زمین گذارند و در عقب سر او قدری خاک
بلند نمایند تا انکه پشت نیفتد و تربه مبارکه جناب امام حسین علیه السلام را در قبر او در نزد او بگذارند و احادیث
منقول و مفهوم است انکه زنی که از امر نمود و اولاد خود را میوزانید دفن نمودند و زمین قبر مگر او را و ابرو من مرا از خشت
و مادر او عرض قضیه را بجناب امام جعفر صادق علیه السلام نمود پس از حضرت فرمودند که این زنی
بعمل است که عذاب بخلق خداوند میداده است بگذارید با او قدری از تربه حسین علیه السلام و گذاردند
و زمین قرار گرفت و مستحب است انکه ولی یا ماذون از قبل او میت و قبل از انکه سر قبر او را بپوشند
[illegible] بدست راست خود و بر شانه راست میت و دست چپ بر شانه چپ او گذارد
و او را رو که شدید بر بدن و تلقین نماید باین نحو که یا فلان بن فلان الله ربک و محمد صلی الله علیه
و آله نبیک و الاسلام دینک و علی ولیک و امامک و الحسن و الحسین تا آخر ائمه ائمتک
ائمة هدی ابو او و بعد از انکه نیز همین تلقین را یک مرتبه دیگر اعاده نماید و بعد از انکه در لحد و عجب
و کل بهبندد و از طرف پایین قبر بیرون آید و این چند فرمود که اگر میت زن باشد هر آینه

[illegible] و در وقت بیرون بردن بگویند کما انا لله وانا
الیه راجعون اللهم ارحم غربتی فی علی علیین واخلفه علی عقبه فی الغابرین وعبدك بخیر
[illegible] بعد از آن مردمان به پشت دست خود خاك بر قبر بریزند و بگویند کما انا لله
وانا الیه راجعون اللهم کما اتیانا بك وتصدیقا بکتابك هذا ما وعدنا الله ورسوله وصدق الله
ورسوله وخاك ریزندگان رحم میت نباشند که مورث قساوة قلب میگردد و بعد از آن قبر پر نمایند
وخاك غیر از نعش لذ نگذارند که نقل میت مرسوم و قبر سه مسطح و مربع و بمقدار چهار انگشت کشاده از زمین
بلند نمایند و ابن ابی الراج مابین چهار انگشت و یک شبر مخیر دانسته است و خبر صحیح چنانکه صریح فقه الرضوی است
مفرند الله و بعد از آن بر سر قبر ریزند که موجب دور شدن عذاب است مادام که رطوبة الی باقی است
و مستحب است که روز یا شب بارسند و ریختن را از سر قبر بگیرد و از طرف راست بجیب بگردد تا آنکه بسر نیز
منتهی گردد و زیادتی آب و در وسط قبر بریزد و بعد از آن مردمان رو بر قبله بنشینند و دست خود بر قبر
با کوچک انگشتها بر قبر فرو برند و طلب استغفار و دعا از برای میت بنمایند باین نحو که اللهم جاف الارض
عن جنبیه واصعد الیك روحه ولقه منك رضوانا واسکن قبره من رحمتك ما تغنیه عن
رحمة من سواك و بعد از منصرف شدن مردمان ولی یا ماذون از جانب او نیز تلقین نماید بصدای بلند
نیز تلقین نماید و این تلقین سیم است باین نحو که یا فلان بن فلان انت علی العهد الذی عهدناك
به من شهادة ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله وان علیا امیر المؤمنین امامك والحسن
امامك تا آخر ائمه صلوات الله علیهم و چنانکه مروی است هرگاه این عمل نموده آید یکی از دو ملك رفیق
خود میگوید که تلقین نموده شد و حاجة بر فتن و سئوال نمودن ما نمی باشد و بر میگردند کفایة مکروه است
فرش نمودن قبر تخته یا در حال ضرورة مثل رطوبة در تخته زمین و امثال آن چنانکه منصوص است و مکروه است القاء
گل مالی و گچ کاری نمودن و دخول و خارج قبر و بنا گذاردن بر آن و تجدید نمودن لذ بعد از مندرس شدن آن مگر قبور ائمه و اولاد
و اولیا و علماء و صلحا که نیز رند الله بلکه مستحب است چنانکه مستحب است گذاردن سنگی الوحی بر بالای سر قبر
چنانچه و نیز از آنجمله

و نوشتن

و نوشتن اسم میت را بر آن تا آنکه معلوم باشد و زیارة مقبوله و مکروه است نقل نمودن میت
در یک بقعه ابتدا و تدریجا دفعه و یحیی بن سعید حرام دانسته است در حال ضرورة که بالاتفاق جایز است و حرمة
طالده و اما اگر میتی دفن شده باشد و بعد آمدند که قبر را بکنند و میت دیگر در آن دفن نمایند پس جواز
و حرمتی دو قول است اقوی حرمة نبش چنانکه در نزد او اجماع است بر آن و بر حرمة آن اگر باشد و حال
اگر که از روی سهو و خطا نبش شده باشد بالکه غیر نبش نعم باشد بر آنکه دفن نمودن حرام نخواهد بلکه مکروه است مگر در حال
ضرورة بالکه در سورة گذاردن میت متعدد در یک قبر نیز و تنگ باید که مراعات تقدیم افضل و لذین تقدیم ضرورة بالکه در آنکه
مرد و زن مثلا بنمایند و در مابین هر یک حجابی از خاك و مانند لذ قرار دهند و بالاتفاق مکروه است نقل شده باشد که از اقول بر ایب
نقل نمودن جنازه را بغیر بلد که در آنجا فوت شده است و اما بعد از دفن پس بالاجماع جایز نمی باشد چونکه نبش نمودن است و فعل حرام میت متعدده مهیا شده
بالاجماع حرام است مگر در حال ضرورة مثل غصب نمودن زمین را کفن و مانند آن و مثل شهادة دلوان بر بعض
او در حال اشتباه و موقوف بودن قسمة ترکه و مانند لذ بشناختن او و مثل غسل دلوان و کفن نمودن او در صورتی
که بدون غسل و کفن دفن شده باشد چنانکه را بعضی است و اقوی و اظهر چنانکه را جمعی است عدم جواز است
و بالکه اصحاب بعد از اتفاق نمودن بر کراهة نقل اموات قبل از دفن و بر حرمة آن بعد از آن خلاف نموده اند
و در نقل نمودن آثار ابوین سادات مشرفه ائمه صلوات الله علیهم و مشهور مابین ایشان در قبل از دفن جواز بدون
کراهة بلکه استحباب و در بعد از دفن عدم جواز و حرمة است و در قبل از دفن شهید ان و جمعی دیگر تجویز فرموده اند
و بر آنکه شرط است مستلزم هتک حرمة میت و فعل حرام دیگر از قبیل اخبار مسلمانان و امثال آن نباشد و شهید ثانی
در دروس تجویز جواز بدون مخصوص بغیر شهید دانسته است و در شهید فرموده است که افضل آن است که در همان
موضعی که کشته شده است دفن نموده شود و در بعد از دفن جواز نقل عدم دارند که از بعض از علما نقل نموده شده است
و ابن جنید فرموده است که جایز است اگر که بجهة صلاح میت باشد و ابن حمزه مکروه دانسته است و شیخ در نهایه
و مصباح بعد از منع فرموده است از نقل فرموده است که در حال مذاکره با مشایخ شنیده ایم که بخصوص جواز لذ بعضی روایتی
وارد شده است و در مصباح عدم نقل را افضل دانسته است و جمعی از متاخرین مثل شیخ علی محقق و شهید ثانی
و صاحب مدارک نیز میل بجواز نموده اند و مشهور که قبل از دفن و بعد از دفن تجویز نموده اند دلالة بر مطلب ایشان

و حمیه بان نموده اند

ندا لو از جلد دوم ارشاد و ابن طاوس در مهج الدعوات نقل نموده اند که جناب امیر المؤمنین علیه السلام در زمینی که آن
[illegible] بصفات نشسته بودند ناگاه مردی از طرف نجف آمد و بر شتر سوار بود در پیش روی خود جنازه
داشت و عرض نمود که جنازه است میخواهم که از اذن این زمین دفن نمایم پس آن حضرت فرمودند که چرا در زمین
خود دفن نمی نمایی عرض نمود که وصیة نموده است پس آن حضرت فرمودند که دفن نمای و چنانکه معلوم است
نقل آن با دفن امام علیه السلام نموده است و از برای آنکه نمودن لذ جناب مقامی و فایده نموده است
بالله و فرمودند که چرا در زمین خود دفن نمی نمود و از آنجمله نقل نمودن لذ جناب حضرت یوسف است جنازه یعقوب را قبل از دفن
در نابوتی بسوی زمین شام و دفن نمودن او را در بیت المقدس که در مجمع البیان و قصص الانبیاء راوندی
از امام محمد باقر علیه السلام روایة شده است و از آنجمله نقل نمودن حضرت موسی است استخوان حضرت یوسف را علیه السلام
لانکار شط نداد در صندوق مرمر بسوی بیت المقدس که بوحی خداوند بعد چنانکه در فقیه و خصال و عیون
از جناب صادقین علیهما السلام مروی است و چنانکه مورد است هیچکدام در دین و شریعة مانعی نیست و روایة
آنها از امام ما دلالة بر مقبولیة آن ندارد با آنکه هیچکدام مستلزم هتک حرمة و فعل حرام دیگر نیز نموده است
و از آنجمله نقل فرمودن امام جعفر صادق علیه السلام است جنازه پسر خود را اسمعیل را عرض بمدینه بدوش
مردمان و از آنجمله حدیثی است که سئوال نمودند آنکه مرد در منی یا در عرفات مرده است آیا در همانجا
دفن بشود یا آنکه نقل او نموده بشود بسوی حرم پس امام علیه السلام در جواب نوشتند که نقل بشود بحرم و دفن
بشود چونکه حرم افضل است و چنانکه معلوم است قرب مسافة در هر دو و عدم هتک و تاخیر شدن
تجهیز موجب جواز شده است با آنکه غرض امام در نقل اسمعیل دفع نمودن تهمة بود از خود بعد و از این
سبب است که خود در عرض سه روز آنرا گذاردند و در راه سه باز فرمودند و بمردمان نشان دادند و کاغذ
نوشتند و مهر اعیان اهل مدینه را بر آن ثبت فرمودند و مردمان آن جناب را در این عمل ملامة میکردند
تا آنکه بابی الدوانیق خبر رسید که اسمعیل بن جعفر در بصره فوت نموده است و کاو مرده را از برای بره زنی
زنده نموده است و مردمان باو گردیده اند پس در این خصوص نوشت بحضرت و عتاب بان حضرت نموده
و آن حضرت استشهاد مرسوم بر او فرستاد و ابو الدوانیق فارغ شدند و زبان ملامة از آن جناب منقطع گردید
[illegible]

والا بنحو محقق در معتبر فرموده است که عمل اصحاب از زمان ائمه علیهم السلام تا بحال بر نقل نمودن اموات
بمشاهد مشرفه بعض است و احد از آنکه ایشان نموده است و دلیل بر صحت آن آنست که تمسک کردن
باشخاصی که اهل شفاعة و لایق وساطة باشند در نزد عقل نیکو و مستحسن است پس فرموده او که
از زمان ائمه علیهم السلام بر آنچه محض قول است و در تمام عصر پیغمبر و ائمه علیهم السلام که نقل نموده باشد و بسند
سالم رسیده است بهیچ وجه من الوجوه شاهد بر آن قول و نه فعل و نه تقریر ایشان نموده است غیر
آنچه مذکور شد و دانسته شد که بهیچ وجه دلالة بر مطلب ندارد و اما فرموده او که احد از انکار نموده است پس معلوم
که سکوت نمودن علماء در برابر فعل عوام موجب اذن و رضای ایشان نمی باشد و اما فرموده او که
تمسک زدن عقل و نیکو است پس احد منکر تمسک زدن و توسل جستن بائمه علیهم السلام نموده است غیر
و نخواهد بود و لکن نیکو بودن توسل موجب رفع فعل حرام نمی شود مبدل شدن حرام بحلال و جایز
نمیگردد و مفروض آن است که نقل بعد از دفن حرام مطلقا و قبل از دفن در وقتی که موجب هتک حرمة
و اذیة بمسلمانان بشود حرام است و نیکو بودن توسل بلکه لازم بودن لذ باعث مبدل شدن حرام
بجایز و حلال نمیگردد چنانکه نیکو بودن طواف بیت الله و زیارة قبور ائمه علیهم السلام باعث جایز
گردیدن حرکت و سفر حرام نمی که حرام باشد نمودن پس آنها بر وجهی که حرکت و سفر حرام یا مستلزم
حرام باشد نمیگردد و حرام بحرمة خود و حلال و نیکو بحالیه و نیکوئی خود باقی است و هیچکدام مستلزم
رفع دیگری نمیشود بلی امر واجب یا مستحب شاید که موجب رفع حکم کراهة بگردد و لذا در تقریر مطلب که پس
مقام دو مطلب است مطلب اول مدفون شدن میت در مشاهد مشرفه آل رسول صلوات الله علیهم
و مطلب دوم نقل نمودن میت است از بلد فوت او اما مطلب اول پس مشروع بودن و فایده در نشستن دفن
شدن میت در مشاهد مشرفه بر آینه مسلم و بدیهی است چگونه بدیهی نباشد و حال آنکه سابقا دانسته شد
که بودن تربة آن جنابان با میت در قبر او موجب رفع عذاب و نزول رحمة و امان است از هر خوفی است
پس در صورتی که میت در خود آن تربة دفن شود و تمام لذ تربة قبر او گردد البته و یقینا که موجب نجاة و حصول

قوز و سعادة عظمی خواهد بود زیاده انکه احادیث بسیار در خصوص شرافت مشاهد مقدسه و مزار مجاوره و دفن
شدن در آنها وارد شده و بعضی از آنها نیز معلوم است که قطعه از زمین و اطراف مجاور آنها جزء آنها بحکم بیت
باشد البته در این صورت فایده بالنسبه بیکدیگر تفاوت میدارند و اما مطلب دوم که نقل از بلد فوت است پس دانسته
شد که نهی از دفن در مقابر مسلمانان قبل از دفن میت که مستلزم هتک حرمت باشد فعل حرام و کبیره است بالاتفاق حرام است
و وارد شده است که حرمت میت مسلم در حال موت مثل حرمت او است در حال حیوة و بعد از موت حرمت نقل میت
دلیلی دلالت بعموم است بر انکه شرافت و فضیلت دفن شدن میت در مشاهد شریفه رفع حرمت نقل نماید بلی اگر که
امام علیه السلام خواهد خود سائله جناب امیر المؤمنین علیه السلام اعلی خود نقل نماید در مسائل نوشته است و او را
بکوفه آورده اند که دفن نمایند پس حضرت او را در نجف اشرف دفن نمودند و عقوبت خود او و فرزندان دفن نماید جمعی از
دهقانان فوت آنها و کنید مثل کرار و بود که نقل می نمایند مردهای خود را بر سر میت امام حسین بعد از آنکه حرمت
که در روز اعراض از شرع نمودند که مقتولین خود و نقل نمایند به بالای کوه پس اول نداء امر فرمود
منادی رفع را که ندا نماید انکه دفن نمایند مردهای خود را در نجف اشرف و بجای اگر که نقل نمایند بلی اگر که
نقل میت قبل از دفن باشد و هتک حرمت و اذیت بمسلمانان و فعل حرام دیگری از قبیل ریا و شهرة
و مخافة نیز لازم نیاید پس در این صورت چه نکته نقل نمودن مکروه میشاید که فضیلت دفن رفع
کراهت آنرا نماید و این مسئله بعینه مثل مسئله زیارت قبور ائمه علیهم السلام و طواف بیت الله است که در فضیلت
زیارت و طواف کعبه تکلیف نیست ولکن فضیلت آنها موجب مباح شدن سفر و حرکت نمودن بسوی آنها میشود چنانکه
که چنانکه فضیلت دفن موجب رفع حرمت نقل نمیگردد همچنان حرمت نقل موجب رفع فضیلت دفن
نمیشود پس اگر میتی بعد از دفن یا قبل از دفن با وجود هتک حرمت یا فعل حرام دیگر نقل نمایند بمشهد مشرفه بشود هر آینه نقل نمایند فعل حرام را کرده است و میت بعد از دفن بفوز و سعادت
خود رسیده است دفن نمودن میت را در مقبره صلحاء و اتقیا و تبرک یافتن ایشان و همچنین در مرمکانی
که فی الجمله شرافتی و فضیلتی داشته باشد نیز مستحب است و همچنین در مقبره خویشان و اقارب و اصدقاء
او اولی است از غیر آنها و الله اعلم کفایة مستحب است تقریب دادن بالاتفاق مستحب از زیارت
دادن آنها بعد از دفن

و دلی تعزیت اهل میت را بانصاف یکدیگر که موجب خوشی و رفع حزن و اندوه آنها گردد و از مصیبت
بیاید و بهترین کلماتی که نمودن و دعا و صبر و بهترین کارها اعانت و فدیه نمودن اهل ایمان و شفقت نمودن
و در حدیث نبوی است که تعزیه مؤمن جنة است و هر کس که تعزیه نماید مصیبت رسیده را در آخرت پس از
او مثل اجر و ثواب مصیبت رسیده و از جناب امیر المؤمنین علیه السلام مروی است که هر کس که تعزیه دهد
زن فرزند مرده را در آخرت خداوند جاری میدارد او را در سایه عرش خود در روزی که سایه نیست مگر سایه او
و سزاوار آن است که در نزد او اظهار حزن نمایند و خود را در مصیبت با او شریک نمایند و تبسم و کثرة
ذکر را ترک نمایند و خوبیهای میت را در نزد او ذکر نمایند و شهادة از برای او بخیر و ایمان بدهند و قبل
تعزیه دادن آن است که اینانس صاحب مصیبت به بینند و مکروه است از برای صاحب مصیبت نشستن
از برای تعزیه زیاد بر سه روز و در روایتی است که در خبر و اصلاح نشستن در سه روز مستحب
دانسته اند و بیشتر مبسوط در معلوم است که نشستن دو روز و سه روز مکروه است بالاجماع و مستحب است از برای اصدقاء
میت و همسایگان صاحب مصیبت مهیا ساختن طعام و فرستادن آنرا برای صاحب مصیبت در سه روز
و مکروه است خوردن در نزد ایشان و وارد شده است که از عمل اهل جاهلیت است و ظاهر آن است که کراهت لذت و سرور ایشان
که موجب مشقت و تکلف و کراهت اهل مصیبت باشد اما اگر که موجب استیناس و تسلی یافتن و خوشنودی ایشان
بعلم باشد هر آینه ضرر نخواهد داشت و همچنین است حکم اطعام فرمودن و مهمانی نمودن اهل مصیبت بعضی در وقت که
موجب مشقت و تکلف ایشان گردد هر آینه مکروه و از عمل اهل جاهلیه و مصیبت بر بالای مصیبت است و در هر وقت
که بر خلاف لذت باشد البته که ضرر نداشته و اطعام نمودن همیشه و در همه جا از مستحبات شرع و مستحبات عقل
بعلم است و مجی باشد خلاصه آن است که احوال مردمان در حکم اطعام فرمودن و خوردن در نزد ایشان در ایام
مصیبت مختلف دارد و در غالب کراهت است بلکه مستحب است در صورتی که موجب تقویت ایشان باشد بنحو که مرتبه
خواهد کرد و جایز است نوحه نمودن بطریقی که صدق نیکو و صدق باشد از قبیل ذکر فضایل او و دعا نمودن در حق او
و شکر کردن مراحسانات او و امثال اینها و جایز است ایضا اگر فتن اجرة بر لذت وارد شده است که حلیة لذت بسبب
زدن نوحه نمایند و دوست خود و سوز یکدیگر یعنی انکه در برابر اجرة عمل مباحی نمیشود و نیز وارد شده است که امام محمد باقر علیه السلام

که عمل نماید بعوض مثل عمل [illegible] از آیه [illegible] اعطف میکرد اند [illegible]
فرستادن در [illegible] است که نیکو نوبت [illegible]
اول پس رحم نماید مرده را خود [illegible] و اگر که صدقه دادن [illegible] از آنها [illegible]
و بخواند در رکعة اول بعد از حمد دو مرتبه قل هو الله و در دوم ده مرتبه الهکم التکاثر از او سلام بدهد پس بگوید که
اللهم صل علی محمد و آل محمد و برسان ثواب و اجعل ثوابها الی قبر فلان و صاحب بحار نقل فرموده است از بعض علما
انکه بخواند بعد در رکعة اول بعد از حمد آیة الکرسی و یکمرتبه قل هو الله و دو مرتبه و در دوم الهکم التکاثر بعد از حمد
ده مرتبه و فرموده است انکه در خصوص این نماز صریحی که اعتماد ظاهر لذت باشد از طریقه اصحاب ما نرسیده است و اگر انکه
دو رکعة نماز بنحوی که بما رسیده است یعنی بعد از حمد بهر سوره که باشد نماید بعد از آن ثواب آنرا بمرده فرستد هر آینه
بهتر خواهد بود و مشهور این است کلام او و مشهور در این نماز که کفعمی و مصباح و ابن فهد در موجز نقل نموده اند
و صاحب مفاتیح نسبت آنرا بروایة نیز داده است آن است که در رکعة اول بعد از حمد آیة الکرسی است و در دوم بعد از حمد
ده مرتبه انا انزلناه است و بعد از سلام دعائی است که مذکور شده و مستحب است از برای کسی که
بیاد بیاورد میتی را انکه دعا از برای او نماید چونکه وارد شده است که میت خوشحال میگردد بترحم نمودن
و استغفار کردن از برای او چنانکه خوشحال میگردد زنده بهدیه که از برای او فرستاده میشود و مستحب است
انکه سکوت نماید از بدیهای او و ذکر نماید خوبیهای او چونکه وارد شده است که یاد منمایید مردهای
خود را مگر به نیکی و ذکر نماید خوبیهای مرده خود را و سکوت نماید از بدیهای ایشان و بالاجماع
مستحب است از برای مردان زیارت نمودن قبور مرده را و وارد شده است که موجب تذکر آخرة و تذکر موت است
و جاری شدن اشک چشم و رقة دل است و اما از برای زنان و انکه ایشان مطلع میگردند و خوشوقت
میشوند بامدن انیس و استیناس از برای ایشان بعمل می آید و اما از برای زنان پس محقق در معتبر و شهید
در ذکری مکروه دانسته اند [illegible] و عفة و [illegible] بزیادتی جزع و بی صبری آنها و صدیث نبوی را
که فرمودند لعن الله زائرات القبور محمول بر صورة مذکوره دانسته اند و در غیر صورة مذکوره مکروه ندانسته اند
و ظاهر است منافی زنان بر این حد در غایة صعوبة است [illegible] و اولی در حق ایشان عدم استحباب است و انکه

زیارة قبور [illegible] نیکو است و [illegible] و [illegible] و جمع تاکید والله و رغب
مکروه است [illegible] دست [illegible] علیه السلام که رهبان و [illegible] بلکه
باید نشست [illegible] انکه دست خود بر قبر بگذارد و بگوید که اللهم ارحم غربته و صل وحدته و انس
وحشته و اسکن الیه من رحمتک ما یستغنی به عن رحمة من سواک والحقه بمن کان یتولاه
و نیز وارد شده است که هر کس که بیاید بسوی قبر برادر مؤمن خود از هر جانبی که بعد باشد و بگذارد دست خود را
بر قبر و بخواند سوره انا انزلناه را هفت مرتبه هر آینه ایمن میشود از فزع اکبر و جناب امیر المؤمنین علیه السلام
مرویست که زیارت نمایید اصحاب خود را بدرستی که میروند بزیارت مشاهد و طلب نمایید حاجت خود را
در نزد قبر پدر و مادر خود بعد از انکه دعا نمایید از برای آنها و از جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله مرویست که کسی
که زیارت نماید قبر پدر و مادر خود را یا قبر یکی از آنها را در روز جمعه هر آینه خداوند می نویسد از برای او یک حجة
مبروره را و تاکید در مابین طلوع فجر و اقتاب شده است و در سلام نمودن بر اهل قبور وارد شده است
انکه بگویند السلام علی اهل الدیار من المؤمنین والمسلمین انتم لنا فرط و نحن لکم تبع و انا ان شاء الله بکم لاحقون
یا انکه بگویند که السلام علی اهل الدیار من المسلمین والمؤمنین رحم الله المستقدمین منا والمستاخرین
و انا ان شاء الله بکم لاحقون و از جناب امیر المؤمنین علیه السلام که هر گاه مؤمن بخواند آیة الکرسی و بگرداند
ثواب انرا از برای اهل قبور هر آینه خداوند قرار میدهد از برای او بعوض هر حرفی ملکی را که تسبیح نماید از برای او
تا روز قیمه و از جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله مرویست که هر کس که داخل شود در قبرستان و بخواند سوره یس
هر آینه خداوند تخفیف میدهد از برای اهل قبور و از برای او حسنات میباشد بعدد انچه در قبرستان
یاد سوره یس است و مکروه است نشستن بر قبر و تکیه نمودن بر قبور و راه رفتن و نماز کردن بر آنها
مگر انکه بگذاردن نماز در وقت زیارت و بگوید در میان آنها حاضر نداند و چنانکه در فقیه از جناب
امام موسی علیه السلام مرویست که هر وقت که داخل در قبرستان شدی پس بگذار پای خود بر قبر که
هر کس که مؤمن است راحت انرا و هر کس که منافق است در الم انرا میابد کفایة

[illegible]

[illegible] بمیت و کیفیت صحیفه [illegible] که [illegible] بسم الله الرحمن الرحیم اشهد ان لا
اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و ان الجنة حق و النار حق و ان
الساعة حق لا ریب فیها و ان الله یبعث من فی القبور بعد از انکه می نویسد که بسم الله نشهد
الشهود و المسمون فی هذا الکتاب ان اسماءهم فلان بن فلان ان اشهدهم و اسمونی عندهم
و اقر عندهم انه یشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان محمدا صلی الله علیه و آله
عبده و رسوله و انه مقر بجمیع الانبیاء و الرسل علیهم السلام و ان علیا ولی الله و امامه
و ان الائمة من ولده ائمته و ان اولهم الحسن و الحسین و علی بن الحسین و محمد بن علی
و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن بن
علی و الحجة القائم علیهم السلام و ان الجنة حق و ان النار حق و ان الساعة آتیة لا ریب فیها
و ان الله یبعث من فی القبور و ان محمدا صلی الله علیه و آله رسوله جاء بالحق و ان علیا
ولی الله و الخلیفة من بعد رسول الله و مستخلفه فی امته مؤدیا لامر ربه تبارک و تعالی
و ان فاطمة بنت رسول الله و ابنیها الحسن و الحسین ابنا رسول الله و سبطاه و امامها
الهدی و قایدا الرحمة و ان علیا و محمدا و جعفرا و موسی و علیا و محمدا و علیا و الحسن و الحجة
علیهم السلام ائمة و قادة و دعاة الی الله عز و جل و علما و حجة علی عباده بعد از ان میگوید
بشهود که ای فلان کس پسر فلان و ای فلان پسر فلان که نام هر دو شده اید در این صحیفه ثابت نمایید
بدارید از برای من این شهادة را در نزد خودتان تا وقتی که ملاقات بنمایید مرا و بدهید بمن انرا
و نزد حوض بعد از انکه شهود میگویند که ای فلان بن فلان من سپاریم [illegible] شهادة و اقرار و برادر [illegible]
او

[illegible]

و دعاء کاهد نزد رسول خدا است و سلام بر تو باد رحمة خدا و برکات او بعد از ان [illegible]
و سر او [illegible] بیندازند و بمهر شهود و میت مهر نمایند و بگذارند انرا از طرف راست میت
با جریده و ظاهر آن است که باید این صحیفه را میت قبل از وقت موت خود بنویسد و اگر شهود
در خود آن صحیفه را شهادة و اسامی و مهر خود را ثبت نمایند چنانکه الحال متعارف است
نیز نیکو خواهد بود باین نحو که اللهم انا لا نعلم منه الا خیرا و انت اعلم به منا بعد از ان
اسم و مهر خود را ثبت نمایند و موافق حدیثی که سابقا در باب نماز ذکر شد که شهادة جهول
مؤمن موجب غفران و نجاة است باید که جهول نفرمود شما عارف خاک میت باشند و شهادة
ایشان شهادة واقعیه باشد نه اینکه محض تعارف و نوشتن باشد و اگر صحیفه مذکوره
تربة بنویسند [illegible] و الله اعلم و باید کفایة [illegible] بدانکه حق الله و حق الناس که بر ذمه
میت میباشد و مالی محض است مثل خمس و زکوة و ملک کفاره و مال نذر و مطالبات مردمان یا انکه
مالی و بدنی هر دو است و لکن جانب مالی در انها غالب میباشد مثل حج [illegible] بر دو قسم بالاجماع
مقدم داشته میشود بر ارث و بر وصیة و بیرون نموده میشود از اصل ترکه خواه انکه وصیة بانها
نموده باشد یا نموده نباشد طبق که اشتغال ذمه بانها معلوم باشد و اگر که دو یا چند از انها جمع شده
و ترکه تمام انها وفا نمیکند باید که قسمت نمود بر جمیع بنحو که نقصان بر ملکی انها داخل گردد و قول بعضی مقدم
داشتن ضعیف [illegible] است و اگر انچه در ذمه او است حج خصوص باشد و ترکه با اجرة قدر وفا نماید پس چنانکه
مشهور است [illegible] که صرف [illegible] و سبیل الله و سایر امور خیرات نموده و بعضی فرموده که بار نشده میگردد و بعضی
دیگر میل بجواز اجارة نموده [illegible] تا الله حق وفا بر سر [illegible] و چنانکه مشهور است استیجار حج از اقرب
مواضع ملکه است که خواه انها مرقات کلی است و [illegible] از بلد فوت میت دانسته است و ضعیف است
مگر انکه ورثه راضی شوند یا انکه [illegible] استیجار بعضی از بلد او وصیة نموده باشد پس بالاجماع باید که از بلد کرفته شود

ولکن

ولکن بنا بر مشهور تفاوت مابین اجرة میقات و بلد از [illegible] است [illegible] در صورتی است که ترکه
بلند و سعه داشته باشد و الا از میقات ممکن باشد که رفته میشود این حکم حجة الاسلام [illegible]
که باصل شرع بر انکس واجب شده باشد و اما حج یا عمره که بواسطه نذر و شبه لغو بر انکس
لازم آمده است پس اقوی و اظهر انست که بمنزله سایر دیون است و از اصل ترکه
بیرون نموده میشود و منع از ثلث و عموم است و حدیث صحیح [illegible] و دلالة بر مطلب اوندارد و
بعض الکلیه ساقط [illegible] انکه وصیة [illegible] باشد پس از ثلث خواهد بود و این قول شاذ
و در غایة ضعف است و الحق الله [illegible] در مرض موت از میت فوت
شده است بالاتفاق باید ولی او انها را قضا نماید [illegible] وصیة بانها نموده باشد لکن بنحوی که
ولی علم بفوت شدن انها از او نداشته باشد و بعضی فرموده اگر فوت شده است از او بچند عذر نیز فرموده اند هر چند
که فوت آن در غیر مرض موت شده و قوی است و بعضی دیگر انچه را که از او فوت شده است مطلقا قضا فرموده اند
هر چند که فوت شدن از او در حیوة او بعذر بوده است و ضعیف است و ولی در این مقام چنانکه در صحیحه حفص
و غیران است عبارت است از اکبر که اولی بمیراث میت باشد از طائفه مذکوره و در زنان هر چند
که اولی بمیراث باشند غیر [illegible] میباشد و بعضی ولی را اکبر اولاد ذکور دانسته اند و عالی القدر اظهر است
که این تکلیف بر ولی مثل سایر تکالیف است و [illegible] باید که بجا آورد و ترک آن معصیة است و تبرع
نمودن غیر بلذاردن آن یا استیجار نمودن ولی از انها خود [illegible] و مجزی میباشد و اگر [illegible]
میت ولی نباشد و بعضی از اخوان تبرع بقضا نمودن نماز و روزه او نمایند پس در استیجار نمودن آنها
خلاف است و مشهور جواز آن است چنانکه [illegible] در باب استیجار نماز دانسته شد و در صورة نمودن آنها
ولی کذاردن غیر ولی بطریق تبرع یا استیجار نمودن آنها [illegible] واجب نمیباشد مگر با وصیة نمودن
بغیر و قبول نمودن او یا وصیة نمودن باستیجار از انها پس در این دو صورة واجب میباشد و لکن اجرة
استیجار از ثلث است نه از اصل مگر انکه وصیة او بنحو از ثلث ابتداء باذن ورثه باشد یا انکه ورثه

بعد از آن اجازه بدهند پس چنانکه مشهور است از اصل خواهد بعد خواه آنکه اجازه ورثه در حال حیوة
یا بعد از ممات او باشد و قول سید و ابن ادریس بخصوص بعد از ممات ضعیف
و نص بر خلاف آن هست و اگر که وصیة منعقد باشد پس قضاء نماز و روزه او ساقط هست و منجمله ام ولد
و عوض ندارد و شیخ و جمعی دیگر و منعقد آنکه بعوض روزه یک روز یک چهارم یک کندم از اصل ترکه
تصدق بنمایند و روایة الی مریم که دلیل ایشان هست سند او ضعیف هست و مشهور آن هست که حکم
قضاء نماز و روزه بالنسبه بر دو زن فرق ندارد و ابن ادریس قضاء آنها را از زن ساقط دانسته هست
و اطلاق قضاء آنها را در مرد و زن در صورة نبودن ولی مثل حج دانسته و از اصل ترکه بیرون نمیکند
و بدانکه وصیتها بحق واجب میت مگر بعد از وصیتهای واجبه او هست و از ثلث بیرون نمیشود
بالاتفاق مگر اینکه ورثه اذن یا اجازه بزیاده از ثلث بدهند پس از اصل خواهد بعد و قول علی بن
بابویه به بیرون نمودن وصیة را مطلقا از اصل شاذ و سند او ضعیف هست و مثل وصیة هست
هر چیز که معلق بر موت و بعد از موت باشد هر چند که قرار داده شود در حال صحة شاه مثل تدبیر مثلا
و مشهور آن هست که در قدر ثلث اعتبار بحال موت هست نه حال وصیة و اما تصرفات منجزه
که میت در حال مرض منعم هست پس محسوب در شمردن آنها از اصل یا از ثلث خلاف هست و
بعد از این باسایر احکام وصیة در باب آنچه مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و الحمد لله رب العالمین

فرمایند مدرکی که تاخیر انداختن از وقت اداء و از وقت قضا ضعیف
پس تا کی باید و عذر بیان سزاوار و مناسب است جواب آنکه از
از وقت اول او تاخیر انداخته نمود مگر در صورتی که عذر
و بعضی صیغه سوره فرموده و بعضی از آن ذکر نکرده اول تاخیر
انداختن در صورت عذر که امید زوال عذر دارد تا وقتی که عذر
از او زائل شود و نماز بر وجه اکمل بجا آورد چنانکه در باب
تیمم فرموده و جمعی واجب دانسته دوم تاخیر انداختن قضا
نماز است وقت و حاضره را و جمعی واجب دانسته اند تیمم
تاخیر طاقة اول وقت چهارم تاخیر انداختن بجهة شغول
شدن بکاری که اهم است مثل تاخیر انداختن که مشغول
شوند بجهة اینکه کسی نیست که او را اعلم است از این قول
و وارد شده است خبر بقطع طواف و خروج از اعتکاف بجهة
اینکه حاجت شود افضل است از نماز مندوب و از زیارت
بجهة افضلیة تاخیر مندوب و کسی که باشد نزد او نماز انداختن
ادا میکند بخوف از آنکه غیر امنا لصنعة کما لا تظهر
جماعة اماما او مامورا و یحتمل لکثرة جماعة او وجوب سورة
تاخیر مانع الاضیقین الی ان یخرج الوقت و تاخیر الغریم
المانع نفسه و تاخیر الظهر اذا انتهی و تاخیر الفجر الا
الشفق